

تقدیمی بر کتاب  
«سیری در صحیحین»

نوشته‌ی:

عبدالغنی شاهوزهی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

**www.aqeedeh.com**

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
فصل دوم: صحابه و روایت حدیث	۱۱
دلیل اول:	۵۲
واقعه جمل	۵۸
فصل: در مورد تعصب شدید بخاری و مسلم	۱۱۰
اما آیه تطهیر	۱۲۰
قسمت ششم: توحید از نظر صحیحین	۱۶۵
ردیف ۳ اما صفت ضحک (خندیدن)	۱۸۴
نبوت از نظر صحیحین ص ۲۰۲	۲۲۴
روایات صریح و آشکار برای تعیین خلافت و امامت	۲۷۷
دلیل دوم برای خلافت بلافاصله علی بن ابی طالب	۲۸۶
احادیث خلافت	۲۹۲
فصل در اوصاف هر فرد مؤمن و بویژه امام وقت و خلیفه مسلمین	۳۰۰
امامت و آشنایی با احکام	۳۰۵
۴ خلفاء و احکام اسلام ص ۳۴۹	۳۲۳
تلبیس و خیانت بزرگ نجمی بر علیه ابن کثیر و دیگران	۳۲۷
تلبیس دیگر در قصه مالک بن نویره الیربوعی التمیمی	۳۲۹
تلبیس دیگر در اعتراض شماره ۲ سرگذشت فدک و میراث پیامبر ﷺ ص ۳۵۷	۳۳۲
فصل اول: روش‌های نقل حدیث «ما ترکنا صدقه»	۳۳۳

۳۴۵.....	تلبیس سوم: در صلح حدیبیه ص ۳۶۴
۳۵۳.....	نکته دوم ص ۳۶۸
۳۶۳.....	فصل دوم در احادیث مرفوع و نهی از متعه زنان
۳۷۰.....	پیش‌بینی‌های رسول خدا ﷺ ص ۴۰۶
۳۸۴.....	بحث دوم کلمه اصحابی است
۳۸۴.....	بحث سوم حدیث عمّار <small>رضی الله عنه</small> (ثقتله الفئه الباغیه) است
۳۸۶.....	معنی فتنه از دیدگاه قرآن
۳۹۳.....	فصل دوم در نقل آن احادیثی که معنی و مفهوم آن با این آیات مطابقت دارد
۴۰۳.....	فائده

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ ۚ

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ ﴾ (سبا: ۱)

«حمد مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و نیز حمد (و سپاس) برای اوست در سرای آخرت و او حکیم و آگاه است.»

﴿ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

وَيَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾

(الاحزاب: ۷۰-۷۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اند از الله تعالی بترسید و سخن حق بگویید. تا (در عوض) الله تعالی اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامرزد، و هر کس از الله و رسولش اطاعت کند به رستگاری عظیمی دست یافته است.»

﴿ وَالسَّنْبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا أَبَدًا ۚ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾ (التوبه: ۱۰۰)

«پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود گشت و آنها (نیز) از او خوشنود شدند و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ.»

﴿ فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنُتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا ۗ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ ۗ ﴾

(بقره: ۱۳۷)

«اگر آنها نیز به مانند آنچه شما (ای صحابه) ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند پس همانا ایشان در بدبختی افتاده‌اند (و از حق و

صراط مستقیم) جدا شده‌اند و خداوند آنها را از تو دفع می‌کند و او شنونده و داناست».

و صلی الله تعالی علی محمد و علی اله و اصحابه اجمعین و بعد، بنده می‌خواهم از طریق عدل و انصاف و بدون تعصب و افراط و بدون طرفداری از هیچ مذهبی، چه شیعه و چه سنی، در مورد صحابه و علماء حدیث که تاریخ زندگی آنان مربوط به صدر اسلام تا تقریباً قرن هفتم است، تحقیقی انجام دهم. و در ضمن، آنچه را که مخالفین در حق صحابه و محدثین عقیده دارند ذکر کرده و در حد دانش خود و میزان فهمی که از واقعیات داشته‌ام به نقد و بررسی آنها بپردازم، البته لازم به تذکر است که بنده بشرم و هیچ بشری مصون از خطا نیست. خداوند در این باره فرموده است:

(یوسف: ۷۶)

﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾

«و برتر از هر صاحب علمی عالمی است».

اما آیه‌ی زیر فقط در شأن خداوند تعالی است که فرموده:

(بقره: ۲۹)

﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

«و او به هر چیز آگاه است».

همچنین هم‌ای علمای دو گروه شیعه و سنی مجازند که اگر در نوشته‌های بنده خطایی دیدند با تذکر به اینجانب و از راه تحقیق علمی آنها اصلاح نمایند و بنده از چنین افرادی قدردانی می‌کنم.

اصحاب رسول الله ﷺ به دلیل آیه (۱۳۷) سوره بقره و آیه (۱۰۰) سوره توبه و سایر آیات برای امت مسلمان از جایگاه والا و احترام خاصی برخوردارند و پیروی از خط ایشان را راه نجات و کامیابی خود می‌دانند و بغض و کینه و ناسزاگفتن به ایشان را علامت کفر و فسق و ضلالت می‌شمارند. از طرف دیگر پس از گفته‌های خدا و رسول، قول و فعل جمهور دانشمندان اصحاب را برای احکام دین اسلام حجت می‌دانند، قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ (نساء: ۶۴)

«ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان الله تعالی از وی اطاعت شود».

و در آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید:

﴿ فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِمْ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴾ (نساء: ۵۹-۶۱)

«و هر گاه در مسئله‌ای اختلاف داشتید آن را به الله (قرآن) و پیامبر (در زمان حیات و به حدیث صحیح رسول الله بعد از رحلت) بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به الله و روز رستاخیر ایمان دارید این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است. آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه از کتابهای آسمانی که بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت (حکام و علماء و قضات باطل) بروند با اینکه به آنها دستور داده شده که ایشان را انکار کرده (و از ایشان دور) شوند اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه دوردستی بیفکند (۶۰) و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از (قول و دستور) تو اعراض می‌کنند».

۴- کسی که بعد از آشکارشدن حق با پیامبر ﷺ مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان (صحابه) پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ داخل می‌گردانیم و سرانجام بدی است (سوره النساء، آیه ۱۱۵).

۵- چگونه الله تعالی قومی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن دلائل روشن برای آنها کافر شدند، الله تعالی قوم ستمکاران را هدایت نخواهد کرد (سوره آل عمران، آیه ۸۶).

مطابق همین آیات حدیثی با این عبارت روایت شده است: «قال رسول الله ﷺ تركتُ فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما، كتاب الله و سنة رسوله». این حدیث را مالک با سند مرسل در موطا روایت نموده است، حاکم نیز از ابن عباس و ابوهریره آن را به صورت مرفوع روایت نموده است، از زید بن ارقم هم با الفاظ زیر روایت کرده است: «وإني تارك فيكم ما لن تضلوا بعده كتاب الله عزوجل». المستدرک ص ۵۳۳۳، ج ۳ و صحیح ابن حبان ص ۱۶۷، ج ۱ و رواه البيهقي عن ابن عباس و ابی هريره ص ۱۱۴، ج ۱۰ و قد اخرجہ ابن عبدالبر من حدیث كثير بن عبدالله بن عمرو بن عوف عن ابیه عن جدہ، [التمهید ص ۳۳۱، ج ۲۴].

الفاظ حاکم هم که از ابوهریره به صورت مرفوع روایت نموده است از این قرار است: «ترکت فيکم شیئین لن تضلوا بعدها، کتاب الله و سنتی و لن يتفرقا حتى يرداعلی الحوض». روایت حاکم و بیهقی نیز از ابن عباس با این الفاظ است: «ان رسول الله ﷺ خطب الناس في حجة الوداع، فقال: يا ايها الناس اني تركت فيكم ما ان اعصمتم به فلن تضلوا ابداً كتاب الله و سنة نبیه» مستدرک حاکم، ص ۵۳۳، ج ۳ والبيهقي، ص ۱۱۴، ج ۱۰، مرعاه المفاتيح، ص ۲۹۰، ج ۱. ترجمه حدیث مذکور که با روایتهای مختلف بیان شد از قرار زیر است: رسول الله ﷺ قبل از رحلت به دارالآخرت فرمود من برای شما دو چیز گرانبها و میراث پرگوهر گذاشتم تا زمانی که به آن دو چیز چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، یکی کتاب الله و دوم سنت (یعنی حدیث) رسول الله ﷺ و احکام الاحکام، ص ۲۴۳، ج ۲. این بود عقیده و روایات اهل سنت که با آیات قبلی هیچ گونه اختلاف و تعارضی ندارد و اینک عقیده و روایات اهل تشیع را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- حدثنا عبدالله حدثني ابي حدثنا اسود بن عامر اخبرنا ابواسرائيل [يعني اسحاق بن ابي اسحق الملائى] عن عطية عن ابي سعيد قال قال رسول الله ﷺ اني تارك فيكم الثقلين



أحدهما أكبرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ أَنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرُدَّ عَلَيَّ الْحَوْضُ» [مسند احمد، ص ۱۴، ج ۳].

۲- حدثنا عبدالله حدثني ابي ثنا ابوالنضر ثنا محمد [يعنى ابن طلحه] عن الاعمش عن عطيه العوفى عن ابي سعيد الخدرى عن النبي ﷺ قال انى أوشك ان ادعى فاجيب و ائى تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل و عترتى، كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتى و ان اللطيف الخبير اخبرنى انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظرونى بم تخلفونى فيهما» [مسند احمد، ص ۱۷، ج ۳].

۳- عن عطيه عن ابي سعيد الخدرى قال قال رسول الله ﷺ انى قد تركت فيكم الثقلين احدهما أكبر من الآخر كتاب الله عزوجل حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتى، الا انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض [مسند احمد، ص ۲۶، ج ۳].

۴- ثنا شريك عن الركين عن القاسم بن حسان عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله ﷺ انى تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء و الارض او ما بين السماء الى الارض و عترتى اهل بيتى و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» [مسند احمد، ص ۱۸۲، ج ۵].

۵- قال الترمذى حدثنا نصر بن عبدالرحمن الكوفى نا زيد بن الحسن عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله قال رأيت رسول الله ﷺ فى حجته يوم عرفة و هو على ناقته القصوى يخطب فسمعتة يقول يا ايها الناس انى تركت فيكم ما أو من ان اخذتم به لن تضلوا، كتاب الله و عترتى اهل بيتى» و قال: هذا حديث غريب حسن من هذا الوجه و زيد بن الحسن قد روى عنه سعيد بن سليمان و غير واحد من اهل العلم.

۶- قال الترمذى: حدثنا على بن المنذر الكوفى نا محمد بن فضيل نا الاعمش عن عطية عن ابي سعيد الخدرى، و الاعمش عن حبيب بن ابي ثابت عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله ﷺ انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى احدهما اعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتى و لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهما» هذا حديث حسن غريب، رواه الترمذى تحفه الاحوذى، ص ۳۴۳، ج ۴ باب مناقب اهل بيت.

البته در مورد عطیه الکوفی بن سعد بن جناده العوفی الجدللی القیسی ابوالحسن چنین آمده است: طبق نظر نسائی و ابوحاتم و احمد، ضعیف الحدیث است، اما با این حال، روایت‌هایش نوشته می‌شد و جزو شیعیان کوفی به شمار می‌رفت، برخی از مردم هم وی را قابل احتجاج نمی‌دانستند. ابوداود در مورد او گفته که: او چنان شخصی نیست که بتوان بر وی اعتماد نمود. ساجی هم گفته: او حجت نیست و علی را بر همه اصحاب ترجیح می‌داد. [تهذیب التهذیب، ص ۲۰۱ و ۲۰۲، ج ۷].

ابن خزیمه و ابن حبان در مورد حبیب بن ابی‌ثابت قیس بن دینار که به قیس بن هند هم مشهور بود گفته‌اند که او مدلس بود.

در این روایات بجای سنت کلمه «عترتی اهل بیتی» آمده و مدار روایات مسند احمد بر شخص عطیه استوار بود که وصف او را دانستید. در روایات امام ترمذی هم زید بن الحسن وجود داشت که منکر الحدیث است.

حبیب بن ابی‌ثابت هم مدلس است اما ترمذی این دو روایت را حسن غریب دانسته است» که تمام سرمایه اهل تشیع، همین روایات ضعیف و حسن هستند و بر مبنای همین روایات معتقدند که اهل بیت با قرآن برابرند و مطابق حدیث الغدیر، پیامبر ﷺ را برای خلافت، منصوب و معین کرده است»، شیعه بر همین اساس اهل بیت را در دوازده نفر منحصر کرده‌اند در حالی که غیر از علی ﷺ شخص دیگری خلیفه نبوده و امام دوازدهم نیز، آنگونه که آنان وصف کرده‌اند تا روز محشر هم نخواهد آمد. این بود خلاصه و نتیجه روایاتی که در کتب اهل تشیع موجود است اما عقیده جمهور اهل سنت مطابق همان حدیث اول است که احکام دین و دنیا از کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ به دست می‌آید و محبت تمام اهل بیت را بر خود واجب می‌دانند که عبارت‌اند از تمام ازواج مطهرات پیامبر ﷺ و تمام اولاد ایشان و علی ﷺ و اولاد او و تمام فرزندان فرزندان او، و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس. اهل سنت محبت تمام اصحاب رسول الله ﷺ را نیز جزء ایمان خود می‌دانند و روایت هر کدام از ایشان را که با سند صحیح از پیامبر ﷺ برای ما نقل کرده‌اند بر روی دیده می‌گذارند به این شرط که آن روایت مرفوع منسوخ

نشده باشد مرفوع آن منسوخ و یا استنباط او مخالف با حدیث مرفوع (حدیث صحیح پیامبر ﷺ) و قول جمهور صحابه نباشد». هفت آیه از سوره احزاب ازواج مطهرات را مخاطب قرار داده و در آیه ۳۳ سوره احزاب فرموده:

﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۗ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۗ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ (الاحزاب: ۳۳-۳۴)

«و در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت ظاهر نشوید و نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید که خداوند لطیف و خبیر است».

در آیه زیر ضمیر جمع مذکر مخاطب و کلمه اهل البیت برای یک زن هم استعمال شده است:

﴿ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۗ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ ۗ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ۗ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ (هود: ۷۳)

«گفتند آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی این رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت است چراکه او ستوده و والاست».

حتی اگر طبق نظر برخی کلمه یطهرکم عصمت اهل بیت را برساند، باید دانست که این کلمه در وهله‌ی اول برای ازواج مطهرات نازل شده مجاهدین صحابه را هم در برمی‌گیرد، آنگونه که در سوره انفال آمده است:

﴿ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾ (انفال: ۱۱)

«(و یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود شما را فرا گرفت و آبی از آسمان برایتان فرستاد تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهایتان را محکم و گامها را با آن استوار دارد.»

در نتیجه تمام ازواج مطهرات به نص صریح قرآن، اهل بیت هستند، بدلیل آیه ۳۳ و ۳۴ سوره احزاب و دلیل صریحتر آیه ۷۳ سوره هود است که همسر ابراهیم علیه السلام را با همین کلمات خطاب نموده است.

و بعد از نزول آیات سوره احزاب، پیامبر صلی الله علیه و آله از الله تعالی خواست که فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام را هم به چنین فضیلتی مشرف نماید و چنین فرمود: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلَ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.**

و ام سلمه رضی الله عنهما چون قبلاً بنا به بیان قرآن رسماً از اهل بیت بود، او را در زیر چادر راه نداد (بخاطر علی رضی الله عنه که همراه فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بود)، و فرمود **انْتَ عَلِيٌّ مَكَانِي** و **انْتَ عَلِيٌّ خَيْرٌ** = مکان شما را قرآن بیان کرده لذا نیازی نیست که من شما را دو مرتبه در زیر چادر بیاورم. ترمذی این روایت را در تفسیر سوره احزاب بیان نموده و فرموده: **هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ مِنْ حَدِيثِ عَطَاءَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلْمَةَ. [تحفه الاحوذی، ص ۱۶۴، ج ۴].**

امام مسلم نیز در صحیح خود از عائشه ام المؤمنین چنین روایت کرده است: **«قَالَتْ عَائِشَةُ رضی الله عنها خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله غَدَاتٍ يَأْتِي غَدَاتٍ وَعَلَيْهِ مَرَطٌ مَرَحَلٍ مِنْ شَعْرِ اسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَادْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتِ فَاطِمَةُ فَادْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ فَادْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ أَنَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»** [رواه مسلم باب من فضائل الحسن و الحسين علیهم السلام، ص ۲۸۳، ج ۲].

پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رحلت (در حجت الوداع در روز عرفه بنا به روایت ترمذی، از جعفر الصادق و امام محمد باقر، و روایت امام مسلم به روایت زید بن ارقم در غدیر خم) با شدت و تأکید تمام به صورت وصیت فرمود: **«أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوْشِكُ أَنْ**

يَأْتِي رَسُولُ رَبِّي فَاجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بَكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي. فَقَالَ لَهُ حَصِينٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ حُرِّمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ، قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ عَقِيلٍ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَبَّاسٍ، قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِّمِ الصَّدَقَةِ، قَالَ نَعَمْ] [رواه مسلم باب فضائل علي بن ابي طالب، ص ۲۷۹].

طبرانی هم در معجم‌الکبیر، شماره ۵۰۲۸ جلد ۵ و احمد وابن ابی‌عاصم در کتاب السنه شماره ۱۵۵۱، ص ۶۴۳، ج ۲ این روایت را آورده‌اند. در این روایت به صراحت روشن گردید که نور و هدایت و دلیل برای دین اسلام قرآن است و به قرآن چنگ بزنید و محبت و احترام و ادب اهل بیت را رعایت نکنید. این روایت، تمام روایات ضعیفه و حسنه را تفسیر و مشکل اهل تسنن و تشیع را حل می‌کند. (والهادی من هدی‌الله).  
بعد از مطالعه مقاله بنده از صفحه ۱ تا ۲۶: قضاوت بفرومائید که عقیده اهل سنت در حق قرآن و حدیث صحیح رسول الله ﷺ و اهل بیت پیامبر ﷺ به تمام معنی چه بوده و چیست؟ و گفته‌های مرتضی‌عسکری را هم که در کتاب سیری در صحیحین ص ۱۰ آمده، را مورد بحث و بررسی قرار دهید.

## فصل دوم: صحابه و روایت حدیث

فهم و تفکر دقیق، امتیازی است که محدثین و تابعین و مؤلفین صحاح اهل سنت از آن برخوردارند و در میان پیروان تورا و انجیل و مذاهب منحرف این امت هم یافت نمی‌شود، آنان در ایمان خود صادق و مخلص و در نقل حدیث امانت‌دار بوده و از کذب و دروغ پرهیز می‌نمودند و در مقابل دروغ‌گویان، بدون خوف و ملاحظه‌کاری بوده و در رسانیدن دین صحیح برای نسل‌های بعدی نقش مهم و قابل‌ارزش و ستایشی داشتند. امام ترمذی در جامع خود باب «تعظیم الکذب علی رسول الله ﷺ» می‌گوید:

حدثنا ابوهشام الرفاعی نا ابوبکر بن عیاش ناعاصم (ابن هبنة) عن زرّ (ابن جیش) عن عبدالله (ابن مسعود) قال قال رسول الله ﷺ «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». یعنی:

کسی که بر من عمداً دروغ بگوید باید جایگاهی از آتش برای خود فراهم آورد.

۲- عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله ﷺ: «لا تکذبوا عَلَيَّ فَانَّهُ مِنْ كَذَبِ عَلَيَّ يَلِجُ النَّارَ»

یعنی بر من دروغ نگویند زیرا اگر کسی بر من دروغ بگوید داخل دوزخ می شود. (ترمذی می فرماید: این حدیث علی بن ابی طالب، حسن و صحیح است).

۳- انس بن مالک نیز این حدیث را چنین روایت کرده است: پیامبر ﷺ فرمود: «هر

کس که عمداً بر من دروغ بندد باید خانه‌ی خود را در آتش ببیند». ابن شهاب می گوید که این حدیث، حسن است. این حدیث از چند طریق توسط انس از پیامبر ﷺ روایت شده است.

۴- عن المغيرة بن شعبة عن النبي ﷺ قال مَنْ حَدَّثَ عَنِّي حَدِيثًا وَهُوَ يَدْرِي أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ

الكَاذِبِينَ.

کسی از طرف من حدیثی بیان کند و بداند که این حدیث دروغ است، پس او از جمله دروغ‌گویان است.

۵- ابن ماجه در همین مورد از علی بن ابی طالب روایاتی آورده است.

۶- مسلم و دیگران نیز از طریق سمره چنین روایاتی ذکر کرده‌اند.

۷- محدثان زیر نیز چنین حدیثی را از افراد زیر روایت نموده‌اند: ۱- از ابوبکر ﷺ:

(۱) رواه ابویعلی رقم (۶۸) - ۲- از عمر ﷺ: رواه بویعلی رقم (۲۵۴) و ۲۵۵ و الطحاوی

فی مشکل الآثار ص ۱۶۵) - ۳- از عثمان ﷺ: رواه احمد ص ۶۵ و ص ۷۰ و ابوداود

الطیالسی رقم (۸۰) و الطحاوی فی مشکل الآثار ص ۱۶۵-۱۶۶ والمعینی فی المجمع

ص ۱۴۳ و نسبة الی البزار و ابویعلی) - ۴- از زبیر ﷺ: رواه البخاری، ص ۲۱، ج ۱ و

ابوداود، ص ۳۵۷، ج ۳ و ابن ماجه و الدرمی و ابویعلی و احمد، ص ۱۶۵، ج ۱، و -

۵- از سعید بن زید ﷺ: رواه ابویعلی رقم (۹۶۲) و الهیثمی فی المجمع ص ۱۴۳ و نسبة

الی البزار و رواه الدار قطنی والحاکم والطحاوی فی مشکل الآثار، ص ۱۶۷، ج ۱، - ۶-

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه: رواه البخاری، ص ۴۹۱، ج ۱ و الترمذی، ص ۳۷۶، ج ۳ از تحفه و قال هذا حدیث حسن صحیح و احمد، ص ۱۵۹، ج ۲، ص ۱۵۸، ج ۲ - ۷ - از انس رضی الله عنه: رواه البخاری، ص ۲۱، ج ۱ و مسلم، ص ۷، ج ۱ و الترمذی، ص ۳۷۳، ج ۳ و ابن ماجه و الدارمی و احمد، ص ۹۸، ج ۳ - ۸ - از جابر رضی الله عنه: رواه ابن ماجه و الدارمی، ص ۷۶، ج ۱ و احمد، ص ۳۰۳، ج ۳ - ۹ - از ابن عباس رضی الله عنه: رواه الترمذی، ص ۶۵، ج ۴.

همه افراد مذکور این حدیث را روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي الْأَمَّا عَلِمْتُمْ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَمَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ = و قال هذا حدیث حسن و اخرجه احمد من وجه آخر، و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من قال في القرآن بغير علم فليتبوا مقعده من النار» یعنی بپرهیزید از نقل حدیث از طرف من مگر آنچه را که می‌دانید از طرف من است، زیرا کسی که بر من عمداً دروغ بگوید باید جایگاه خود را در دوزخ قرار دهد و کسی که قرآن را به رأی خود، تأویل و تفسیر کند جای خود را در دوزخ قرار داده است. ابن ابی شیبیه با سند صحیح روایت کرده که: کسی قرآن را بدون علم تأویل و تفسیر و ترجمه کند جای خود را در دوزخ قرار داده است، هذا حدیث حسن صحیح الترمذی، ص ۶۴، ج ۴ و اخرجه احمد و النسائی و ابن جریر، و الدارمی، ص ۱/۶، ج ۱ و احمد، ص ۲۹۳، ج ۱ و ابن ابی شیبیه و الطحاوی فی مشکل الآثار، ص ۱۶۷، ج ۱ - ۱۰ - مسلم هم ای حدیث را از ابوسعید درج ۲، ص ۴۱۴ کتاب خود را با الفاظ زیر روایت نموده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رواه مسلم، ص ۴۱۴، ج ۲ لا تكتبوا عني و من كتب عني غير القرآن فليمححه و حدثوا عني ولا حرج و من كذب علي - قال همام احسبه (یعنی زید بن اسلم) قال - متعمداً فليتبوا مقعده من النار = همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از طرف من چیزی ننویسد و اگر کسی بغير از قرآن بنویسد باید آن را محو کند. اما از من بدون حرج حدیث نقل کنید البته اگر کسی بر من عمداً دروغ بگوید جای خود را در دوزخ قرار داده است. رواه مسلم باب التثبت فی الحدیث و حکم کتابه العلم، ص ۴۱۴، ج ۲، و ابن ماجه و ابویعلی رقم، ۱۲۰۴ و ۱۲۲۴ و احمد،

ص ۱۳، ج ۳ و ۳۹ و الدارمی، ص ۱۱۹، ج ۱ و المستدرک، ص ۱۲۷، ج ۱ و شرح السنه، ص ۹۴، ج ۱ و قال کنا قعودا نکتب ما نسمع من النبی ﷺ فخرج علينا فقال ما هذا تکتبون فقلنا ما نسمع منك فقال أکتب مع کتاب الله؟ فقلنا ما نسمع، فقال اکتبوا کتاب الله، امحضوا کتاب الله، أکتب مع کتاب الله، امحضوا کتاب الله و اخلصوه. قال فجمعنا ما کتبنا فی صعید واحد ثم احرقناه بالنار. قلنا لرسول الله انتحدث عنک، قال نعم تحد ثواعنی و لاجر ح و من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار = ما نشسته بودیم و آنچه را که از پیامبر ﷺ می شنیدیم می نوشتیم. پس او ﷺ بیرون آمد و فرمود چه می نویسید؟ ما گفتیم آنچه از شما می شنویم. فرمود: آیا کتابی به همراه کتاب الله (می نویسید)؟ گفتیم: آنچه می شنویم را فقط می نویسم، فرمود: کتاب الله را بنویسید، کتاب الله را خالص کنید، آیا کتابی به همراه کتاب الله (می نویسید)، محض و خالص کتاب الله را بنویسید. ابوسعید می گوید آنچه نوشته بودیم را در میدانی جمع کردیم و آن را سوزانیدیم و گفتیم یا رسول الله آیا از شما حدیث بیان کنیم؟ فرمود بلی از من حدیث بیان کنید بدون حرج و اگر کسی بر من عمداً دروغ بگوید باید جای خود را در دوزخ قرار دهد. (الحدیث مسند احمد، ص ۱۲ و ۱۳).

۲- عن ابی سعید ان النبی ﷺ قال لا تکتبوا عنی شیاً الا القران فمن کتب عنی شیئاً فلیمحه و قال حدثوا عنی و من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار = پیامبر ﷺ فرمود از من هیچ چیزی غیر از قرآن ننویسید پس اگر کسی از من چیزی نوشته است، باید آنرا پاک کند. سپس فرمود از من حدیث بیان کنید و اگر کسی عمداً بر من دروغ بگوید باید جای خود را در دوزخ قرار دهد. (مسند احمد، ص ۳۹، ج ۳).

منع پیامبر ﷺ از نوشتن حدیث، در آن زمان به این خاطر بود که با قرآن مخلوط و مشتهبه نشود و حدیث را با کمال حفظ و دقت بیان کنند تا فرصت دروغ برای دروغگویان نباشد، - ۱۱- عمرو بن عبسه نیز به روایت هیشمی در مجمع، ص ۱۴۶، ج ۱ و طبرانی در الکبیر با اسناد حسن و با اسناد ابن جوزی در موضوعات، ص ۳۹، ج ۱، باب الثانی این حدیث را روایت کرده اند. - ۱۲- همچنین عقبه بن عامر به روایت



احمد، ص ۱۵۶، ج ۴ و ص ۱۵۹، ج ۴ و طحاوی در مشکل الآثار، ص ۱۷۲، ج ۱ و ابن الجوزی در الموضوعات، ص ۳۷، ج ۱ این الفاظ را برای حدیث روایت کرده‌اند، - ۱۳- و نیز معاویه، از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «من کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعده من النار». رواه احمد فی المسند، ص ۱۰۰، ج ۴، هیشمی نیز این روایت را به طبرانی در کتاب الکبیر نسبت داده و گفته که رجال آن، ثقه هستند. طحاوی هم در مشکل الآثار، ص ۱۶۸، ج ۱، و ابن الجوزی فی الموضوعات، ص ۴۸، ج ۱، آن را روایت کرده‌اند. - ۱۴- بریده نیز به روایت طحاوی در مشکل الآثار، ص ۱۶۴ و ص ۱۶۵، ج ۱ و ابن الجوزی فی الموضوعات، ص ۴۹، ج ۱ و ص ۲۸ آن را روایت کرده است - ۱۵- ابوموسی غافقی از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «ان رسول الله ﷺ کان آخر ما عهد الینا ان قال علیکم بکتاب الله و سترجعون الی قوم یحبون الحدیث عنی فمن قال علی ما لم اقل فلیتوباً مقعده من النار و من حفظ عنی شیئاً فلیحدته» یعنی همانا رسول خدا ﷺ در آخرین لحظه بر ما پیمان گرفت و فرمود بر شما لازم است که کتاب الله را حفظ کنید زیرا شما پیش کسانی می‌روید که آنها حدیث من را دوست دارند. پس اگر کسی بر من آنچه را نگفته‌ام بگوید باید جای خود را در دوزخ بگیرد و اگر کسی از من چیزی حفظ کرده باید آنرا (برای مردم) بیان کند. (مسند احمد، ص ۳۳۴، ج ۴) و ابن الجوزی فی الموضوعات، ص ۵۱، ج ۱ و البخاری فی تاریخه و الطحاوی فی مشکل الآثار، ص ۱۴۴، ج ۱ و مجموع الزوائد. - ۱۶- ابوموسی اشعری هم به روایت الطحاوی فی مشکل الآثار، ص ۱۶۸، ج ۱ آن را روایت کرده است. ۱۷- ابوامامه هم به روایت هیشمی، ص ۱۴۷، ج ۱، و به روایت الطبرانی در الکبیر آن را روایت کرده است که البته در آن شهر بن حوشب وجود دارد که شخصی مورد اختلاف است، ابن جوزی هم در الموضوعات ص ۵۰ و ص ۵۱ از غیر طریق شهر بن حوشب آن را نقل نموده است.

- ۱۸- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نیز روایت شده که: ان رسول الله ﷺ قال ان الذی یکذب علیّ ینی له بیت فی النار = همانا رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که بر من دورغ می‌گوید برای او در دوزخ خانه‌ای ساخته می‌شود! این روایت توسط احمد، ص ۲۲، ج ۲ و الطحاوی فی

مشکل الآثار، ص ۱۶۸، ج ۱ و ابن الجوزی فی الموضوعات، ص ۳۸، ج ۱، از چهار طریق روایت شده است. - ۱۹- المنقح هم با روایت ابویعلی و البخاری در دو کتاب تاریخ و ترجمه آن را آورده است - ۲۰- اوس ثقفی هم این روایت را آورده است، هیشمی در المجمع، ص ۱۴۸، ج ۱، الطبرانی فی الکبیر با سند حسن و ابن الجوزی در الموضوعات، ص ۵۰، ج ۱ آن را بیان کرده‌اند. - ۲۱- طلحه بن عبیدالله و - ۲۲- سعید بن ابی وقاص و - ۲۳- ابو عبیده بن الجراح و - ۲۴- عبدالله بن مسعود و - ۲۵- صهیب و - ۲۶- عمار بن یاسر و - ۲۷- معاذ بن جبل و - ۲۸- سلمان الفارسی و - ۲۹- ابوذر الغفاری و - ۳۰- ابوقتاده روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ بر منبر فرمود: یا ایها الناس ایاکم و کثرة الحدیث عنی فمن قال عنی فلا یقولن الا حقا و صدقا فمن قال علی ما لم اقل فلیتوباً مقعده من النار = ابوقتاده می‌گوید من از رسول خدا ﷺ شنیدم که بر سر منبر می‌فرمود ای مردم از کثره حدیث (بدون احتیاط) پرهیزید، پس اگر کسی حدیث من را بیان می‌کند باید درست و راست بگوید. و اگر کسی بر زبان من چیزی بگوید که من نگفته‌ام، جای خود را از آتش فراهم آورد. (ابن الجوزی فی الموضوعات، ص ۳۹، ج ۱ از - ۳۱- حذیفه بن الیمان، و - ۳۲- حذیفه بن أسید و - ۳۳- عمران بن حصین و - ۳۴- ابوهریره به پنج طریق، و - ۳۵- البراء بن عازب، و - ۳۶- زید بن ارقم، و - ۳۷- سلمه بن الاکوع، و - ۳۸- رافع بن خدیج، و - ۳۹- السایب بن یزید، و - ۴۰- أسامه بن زید، و - ۴۱- عمر بن مره الجهنی، و - ۴۲- واثله بن الاسقع، و - ۴۳- عبدالله بن الزبیر، و - ۴۴- قیس بن سعد، و - ۴۵- عبدالله بن ابی اوفی، و - ۴۶- (ابو)قرصافه حنذره بن خیشنه، و - ۴۷- رمثه که اسم او رفاعه السهمی است و - ۴۸- ابورافع غلام رسول الله ﷺ، و - ۴۹- خالد بن عرفطه، و - ۵۰- طارق بن الاشیم والد ابی مالک الاشجعی، و - ۵۱- نبیط بن شریط، و - ۵۲- ابویعلی بن مره، و - ۵۳- العرس بن عمیره، و - ۵۴- یزید بن اسد، و - ۵۵- عفان بن حبیب، و - ۵۶- مردی از اصحاب و - ۵۷- مردی دیگر از صحابه و - ۵۸- مردی دیگر از اصحاب و - ۵۹- عایشه صدیقه (ام‌المؤمنین)(رض) و - ۶۰- ام ایمن حاضنه رسول الله ﷺ از او روایت

کرده‌اند که می‌توانید تمام روایات این صحابه را در الموضوعات ابن الجوزی الباب الثانی فی قوله علیه السلام من کذب علی متعمداً، ص ۲۸ تا ۵۴ مطالعه کنید. در جامع‌الصغیر سیوطی و همچنین کتاب الموضوعات ابن الجوزی آمده است که این حدیث را ۹۸ نفر صحابه روایت کرده‌اند - الموضوعات، ص ۲۹، ج ۱ و همین عدد را الطبرانی روایت کرده و ابن دخیه از ۴۰۰ طریق، آن را روایت کرده و بعضی گفته‌اند که دویست صحابه روایت کرده‌اند. ابن الجوزی، ص ۲۸ و ص ۲۹، ج ۱ سبب ورود این حدیث را به سه طریق از ابن بریده و عبدالله بن الزبیر روایت کرده است و می‌گوید: قبیله بنی لیث به فاصله دو میل از مدینه زندگی می‌کردند، مردی قبل از اسلام از این قبیله زنی را خواستگاری کرده بود و این قبیله به این شخص جواب منفی داده بودند، سپس در زمان اسلام دوباره نزد آنها می‌رود و می‌گوید که رسول الله ﷺ به من دستور داده، هر آنچه را که بخواهم بر شما حکم کنم و شب را در هر خانه‌ای که خواستم، بگذرانم. سپس به خانه همان زنی که قبلاً او را خواستگاری کرده بود رفت. پس از این واقعه، آن قبیله کسی را پیش رسول الله ﷺ فرستادند تا او را از این جریان باخبر سازد. پیامبر ﷺ فرمودند: آن دشمن خدا دروغ گفته است. سپس کسی را فرستاد و به او دستور داد که اگر او را زنده یافتی به قتل برسان و اگر مرده یافتی جسد او را بسوزان. این شخص پس از جستجو او را در حالی می‌یابد که مرده و ماری او را گزیده است، سپس جسد او را آتش می‌زند. در این جریان بود که رسول الله ﷺ می‌فرمودند: کسی که بر من عملاً دروغ بگوید جای خود را در دوزخ قرار دهد. و ابن حزم هم این جریان را در کتاب الاحکام فی اصول الاحکام در فصل «لیس کل من ادرك النبي ﷺ و رآه صحابياً» ص ۲۲۱۱، ج ۱ روایت کرده است.

**خلاصه:** از اهداف صدور این حدیث می‌توان به منع کتابت حدیث در آن زمان و برای برخی افراد اشاره کرد که این منع، از روایت ابوموسی غافقی، ابوسعیدخدری، ابن عباس و قتاده به وضوح قابل درک است. همچنین از این احادیث، فهمیده می‌شود که به شرط حفظ و آگاهی کامل، به روایت حدیث پردازند و علمای اهل سنت هم در میان

صحابه و هم در میان تابعین به هر دو دستور پیامبر ﷺ عمل کرده و برخی اوقات و برای بعضی افراد کتابت حدیث را اجازه داده‌اند. علی ﷺ می‌فرماید: «اعزم علی کل من کان عنده کتاب الا رجع فمحاها فانما هلك الناس حیث یتبعوا احادیث علمائهم و ترکوا کتاب ربهم». من اراده کامل و مؤکد دارم، تا کسانی که مکتوبی دارند آن را پاک کنند زیرا کسانی که احادیث علمای خود را نوشتند و کتاب پروردگار خود را رها کردند هلاک شدند (رواه ابن عبدالبر بیان فی جامع العلم، ص ۷۷).

معاویه از زید بن ثابت در مورد حدیثی سؤال کرد و بعد به یکی امر کرد که این حدیث را بنویسد: زید گفت «ان رسول الله ﷺ امرنا ان لا نکتب شیئا من حدیثه، فمحاها» همانا رسول خدا ﷺ ما را امر نموده که چیزی از او ننویسیم بعد آن مکتوب را پاک نمود (رواه ابن عبدالبر فی جامع بیان العلم).

از ابن عباس روایت شده که گفت: «انا لانکتب العلم ولانکتبه» = ابن عبدالبر، ص ۷۸. یعنی ابن عباس ﷺ می‌گوید ما حدیث را نمی‌نویسیم و نه به دیگران دستور می‌دهیم. کان ابن مسعود ﷺ یکره کتابة العلم، یعنی ابن مسعود نوشتن حدیث را نیکو نمی‌دانست. (ابن عبدالبر جامع بیان العلم، ص ۷۸).

عن ابی بردة قال کتبت عن ابی کتبا کثیرة فقال ائتنی بکتبک فاتیته فغسلها. ابوهیرره می‌گوید من از ابی چیزهای زیادی نوشتم، پس گفت همه را برای من بیا، من آوردم سپس همه را شست. (مصدر سابق)

قال ابن سیرین: انما ضلت بنو اسرائیل بکتب ورثوها عن آباءهم (مصدر سابق) ابن سیرین می‌گوید: به تحقیق بنی اسرائیل به سبب کتابهایی که از پدران خود میراث بردند گمراه شدند. عن ابن عباس ﷺ انه کان ینهی عن کتابة العلم و قال: انّ اضلّ من کان قبلکم بالکتب (مصدر سابق)، ص ۷۹: ابن عباس از نوشتن احادیث نهی کرد و گفت کسانی که قبل از شما بودند به سبب کتابهای قبلی گمراه شدند.

پس کسانی که کتابت علم را مکروه دانسته‌اند به دو دلیل بوده است، اول نهی رسول الله ﷺ برای جلوگیری از مشابهت با قرآن بود و دوم به این خاطر بود تا مردم بر

نوشته‌های خود تکیه نکنند بلکه بر حافظه خود اعتماد کنند، زیرا پیامبر ﷺ در مورد عرب فرموده بود: «نحن امة امیة لانکتب و لانحسب» یعنی ما امت ناخوان هستیم نه می‌نویسیم و نه حساب بلدیم، بر این اساس عربها در حفظ ضرب‌المثل و مشهور بودند حتی بعضی از شعراء برای تعریف و توصیف حفظ عربها اشعاری سروده‌اند مانند: و قال اعرابی حرف فی تامورک (علقة القلب) خیر من عشرة فی کتبک یعنی یک حرف در دل تو بهتر است از ده حرف که در نوشته تو باشد.<sup>۱</sup>

حال نمونه‌هایی از تاریخ بیان می‌کنیم که نشان می‌دهد پیامبر به بعضی افراد اجازه نوشتن داده‌اند: مانند اینکه پیامبر فرمود: «اكتبوا لا بی شاه یعنی الخطبة» برای ابوشاه این خطبه را بنویسید. منظور خطبه‌ای بود که پیامبر ﷺ در زمان فتح مکه ایراد فرمودند. همچنان پیامبر ﷺ به عبدالله بن عمرو اجازه کتابت دادند و فرمودند که از زبان من غیر از حق بیرون نمی‌آید. صحیفه علی ﷺ نیز مشهور است که شامل کتاب الصدقات و دیات و فرائض و سنن برای عمرو بن حزم بود که به دستور پیامبر ﷺ نوشته شده است. همچنین صحیفه عبدالله بن عمرو است که در جامع بیان العلم، ص ۸۶ و ص ۸۵، ج ۱ وصف آن آمده است. عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود نیز کتابی بیرون آورد و قسم خورد که این خط بدست پدر او نوشته شده است. (جامع بیان العلم، ص ۸۷، ج ۱). ابوجعفر محمد بن علی می‌گوید: در غلاف شمشیر رسول الله صحیفه‌ای بود و جملات: ملعون من سرق تخوم الارض، ملعون من تولی غیر موالیه اوقال ملعون من جحد نعمة من نعم علیه، در آن صحیفه مکتوب بود. معنی جملات این است: کسی که نشان و حد فاصل میان دو زمین را به سرقت برد، ملعون است و کسی که غیر از مالک خود یا غیر از کسی که بر او نعمت بخشیده دیگری را مالک و منعم خود بداند ملعون است. (جامع بیان العلم ص ۸۶ و معانی الآثار، ص ۷۱، ج ۱).

تمامه (۱) بن انس بن مالک گفته که پیامبر ﷺ فرمود: علم را با نوشتن مقید کنید و همین قول از عمر (۲) بن الخطاب روایت شده و همچنان از ابن عباس (۳): جامع بیان

۱- جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

العلم، ص ۸۷، ج ۱، و ابوقلابه (۴) و ابوالملیح (۵) و البراء (۶) و انس (۷) و ابوامامه (۸) و عبدالله (۹) بن عمرو و سعید (۱۰) بن مسیب و همچنین ابن شهاب (۱۱) زهری و معاویه (۱۲) بن قره و مالک (۱۳) بن انس و یحیی (۱۴) بن سعید و حسن (۱۵) (بصری) و شعبه (۱۶) و خلیل (۱۷) بن احمد و عروه (۱۸) بن الزبیر و عامر (۱۹) اتلشعی و سلیمان (۲۰) بن موسی و احمد (۲۱) بن حنبل و اسحق (۲۲) بن راهویه و یحیی (۲۳) بن معین و ابن علی (۲۴) و سفیان (۲۵) الثوری و ابن شبرمه (۲۶) و عمر (۲۷) بن عبدالعزیز و یحیی (۲۸) بن ابی کثیر و صالح (۲۹) بن کیسان: همه ایشان از طرف پیامبر ﷺ مجاز به کتابت بوده‌اند. (جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۸۷ تا ص ۹۳) الله تعالی در قرآن و کلام خود می‌فرماید:

﴿عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ ط﴾

(طه: ۵۲)

و می‌فرماید:

﴿وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾

(قلم: ۱)

استاد المحدثین ابن شهاب الزهری می‌گوید: «هذه نسخة كتاب رسول الله ﷺ الذي كتب في الصدقة» این نسخه نوشته رسول الله ﷺ است که درباره صدقه نوشته و این کتاب نزد آل عمر بن الخطاب موجود است و من آن را حفظ کرده‌ام و بعداً عمر بن عبدالعزیز او را از عبدالله بن عبدالله بن عمر و سالم بن عبدالله بن عمر نوشته که در آن زمان امیر مدینه بوده و به نمایندگان خود دستور داد که به این کتاب عمل کنند و به ولید بن عبدالملک نیز همین دستور را داد او نیز به نمایندگان خود امر کرد که به این کتاب عمل کنند و بعد از ایشان همه خلفاء تا هشام بن محمد بن هانی به تمام نمایندگان خود دستور می‌دادند که به این کتاب عمل کنند.<sup>۱</sup>

پس نوشتن احادیث متفرقه در صحیفه‌های فردی و شخصی زمان پیامبر ﷺ رایج بوده و حدیث «لاتکتبوا عنی» در آغاز امر بود. در واقع هر یک از احادیث منع و اجازه در زمان خود صحیح و درست است و هیچ تعارض و تناقضی در این دو امر وجود ندارد. اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا علماء اهل سنت در اواخر عصر صحابه و اوایل زمان تابعین در پی تدوین احادیث بصورت کتاب نبودند؟

جواب: انسان فطرتاً بعد از مواجه شدن با دشمن، خود را مجهز به اسلحه و تکنیک برای جنگ می‌کند، ثانیاً تا زمانی که قوت و قدرت اسلام در کمال اخلاص و ایمان و جهاد پابرجا بود و ملحدین چون از دست صحابه مخلص سیلی و ضربه شدید خورده بودند در هراس بودند و افراد مکار، مانند روباه در سوراخها، خود را به خواب‌آلودگی زده بودند کسی جرأت دروغ‌پردازی بر زبان پیامبر را نداشت، اما بعد از شهادت خلیفه بر حق مسلمین و داماد بضعه الرسول و شهادت حیدر کرار و امام حسین و عمر بن الخطاب ﷺ، روباهها از سوراخها بیرون آمده و پس از اینکه به مدت شش سال از طمع دست‌یابی به قدرت اسلام بودند و از ترس و خوف جرأت اقدام عملی نداشتند، این بار به تدبیر مکر و حيله پرداختند و از حلم و بردباری بی‌مثال خلیفه سوم عثمان ذی النوری ﷺ استفاده و صدای خود را در کنار و گوشه جهان اسلام به اعتراض گشودند. موج این حرکت در سال ۳۴ هجری شروع شد که در رأس این فتنه‌انگیزان شخصی به نام عبدالله بن سبا یهودی قرار داشت و در مصر و کوفه و بصره فتنه را آغاز کرد و شبهات ذیل را که از خود اختراع کرده بود برای مردم بیان می‌کرد:

۱- محمد رسول الله ﷺ از عیسی النبی ﷺ افضل است پس مثل عیسی النبی ﷺ دوباره به دنیا برمی‌گردد.

۲- پیامبر ﷺ برای علی ﷺ وصیت کرده است.

۳- محمد ﷺ خاتم الانبیاء و علی ﷺ خاتم الاوصیاء است و ایشان از عثمان ﷺ به خلافت‌اند شایسته‌تر است. این جملات را بصورت امر و نهی و از روی انکار بر علیه عثمان ﷺ اظهار می‌داشت. به سبب این روش بسیاری از مردم مصر را در فتنه انداخت.

(که عمرو بن العاص بعد از عزل خود، وی را کمک کرد) سپس برای مردم عوام کوفه و بصره نامه می‌فرستاد، آنها هم با ایشان متفق شدند و بر علیه عثمان رضی الله عنه قیام کردند.<sup>۱</sup> وقتی که خبر شهادت علی رضی الله عنه به ابن سبأ رسید گفت: اگر شما مغز او را در هفتاد پوشه و لفافه برای ما بیاورید، ما هرگز تصدیق نمی‌کنیم زیرا معتقدیم که او تا زمانیکه زمین را بجای ظلم، از عدل و انصاف پر نکند، نمی‌میرد و او اکنون در میان ابرهاست.<sup>۲</sup> جنگ جمل و فتنه دوم جنگ صفین بود و ایشان بودند که صلح را بر علی رضی الله عنه تحمیل نمودند، سپس با تفسیر قرآن به رأی خود، فتوای کفر علی رضی الله عنه را صادر و قتل او را دارای پاداش بزرگی می‌دانستند. آنان به تدریج مذهب خویش را پی‌ریزی نمودند که کیسانیه و زیدیه از نتایج اعتقاد آنان است. از اعتقادات آنان این بود که می‌گفتند: محمد بن علی بن ابی‌طالب در جیل رضوی زنده است و در دو طرف او شیر و پلنگی است و ملائکه با ایشان صحبت می‌کنند و او تا زمین را پر از عدل انصاف نکند نمی‌میرد گروه سوم این مذاهب گمراه، ناووسیه یعنی اصحاب ناووس المصری بودند که در حق جعفر بن محمد همین عقیده فاسد را داشتند که او زنده است و نمی‌میرد.

یک گروه دیگر از ایشان همین عقیده باطل را در مورد اسماعیل بن جعفر داشتند.

و گروه الجارودیه می‌گفتند که محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب زنده است، کشته نشده و نمی‌میرد: **حَتَّى يَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا** = تا زمین را پر از عدل کند همان گونه که پر از ظلم بوده.

و طائفه دیگری از ایشان می‌گفتند که یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب، زنده است و کشته نشده و نه مرده و نمی‌میرد: **حَتَّى يَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا** = تا زمین را پر از عدل کند همان گونه که پر از ظلم بوده.

۱- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ و ص ۱۶۸.

۲- الفصل، ابن حزم، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان، ج ۳، ص ۱۱۳ و الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بن طاهر بغدادی دارالجمیل، ص ۴۵.



و طائفه دیگری از ایشان می‌گفتند که محمد بن القاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در طالقان (در زمان خلافت المعتصم، زنده است و نمرده و کشته نشده و نمی‌میرد حتی یملاً الارض عدلاً كما ملئت جوراً).

و گروه دیگری از کیسانیه می‌گفتند که ابومسلم سراج زنده است و نه مرده و حتماً ظاهر می‌شود. طائفه دیگری هم از کیسانیه می‌گفتند که عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب زنده است و در کوههای اصفهان زندگی می‌کند و حتماً ظاهر می‌شود، البته این عبدالله، بی‌دین و دهری مذهب و منکر صفات الله تعالی بود که ابومسلم او را کشت، ایشان در دین، عقیده فاسد وارد نموده و خط و راه یهود را پیش گرفتند زیرا یهود هم معتقد بودند که صیدق بن عامر بن فحشندی بن سام بن نوح، ابراهیم علیه السلام او را برای خواستگاری دختری بنام ریق بنت نتول بن ناحور بن تارح برای اسحق فرستاد، و الیاس علیه السلام و فنحاس بن العازار بن هارون علیه السلام زنده هستند و نمرده‌اند و همین عقیده را برخی از اهل تصوف در حق خضر و الیاس (علیهما السلام) داشتند.<sup>۱</sup> گروهی دیگر هم که از پیروان عبدالله بن سبأ حمیری بودند به علی علیه السلام بن ابی طالب گفتند: انت هو = شما او هستید. علی علیه السلام فرمود: منظور شما چه کسی است؟ گفتند: انت الله - شما الله هستید. پس علی علیه السلام این عقیده را خطرناک شمرد و دستور داد که این گروه را در آتش بسوزانند، سپس قنبر غلام علی علیه السلام ایشان را در آتش انداخت. آنان در همین حال می‌گفتند:

«الآن صح عندنا انك الله لانه لا يعذب بالنار الا الله». اکنون اعتقاد ما به این که شما الله هستید ثابت شد، زیرا که عذاب دادن با آتش کار الله است، در این مضمون علی علیه السلام فرمود: لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مَنكَرًا أَجِجْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَنْبِرًا  
وقتی که اعتقاد آنها را زشت و منکر دیدم، آتش افروختم و قنبر را صدا کردم.<sup>۲</sup>

۱- برای تفصیل بیشتر، ر. ک به: الفصل، ابن حزم و الفرق بین الفرق، ج ۳، ص ۲۲ تا ص ۵۴ و ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۳.

۲- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، امام ابن حزم، ج ۳، ص ۱۲۰.

وقتیکه چنین بدعت عقیدتی در هر گوشه و کنار ظاهر گردید و مردم را به بیراهی و گمراهی کشاند، علماء تابعین در مقابل آن قیام کردند و به جمع‌آوری احادیث در مسائل عقیدتی و غیره پرداختند. قبل از همه الربیع بن صبیح و سعید بن ابی‌عروب، ابواب عقیدتی را جداگانه تألیف کردند و در اواسط قرن دوم، امام مالک، الموطأ را تألیف نمود و احادیث قوی را از اهل حجاز و اقوال صحابه و تابعین و تبع تابعین جمع نمود.

ابومحمد عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح در مکه و ابو عمرو عبدالرحمن الاوزاعی در شام و ابو عبدالله سفیان الثوری در کوفه و حماد بن سلمه بن دینار در بصره و هشتم در واسط و معمر در یمن و عبدالله بن مبارک در خراسان و جریر بن عبدالحمید در شهر ری هم عصر بودند اما در حقیقت کدام یک به جمع‌آوری احادیث عقیدتی پرداختند در علم خداست. والله اعلم. البته تدوین و تصنیف احادیث بصورت کتاب از ایشان شروع گردید.<sup>۱</sup>

حال این سؤال مطرح است که چرا در کتب محدثین بعدی آن احادیثی که در کتب و مسانید علماء متخصص و متحقق قبلی بوده، دیده نمی‌شود؟

جواب: کمال بزرگ و قابل ستایش و امتیاز خاص محدثین اهل سنت در همین نکته است و به همین سبب از دیگران سبقت گرفته‌اند، زیرا اکتفا به نقل از کتابها و تقلید و دوری از تحقیق و در نهایت، سبب ملال و پشیمانی برای محقق خواهد بود و ممکن است پس از مرگ مؤلف، نقلیات او دچار تحریف گشته باشد. مثل صحیفه علی علیه السلام که ابن ابی ملیکه می‌گوید: من به ابن عباس رضی الله عنه گفتم که برای من کتابی بنویس. ابن عباس فرمود: پسر خوب و خیرخواهی است، سپس صحیفه قضاوت علی رضی الله عنه را خواست و از آن برای او نوشت و از بعضی مکتوبات آن صحیفه روی می‌گرداند و می‌گفت: و «الله ماقضی بهذا علی الا ان یكون ضللاً» قسم به نام الله که علی رضی الله عنه چنین حکمی نکرده است و اگر کرده باشد او گمراه شده است و در روایت طاووس آمده که ابن عباس همه آن اضافات را از صحیفه علی پاک کرد و به اندازه نیم متر از آن صحیفه باقی گذاشت.

۱- مقدمه تحفة الاحوذی، ص ۱۳ و الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۵.

ابواسحق می‌گوید: زمانی که مردم آن صحیفه را دست کاری کرده بودند، یکی از اصحاب علی علیه السلام گفت: قاتلهم الله ای علم افسدوا = الله تعالی ایشان را بکشد چه علم خوبی را با دروغهای خود فاسد کرده‌اند.<sup>۱</sup> امام نووی شارح مسلم می‌گوید: «فأشارَ بذلك إلى ما ادخلته الروافضُ و الشيعةُ في علمِ عليٍّ و حديثه و تقولوه عليه من الأباطيلِ و اضافوه إليه من الرواياتِ و الأقاويلِ المفتعلةِ و المختلفةِ خلطوه بالحق فلم يميز ما هو صحيحٌ عنه مما اختلقوه» با این گفته به دروغها و اباطیلی اشاره دارد که روافض و شیعه در صحیفه علی داخل کرده‌اند و اباطیل خود را به علی نسبت داده‌اند و اقوال خود ساخته‌ی خود را با روایات حقه او خلط نموده‌اند، به حدی که تشخیص قول صحیح علی علیه السلام با اباطیل آنها مشکل بوده است. مغیره بن مقسم الضبی ابوهشام می‌گوید: فقط آنچه که از شاگردان عبدالله بن مسعود به نام علی علیه السلام روایت کنند قبول و درست است نه از دیگران.<sup>۲</sup>

بنابراین علماء نقل از کتاب را در آن زمان یکی از اسباب جرح می‌دانستند، مانند روایت عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش (عبدالله بن عمرو بن عاص). بر این اساس پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده در اواخر امت من کسانی برای شما حدیث بیان می‌کنند که شما و آباء شما آن احادیث را نشنیده‌اید از ایشان پرهیز کنید و دوری بجوید.<sup>۳</sup>

لذا محدثین و مخلصین اهل سنت برای روایت حدیث شرائط خاصی را طرح نموده و در نظر گرفتند:

اول: علم و حفظ کامل: مطابق قول پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده الله تعالی، شاد خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و دریابد و همان گونه که شنیده است به دیگران برساند، چه بسیارند کسانی که علم به آنها می‌رسد و بیشتر از مبلغ آن علم، حافظ آن هستند.<sup>۴</sup>

۱- به روایت مسلم، شرح نووی، ج ۱، ص ۱۰.

۲- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۱۱.

۳- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۹.

۴- به روایت ابن ماجه و ترمذی که آن را صحیح و حسن دانسته است.

و در روایتی چنین آمده است: الله تعالی خوش و خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و حفظ کند و نگه دارد و به دیگران برساند، چه بسیارند کسانی که حامل فقه (حدیث) اند اما فقیه نیستند و چه بسیارند کسانی که حامل فقه (حدیث) اند و آن را به کسانی که از او فهمیده‌تر هستند می‌رسانند.<sup>۱</sup> همچنین، پیامبر ﷺ فرموده «اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلَّا مَا عَلِمْتُمْ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (رواه الترمذی فی التفسیر و قال حسن).

از بیان حدیث از طرف من پرهیز کنید، مگر اینکه مطمئن باشید که از جانب من است، و کسی که بر علیه من عمداً دروغ بگوید جای خود را در دوزخ قرار داده است. بر همین اساس یکی از شرایط مهم راوی نزد محدثین، حفظ و علم کامل است حتی اگر راوی، عالم و دیندار و با تقوی باشد، اما حافظه کامل نداشته باشد، محدثین از او حدیث روایت نمی‌کنند.

شرط دوم هم این است که راوی باید مروی عنه را ببیند و اسم او را بیان کند و سند را تا پیامبر ﷺ با همین شرایط ادامه دهد، این شرط را امام بخاری بیان کرده است و امام مسلم، هم عصر بودن و دیانت و تقوی کامل را هم شرط دانسته است و نیز بیان نموده که نباید در سند و صحت آن حدیث اختلاف کنند.

با در نظر داشتن این شرایط متوجه می‌شویم که محدثین مشهور اهل سنت از دیگران سبقت گرفته‌اند. در این میان، امام مالک و امام بخاری و امام مسلم، برترین مقام را کسب نمودند. با این وجود ایشان هم بشرند و بشر به طور فطری در وجود خود خصوصیات مخالف ملائکه دارد، مثل خطا و نسیان و ناتوانی ...

بعد از این مقدمه باید عرض کنم که اهل تشیع همیشه بر علیه اهل سنت تهاجم داشته و دارند و در هر زمان، جواب خود را دیده و شنیده‌اند، اکنون هم بعضی از ایشان بر علیه کتب حدیثی و رجالی حتی بر علیه عقیده کلی اهل سنت هجوم آورده‌اند. اخیراً کتابی به نام «سیری در صحیحین» تألیف محمد صادق نجمی به دست بنده رسید، ایشان

۱- به روایت شافعی با سند صحیح و بی‌هقی در المدخل.

هم مثل دوستان خود با تقلید از مستشرقین و معتزلیها و استفاده از کتب بدون سند یا با تکیه بر عبارات مقطوعه و نادیده گرفتن کتب و عقیده گذشتگان خود، بر علیه اهل سنت تاخته است. بنده هم با اکراه و بنا به درخواست و تقاضای دوستان، قلم به دست گرفتم، البته نه برای مقابله با ایشان بلکه برای نقل عبارات و عقیده پیشینیان او و اظهارکردن آنچه که در مورد اهل سنت گفته‌اند. «اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه آمین».

جناب مرتضی عسکری در مقدمه «سیری در صحیحین» ص ۱۰ و نجم‌الدین طوسی در مقالات خود و محمدرضا حسینی جلالی و تیجانی چنین اظهار داشته‌اند که ابوبکر (الصديق ﷺ) پانصد حدیث از پیامبر ﷺ جمع‌آوری و تدوین نمود... اما در نتیجه تمام آن احادیث را در آتش سوزانید. آنان سند این مطلب را کتاب تذکره الحفاظ شمس‌الدین ذهبی، ج ۱، ص ۵ ذکر نموده‌اند. اما اکنون بنده آن مقداری را که ایشان حذف کرده‌اند نقل می‌کنم، «قال خشيت ان اموت و هي عندي فيكون فيها احاديث عن رجل قد اتتمته و ثقث و لم يكن كما حدثني فاكون قد نقلت ذاك:

فهذا لا يصح: والله اعلم تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵.

ابوبکر فرمود من می‌ترسم که بمیرم و این مجموعه در نزد من باشد و من از کسانی نقل کرده باشم که طبق نظر من مورد اعتماد بوده، اما در حقیقت چنین نباشند و نقل آن هم به نام من تمام شود. و علامه ذهبی می‌گوید: این داستان صحت ندارد.

آری اینست امانت‌داری محدثین اهل تشیع! ابتداء را نقل و انتهاء را حذف می‌کنند! ابن‌عبدالبر متوفی ۴۶۳ با سند «اخبرنا و حدثنا» از علی ﷺ روایت می‌کند که در خطبه‌ای با تأکید شدید فرمود: اگر نزد هر کدام از شما مکتوبی هست. هر کسی مکتوبی باید برگردد و آن را محو و نابود کند زیرا که مردمان گذشته با جمع‌کردن احادیث علماء خود و ترک کتاب خدا هلاک شدند<sup>۱</sup>. بنده به جناب مرتضی عسکری و محمدصادق نجمی و نجم‌الدین طوسی و محمدرضا حسینی جلالی و آقای تیجانی می‌گویم: این هم

۱- جامع بیان العلم، ابن‌عبدالبر، ج ۱، ص ۷۷.

دستور اهل بیت و شخص اول معصومین است، چرا سکوت کرده‌اید و در اینجا اشاره به گفته علی علیه السلام نمی‌کنید و تنها بر ابوبکر رضی الله عنه الصدیق و عمر فاروق حمله می‌کنید آن هم با خیانت در عبارت.

۱- مرتضی عسکری و یارانش می‌گویند: خلیفه [ابوبکر] بر این اساس، مسلمانان را از بازگوئی احادیث پیامبر منع نمود و دستور داد که از پیامبر حدیث نقل نکنند و به قرآن مشغول باشند.<sup>۱</sup> تذکره الحفاظ، ص ۱۳ - ۷ - ۸، ج ۱ = سیری در صحیحین، ص ۱۰.

جواب: عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله ﷺ ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه: الله تعالى حق (گوئی و فهمیدن حق را) بر زبان و دل عمر گذاشته است.<sup>۲</sup>

علامه ذهبی می‌گوید: فیا اخی ان اجبت ان تعرف هذا الامام حق المعرفة فعلیک بکتابی «نعم السمر فی سیره عمر» فانه فارق فیصل بین المسلم و الرافضی فوالله ما یغیض من عمر الا جاهل دأس (الزائغ عن الحق) او رافضی فاجر و این مثل ابی حفصی فما دار الفلک علی مثل شکل عمر، و هو الذی سن للمحدثین الثبوت فی النقل و ربما يتوقف فی خبر الواحد اذا اذتاب فروی الجریری عن ابی نضرة عن ابی سعید ان اباموسی سلم علی عمر من وراء الباب ثلاث مرات فلم يؤذن له فرجع فارس عمر فی اثره فقال لم رجعت قال سمعت رسول الله ﷺ يقول اذا سلم احدكم ثلاثاً فلم یحب فلیرجع قال لتأتینی علی ذلك بینة اولا فعلن بك کذا و کذا. این حدیث را مسلم هم روایت کرده و در آخر این حدیث (تذکره الحفاظ، ص ۶) این جملات هستند فقال عمر رضی الله عنه خفی علی هذا من امر رسول الله ﷺ الهانی عنه الصفق بالاسواق = و فی روایه (قال ابی بن کعب) یا ابن الخطاب فلا تكونن عذاباً علی اصحاب رسول الله ﷺ قال سبحان الله انما سمعت شیاً فاحببت ان اثبت. ترجمه: علامه ذهبی بعد از روایت ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: ای برادر اگر دوست داری که این امام (عمر) را بطور کامل بشناسی، پس کتاب من (نعم السمر فی سیره عمر) را بخوان، این کتاب وسیله شناخت مسلمان و رافضی است، قسم به نام الله

۱- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷ و ۸ و ۱۳، به نقل از کتاب «سیری در صحیحین» ص ۱۰.

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۶.

۳- مسلم، باب الاستیذان، ج ۲، ص ۲۱۱.

که جز انسان جاهل یا رافضی فاجر، کسی نسبت به عمر بی‌احترامی نمی‌کند، زیرا مانند عمر، در زیر آسمان یا دور زمان (به غیر از انبیاء) یافت نمی‌شود، ایشان اول کسی هستند که برای محدثین تثبیت (احتیاط) در نقل حدیث را سنت (و پایه‌ریزی کردند) و گاهی در زمان شک در خبر واحد توقف می‌کردند، چنانچه جریری از ابونضره و ایشان از ابوسعید روایت کرده که ابوموسی سه دفعه بر عمر سلام دادند (برای اجازه ورود به خانه) اما جوابی نشنید و برگشت، پس عمر کسی را بدنبالش فرستاد و گفت چرا برگشتی ابوموسی گفت من از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که فرمود: وقتی کسی از شما سه دفعه سلام داد و جوابی نشنید باید برگردد. عمر چون این حدیث را نشنیده بود [بنا به روایت مسلم]، گفت: باید برای این روایت شاهد بیاوری که پیامبر ﷺ چنین فرموده در غیر این صورت تو را تنبیه می‌کنم، سپس ابوموسی این حدیث را در مجلسی مطرح کرد و پرسید که آیا شما این حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده‌اید؟ آنها گفتند: آری، بعد ابوسعید خدری را به همراه او فرستادند و او به عمر خبر داد که بلی ما این حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم و در روایت مسلم آمده که عمر ﷺ گفت: این حدیث از من مخفی مانده بود زیرا ما را معامله و تجارت بازار غافل کرد. و در روایتی دیگر در مسلم آمده که ابی بن کعب هم به حدیث ابوموسی گواهی داد و گفت: ای عمر برای اصحاب رسول الله ﷺ مانند عذاب مباحش، عمر ﷺ در جواب اَبی گفت: سبحان الله (من اصحاب رسول الله را عذاب نمی‌دهم) من چیزی شنیدم و دوست داشتم که آنرا ثابت کنم. علامه ذهبی می‌گوید: عمر دوست داشت که خبر ابوموسی با گواهی صحابه دیگر نزد او مضبوط و محکم گردد زیرا که خبر دو نفر ثقه نسبت به خبر یک نفر ثقه ارجح و قوی‌تر است به همین خاطر، عمر مردم را ترغیب می‌داد که طرق حدیث را افزایش دهند تا از درجه ظن به درجه علم و یقین ترقی کند زیرا که بر یک نفر احتمال نسیان و خطا غالب می‌آید و در خبر دو نفر ثقه آن احتمال کمتر است، البته زمانی که مخالفی نداشته باشد. پس اقدام عمر ﷺ به دلیل وجود احتمال همین خوف و خطا بود، و بر همین اساس اصحاب را امر می‌کرد که در روایت حدیث از پیامبر ﷺ احتیاط کرده و کم روایت کنند تا مردم به خاطر روایت احادیث زیاد از حفظ قرآن غافل نشوند. علامه ذهبی بعد از این سخن،

روایتی منقطع را به عنوان استدلال برای همین قول آورده است: وَ قَدْ رَوَى شَعْبَةُ وَ غَيْرُهُ عَنْ بِيَانٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ قَرْظَةَ بِنِ كَعْبٍ قَالَ لَمَّا سَيَّرْنَا عَمْرًا إِلَى الْعِرَاقِ مَشَى مَعَنَا عَمْرٌ وَ قَالَ اَنْدَرُونَ لَمَّا شِيعْتَكُمْ، قَالُوا نَعَمْ تَكْرَمَةً لَنَا، قَالَ وَ مَعَ ذَلِكَ اَنَّكُمْ تَأْتُونَ اَهْلَ قَرْيَةِ رِيَالٍ لَمْ يَدْعُوا بِالْقُرْآنِ كَدْوَى النَّحْلِ فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالْاِحَادِيثِ فَتَشْغَلُوهُمْ، جَرَّدُوا الْقُرْآنَ وَ اَقْلَوْا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ اَنَا شِيرِيكُكُمْ، فَلَمَّا قَدِمَ قَرْظَةُ بِنُ كَعْبٍ قَالُوا حَدَّثْنَا فَقَالَ مَهَانَا عَمْرٌ ﷺ<sup>۱</sup> قَرْظَةَ مِىْ كَوَيْدٍ: وَ قَتَى كِهْ عَمْرٌ ﷺ مَا رَا بِهٖ طَرْفَ عِرَاقٍ فَرَسْتَادَ مَقْدَارَى اَز رَاہِ مَا رَا بِدَرْقِهٖ كَرْدَ وَ بِهٖ مَا كَفْتِ: اَيَا مِىْ دَانِيْدَ چِرَا بَا شَمَا اَمْدَمْ؟ كَفْتَنْدِ: بَلِىْ بَرَاىِ اَحْتِرَامِ وَ اِكْرَامِ مَا، كَفْتِ: اَرَى اَيْنِ هَمْ هَسْتِ اَمَّا مَقْصِدُ مِنْ چِيْزَى دِيْگَرِ اسْتِ وَ اَنْ اَيْنَكِهٖ شَمَا بِهٖ نَزْدَ كَسَانَى مِىْ رَوِيْدَ كِهْ اَيْشَانِ عَاشِقِ قُرْآنِ هَسْتَنْدِ وَ صَدَاىِ قُرْآنِ خَوَانْدَنْ اَنَهَا مِثْلَ صَدَاىِ زَنْبُوْرِ عَسَلِ دَرِ كَنْدُوْ اسْتِ، اَيْشَانِ رَا بِا بِيَانِ اِحَادِيْثِ اَز تَلَاوْتِ قُرْآنِ مَنَعِ نَكْنِيْدِ، بَگِذَارِيْدَ تَا بِا قُرْآنِ مَشْغُوْلِ بَاشَنْدِ وَ رَوَايْتِ حَدِيْثِ رَا اَز رَسُوْلِ اللَّهِ ﷺ كَمِ كْنِيْدِ وَ مِنْ هَمْ بَا شَمَا دَرِ اَيْنِ عَمَلِ شَرِيْكَ هَسْتَمِ. اَيْنِ رَوَايْتِ دُوْ اِنْقِطَاعِ دَارْدِ: اَوَّلِ اَيْنَكِهٖ عِلْمَهٗ ذَهَبِىْ مِتُوْفَى ۷۴۸ اسْتِ وَ شَعْبَهٗ مِتُوْفَى ۱۶۰. دُوْمِ اَيْنَكِهٖ شَعْبِىْ هَمْ قَرْظَهٗ رَا اَصْلًا نَدِيْدَهٗ وَ اَز اَوْ چِيْزَى نَقْلِ نَكْرَدَهٗ اسْتِ<sup>۲</sup>. دُوْمِ اَيْنَكِهٖ رَوَايْتِ مَذْكُوْرِ قَوْلِ ذَهَبِىْ رَا تَأْيِيْدِ مِىْ كَنْدِ كِهْ كَفْتَهٗ: عَمْرٌ اَز خَوْفِ اَيْنَكِهٖ صَحَابَهٗ دَرِ رَوَايْتِ حَدِيْثِ سَخْنِ نَادِرَسْتَى بِهٖ رَسُوْلِ اللَّهِ ﷺ نَسْبَتِ نَدَهَنْدِ بِهٖ اَنَهَا اَمْرِ كَرْدِ كِهْ كَمْتَرِ بِهٖ رَوَايْتِ حَدِيْثِ بِيْرْدَا زَنْدِ تَا مَرْدَمِ بِهٖ حَفْظِ قُرْآنِ مَشْغُوْلِ بَاشَنْدِ وَ بَرَاىِ رُوْشَنْ شَدْنِ اَنْچِهٖ عِلْمَهٗ ذَهَبِىْ دَرِ تَذَكْرَهٗ الْحَفَازِ، ص ۶، ج ۱ كَفْتَهٗ بِهٖ رَوَايَاتِ بَعْدَى تَوْجِهٖ كْنِيْدِ:

۱- عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ مَنْ سَمِعَ حَدِيثًا فَادَّاهُ كَمَا سَمِعَ فَقَدْ سَلَّمَ<sup>۳</sup> كَسَى كِهْ حَدِيْثَى رَا شَنِِيْدَهٗ وَ هَمَانِ كُوْنَهٗ كِهْ شَنِِيْدَهٗ (بِدُوْنِ كَمِ وَ بِيْشِ) اَنْ رَا بِهٖ دِيْگَرَانِ بَرَسَانْدِ؛ دَرِ سَلَامَتِ مَانْدَهٗ اسْتِ.

۱- تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷.

۲- الاحكام فى اصول الاحكام، ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۶، فصل «فضل الاكثار من الرواية السنن».

۳- جامع بيان العلم، ج ۲، ص ۳۵۰ به روایت مسلم در «كتاب التمييز».



۲- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَ السُّنَّةَ كَمَا تَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ - فَسَوَى بَيْنَهُمَا = علم فرائض و سنت را یاد بگیرید، همان گونه که قرآن را یاد می‌گیرید در این روایت، عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تحصیل علم قرآن و حدیث را مساوی قرار داده است.

۳- عَنْ مَوْزِقِ الْعَجَلِيِّ قَالَ كَتَبَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَعَلَّمُوا السُّنَّةَ وَ الْفَرَائِضَ وَ اللَّحْنَ كَمَا تَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ<sup>۱</sup> همانگونه که قرآن را یاد می‌گیرید، سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ و علم فرائض و وجوه کلام را یاد بگیرید.

۴- قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَيَاكُمْ وَ الرَّأْيَ فَإِنَّ أَصْحَابَ الرَّأْيِ أَعْدَاءُ السُّنَنِ أَعْيَتْهُمُ الْإِحَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا.<sup>۲</sup> پرهیز کنید و دور باشید از رأی (فتوی و قضاوت با رأی و قیاس بدون حدیث) زیرا اصحاب رأی، دشمن حدیث‌اند و احادیث ایشان را خسته و عاجز کرده و نمی‌توانند آن را حفظ کنند.

۵- قَالَ عَمْرُو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَيَأْتِي يَوْمٌ يُجَادِلُونَكُمْ بِشَبَهَاتِ الْقُرْآنِ فَخَذُوهُمْ بِالسُّنَنِ فَإِنَّ أَصْحَابَ السُّنَنِ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ.

بهترین راه، راه محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ است. روزی می‌آید که مردم با متشابهات قرآن با شما جدال می‌کنند در این صورت آن متشابهات را با حدیث تفسیر کنید، زیرا اصحاب حدیث به کتاب خدا آگاهتر هستند.<sup>۳</sup>

بنده به تمام علماء و طلابی که طالب حق و حقیقت‌اند، پیشنهاد می‌کنم که برای توضیح و تفصیل بیشتر این قول عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (يُجَادِلُونَكُمْ بِشَبَهَاتِ الْقُرْآنِ فَخَذُوهُمْ بِالسُّنَنِ) به کتاب اعلام الموقعین علامه ابن قیم در بحث «لا اجتهاد ما وجد النص» و در بحث «امثلة لمن ابطال السنن بظاهر من القرآن» و بحث «السنة واجبة الاتباع ولو زائدة على ما في القرآن» از ص ۲۶۰، ج ۲ تا ص ۳۹۴، ج ۲ مراجعه نمایند. الدين النصيحة.

۱- به روایت ابن وهب از ابن مهدی، جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۳۵.

۲- جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳- جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۳۵۱ و الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵.

۶- عن طاووس: انَّ عمرَ بنَ عبدِ اللهِ قالَ اذْكَرُ اللهُ امراً سمعَ منَ النَبِيِّ ﷺ في الجَنِينِ شيئاً، فقامَ حملُ بنِ مالِكِ بنِ النابِغَةِ فقالَ كنتَ بينَ جارِينِ لىَ يعنى ضَرتَينِ فضرَبتَ احداهُما الاخرى بمسطحٍ فالتُّ جَيناً ميتاً فقضىَ فيه رسولُ اللهِ ﷺ بغرةٍ فقالَ عمرُ ﷺ لو لم اَسْمَعْ فيه لقفينا بغيره» الرسالة لحبر الامه الشافعى، ص ۴۲۷ عمر ﷺ می فرماید هر کسی که از پیامبر ﷺ در مورد حکم جنین حدیثی شنیده من او را به الله قسم می دهم (که ما را خبر کند).

بعد حمل بن مالک بپا خواست و بیان کرد که من در میان دو همسایه یعنی دو زن که یک شوهر داشتند بودم که یکی از آنها دومی را با چوبی (مسطح<sup>۱</sup>) زد، سپس آن مضروب، سقط جنین کرد، رسول الله ﷺ برای آن، دیه‌ی غره (یک غلام یا یک کنیز) را تعیین نمود. پس عمر ﷺ فرمود: اگر این حدیث را نمی شنیدم حکم دیگری می کردم.

۷- «عن سعید بن المسيب: ان عمرَ بنَ عبدِ اللهِ كان يقول الدية العاقلة و لا تراث المرأة من دية زوجها شيئاً. حتى اخبره الضحاک بن سفيان ان رسولَ اللهِ ﷺ كتب اليه ان يورث امرأة اشيم الصبای من دية فرجع اليه عمر ﷺ»، از سعید بن مسیب روایت شده که عمر ﷺ معتقد بود که زن از دیه (خون بها) شوهری خود میراث نمی برد تا اینکه ضحاک گفت که پیامبر ﷺ برای من نوشته که زن اشیم را از دیه (خون بهای) شوهرش میراث بدهید. پس عمر ﷺ از حکم قبلی خود رجوع کرد<sup>۲</sup>. با این تفصیل، باز می پرسیم که آیا عمر بن خطاب طالب احادیث الرسول هست یا مانع از جمع آوری آن شده است، در حالی که از ایشان پانصد و اندی احادیث روایت شده است.<sup>۳</sup>

۲- محمدصادق نجمی و یارانش می گویند: عمر سه نفر از محدثین معروف به اسامی ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را به جرم نقل حدیث در مدینه تحت نظر قرار داد و تا کشته شدنش این سه نفر تحت نظر او زندگی می کردند<sup>۴</sup>. مرتضی عسکری

۱- مسطح = چوب تنور الصوبیح = یا چوب خیمه = اعواد الخباء و الفسطاط، احمد شاکر.

۲- الرسالة، شافعی، ص ۴۲۶.

۳- الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴- میری در صحیحین، ص ۳۹ به نقل از تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷ و مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۹.

و ابوریّه هم در کتاب خود به نام «اضواء علی السنّه» همین اعتراض را بر عمر فاروق رضی الله عنه کرده و به کتاب الاحکام ابن حزم و تاریخ ابن عساکر رجوع داده و نجم‌الدین طوسی هم از ایشان تقلید کرده و عبارت ایشان را در مقاله کنفرانس چابهار نقل کرده است که البته در کنفرانس زاهدان سال ۱۳۸۲ پاسخ وی داده شد. **و لله الحمد والمِنَّة.**

۳- جناب نجمی دنباله عبارت مجمع الزوائد را قطع کرده و چنین آورده است: **قُلْتُ** هذا اثر منقطعٌ و ابراهیم وُلِدَ سنَةً عَشْرِينَ و لم یدرک من حیاةِ عمرَ الا ثلاثَ سنینَ و ابنُ مسعودٍ کان بالکوفه و لا یصحُّ هذا عن عمرٍ<sup>۱</sup> «هیثمی مؤلف مجمع می‌گوید: این اثر منقطع است زیرا ابراهیم در زمان شهادت عمر رضی الله عنه سه ساله و متولد بیست هجری بوده است و ابن مسعود در این وقت در کوفه بوده پس این اثر از عمر رضی الله عنه صحیح نیست سند دوم نجمی کتاب تذکره الحفاظ بود و در تذکره الحفاظ این اثر با همین سند منقطع نقل شده اما به نظر من جناب نجمی تذکره الحفاظ را ندیده و از جملات قطع شده و بریده معلوم می‌شود که او هم مقلد دیگران بوده است. اکنون بنده، عبارت تذکره الحفاظ را که در ص ۱۳ و ۱۴ بوده می‌آورم: ابن مسعود الامام الربانی رضی الله عنه: ابو عبدالرحمن عبدالله ابن ام عبد الهذلی صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و خادمه و احد السابِقین الاولین و از بزرگان اهل بدر و فقهاء و قاریان است و در اداء حدیث بسیار تفکر و احتیاط می‌کرد و در روایت آن هم بسیار متشدد بود (مثل عمر رضی الله عنه) و شاگردان خود را نسبت به سستی در ضبط الفاظ (حدیث) توبیخ می‌کرد. عمر رضی الله عنه برای اهل کوفه نوشت - من عمار بن یاسر را برای شما به عنوان امیر و عبدالله بن مسعود را به عنوان معلم و وزیر، نزد شما که ایشان از برگزیدگان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بدر هستند، فرمان آنها را بشنوید و به ایشان اقتداء کنید، من شما را نسبت به عبدالله بن مسعود بیشتر از خودم توصیه می‌نمایم. یک بار عمر رضی الله عنه به ابن مسعود نگاه کرد و گفت: «کنیفٌ ملیّ علماً» = کیسه‌ایست پر از علم.

ابن مسعود بسیار کم حدیث روایت می‌کرد و در الفاظ حدیث متورع (پرهیزگار) بود وی در سال ۳۲ در مدینه وفات کرد.<sup>۱</sup>

ابوعمر و الشیبانی می‌گویند که من کنار ابن مسعود می‌نشستم (یک سال) درین مدت نمی‌گفت: «قال رسول الله ﷺ» و اگر می‌گفت «قال رسول الله ﷺ» چنان حالتی پیدا می‌کرد که گویا رعد و برق بر او افتاده و به خاطر تقوای خدا می‌گفت: هکذا، او نحوذا او قریب من ذا او یعنی: همین طور، یا مثل این، یا قریب از این یایا. علامه ذهبی در پایان می‌گوید:

«وَ كُلُّ امَامٍ يُوْخَذُ مِنْ قَوْلِهِ وَ يَتْرَكَ الْاِمَامَ الْمُتَّقِينَ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ الْاِمَامِينَ الْمُعْصُومَ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامِهِ عَلَيْهِ فَيَا اللَّهُ الْعَجَبُ مِنْ عَالَمٍ يَقْلِدُ دِينَهُ اِمَامًا بَعِيْنَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ مَعَ عِلْمِهِ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مَذْهَبِ اِمَامِهِ مِنَ النُّصُوصِ النَّبَوِيَّةِ، فَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ.»<sup>۲</sup> ترجمه (هر امام (از ائمه این امت) بعضی از اقوال او پذیرفته (و به آن عمل می‌شود) یا پذیرفته نمی‌شود، مگر امام المتقین که راست گو است و همه به صدق او ایمان دارند و معصوم است، رحمت و درود الله تعالی بر او باد.

یا الله بسیار عجیب است که یک عالم، امامی را مقلد دین خود کند و هر چه را او گفته است می‌پذیرد با آنکه از نصوص نبویه بر علیه مذهب امام او احادیثی وجود دارد. اکنون سن ابوریه را هم بخوانید و حذف و اضافه او را نگاه کنید. او دو سند داده است، یکی از ابن عساکر و دیگری از کنز العمال، با همان سند که در مجمع الزوائد هم آن را اینگونه نقل کرده است: «عن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف قَالَ وَ اللَّهُ مَامَاتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ حَتَّى بَعَثَ اِلَى اصْحَابِ رَسُوْلِ اللَّهِ ﷺ فَجَمَعْتَهُمْ مِنَ الْاَفَاقِ، عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَذِيفَةَ وَ ابُو دَرْدَاءَ وَ ابُو ذَرٍّ وَ عَقَبَةُ بْنُ عَامِرٍ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْاِحَادِيْثُ الَّتِي اَفْشَيْتُمْ عَنْ رَسُوْلِ اللَّهِ ﷺ فِي الْاَفَاقِ، قَالُوْا اَنْتُمْ هُنَا؟ قَالَ (لَا) اَقِيْمُوْا عِنْدِي لَا وَ اللَّهُ لَا تَفَارِقُوْنِي مَا عَشْتُمْ، فَنَحْنُ اَعْلَمُ، نَأْخُذُ مِنْكُمْ وَ نَرُدُّ عَلَيْكُمْ فَمَا فَارِقُوْهُ حَتَّى

۱- تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵ و ۱۶.

مات» (عمر بن الخطاب) برای اصحاب رسول الله ﷺ پیام فرستاد و ایشان را از آفاق جمع کرد، [این افراد] عبدالله بن حذیفه و ابودرداء و ابوذر و عقبه بن عامر بودند، سپس گفت: این احادیث که از رسول الله ﷺ پخش می‌کنید چیست، ایشان گفتند: مگر ما را از پخش احادیث منع می‌کنید، فرمود: نه باید در نزد من باشید، والله تا من زنده‌ام از من جدا نمی‌شوید ما از شما داناتر هستیم، از شما می‌گیریم و بر شما باز می‌گردانیم، پس ایشان تا موت او جدا نشدند) این عبارت را از کنز العمال ج ۱، ص ۲۳۹ نقل کرده اما ابوریه قول مؤلف کنز العمال را که در خطبه کتاب مذکور آمده، لحاظ نکرده است و آن اینست «انَّ كل ماعزى فيه الى تاريخ ابن عساکر فهو ضعيف» هر چه که از تاریخ ابن عساکر نقل شده ضعیف است. دوم اینکه عبدالله بن حذیفه غیر؟ نداریم بلکه عبدالله بن حذافه است که یک حدیث هم از ایشان روایت نشده است، سوم: اصحاب رسول الله ﷺ در تمام آفاق، فقط این چهار نفر نبوده‌اند، بلکه هزارها صحابه بوده‌اند که در آفاق، احادیث بیان کرده‌اند. رابعاً در سند ابن عساکر، شخصی به نام ابراهیم است که صاحب مجمع الزوائد گفته او عمر ﷺ را ندیده است. سند دوم ابوریه به کتاب الاحکام ابن حزم است با همان سند ابن عساکر و تذکره الحفاظ و مجمع الزوائد و در اینجا گفته که عمر ﷺ سه نفر را زندان کرده: ابن مسعود و ابوموسی و ابودرداء اما دنباله عبارت را نیاورده و آن این است که ابن حزم می‌گوید، این مرسل و مشکوک فیه از شعبه است و صحیح نیست پس احتجاج به این روایت جائز نیست. (ثانیا آنچه ابن حزم از عمر ﷺ در کتاب الاحکام، ص ۲۵۷ و ذهبی در تذکره الحفاظ، ص ۱۳ و ۱۴ از علم ابن مسعود و فرستادن شدن او توسط عمر ﷺ به عنوان یک معلم به کوفه را روایت کرده‌اند و کذب ابوریه را به صراحت ثابت کرده است) در حقیقت دروغ حبس این سه نفر صحابی را بعضی مالکیها بر عمر ﷺ بسته و نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup>

۴- مرتضی عسکری و ابوریه در اضواء علی السنه ص ۲۴ می‌گویند: عمر ﷺ نیز در دوران حکومتش سیاست منع حدیث را به شدت دنبال نموده و یک بار که به منظور

۱- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۵۷.

تظاهر به آزادی در حکومتش مسأله نقل و نوشتن احادیث پیامبر ﷺ را به مشورت گذاشت و عموم مسلمین لزوم آن را اعلام داشتند با زیرکی خاصی پس از یک ماه اندیشیدن، راه چاره را یافت و به میان مردم آمده و اعلام نمود، من می‌خواستم سنت‌های رسول خدا را بنویسم اما امت‌های گذشته را به یاد آوردم که با نوشتن بعضی کتابها و توجه زیاد به آنها از کتاب آسمانی خود بازماندند، لذا من هرگز کتاب خدا (قرآن) را با چیزی در هم نمی‌آمیزم<sup>۱</sup>. البته عبارت ابوریه با عبارت ابن عبدالبر برابر است و مانند سخنان مرتضی عسکری کلمات توهین‌آمیز ندارد.

### جواب

اصل عبارت جامع‌البیان در ج ۱ ص ۷۸، اینست که عروه بن الزبیر از عمر ﷺ روایت کرده است که ایشان درباره تدوین حدیث از صحابه، استفتاء یا بصورت مشوره، مسئله را با آنها مطرح کرد، صحابه پیشنهاد نوشتن را دادند. سپس، عمر ﷺ به مدت یک ماه استخاره کرد بعد از استخاره، الله تعالی در دل او عزم عدم کتابت را الهام کرد، پس گفت: من کتابت قوم گذشته را بیاد آوردم که ایشان کتاب نوشتند و تمام توجه‌شان به آن کتاب بود و کتاب الله را رها کردند، پس به خدا قسم، من کتاب الله را با چیزی درهم نمی‌آمیزم.

اولاً: این سند، منقطع است و دلیل انقطاع آن، اینست که تولد عروه بن الزبیر در آخر خلافت عمر بن الخطاب ﷺ در سال بیست و سه هجری یا شش سال بعد از خلافت ذی‌النورین بوده است<sup>۲</sup>. ثانیاً: عروه بن الزبیر معتقد به عدم کتابت بوده و بعداً پشیمان شد.<sup>۳</sup>

۱- سیری در صحیحین، ص ۱۱ به قتل از محمد بن سعد، کاتب واقدی و طبقات کبری و جامع بیان العلم،

ص ۶۴ و ۶۵.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۶۵.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۶۵.

علی بن ابی طالب هم همان دلیلی را که عمر رضی الله عنه برای عدم تدوین حدیث ذکر کرده بود، بیان می‌کند.<sup>۱</sup>

و همچنان زید بن ثابت و ابوسعید الخدری و ابن عباس و ابن مسعود و ابوموسی الاشعری و ابن سیرین و ابن عمر و قاسم و ابراهیم و عبیده و در روایتی دیگر، ابوهریره و سعید بن عبدالعزیز و الشعبی و منصور بن المعتمر و مغیره، و الاعمش و الاوزاعی و یحیی بن سعید، همه قائل به عدم کتابت حدیث بوده‌اند.<sup>۲</sup> دلیل مانعین و کارهین کتابت عبارت است از: ۱- همان حدیث مرفوع ابوسعید الخدری که مسلم و ابن عبدالبر در جامع خود روایت نموده است. ۲- اشتغال به نوشته‌های خود، و عدم توجه به کتاب الله. این دلیل علی رضی الله عنه و ابن سیرین و ابن مسعود و الضحاک و ابن عباس بوده است. ۳- انگیزه استفاده از قدرت حافظه. زیرا معتقد بودند که کتابت، حافظه را کم می‌کند. هر چند که برخی از ایشان پس از مدتی پشیمان شدند که چرا ما مکتوبات خود را از بین بردیم. نگارنده هم معتقد به تدوین حدیث الرسول صلی الله علیه و آله هستم، زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله بعداً کتابت حدیث را اجازه و دستور دادند.

و قرآن هم می‌گوید:

﴿ قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴾ (طه: ۵۲)

«موسی علیه السلام فرمود: علم مربوط به آنها، نزد پروردگرم در کتابی ثبت است پروردگرم هرگز آنها را گم و فراموش نمی‌کند».

﴿ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴾

«سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند».

﴿ الذی علم بالقلم ﴾

«همان ذاتی که بوسیله قلم تعلیم داد».

۱- جامع بیان العلم، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۷۷.

۲- جامع بیان العلم، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۷۷ تا ص ۸۳.

بنده می‌گویم (و برای اظهار این حسرت از الله تعالی، طلب بخشش می‌کنم، زیرا کُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ بِقَدْرِ يَعْنِي همه چیز در ازل نوشته شده)، ای کاش که علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت قبل از همه خون خلیفه بر حق، عثمان ذی‌النورین را از قاتلین و مارقین می‌گرفت: [این عثمان علیه السلام همان عثمان است که در حق او سوره الفتح نازل شده و خداوند چنان فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح: ۱۰)  
 «کسانی که با شما بیعت می‌کنند همانا ایشان با الله تعالی بیعت می‌کنند، دست الله بالای دستهایشان است».

و نیز:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح: ۱۸)  
 «همانا الله تعالی از مؤمنین که با شما در زیر درخت بیعت می‌کنند راضی شده و آنچه را که در دل آنهاست می‌داند و برایشان سکینه نازل کرده است - (مرجع ضمیر (علیهم) قبل از همه عمر بن الخطاب است) - و به ایشان فتح قریب عنایت کرده است».

محمدصادق نجمی وارث عبدالله بن سبأ باز هم در مورد عثمان علیه السلام می‌گوید: دوران خلافت دوازده ساله عثمان از دورانهای تاریک و نکبت‌بار در تاریخ اسلام است<sup>۱</sup>. من به نجمی می‌گویم: ای نجمی این سخنان بی‌دلیل در نامه‌ی اعمال تو ثبت شده و روز قیامت در میدان محشر در حضور الله عزوجل چه جوابی داری؟  
 شبهه دوم این است که اگر عمر رضی الله عنه تدوین تمام احادیث خاتم‌الانبیاء را بعهدہ می‌گرفت، همان طوری که ابوبکر رضی الله عنه تدوین قرآن را به عهده گرفت و مسلمین عجم را از تفرق و اختلاف نجات داد او نیز می‌توانست مردم را از تفرقه نجات دهد.



جواب: باز هم در این کار (یعنی در عدم کتابت و تدوین رسمی) حکمت الهی بوده و الله تعالی خواسته که این امت وسط را امتحان کند و ایمان و عملشان را به یهود و نصاری نشان بدهد که چگونه وصیت و میراث گران‌بهای (قرآن و حدیث) پیامبر ﷺ خود را از آداب تا عقائد و فرائض و محرمات دین اسلام، تا قیام قیامت به طریق صحیح و کامل محفوظ می‌کنند و تمام اقوال و افعال خاتم‌الانبیاء و امام‌البشر را مستقیماً و چشم به چشم و دهن از دهن (بدون نقل از کتابهای قبلی) می‌گیرند و در اختیار مسلمین جهان قرار می‌دهند. آری این فضیلت بزرگ شامل حال محدثین اهل سنت گردید و به ایشان توفیق داد که بعد از گذشت یک قرن، کمر همت بسته و قلم به دست گرفته و تا اواسط قرن سوم تمام بیانات محمد رسول الله ﷺ را بطور صحیح و کامل جمع کرده و برای نسلهای بعدی بر سر سفره گذاشتند. «رضی الله تعالی عنهم و رضوا عنه». آنان نه تنها احادیث صحیح را جمع کردند، بلکه اسامی دجالان و دروغ‌گویانرا با روایات موضوعه و ضعیف هم به جهان اسلام معرفی کردند. به عنوان مثال اسامی چند نفر را برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنیم:

۱- عمرو بن ثابت ابی‌المقدام بن هرزمز الکوفی با کنیه‌ی «ابوثابت»، ابن معین گفته: «لیس بشیء» نسائی هم گفته: «متروک الحدیث»، و ابن حبان هم گفته: او احادیث جعلی را روایت می‌کند ابوداود گفته: او جزو رافضیهایی است که همه‌ی افراد پس از پیامبر ﷺ را بجز چهار نفر، کافر می‌داند.<sup>۱</sup> عبدالله بن مبارک هم بر سر منبر می‌گفت: ای مردم حدیث عمرو بن ثابت را رها کنید و به آن اعتماد نکنید زیرا او به سلف این امت بدو بیراه می‌گوید.<sup>۲</sup>

۲- محمد بن سعید: کسی که عباد بن کثیر از او روایت نموده است. سفیان ثوری در مورد او می‌گوید: او دروغ‌گوست<sup>۳</sup> و دارقطنی هم می‌گوید که او متروک است. احمد بن

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۴۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲.

۳- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۱۳.

حنبل در مورد او گفته که او عمداً به جعل حدیث می‌پرداخت. نسائی هم گفته: افرادی که به جعل حدیث معروف هستند، عبارتند از:

ابن ابی یحیی (در مدینه)، والواقدی (در بغداد) و مقاتل بن سلیمان (در خراسان)، و محمد بن سعید (در شام)<sup>۱</sup>، ابواحمد الحاکم گفته: محمد بن سعید، حدیث جعل می‌کرد و معتقد بود که اگر برای سخن خوب سندی جعلی درست کنید عیبی ندارید.<sup>۲</sup>

۳- روح بن غطیف: عبدالله بن المبارک در مورد او گفته: من از رفقای خود شرمم می‌آید که مرا با روح بن غطیف ببینند، زیرا سخنان او دروغ است.<sup>۳</sup> ابن معین هم او را به لفظ «واهی» و نسائی به لفظ «متروک» وصف نموده‌اند.

زهری از ابوسلمه از ابوهریره به صورت مرفوع یکی از احادیث جعلی او را نقل نموده است: «تَعَادُ الصَّلَاةُ مِنْ قَدْرِ الدَّرْهَمِ مِنَ الدَّمِ» اگر خونی به اندازه یک درهم از بدن خارج شود باید نماز اعاده گردد.<sup>۴</sup>

۴- الحارث الاعور الهمدانی:

شعبی می‌گوید: او بسیار دروغ‌گوست.<sup>۵</sup> ابن مدینی می‌گوید: حارث دروغ‌گوی بزرگی است. مغیره هم می‌گوید: حارث از علی رضی الله عنه حدیث درست روایت نمی‌کرد. شعبی هم می‌گوید: «ما کذب علی احد من هذه الامة ما کذب علی علی رضی الله عنه»، بر هیچ کسی آن اندازه که بر علی رضی الله عنه دروغ گفته شده، دروغ بسته نشده است.

و قال ایوب: «کان ابن سیرین یری ان عامة ما یروی عن علی رضی الله عنه باطل» قریب به تمام آنچه از علی رضی الله عنه روایت شده است باطل است.

۱- موضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۳ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۶۲.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۶۲.

۳- به روایت مسلم، ص ۱۴.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۰.

۵- مسلم، ج ۱، ص ۱۴.

عن ابی اسحاق قال: زعم الحارثُ الاورُ - و كان كذاباً - قال الحارث: القرآن هین الوحی اشد. <sup>۱</sup> یادگرفتن قرآن سهل است، اما یادگرفتن وحی سخت است. تَعَلَّمْتُ الْوَحْيَ فِي ثَلَاثِ سَنِينَ وَالْقُرْآنَ فِي سَنَتَيْنِ» من وحی را در مدت سه سال یاد گرفتم و قرآن را در دو سال <sup>۲</sup>. ابن حبان گفته است: «كان الحارث غالیا فی التشیع و اهیافی الحدیث. <sup>۳</sup>» «حارث جزو شیعیان غالی و در نقل حدیث واهی بود).

«و حدیثُ الحارثِ فی السننِ الاربعه مع تعنته فی الرجالِ فقد احتجَّ به و قویُّ امره و الجمهورُ علی توهینِ امره مع روايتهم لحدیثه فی الابواب، فهذا الشعبيُّ یكذبُه ثم یروی عنه»؛ میزان الاعتدال = در سنن اربعه از حارث حدیث روایت شده با اینکه به مردم عیب می‌زند و بدگویی می‌کند، در بعضی روایات از روایت او بعنوان متابع استفاده شده اما جمهور با اینکه از او حدیث روایت می‌کنند او را ضعیف می‌دانند، مثلاً شعبی که او را دروغ‌گو می‌داند با این وجود از او روایت می‌کند.

۵- المغیره بنُ سعید و ابو عبدالرحیم فأنهما کذَّبان: هر دو نفر دروغ‌گو هستند. <sup>۴</sup>

۶- جابر بن یزید الجعفی.

قال جریر لقیته جابر بن یزید الجعفی فلم اکتب عنه کان یؤمن بالرجعة: جریر گفته من جابر را ملاقات کردم و از او حدیث نوشتم، او به رجعت علی عقیده داشت. مسعر و سفیان گفته‌اند که جابر جعفی قبل از اینکه مبتلا به عقیده جدید (بدعی) گردد، مردم از جابر حدیث روایت می‌کردند و بعد از عقیده بدعی اعتقاد به رجعت مردم او را ترک کردند. جراح بن ملیح می‌گوید که جابر گفته در نزد من هفتاد هزار حدیث (موضوع و جعلی) از ابوجعفر هست که

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۶.

۲- مسلم، ج ۱، ص ۱۴.

۳- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۶.

۴- مسلم، ص ۱۵.

تمام این احادیث از پیامبر ﷺ هستند و در روایت زهیر و سلام بن ابومطیع از جابر مذکور پنجاه هزار حدیث (جعلی) آمده است، سفیان می‌گوید: کسی از جابر پرسید که معنی آیه زیر چیست؟

﴿فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي ۗ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾

(یوسف: ۸۰)

«برادر بزرگ‌شان گفت من از این سرزمین (مصر) حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا اینکه الله درباره من داوری کند که او بهترین حکم‌کنندگان است.»

جابر جعفری در جواب سائل گفت: تأویل (معنی) این آیه تا حال نیامده است. سفیان گفت: دروغ گفته است. پس ما از سفیان پرسیدیم که جابر در معنی این آیه چه اراده‌ای دارد؟ سفیان مقصد جابر جعفری را از این آیه چنین بیان می‌کند که رافضه عقیده دارند که علی بن ابی‌طالب زنده و در میان ابرها است و تا زمانی که علی علیه السلام از آسمان به ما اجازه خروج را اعلان نکرده است ما نمی‌توانیم که به همراه فرزندان علی علیه السلام خروج کرده و جنگ کنیم، ایشان (یعنی علی) خود اعلان می‌کند که **أُخْرِجُوا مَعَ فَلَانٍ** به همراه فلانی برای جنگ بیرون روید و این معنی آیه مذکور است. سفیان فرمود: جابر دروغ گفته این آیه درباره برادران یوسف علیه السلام است.

سفیان گفته من از جابر شنیدم که سی هزار حدیث جعلی با خود داشت و من حلال نمی‌دانم که یکی از آن سی هزار حدیث را بیان کنم و در عوض آنها پولی به من داده شود.<sup>۱</sup>

۷- الحَرْتُ بْنُ حَصِيرَةَ - يَصْرُّ عَلَىٰ امْرِئٍ عَظِيمٍ - که بر بدعت بزرگی اصرار می‌ورزید، مثل جابر جعفری.<sup>۲</sup>

۸- عبدالکریم ابوامیه: ایوب او را در روایت حدیث به بدی وصف می‌کرد.<sup>۳</sup>

۹- ابوداود الاعمی: دروغ‌گو است.<sup>۱</sup>

۱- به روایت مسلم، ج ۱، ص ۱۵.

۲- مسلم، ج ۱، ص ۱۶.

۳- همان منبع.

- ۱۰- ابوجعفر (عبدالله بن مسور المدائنی) الهاشمی المدنی كَانَ يَضَعُ احاديثَ كَلامِ حَقِّ و لِيستَ من احاديثِ النبي ﷺ و كان يرويها عن النبي ﷺ = حديث وضع مي کرد، کلام و سخن حق را بنام پیامبر ﷺ روایت می کرد در حالی که پیامبر ﷺ آنرا نگفته است.<sup>۲</sup>
- ۱۱- عمرو بن عبید که در حدیث دروغ می گفت.<sup>۳</sup>
- ۱۲- ابوشیبۀ قاضی واسط مجروح و غیر معتمد است.<sup>۴</sup>
- ۱۳- صالح المرّی: او دروغ گو است.<sup>۵</sup>
- ۱۴- الحسن بن عماره: دروغ می گوید.<sup>۶</sup>
- ۱۵- زیاد بن میمون: دروغ گو است.<sup>۷</sup>
- ۱۶- خالد بن مجدوح: دروغ گو است.<sup>۸</sup>
- ۱۷- ابان بن ابی عیاش (راوی کتاب سلیم بن قیس الهمدانی) دروغ گو است.<sup>۹</sup>
- مرتضی عسکری می گوید: ابوبکر وفات یافت و در وصیتنامه خویش خلافت را به عمر واگذار نمود و دوران خلافت عمر بدینسان سپری شد.<sup>۱۰</sup> عثمان نیز با دسته بندی خاصی که پدید آمده بود به خلافت رسید.<sup>۱۱</sup>

۱- همان منبع.

۲- همان منبع.

۳- مسلم، ج ۱، ص ۱۷.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

۷- مسلم، ج ۱، ص ۱۸.

۸- همان.

۹- همان.

۱۰- به نقل از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۸، خطبه سوم شمشقیه.

۱۱- همان.

عثمان برای جلوگیری از بازگویی بیانات و روش پیامبر ﷺ یاران بزرگ وی را شکنجه و تبعید کرد، چنانکه ابوذر را از مدینه به شام و از شام به مدینه و آنگاه به ریزه تبعید نمود و نیز عمار یاسر را چنان زد که بیهوش بر زمین افتاد.<sup>۱</sup>

در بیست و پنج سال دوران حکومت سه خلیفه، یاران پیامبر ﷺ و تابعین و دیگر دست‌پرورده‌های اسلام، در چنین فشاری به سر می‌بردند، تا سرانجام صبر آنها به سرآمد و با یک قیام عمومی، بنیان خلافت عثمان را درهم کوبیده و وی را کشتند و سپس به علی روی آورده وی را به اصرار فراوان به خلافت برگزیدند.<sup>۲</sup>

اکنون پاسخ این شبهه‌ها:

تمام آنچه مرتضی عسکری گفته جزو اعتقادات عبدالله بن سبا یهودی بوده و نتوانسته از تاریخ واقعی اسلام، هیچ مرجع و منبع صحیح و معتبری بیاورد. و پیشرفت اسلام و تاریخ آن به پوچ بودن قول مرتضی عسکری، گواهی داده و می‌دهد.

ثانیاً: خلافت یا سلطنت یا امامت کبری با موافقت اهل شوکت و قدرت و اطاعت جمهور، حاصل می‌گردد. ثالثاً: اهداف امامت و خلافت، با قدرت و شوکت بدست می‌آید و اگر با این شرایط با کسی بیعت شد، آنگاه آن شخص امام یا خلیفه می‌گردد و بدون چنین بیعتی آن یک نفر با بیعت یک یا چند نفر، به خلافت یا امامت نمی‌رسد. بنابراین ما می‌گوئیم که ابوبکر رضی الله عنه تنها با بیعت عمر رضی الله عنه و عمر تنها با وصیت ابوبکر و عثمان رضی الله عنه تنها با بیعت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه خلیفه نشده‌اند، بلکه با بیعت و اطاعت تمام صحابه به خلافت رسیده‌اند، البته قبل از بیعت تمام صحابه، خلافت ابوبکر صدیق با امر و تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده است و نصوص آن در صفحات بعد خواهد آمد. اما اینکه عمر رضی الله عنه برای بیعت ابوبکر سبقت گرفته به این خاطر است که در هر بیعت، ضروریست که شخصی پیش‌قدم شود و بیعت را آغاز کند. خلاصه بحث اینست که خلافت و امامت با بیعت چند نفر ثابت نمی‌شود و از طرف دیگر هم رویگردانی چند

۱- به نقل از انساب الاشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۴۹.

۲- سیری در صحیحین، ص ۱۱-۱۳.

نفر از بیعت، نظر اکثریت را باطل نمی‌کند. و در بیعت با عثمان رضی الله عنه تمام مسلمانان شرکت کردند - از افریقا تا خراسان و از سواحل شام تا یمن - و مدت خلافت ایشان دوازده سال بود اما در زمان ایشان افرادی بودند که با کراهت در اسلام داخل شدند و بعداً سبب فتنه گردیدند. مثل عبدالله بن سبأ یهودی و ابوباش قبائل که در میان مسلمانان ناشناخته بودند. نکته‌ی دیگر اینکه قاتلین علی رضی الله عنه خود را اهل زهد و عبادت می‌دانستند و در مورد او فتوی کفر صادر کردند در حالی که قاتلین عثمان رضی الله عنه اشخاصی بی‌دین بودند و عثمان رضی الله عنه را ظالم می‌دانستند نه کافر، و نسبت به قاتلین علی رضی الله عنه بسیار کم بودند علاوه بر این قاتلین علی رضی الله عنه از لشکریان ایشان بودند و معتقد بودند که علی مرتد شده است و قتل ایشان را برای خود سبب تقرب به خدا می‌دانستند، همچنین به تواتر ثابت شده، کسانی که با عثمان رضی الله عنه بیعت کرده‌اند چندین برابر افرادی بودند که با علی رضی الله عنه بیعت نمودند. با توجه به این مطالب، سخن مرتضی عسکری مبنی بر این که عثمان رضی الله عنه یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را شکنجه و تبعید کرد، سخن درستی نیست بلکه ساختگی و بدون سند است، زیرا عثمان رضی الله عنه در تمام دوران خلافت دوازده ساله خود، حتی یک نفر از مخالفین خود را نکشته و شکنجه نداده است، در حالیکه علی رضی الله عنه چهار هزار نفر از مخالفین خود را در جنگ نهروان به قتل رسانید. البته اینکه عثمان رضی الله عنه چنین کاری نکرده به خاطر ضعف او نبود، زیرا قدرت و توانائی لشکر ایشان چند برابر، بیشتر از توانائی لشکر علی رضی الله عنه بوده اما با این وجود خود را به کشتن داد و هیچ کس از قاتلین خود را نکشت. ابوذر رضی الله عنه بعد از وفات ابوبکر الصدیق به میل خود به سرزمین شام رفت و در آنجا با معاویه رضی الله عنه در بعضی مسائل اختلاف نظر پیدا کرد که در نتیجه، عثمان او را به مدینه احضار کرد. «فکتب عثمانُ رضی الله عنه الی ابی ذرّان یقدم علیه المدینة فقدمها فلامه عثمان علی بعض ما صدر منه و استرجعه فلم یرجع فامرہ بالمقام بالربذة و هی شرقی المدینة<sup>۱</sup>» عثمان رضی الله عنه نامه برای ابوذر رضی الله عنه فرستاد تا به مدینه بیاید، پس ابوذر رضی الله عنه به مدینه آمد و عثمان رضی الله عنه او را از آن مسائل که عقیده داشت و ایجاد اختلاف می‌کرد برحذر داشت اما ابوذر از عقاید خود

باز نگشت و عثمان دستور داد که به ربهه برود. در روایتی دیگر چنین آمده: أَنَّهُ سَأَلَهُ عِثْمَانُ أَنْ يَقِيمَ بِهَا وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِذَا بَلَغَ الْبِنَاءُ سَلْعًا فَأَخْرَجْ مِنْهَا وَقَدْ بَلَغَ الْبِنَاءُ سَلْعًا فَادْنُ لَهُ عِثْمَانُ بِالْمَقَامِ بِالرَّبْذَةِ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَتَعَاهَدَ الْمَدِينَةَ فِي بَعْضِ الْأَحْيَانِ حَتَّى لَا يَرْتَدَّ أَعْرَابِيًّا بَعْدَ هِجْرَتِهِ ففَعَلَ فَلَمْ يَزَلْ مُقِيمًا بِهَا حَتَّى مَاتَ.<sup>۱</sup>

ابوذرقعه از عثمان اجازه گرفت تا در ربهه بماند و گفت که رسول الله ﷺ فرموده هر وقت که ساخت و ساز مکان به کوه سلعا رسید از مدینه بیرون شوید و اکنون ساخت و ساز مدینه به سلعا رسیده است، پس به من اجازه بدهید که در ربهه بمانم، عثمان ﷺ به او اجازه داد و گفت گاه گاهی به مدینه بیا تا صحرانشین نباشی، ابوذر ﷺ قبول کرد و تا وقت مرگ در ربهه مقیم شد آنگاه عثمان ﷺ فرستاد تا اهل و عیال ایشان را بیاورند و به همراه اهل و عیال خود آنها را اسکان داد. = (نعوذ بالله من شرور انفسنا و من بغض المعاندين الكاذبين).

از سوی دیگر عمار بن یاسر با عباس بن عتبه بن ابی لهب درگیر شد و به عباس ناسزا گفت. پس عثمان ﷺ هر دو را به عنوان تادیب و تنبیه کتک زد. عثمان ﷺ بی اندازه مهربان بود و مردم او باش از حلم او سوءاستفاده می کردند و به ایشان کلمات بی ادبانه می گفتند. در نتیجه صحابه از او خواستند که او باش را تنبیه کند اما عثمان ﷺ آنها را بخشید. زیرا به خاطر خود انتقام نمی گرفت. حلم و عفو ایشان سبب گردید که گروه های سرکش بر او بشورند و او را به شهادت برسانند.<sup>۲</sup>

مرتضی عسکری می گوید: علی عليه السلام موقعیت زمان خویش را چنین بیان می نمایند: خلفای پیش از من، کارهای بسیاری انجام داده اند که در آنها آگاهانه با رسول خدا مخالفت نموده اند، آنان پیمان وی را شکستند و سنتش را تغییر دادند؟؟<sup>۳</sup>

۱- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۵۵.

۲- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳- سیری در صحیحین، ص ۱۲، به نقل از: کافی، کلینی، ج ۸، ص ۶۱-۶۳.



جواب:

جناب مرتضی عسکری نتوانسته که برای اعتراضات خود از منابع و مراجع صحیح و معتبر استفاده کند. یکی از منابع مهم مورد استفاده او کتاب کافی کلینی است، اما این کتاب در قرن سوم جمع‌آوری شده و از نظر تحقیقی استناد به آن درست نیست. بعنوان مثال در اصول کافی کتاب الحجج باب: اسلحه و متاعی که از پیامبر ﷺ نزد ائمه است، ص ۳۴۳، ج ۱ حدیثی به این مضمون روایت کرده است: «الأغ با پیامبر ﷺ به سخن درآمد و گفت پدر و مادرم قربانت: پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرد که او با جناب نوح در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته از پشت این الأغ، الأغی آید که سید پیامبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود، خدا را شکر که مرا هما الأغ قرار داد». عاقلان خود می‌دانند که از زمان نوح ﷺ تا زمان خاتم الانبیاء چندین قرن گذشته است، اکنون این سؤال مطرح است که به طور طبیعی این شش الأغ چند سال عُمر کرده‌اند.

دوماً: پدر الأغ در دنیا مشخص و معین نیست زیرا که ماده خر هر روزی با یک نرخری همراه است.

سوماً: همین اعتراضات را گروه عبدالله بن سبا (که از مصر آمده بودند و در جحفه اقامت و منزل داشتند) بر علیه عثمان ﷺ مطرح کردند و عثمان ﷺ علی ﷺ را فرستادند تا به ایشان جواب بدهد «فانطلق علی بن ابی طالب الیهم و هم بالجحفة، و كانوا يعظموه و یبالغون فی امره فردهم و انبهم و شتمهم فرجعوا علی انفسهم بالملامة و قالوا: هذا الذی تحاربون الامیر بسببه و تحتجون علیه به»<sup>۱</sup>

پس علی ﷺ به جحفه پیش گروه سبائی رفتند، و ایشان در مورد علی ﷺ بسیار مبالغه و تعظیم کردند، و قتیکه علی ﷺ اعتراضاتشان را شنید و جواب داد، به ایشان بد و بیراه گفت و پرخاش کرد و با ذلت آنها را بیرون کرد و آنان در حالی که در نفس خود احساس پشیمانی می‌کردند به یکدیگر رو کردند و گفتند به سبب همین علی ﷺ با

۱- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۷۱.

عثمان رضی الله عنه می‌جنگید و اعتراض می‌کرد اصل ماجرای تاریخ اسلام در حق خلفاء چهارگانه این است. ولی متأسفانه جناب مرتضی عسکری وقت ندارد تاریخ را با اسناد اسلامی مطالعه کند، پس مجبور می‌شود که از کتابهای بی‌سند و بی‌تحقیق تقلید کند و سنت افتراق و اختلاف مبتدعین و دشمنان اسلام را در بین مسلمین احیاء و شعله‌ور نماید.

علی رضی الله عنه در تمام امور سیاسی، مذهبی، قضائی، جهادی، وزیر و مشاور خلفاء پیش از خود بوده؛ عمل خلفاء ثلاثه در اموال بنی‌نضیر و فدک و مابقی خمس خیبر به همان صورتی بوده که رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده‌اند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه قسم می‌خورند که من هیچ چیزی را از صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله از همان حالتی که رسول الله صلی الله علیه و آله تقسیم و عمل نموده تغییر نمی‌دهم، و قسم بذاتی که جان من در دست اوست نزدیکان رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد من محبوبتر از نزدیکان خودم هستند، بعد از شنیدن این سخن علی رضی الله عنه می‌فرماید: بعد از ظهر امروز با شما بیعت می‌کنم و !!! بیعت ایشان بعد از ظهر همان روز در حضور صحابه صورت گرفت.

و همین نظم و ترتیب و تعهد را عمر فاروق رضی الله عنه به عهده گرفت، ولی اموال مذکور را پس از مدتی در اختیار علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه گذاشت.

و از آنها تعهد گرفت که به همان طریق و روش رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنند و فرمود اگر و اگر نمی‌توانید اموال را به من برگردانید پس من طبق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کنم. این گفتگو در حضور عثمان رضی الله عنه، عبدالرحمن بن عوف، مالک بن اوس و زبیر و سعد و علی و عباس رضی الله عنه انجام گرفت و تمام ایشان حدیث «لانورث ماترکنا صدقة» و بیانات عمر فاروق را تأیید و قبول کردند به غیر از دشمنان صحابه<sup>۱</sup>. اما مسئله زیادبودن حقوق بعضی از بیت‌المال و یا از اموال غنیمت برای بعضی افراد مطابق قدر و منزلت آنها مثل ازواج مطهرات، یا در برابر پاداش عمل‌شان بوده یا برای ترغیب آنها، که این موارد از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله مرسوم بوده، و به عنوان مثال غنیمت‌های غزوه حنین به بعضی افراد

۱- مسلم باب حکم الفی، ص ۹۰ و ۹۱، ج ۲.

صد شتر می‌دادند و به بعضی‌ها هیچ چیزی تعلق نمی‌گرفت این مسئله مربوط به رأی امام و در حیطةی وظیفه او است.

**مسئله یکم:** مسح بر پاپوش‌های چرمی مسئله مورد اتفاق بین صحابه است، حتی ام‌المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها برای ثبوت مسح بر پاپوش چرمی مردم را نزد علی رضی الله عنه می‌فرستاد و می‌فرمود که ایشان در سفر با رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند و این مسئله را از ما بهتر می‌داند.

**مسئله دوم:** متعه حج تنها مسئله‌ای است که علی رضی الله عنه با عمر فاروق رضی الله عنه مخالفت کرده، و اهل سنت بر قول عمر رضی الله عنه عمل نکرده‌اند، و در نزد اهل سنت انفراد صحابه حجت نمی‌باشد و می‌گویند: «لا حجة فی قول احد دون رسول الله صلی الله علیه و آله» هیچ کس به جز رسول الله صلی الله علیه و آله حجت نمی‌شود در این مضمون تمام اهل سنت متفق‌اند ائمه اربعه: اما حرمت سه متعه زنان را امام بخاری و اهل سنت بعد از ایشان از روایت و قول علی رضی الله عنه حجت گرفته‌اند. جناب مرتضی عسکری در این مسئله بدون دلیل نعره حیدری می‌زند و صحیح بخاری را مطالعه نکرده است.

**مسئله چهارم:** تکبیر نماز میت را اهل سنت پنج یا شش بار جایز می‌دانند و در بعضی جاها عمل می‌کنند و پنج بسم الله را با صدای بلند جایز دانسته و در بعضی جاها با صدای بلند می‌خوانند.

**مسئله پنجم:** طلاق ثلاثه به یک کلام یا در یک مجلس، نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه و امام مسلم یک طلاق حساب می‌شود و جمهور برای احتیاط آن را سه طلاق حساب می‌کنند و علی رضی الله عنه در این مسئله با اهل سنت است نه با مرتضی عسکری.

**مسئله ششم:** رفتار با اسیران جنگی مسئله‌ای اتفاقی است در بین صحابه و بعد از جنگ بدر میان اصحاب اختلاف وجود نداشته.

**مسئله هفتم تراویح:** روش عمر فاروق رضی الله عنه در این نماز عملی برابر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، و زید بن ثابت نقل پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین بیان می‌کند که ایشان رضی الله عنهم حجره‌ای از حصیر در مسجد (مدینه) برای خود درست کردند و در آنجا چند شبی نماز می‌خواندند

اصحاب خبردار شدند و پشت سر رسول الله ﷺ نماز خواندن بدون امر رسول الله ﷺ در همین مورد ایشان ﷺ فرمودند: ای مردم در خانه‌هایتان این نماز را بخوانید افضل‌ترین نماز مردم (از نظر اثواب) در خانه اوست مگر نماز فرض.<sup>۱</sup>

روایت دوم از ابوذر ﷺ است که می‌گوید: پیامبر ﷺ با ما در شب بیست سوم تا یک ثلث شب نماز خواندند و در شب بیست پنجم تا نصف شب و در شب بیست هفتم به همه مردم حتی به اهل بیت خود امر کرد که در نماز این شب شرکت کنند. و تا سحر با جماعت نماز خواندند.<sup>۲</sup> و محمد بن نصر مروزی می‌گوید: نماز رسول الله ﷺ این بود و عمر فاروق ﷺ همین روش را دنبال کرد.

سائب بن یزید می‌گوید: که عمر ﷺ به ابی بن کعب و تمیم الداری دستور داد: در ماه رمضان با مردم نماز جماعت بخوانید یازده رکعات (وتر). در این روایت آمده که امام قرائت‌های طولانی می‌خواند و تا سحر نماز ادامه داشت.<sup>۳</sup> و در روایت عبدالرحمن بن عبدالقادر آمده که شبی با عمر ﷺ به مسجد رفتیم و دیدیم که مردم بصورت متفرقه نماز (سنت) می‌خوانند عمر ﷺ فرمودند: اگر پشت سر یک قاری نماز بخوانند بهتر است بعد به ابی دستور داد پیش‌نماز مردم شود. شبی دیگر دوباره به مسجد آمدیم و مردم با امام خود نماز می‌خواندند عمر ﷺ فرمود: بدعت عجیبی است این (جماعت در اول شب و ترک قیام در آخر شب).

نماز در آن وقت که می‌خواهید بهتر است یعنی نماز آخر شب را ترجیح دادند از جماعت اول شب.<sup>۴</sup>

۱- رواه البخاری و مسلم - مشکاة باب قیام شهر رمضان، ص ۱۱۴.

۲- رواه ابوداود و الترمذی و قال حسن صحیح و النسائی و ابن ماجه.

۳- رواه مالک فی الموطا.

۴- رواه البخاری، مشکاه، ص ۱۱۵.

نماز تراویح با جماعت برای کسانی که قاری قرآن نیستند و در آخر شب قادر به ادای نماز نیستند در اول شب جایز است زیرا اصل جماعت در اول شب از پیامبر ﷺ ثابت شده.

و کسانی که قاری قرآن هستند و می‌توانند که در آخر شب قیام کنند برای‌شان آخر شب بهتر است البته در تمام سال. با استناد بر حدیث:

عن عائشه (رض) قالت قال رسول الله ﷺ احب الاعمال الى الله ادومها و ان قل متفق عليه مشكاة باب القصد في العمل و عنها قالت قال رسول الله ﷺ خذوا من الاعمال ما تطيقون فان الله لا يمل حتى تمتلوا<sup>۱</sup> و كان نبي الله ﷺ اذا صلى صلاة احب ان يداوم عليها.<sup>۲</sup>

رسول الله ﷺ فرموده نزد الله تعالی بهترین اعمال همان است که همیشه انجام شود. اگرچه کم باشد.

رسول الله ﷺ فرمود آنچه می‌توانید از اعمال انجام دهید زیرا که الله تعالی از دادن ثواب خسته نمی‌شود و شما باید که از انجام و دوام یک عمل خسته می‌شوید. پیامبر ﷺ نماز سنتی را که می‌خواند دوست داشت که همیشه آنرا بخواند.

مرتضی عسکری می‌گوید: معاویه رضی الله عنه گفته: بخدا سوگند تا این نام (یعنی اشهد ان محمدا رسول الله) را از روی زمین بر نیاندازم از پای نخواهم نشست.<sup>۳</sup>

جواب:

کسی که مسلمان است می‌داند که این قول نادرست و نقل بی سند عسکری دلیل صریح و روشنی است بر عدم صحت و ثبوت باقی گفته‌های‌شان.

۱- بخاری و مسلم.

۲- الحدیث رواه مسلم، مشکاه باب الوتر.

۳- سیری در صحیحین. ص ۱۴ بحواله مروج الذهب، المسعودی، ص ۴۱، ج ۴.

**دلیل اول:**

خود مسعودی متوفی ۳۴۶ معتزلی مذهب است، و مذهب معتزله در انکار حدیث رسول الله ﷺ و بغض و عداوت نسبت به صحابه اظهر من من الشمس اند.<sup>۱</sup>

ثانیاً علی مسعودی با حکومت بنی امیه کینه‌ی دیرینه دارد. ثالثاً عثمان ذی النوری رضی الله عنه قرائت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را در جمع کردن قرآن حاضر دخالت نداد. رابعاً: مأمون خودش معتزلی مسلک بود و قرآن را مخلوق می‌دانست و عداوت خلفاء بنی عباس با خلفای بنی امیه بر کسی پوشیده نیست و مأمون می‌خواست که از چنین دروغ دنباله‌داری بر علیه معاویه رضی الله عنه استفاده کند و نمی‌دانست که تمام ملت او بر علیه آن شورش می‌کنند و وقتی که متوجه شد از رأی خود برگشت<sup>۲</sup> [حال سند دروغین مسعودی را بخوانید: «ایشان این قصه را از راوی مأمون نقل کرده و از کتاب الاخبار بالموفقیات الزبیر بن بکار قاضی مکه که واضع و منکر الحدیث و متوفی ۲۵۶ است نقل کرده است و زبیر بن بکار از علی بن محمد المدائنی الاخباری روایت کرده است در حالی که المدائن متوفی ۲۲۴ یا ۲۲۵ است و مغیره بن شعبه متوفی پنجاه هجری قمری است.<sup>۳</sup> و اصل عبارت مروج الذهب این است: «فأی عمل یقی مع هذا، لام لک و الله الا دفنا دفنا» ای بی‌مادر به خدا قسم وقتی به خاک رفتیم. و ابن عدی در کامل گفته که المدائنی در نقل حدیث قوی نیست.<sup>۴</sup> و مدائنی به دنبال کسب مال و درهم بود.<sup>۵</sup>

۱- برای اثبات این قضیه به منابع ذیل مراجعه فرمائید الف) کتاب الام حیر الامت. ج ۷. باب حکایه قول الطائفة التي ردت الاخبار كلها. ص ۲۸۷. ب) کتاب تأویل مختلف الحدیث لامام ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، متوفی ۲۷۶. ص ۱۴ تا ۲۲. ج) اصول الکرخی، ص ۱۱.

۲- تاریخ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۱، واقعه‌ی ۲۱۲.

۳- البدایة و النهایة، ص ۴۸، ج ۸.

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۵۳.

۵- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۵.

و در مورد زبیر احمد بن علی سلیمانی می‌گوید: «یضع الحدیث، منکر الحدیث».<sup>۱</sup> مرتضی عسکری می‌گوید: خلیفه دوم فرمان داده بود که اسیران جنگی عرب را آزاد کنند در حالی که اسیران فارس را حتی به مدینه پایتخت اسلام راه نمی‌دادند. از جمله مخالفت‌های دیگر او با سنت رسول الله این بود که به فرزندان از غیر زن عرب باشند و یا در غیر سرزمین عربی به دنیا آمده باشند ارث نمی‌داد.<sup>۲</sup> و علی علیه السلام گفته آه که چه کشیدم از این امت و مخالفت‌هایشان با من و فرمانبریشان از پیشوایان گمراه، فرمانبرداری از پیشوایانی که مردم را به سوی آتش می‌خوانند.<sup>۳</sup>

جواب:

«حکم اسیران جنگی را قرآن در اختیار خلیفه و امیر مسلمانان قرار داده که فدیة بگیرد یا بقتل برساند یا منت بگذارد و بدون فدیة آنها رها کند.

اما مسئله ارث عجم و عرب: جناب مرتضی عسکری موطا مالک را مطالعه نکرده بنا به تقلید از دیگران به موطا مالک نسبت داده حال بنده عبارت کامل موطا را نقل می‌کنم: «میراث اهل الملل: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قل لایرث المسلم الکافر» مسلمانان از کافر ارث نمی‌برد محمد بن اشعث به عمر رضی الله عنه گفت عمه‌ی یهودی یا نصرانی من مرده میراث او به چه کسی می‌رسد عمر رضی الله عنه فرمود: «یرثها اهل دینها» هم دین او از اموالش ارث می‌برد. ۳- «ابی عمر بن الخطاب ان یورث احدا من الاعاجم الا احداً ولد فی العرب».

عجمی: به کافری که اگر یکی از نزدیکانش مسلمان بوده باشد باز هم از آن ارث نمی‌برد مراد از عرب اسلام است نه مطلق عجم و عرب، و امام مالک بعد از روایت عمر رضی الله عنه می‌گوید: امر متفق علیه در نزد ما سنتی است که در آن اختلاف نیست و فتوای علما در منطقه‌ی ما این است «انه لایرث المسلم الکافر بقرباة و لا ولاء و لا رحم و لا یحجب

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶ و تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۹.

۲- حواله الموطا مالک، ج ۱، ص ۸۵.

۳- سیری در صحیحین، ص ۱۳.

احداً عن میراثه» مسلمان از کافر به سبب قرابت بدون ولاء و رحمت ارث نمی‌برد و کسی که وارث نیست دیگران را از میراث محروم نمی‌کند.<sup>۱</sup>

و در روایت دیگر از موطا چنین آمده «ان عمر رضی الله عنه قال لارث اهل الملل و لایرثونا» ما از دیگران و آنها از ما میراث نمی‌برند (مراد از اهل ملل غیر مسلمان است).<sup>۲</sup>

اما عبارت سوم مرتضی عسکری که می‌گوید: علی رضی الله عنه آه و ناله می‌کشید از دست این امت و پیشوایان‌شان بنده یک خلاصه از دوران خلافت امام را نقل می‌کنم تا معلوم شود که آه و ناله و دل خونی امام از کی و از چه کسانی بوده.

بعد از شهادت خلیفه سوم به دست عده‌ای جاهل تا پنج روز مدینه‌الرسول خلیفه نداشت و امیر مدینه غافقی بن حرب سردسته قاتلین بود و گروهی که از مصر آمده بودند برای شهادت خلیفه اصرار داشتند که علی رضی الله عنه خلیفه شود و علی رضی الله عنه فرار می‌کرد، کوفی‌ها زبیر را و بصری‌ها طلحه را می‌خواستند. هیچ یکی از ایشان اجابت نمی‌کردند و اشرار می‌گفتند ما که عثمان را کشتیم اگر به شهرهایمان برگردیم بدون تعیین خلیفه، بعد از ما مردم مدینه اگر کسی را به عنوان امیر انتخاب کنند. برای ماها خیری نخواهد داشت. و جان ما در خطر است لذا برگشتند و به علی رضی الله عنه اصرار ورزیدند که شما خلافت را قبول کنید ایشان در همین گفتگو بودند که اشتر نخعی دست علی رضی الله عنه را گرفت و بدست او بیعت داد و بعد از ایشان مردم بیعت نمودند تاریخ: روز پنجشنبه ۲۴ ذی‌الحجه سال ۳۵ بود فردای روز جمعه علی رضی الله عنه خطبه دادند و اول کسی که با ایشان بیعت نمود طلحه با دست شل خود بود و مردم می‌گفتند: «انالله و انا الیه راجعون: والله ان هذا الامر لایتم» قسم به خدا که این بیعت و خلافت ناقص شده و کامل و تمام نخواهد گردید زیرا اولین بیعت با دست شل بود و طائفه‌ای از انصار فرار کردند و بیعت ندادند

۱- موطاء، ص ۶۶۷ و اوجز المسالک شرح موطا، ج ۱۲، ص ۴۴۸.

۲- التمهید لابن عبدالبر، ج ۹، ص ۱۶۳.



و همچنان گروه دیگری نیز از بیعت سربازدند و به مکه رفتند و زبیر می‌گفت که من به علی علیه السلام بیعت دادم در حالی که شمشیر اشرارها بر گردنم بود!<sup>۱</sup> و بعد از استقرار امر بیعت گروهی از بزرگان صحابه مانند طلحه و زبیر پیش امام علیه السلام رفتند و تقاضای قصاص خون عثمان رضی الله عنه را از طائفه خوارج نمودند: علی رضی الله عنه در جواب اظهار داشتند که گروه قاتلین زیادند و انتقام گرفتن در حال حاضر میسر نمی‌باشد زبیر و طلحه گفتند: که امارت کوفه و بصره را بما بدهید تا از آنجا لشکری برای انتقام جوئی خون عثمان رضی الله عنه بیاوریم و بر طائفه خوارج غالب شویم؛ علی رضی الله عنه فرمودند: مهلت بدهید تا در این امر فکر کنم بعداً مغیره رضی الله عنه بن شعبه و ابن عباس رضی الله عنهما بعنوان خیرخواهی نظر دادند ولی علی رضی الله عنه قبول نکرد و «طواع امر اولئک الامراء عن اولئک الخوارج من اهل الامصار».

ولی علی رضی الله عنه دستورات گروه امراء خوارج را قبول و اطاعت کرد و بعد از این امر ۳۶ نماینده‌ی خود را معین کرد و سهل بن حنیف را به عنوان امیر شام فرستاد و در تبوک با سربازان معاویه رضی الله عنه ملاقات کرد و بعد از سوال جواب ایشان به سهل اجازه رفتن به شام را ندادند و او را برگردانیدند و قیس بن سعد را به مصر فرستادند و اکثر مردم مصر با او بیعت کردند ولی یکی از طائفه‌ها بیعت نکردند و گفتند تا خون عثمان را نگیریم بیعت نمی‌کنیم و همچنان اهل بصره و کوفه امراء جدید را نپسندیدند و متقاضی خون عثمان رضی الله عنه شدند و از آن طرف تمام صحابه و تابعین شام تقاضای قصاص خون عثمان را کردند و معاویه رضی الله عنه در ماه صفر ۳۶ طومار فرستادند و تقاضای قصاص را داشتند و طائفه‌ی خوارج که قاتلین عثمان و مشاورین علی رضی الله عنه بودند حمله کردند که نامه‌رسان معاویه رضی الله عنه را بکشند ولی او با زحمت زیاد جان سالم بدر برد. در ظرف دو ماه و چند روزی ابتدای خلافت فتنه و آشوب شد اتفاق و اتحاد از بین رفت و اختلاف جایگزین شد، علی رضی الله عنه برای نمایندگان خود نامه فرستاد تا برای جنگ با شامیان و آماده باشند و خودش به قصد جنگ با شامیان از مدینه بیرون آمد و قثم بن عباس را خلیفه‌ی مدینه

کرد در این زمان مصلح بزرگ و خیرخواه مسلمین و مبشر است امام حسن بضعه الرسول: فرمود: «یا اَبَتی دَعِ هَذَا فَانَّ فِيهِ سَفْكَ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَقُوعَ الْاِخْتِلَافِ بَيْنَهُمْ» ای پدر، این اراده را رها کن و برگرد در این کار شما جز ریختن خون مسلمانان و وقوع اختلاف بین آنها چیزی دیگری نخواهد بود. اما علی علیه السلام همان طوری که پیشنهاد مغیره بن شعبه و ابن عباس را قبول نکرد و رد نمود امام حسن علیه السلام را ناامید و قول گوهر بار او را قبول نکرد و رد نمود و تصمیم جدی گرفت بر قتال اهل شام، و لشکر خویش را مرتب و منظم کرد و پرچم جنگ را به دست محمد بن حنفیه داد و از مدینه به قصد شام بیرون آمد و به اهل مدینه اعلام کرد که برای جنگ اهل شام به همراهان بیرون روند اما اهل مدینه از بیرون رفتن برای جنگ با مسلمانان شام انکار کردند و بیرون نرفتند در همین اثناء ناگهان خبر تجهیز لشکرشکی برای گرفتن خون عثمان به طرف بصره و کوفه به علی علیه السلام رسید در نتیجه لشکرکشی به شام را متوقف و برای جنگ جمل رو به بصره حرکت کرد.<sup>۱</sup>

تمام صحابه و تابعین شام، بصره، کوفه، مکه و طائفه‌ای از مصر و مدینه خواهان گرفتن خون عثمان علیه السلام شدند و ابتدای بیعت به دست علی علیه السلام از طرف گروه قاتلین عثمان علیه السلام انجام گرفت و طلحه و زبیر را هم بزور وادار کردند که بیعت دهند همان طوری که خود ایشان اظهار می‌داشتند.

و جنگ جمل را همین گروه به راه انداختند.

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله که بطور معجزه خبر داده بود در ابتدای خلافت علی علیه السلام علناً دیده و شنیده شد.

۱- «تدور رحا الاسلام لخمس و ثلاثین» آسیاب اسلام تا سی و پنج سال می‌چرخد.

۲- «لیت شعری ایتکن التی تنبجها کلاب الحوآب» (خوشا به حال کسی از شما که سگهای حوآب بر او عوعو کند).

۳- «عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: بشر قاتل ابن صفیه (الزبیر) بالنار» (قاتل زبیر را بشارت دوزخ بدهید). (ای عمرو بن جرموز) و علی رضی الله عنه فرمود: «بشروه بالنار - ولاتاً ذنواله» عمرو بن جرموز را بشارت دوزخ بدهید و اجازه دخول در خیمه من را به او ندهید.

۴- «و حدیث الفتنه: النائم فیها خیر من الیقظان و الیقظان خیر من القاعد و القاعد خیر من القائم و القائم خیر من الراكب و الراكب خیر من الساعی: فاغمدوا السیوف الحدیث» (کسی که خواب است بهتر است از کسی که بیدار است و بیدار بهتر است از کسی که نشسته است و نشسته بهتر است از کسی که ایستاده و کسی که ایستاده بهتر است از کسی که سوار است و او هم بهتر است از کسی که تند می‌رود).

۵- «و یحک تقتلك الفئة الباغية» وای بر شما که گروه باغی شما را بکشد.

۶- «قال صلى الله عليه وسلم یا زبیر اما و الله لتقاتلنه (ای علیا) و انت ظالم له» (ای زبیر قسم به خدا که شما با علی می‌جنگید در حالی که شما در حق او ظالم هستید).

۷- «یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمية، فاذا لقیتموهم فاقتلوهم فان فی قتلهم اجراً لمن قاتلهم عند الله یوم القیامة» (از دین خارج می‌شوند مانند پیکان خارج شدن تیر از کمان پس وقتی که آنها را دیدید بکشیدشان البته در قاتل ایشان نزد خداوند مأجور است. (منفق علیه)

۸- «فیهم رجل اسود مخدج الید فی یده شعرات سود: رواه احمد فوجدوه فی حزبة فاتوا به علیا و فی روایة احمد: و خر علی ساجداً معنا» (در میانشان مردی سیاه رنگ و بر دست او چند عدد موجود است سپس این مرد را در خرابه دیدند و پیش علی رضی الله عنه آوردند و علی برای صدق روایت خود سر به سجده انداخت.<sup>۱</sup>

### واقعه جمل

سه هزار نفر از مکه به قصد بصره حرکت کردند و شب در مسیر خود به یک آب رسیدند و سگهای آن محل عوعو می‌کردند عائشه صدیقه پرسید: اسم این مکان چیست؟ گفتند حوآب: ایشان دست روی دست گذاشت و متأسف شد و فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون» من برمی‌گردم، مردم به ایشان گفتند چرا؟ عائشه رضی الله عنها حدیث شماره دو را بیان فرمود و اصرار کرد که من را برگردانید: «والله من صاحب آب الحوآب شدم» یک شب و روز در آنجا قیام کردند و بنا به روایت البدایه و النهایه عبدالله بن زبیر اسم این مکان را بنام الحوآب تکذیب نمود و بعد به طرف بصره حرکت کردند.

و از آن طرف علی رضی الله عنه اهل مدینه را تشویق نمود که با او به بصره بیایند چهار یا شش نفر از اهل مدینه دعوت ایشان را اجابت کردند: سپس علی رضی الله عنه تمام بن عباس را بر مدینه و قثم بن عباس را بر مکه حاکم گردانید. در آخر ماه ربیع الثانی سال ۳۶ از مدینه خارج شدند. عبدالله بن سلام در ریزه بود بلند شد و لگام اسب علی رضی الله عنه را گرفت و گفت ای امیرالمؤمنین از مدینه خارج نشوید به خدا قسم خارج شوید اگر سلطان مسلمین دوباره به مدینه برنمی‌گردد بعد از آن امام حسن بن علی رضی الله عنه به پیش پدر خود آمد و گفت من شما را نهی کردم از خارج شدن و شما به حرف من گوش ندادی فردا کشته می‌شوید و ناصری برای خود نمی‌بینید با این همه علی رضی الله عنه به سفر خود ادامه داد و به بصره نامه فرستادند و منتظر جواب بودند در بصره امام حسن و عمار برسر منبر از مردم می‌خواستند که به علی رضی الله عنه ملحق بشوند زیرا که ایشان برای اصلاح مردم آمده‌اند نه برای جنگ در این اثنا عمار رضی الله عنه از کسی شنیده که به عائشه رضی الله عنها بد می‌گفت عمار به او گفت «أُسْكُتْ مَقْبُوحًا مَبْنُوحًا وَاللَّهِ إِنَّهَا لَزَوْجَةُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

خاموش باش ای مقبوح مبنوح این کلمات دشنام هستند ایشان(عائشه) به والله در دنیا و آخرت همسر رسول الله هستند. پس از بیانات امام حسن و عمار مردم جمع شدند و سران قوم به ملاقات علی رضی الله عنه رفتند: بعد از ایشان القعقاع بن عمرو را به خدمت عائشه رضی الله عنها فرستادند و بعد از بیانات، طولانی و مصلحت‌آمیز (با عائشه رضی الله عنها و همراهانشان).

القعقاع گفت: همه لشکریان ام‌المؤمنین گفتند: «اصبت و احسن فأرجع» خوب و احسن گفتید اگر علی علیه السلام بر همین رایه باشد کار طلحه تمام است بعد قعقاع به خدمت علی علیه السلام رسید و پیغام و جواب ام‌المؤمنین را به ایشان رسانید و امیرالمؤمنین بسیار خوشحال شدند و قوم منتظر صلح بودند و گروهی در دل خود از این صلح ناراضی بودند که همان گروه قاتلین خلیفه سوم (عثمان) بودند پشت سر قعقاع ام‌المؤمنین به علی علیه السلام گفتند که ما برای صلح آمده‌ایم از این خبر تمام مردم دو گروه خوشحال و مسرور گشتند بعد امیرالمؤمنین بلند شد و بیانات پرمحتوای ایراد فرمودند «فذكر الجاهلية و شقائها و اعمالها و ذكر الاسلام و سعادة اهله بالالفه و الجماعة، و ان الله جمعهم بعد نبیہ صلی الله علیه و آله علی الخليفة ابی بكر الصديق رضی الله عنه ثم بعده علی عمر بن الخطاب رضی الله عنه ثم علی عثمان ثم حدث هذا الحديث الذي جرى علی الامة اقوام طلبوا الدنيا و حسدوا من انعم الله عليه بها!!»

ثم قال الا انی مرتحل غدا فارتحلوا و لا يرتحل معی احد اعان علی قتل عثمان بشئ من امور الناس فلما قال هذا اجتمع من رؤسهم جماعة کالا شتر النخعی و شریح بن اوفی و عبدالله بن سبأ المعروف بابن السوداء و سالم بن ثعلبة و غلاب بن الهيثم و غیرهم فی الفین و خمسمائة و ليس فيهم صحابی و لله الحمد». ترجمه: «عمل و بدبختی دوران جاهلیت را ذکر نمودند و همچنان سعادت مردم را در دوران اسلام بیان کردند و فرمودند که الله تعالی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را بر خلافت ابوبکر صدیق جمع و متحد نمودند و بعد از او بر خلافت عمر بن الخطاب و بعد بر خلافت عثمان متفق و متحد گردانید. بعد از عثمان این اتفاقات به وجود آمد و سبب اتفاقات کسانی بودند که دنیاطلب بوده و بر کسانی که الله تعالی به آنها نعمت و فضیلت نازل فرموده حسادت می‌کنند و هدفشان بازگرداندن مردم به جاهلیت بوده ولی الله تعالی دین را کامل و دستورات خود را تمام می‌کند و من فردا حرکت می‌کنم و شما هم حرکت کنید و کسانی که در قتل عثمان رضی الله عنه کوچکترین دستی داشته اجازه ندارد که به همراه من بیایند. بعد از خطبه سراسر رحمت و صلح و اتحاد بین مسلمین امیرالمؤمنین، آتش سوزان و رعب و وحشت در بدن گروه عبدالله بن سبأ یهودی انداخت و جماعتی از سران ایشان مانند اشتر نخعی و شریح بن اوفی و عبدالله بن سبأ معروف به ابن السوداء و سالم بن ثعلبة و غلاب بن

الهیتم و چند تن دیگر که دو هزار و پانصد نفر بودند جمع شدند و در بین ایشان یک نفر از صحابه هم وجود نداشت.<sup>۱</sup> والله الحمد

گروه سبأ به دو چیز یقین و اعتراف نمودند: ۱- علم علی رضی الله عنه بکتاب الله ۲- عمل ایشان به آن یعنی قصاص گرفتن از قاتلین بدستور کتاب الله: «وقد قال ما سمعتم: غداً یجمع علیکم الناس، و انما یرید القوم کلهم انتم، فکیف بکم و عددکم قلیل فی کثرتهم» و شما آنچه را که ایشان فرمودند شنیدید فردا همه مردم را جمع می‌کند و همه قوم می‌دانند که قاتل شما را با این عدد قلیل چه حال و روزگاری بر شما می‌گذرد. اشتر نخعی گفت ما تا امروز رأی علی را نمی‌دانستیم که او (علی) با آنها صلح می‌کند. «فانما اصطلحوا علی دمائنا فان کان الامر هكذا الحقنا علیا بعثمان: فرضی القوم منابا لسکوت».

صلح آنها سبب ریختن خون ما می‌شود اگر هدف آنها چنین باشد ما علی رضی الله عنه را با عثمان ملحق می‌کنیم یعنی او را هم می‌کشیم از این مشورت و پیش‌نهاد اشتر قوم‌شان راضی و سکوت نمودند اما ابن السوداء گفت: «بئس ما رأیت، لو قتلناه قتلناه فاننا یا معشر قتله عثمان فی الفین و خمس مائة و طلحة و الزبیر فی خمسة آلاف لاطاقة لکم بهم».

معنی: رأی شما رأی بده است ما اگر علی را بکشیم کشته می‌شویم؛ ما ای گروه قاتلین عثمان دو هزار و پانصد نفر هستیم و طلحه و زبیر و یاران‌شان پنج هزار نفر هستند توانایی شما با آنها برابر نیست و هدفشان شما هستید «فقال غلاب بن الهیثم دعوههم و ارجعوا بنا حتی نتعلق ببعض البلاد فنمتنع بها» پس غلاب گفت: ایشان را رها کنید و برگردیم تا در بعضی شهرها خودمان را مخفی کنیم و خود را نجات دهیم «فقال ابن السوداء بئس ما قلت اذا والله کان یتخطفکم الناس» پس ابن سوداء به غلاب گفت: شما چیز بدی گفتید. به خدا قسم در آن وقت مردم شما را می‌ربایند. «ثم قال ابن السوداء قبحه الله یا قوم ان عیرکم فی خلطة الناس فاذا التقی الناس فانشبوا الحرب بین الناس و لاتدعوهم یجتمعون» بعد ابن سوداء گفت: ای قوم، کاروان شما در داخل آنها است هر وقت که آنها

با هم روبرو شدند جنگ را در بین آنها راه بیندازید و نگذارید که با هم متحد شوند «وبات الناس بخیر لیلۃ و بات قتلة عثمان بشر لیلۃ و با تو ایتشاورون و اجمعوا علی ان یشروالحرب من الغلس، فنهضوا من قبل طلوع الفجر و هم قریب من الفی رجل فانصرف کل فریق الی قرابتهم فهجموا علیهم بالسیوف فثارت کل طائفة الی قومهم لیمنعوهم و قام الناس من منامهم الی السلاح فقالوا طرقتنا اهل الکوفة لیلا و بیتونا و غدروابنا، و ظنوا ان هذا عن ملاً من اصحاب علی فبلغ الامر علیا فقال ماللناس فقالوا بیتنا اهل البصرة فثار کل فریق الی سلاحه و بسوا اللامة و ركبوا الخیول و لایشعر احدمنهم بها وقع الامر علیه فی نفس الامر و کان امر الله قدراً مقدوراً و قامت الحرب علی ساق و قدم و تبارز الفرسانف و جالت الشجعان فنشبت الحرب ... و السائبة اصحاب ابن السوداء قبحه الله لایفترون عن القتل ... و قد قتل مع هذا خلق کثیر جدا حتی جعل علیه السلام علی علیه السلام یقول لابنه الحسن یا بنی لیت اباک مات قبل هذا الیوم بعشرین عاماً فقال له یا ابت قد کنت انهاک عن هذا» ترجمه: بعد از اتفاق و اتحاد و اطمینان هر دو طرف علی علیه السلام و عائشه علیهما السلام و همراهانشان شب راحتی را گذرانیدند و قاتلین عثمان علیهما السلام شب ناراحتی را می گذرانیدند و نمی خوابیدند و با یکدیگر مشورت نمودند و تصمیم گرفتند که جنگ را در تاریکی آغاز کنند و قبل از طلوع بامداد بلند شدند، آنها قریب دو هزار نفر بودند و بر علیه لشکر عایشه و طلحه و زبیر حمله نمودند و آنها گمان کردند که اهل کوفه به آنها حمله و شیخون زدند سپس بلند شدند و اسلحه به دست حمله کردند و لشکر علی علیه السلام گمان کردند که اهل بصره بر ما حمله و عهدشکنی کردند سپس آنها هم اسلحه به دست گرفتند و سوار بر اسب شدند و جنگیدند و هیچ یکی از دو گروه واقعیت امر را نمی دانستند، و تقدیر الله هم بر این بود. جنگ با تمام شدت در گرفت و جنگ تن به تن با هم شروع شد، و گروه ابن سودا از این فرصت استفاده کردند، و از دو طرف مسلمانان بسیاری به شهادت رسیدند. علی علیه السلام می گفت: ای پسر من کاش پدرت بیست سال جلوتر از این روز مرده بود، امام حسن در جواب گفت ای پدر: من شما را از این

کار نهی می‌کردم علی علیه السلام فرمود: «انا لله یا حسناى حیر یرجى بعد هذا» بعد از این روز چه خیر و خوشی باقی مانده<sup>۱</sup>؟ تاریخ این حادثه آخر جمادى الثانی سال سی و شش بود تا روز شهادت امیرالمؤمنین از گروه عبدالله بن سبا آه و ناله می‌کشید و در عاقبت بدست آنها شهید شد. «انالله و انا الیه راجعون».

مرتضی عسکری می‌گوید: معاویه رضی الله عنه همه چیز اسلام را مسخ و وارونه نموده و در نتیجه اسلام راستین و حقیقی را به اسلام مسخ شده و قابل توجیه با دستگاه خلافت تبدیل نمودند.<sup>۲</sup>

جواب:

«هدف مرتضی عسکری از اسلام راستین همان اسلام عبدالله بن سبا است نه اسلام چهار خلیفه به خطبه‌های امیرالمؤمنین علی در همین کتاب مراجعه فرمائید».

مرتضی عسکری: احادیث رؤیت الله را در روز قیامت، و حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: بارالها نفرین‌های مرا سبب پاکی مؤمنان بنما و مایه برکت آنها قرار ده، و حدیث کرده‌پاشی درخت خرما را به باد تمسخر گرفته و انکار نموده.<sup>۳</sup>

جواب:

جناب مرتضی عسکری در این مسائل با الله تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف دارد نه با اهل سنت زیرا خداوند در سوره القیامه می‌فرماید:

﴿ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ ﴾

(القیامه: ۲۲-۲۳)  
«در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می‌نگرد».  
از ایشان پرسید که این احادیث را اگر معاویه و ابوهریره ساخته‌اند پس بفرمائید که این آیه را چه کسی ساخته؟ خدا. در آیین مرتضی عسکری فقط همین اسم است مسمی ندارد مسمی با تمام اسماء و صفات که در کتب آسمانی و در گفته‌های تمام انبیاء آمده

۱- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۴۱.

۲- سیری در صحیحین، ص ۱۵.

۳- سیری در صحیحین، ص ۱۶.



فقط علی و اهل بیت او هستند. «ولایة علی مکتوبة فی جمیع صحف الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوّة محمد ﷺ و وصیّه علی<sup>۱</sup>» ولایت علی در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده جز به نبوت محمد ﷺ و وصیت علی ﷺ یعنی اقرار به این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است «ما من نبی جاء قط الا بمعرفة حقنا و تفضیلنا علی من سوانا» هیچ پیغمبری نیامده مگر به معرفت حق ما و برتری ما بر دیگران<sup>۲</sup>. نه حدیث در این باب به همین مضمون آورده.

در حالی که قرآن می‌فرماید:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾

(انبیاء: ۲۵)

«ما پیش از تو هیچ رسولی را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست پس تنها مرا پرستش کنید».

۱- «نزل به الروح الامین جبرئیل» قرآن را به زبان عربی واضح بر دل تو نازل کرد.

[مراد ولایت امیرالمؤمنین است]

۲- «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض الاية» ما امانت را بر آسمانها و زمین

و کوهها عرضه کردیم. [آن امانت، ولایت امیرالمؤمنین است]

۳- «الذین آمنوا و لم یلبسوا ايمانهم بظلم الاية» کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به

ستم آلوده نکردند یعنی به ولایتی که محمد ﷺ آنرا آورده ایمان آورند و آن را به ولایت فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) نیامیختند آن ایمان آلوده به ستم نیست.

در این موضوع نود و دو آیه آورده و گفته هدف از این آیه‌ها ولایت علی است.

۴- «و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنیس و لم یخدله عزمنا» قبلاً به آدم سفارش کردیم و او

فراموش کرد پس برایش (پایه‌های) پایداری پیش‌بینی نکردیم. یعنی درباره محمد و امامان بعد از او به وی سفارش کردیم ولی تصمیم نگرفت و ترک پیمان کرد و پیغمبر

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، کتاب الحجّه.

۲- اصول کافی، باب فیہ تنف و جوامع من الروایة فی الولاية، ج ۲، ص ۳۲۰.

این که اولوالعزم نامیده شدند از این جهت است که خدا درباره‌ی محمد ﷺ و اوصیاء بعد از او خصوصاً درباره حضرت مهدی و روش او به ایشان سفارش فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند: که مطلب چنین است و اعتراف نمودند.<sup>۲۱</sup>

جناب مرتضی عسکری و محمد کلینی و جواد مصطفوی درجه اولوالعزمی را از آدم عَلَيْهِ السَّلَام گرفتند؛ پس اصحاب پیامبر ﷺ چه کسانی باشند؟ این است همان اسلام راستینی که مرتضی عسکری مدعی آن بود. و اهل سنت واقعاً چنین اسلام راستینی که مرتضی و هم عقیده‌هایشان دارند را قبول ندارد.

به عقیده ما اهل سنت سه خلیفه بیست و چهار سال ولایت نمودند و حکومت اسلام را از شرق به خراسان و از غرب به مصر و آفریقا و از جنوب به یمن و از شمال تا روم رسانیدند در حالی که هیچ پیامبری برای اعلام ولایت‌شان مبعوث نشده و علی عَلَيْهِ السَّلَام کمتر از پنج سال خلافت نمود و در این مدت تقریباً یک صد و بیست هزار صحابه و تابعین کشته شدند و هیچ شهر جدیدی از دست کفار فتح نشده در حالی که تمام انبیاء غیر از آدم بگفته خودشان برای اعلام ولایت او مبعوث شده‌اند حال خوانندگان عزیز از راه انصاف بدون طرف‌داری از کسی قضاوت فرمایید که اسلام راستین در مقام ترازوی اهل سنت قرار گرفته یا در مقام ترازوی مرتضی عسکری.

**«الانصاف خیرالاصاف»**

مرتضی عسکری می‌گوید: اهل سنت روایت نموده‌اند که روزی پیامبر ﷺ در شهر مکه سوره نجم را قرائت می‌فرمود تا بدین آیه رسید «**افريتم اللات و العزى و مناة الثالثة الاخرى**» آیا لات و عزی و منات و آن بت سومین را می‌بینید؟ با خواندن این آیه، شیطان بر زبان مبارکش القاء کرد که بگوید: «**تلك الغرائق العلى منها الشفاعة ترتجى**» به آن بتها که چون پرندگان سفیدند امید شفاعت می‌رود.<sup>۳</sup>

۱- باب فيه نکت و ننف من التنزيل فی الولاية، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲- اصول کافی، ص ۲۸۳.

۳- مراجعه به تفسیر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۸، سیری در صحیحین، ص ۱۶.

جواب:

اهل خانه از داخل خانه خبر دارد، نه مهمان اجنبی، آن هم مهمانی که دنبال بهانه‌جویی بگردد!!! اصل واقعه از این قرار است که بعضی از مفسرین روایات غیر صحیح و بدون سند متصل و بدون بیان شأن نزول آیه ۵۲ سوره حج و بدون تحقیق صحت و سقم آن را نقل کرده‌اند؛ مثل: ابوبکر جصاص، زمخشری، ابن جریر طبری و حتی ابن حجر نامدار لیکن در مقابل ایشان کسانی مثل ابن‌کثیر، قاضی عیاض، ابن خزیمه متولد ۲۲۳ و متوفی ۳۱۱، قاضی ابوبکر، ابن‌العربی، امام رازی، ابو عبدالله القرطبی، بدرالدینی، شوکانی، آلوسی و بیهقی می‌گویند که قصه غرانیق کاملاً نادرست است» یکی از دلایل نادرست بودن این قصه این است که سوره نجم مکی است و این داستان

﴿ أَفْرَاءِ يَمِّ اللَّتِّ وَالْعَزَى ۝ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَى ﴾ (نجم: ۱۹-۲۰)

و سجده پیامبر ﷺ و مسلمانان و مشرکین بعد از هجرت حبشه بوده و هجرت حبشه در ماه رجب سال پنجم است و از شنیدن صلح دروغین سه ماه بعد از همین سال در ماه شوال مهاجرین به مکه برگشتند. و سوره بنی اسرائیل بعد از معراج نازل شده و معراج از تاریخ معتبر در سال یازده یا دوازده بعثت واقع شده و آیه ۷۳ تا ۷۵ سوره بنی اسرائیل که پیامبر ﷺ را توبیخ و تهدید می‌کند تقریباً پنج یا شش سال بعد از سوره نجم و قضیه‌ی آن نازل شده و سوره حج و آیه ۵۲ تا ۵۳ بعد از نه سال نازل می‌شود این ربط از نقل و عقل سلیم بعید است و آیه‌های سوره‌ی حج هیچ ربطی با آیه سوره‌های نجم ندارد: حال آیه‌های سوره حج را بخوانید و صحیح ترجمه بکنید.

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ ۗ

فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾

(حج: ۵۲)

در آیه ۵۲ تا ۵۴ کلمه «تمنی» به معنی خواند و هم به معنی سخن گفتن است حرف «فی» در «فی اُمْنِيَّتِهِ بجأ عند» می‌آید به این معنی است هیچ پیامبری را پیش از تو

نفرستادیم مگر اینکه هرگاه سخن می‌گفت: شیطان (انس یا جنی) القائاتی همزمان (با خواندن و حرف‌زدنشان) در گوش و دل کفار می‌کرد (و کفار هم آن را از قول پیامبر گماشته و اشاعه می‌دادند) اما الله تعالی القائات شیطان را از میان می‌برد سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است. هدف این بود که الله تعالی القای شیطان را فتنه قرار دهد برای آنها که در دل‌هایشان بیماری است، و آنها که سنگدلند، و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته‌اند و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگارت. و در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد و الله تعالی کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند (۵۴).<sup>۱</sup>

﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴾ (شعراء: ۱۸)

«فرعون به موسی علیه السلام گفت آیا ما تو را در کودکی با خود پرورش ندادیم و سالهایی از زندگی با ما نبودی».

مرتضی عسکری آنچه را در ص ۱۷ تا ۲۱ سیری در صحیحین گفته: ادعائی شخصی است و بدانید فاصله شما با ابوذر غفاری رضی الله عنه فاصله زمین تا آسمان است ایشان در روستایی در مدینه سکونت نکردند و صحراء ربذه را مأوا و مسکن خود قرار دادند و شما در کاخهای شاهی و مجلل و در هوای دل‌بخواه خود زندگی می‌کنید و نزد شما در عوض صحیح البخاری، کتابی ارزش دارد که شیخ الحدیث او عفیر (و سهل فاسد الدین اهل غلو بن زیاد و مفضل بن صالح (کذاب) و سعد ابن طریف (ناؤوسی شاعر ضعیف قاص) و ابن فضال (واقفی مذهب) و حسن بن الجهم) به ضد عقل و قرآن روایت می‌کند) و سین بن عمیره (لعنه الائمة) و ابوالجارود و لعنه الصادق (فاسد المذهب) و احمد بن محمد بن خالد (که از قم بیرونش کردند) و محمد بن سنان (کذاب فاسد المذهب غالی) و ابراهیم بن اسحاق الاحمر (فاسدالادین و اهل غلو) و علی بن ابراهیم (معتقد به تحریف قرآن بوده) و النوفلی (غالی) و هشام بن الحکم

۱- تفسیر قرطبی، ص ۵۴ تا ۵۶ و حرف فی رد آیه ۱۸ سوره‌ی الشعراء است.

(شاگرد ابوشاکر زندیق و امام کاظم او را مطیع هوا و هوس و غافل از امر خدا خوانده) باشند و برای شما کتاب التحریف احمد بن محمد بن خالد البرقی و کتاب التنزیل و التعمیر محمد بن خالد البرقی و کتاب التنزیل من القرآن و التحریف علی بن الحسن بن فضال و کتاب التحریف و التبدیل محمد بن الحسن الصیرفی و کتاب التنزیل و التحریف حسن بن سلیمان الحلّی و کتاب قرأه امیرالمؤمنین و قرأه اهل بیت محمد بن علی بن مروان الماهیار المعروف به ابن الحجام و کتاب قرأه امیرالمؤمنین ابوطاهر عبدالواحد بن عمر القمی و فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب للمیرزا حسین بن محمدتقی النوری الطبرسی و گفته و قرآن که هفده هزار آیات دارد و اصول کافی،<sup>۱</sup> خوب است که بخواند نه قرآن اهل سنت را که خلیفه سوم آنرا منتشر کرده است، جناب عسکری با تمام آن بغض و کینه که با فاتحین جهان اسلام و یاران جان فدای خاتم الانبیاء ﷺ داشت نتوانست کوچکترین ضعف برای آنان را از منابع صحیح و معتبری ثابت کند. لکن در پرخاش، بدگوئی، بدبینی، بدنویسی، بدعقیدتی، بدون دلیل، بدون مدرک، صدها درجه بالاتر از مقتدای خود عبدالله بن سبا، نمره می‌گیرد، حال برویم به طرف کتاب اصلی سیری در صحیحین حجه الاسلام محمدصادق نجمی.

مسلمانان از نظر کتابت و تدوین حدیث به دو دسته متمایز تقسیم گردیده‌اند که عده‌ای طرفدار نوشتن حدیث (علی ﷺ و پیروان آن حضرت) و عده دیگر مخالف کتابت حدیث (ابوبکر ﷺ و پیروانش)<sup>۱</sup>. تدوین حدیث در زمان علی ﷺ با استناد صحیح بخاری و امام باقر و طومار علی ﷺ به استناد رجال نجاشی ترجمه احمد ابن عذافر<sup>۲</sup> و آمار و طبقات نویسندگان حدیث و تدوین حدیث در دوران امام صادق ﷺ و کتب اربعه این جوامع از دوران حضرت رضا ﷺ مرجع و ملجأ شیعه در مسائل دینی و احکام بوده تا مرحوم کلینی متوفی سال ۳۲۹ کتاب کافی را تألیف و با اسلوب جدید و خاصی اخبار را در آن جمع‌آوری نموده.<sup>۲</sup>

۱- سیری در صحیحین، ص ۳۳.

۲- سیری در صحیحین، ص ۳۷.

جواب:

بنده در تدوین حدیث و منع آن مفصلاً در صفحات گذشته بحث کرده‌ام. حالا آنچه محمدصادق نجمی در تدوین حدیث در میان شیعه «از صحیفه علی علیه السلام و امام باقر و طومار علی علیه السلام برای خود دلیل می‌گیرد» جای تاسف و حیرت است: مسأله اول: اینکه علی علیه السلام را با امام باقر در صف مذهب شیعه قرار داده. دوم: صحیفه علی علیه السلام را بنام طومار یا کتاب مدوّن در حدیث نام گذاشته. سوم: ضبط و جمع‌آوری حدیث ابوبکرالصدیق رضی الله عنه را به کتاب تذکره الحفاظ مرجع داده بدون کامل کردن عبارت تذکره الخطوط. مسئله اول صحیفه: ابوجحیفه به علی علیه السلام می‌گوید: «هل عندکم کتاب قال لا الا کتاب الله ... او ما فی هذه الصحیفة» آیا با شما کتابی هست فرمود نه مگر کتاب الله (قرآن) یا آنچه در این صحیفه است من گفتم در صحیفه چه چیزی وجود دارد. فرمود: «العقل (دیه) و ترغیب در آزادکردن اسیر از زندان اسارت و اینکه مسلمان در عوض کافر نباید کشته شود! و عبارت این روایت در باب حرم، ص ۲۵۲، مدینه این است ابراهیم نیمی از پدر خود و او از علی علیه السلام روایت کرده «ما عندنا شیئی الا کتاب الله وهذه الصحیفة عن النبی صلی الله علیه و آله» در نزد ما غیر از کتاب الله و این صحیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی دیگری موجود نیست دوم: هر کسی در مدینه بدعتی را ایجاد کرد یا بدعت‌گذاری را پناه داد بر آن کس لعنت الله تعالی و ملائکه و تمام مردم باد و از آن کس عبادت سنت و فرض قبول نمی‌شود و پناه‌دادن مسلمین مساوی است (میان مرد و زن) پس اگر کسی عهد داد مسلمانی را نقض کند که بر آن لعنت الله و ملائکه و تمام مردم باد و از آن عبادت سنت و فرضی قبول نشود یا عدل به معنی فدیة و کسی که دیگری را برای خود ارباب و آقا قرار بدهد بر آن هم لعنت الله و ملائکه و تمام مردم باد.<sup>۲</sup>

۱- بخاری، باب کتابه العلم، ج ۱، ص ۲۱.

۲- الحدیث و در باب ذمة المسلمین و جوارهم واحده یسعی بها ادناهم، ج ۱، ص ۴۵۰، و باب اثم من عاهد ثم غدر، ج ۱، ص ۴۵۱. و باب فکاک الاسیر، ج ۱، ص ۴۲۸. و باب اثم من تبرّ امن موالیه، ج ۱، ص ۱۰۰۰. و مسائل جراحات و دندان شتر اضافه شده و در باب مایکره من التعمق کتاب الاعتصام

در تمام این ابواب و اطراف کلمه صحیفه و چند مسئله آمده که در مقدمه صحیح مسلم ص ۱۰ طبع پاکستان آمده که ابن عباس این صحیفه را طلب کرد و آنچه را که شیعه در این صحیفه بنام علی علیه السلام داخل کرده بودند ابن عباس آنها را محو (پاک) کرد و قسم خورد که علی علیه السلام اینها را نگفته و این صحیفه، را به اندازه یک ذراع تقریباً پنجاه سانت پرت کرد و فرمود «قاتلهم الله ای علم افسدوا»: الله تعالی ایشان را بکشد چون علم را فاسد کردند».

در نتیجه علی علیه السلام سنی بوده نه شیعه «و از صحیفه جواز کتابت حدیث ثابت می شود» و به یک صفحه کتاب گفته نمی شود و این قول نجمی که فرزند امام باقر است کتابی آورد بسیار بزرگ و در هم پیچیده که غلط است و صحت ندارد ثانیاً امام باقر علیه السلام مثل دیگران. احادیث را مشابهاً از صحابه روایت می کرد چنانچه علامه الذهبی می گوید: ابوجعفر: «الامام الثبت الهاشمی العلوی المدنی احد الاعلام - روی عن ابيه - و جابر بن عبدالله و ابی سعید، و ابن عمر و عبدالله بن جعفر و عده و ارسل عن عائشه و ام سلمه و ابن عباس و حدث عنه ابنه جعفر بن محمد و عمرو بن دینار و الاعمش و الاوزاعی و ابن جریج و قره بن خالد و خلق مولده سنه ست (۵۶) و خمسين و روایت فی سنن النسائی عن جده لامه الحسن و کذا فیہ روایت عن عائشه»<sup>۱</sup>.

و همچنان امام جعفر سنی بوده نه شیعه علامه الذهبی می گوید: «جعفر بن محمد بن علی ابن شهید الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی الامام ابو عبدالله العلوی المدنی الصادق احد السادة الاعلام و ابن بنت القاسم بن محمد و ام امه هی اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر فلذلک کان یقول و لدنی ابوبکر الصدیق مرتین: حدّث عن جده القاسم و عن ابيه ابی جعفر الباقر و عبیدالله بن ابی رافع و عروة بن الزبیر و عطاء و نافع و عده: و عنه مالک و السفیایان و حاتم بن اسماعیل و یحیی

و التنازع و الغلو فی الدین و البدع، ج ۲، ص ۱۰۸۴. در اینجا آمده خطبنا علی منبر من آجر و علیه سیف فیہ صحیفظ معلقة. و در این روایت آمده که آن صحیفه در غلاف شمشیر بوده و در کتاب الدیات باب لایقتل مسلم بالکفر، ج ۲، ص ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱.

۱- تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۴.

القطان و ابوعاصم النبیل و خلق کثیر قبل مولده سنة ثمانین (۸۰) فالظاهر انه رأى سهل بن سعد السعدی و ثقة الشافعی و یحیی بن معین و عنابی حنیفه قال: ما رأیت افقه من جعفر بن محمد: و حفص بن غیاث از ایشان روایت می‌کند «ما ارجو من شفاعة لی ﷺ شیئاً الا وانا ارجو من شفاعة ابی بکر مثله لقد و لدنی مرتین» به همان اندازه که به شفاعت علی امیدوارم به همان اندازه هم از شفاعت ابوبکر امیدوارم چون ایشان به دو واسطه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و دختر عبدالرحمن بن ابی بکر مرا بدنیا آورده است.<sup>۱</sup>

جناب نجمی و مرتضی عسکری و نجم‌الدین طبسی و تیجانی و ... بدانید حساب شما از این ائمه جدا است «بی‌فائده زحمت نکشید، ائمه شما کسانی هستند که خلیفه سوم عثمان ذی‌النورین را شهید و از ترس انتقام توسط علی ﷺ قبل از همه با او بیعت کردند و زمانیکه علی ﷺ برای انتقام خون عثمان ﷺ تصمیم گرفت آنها جنگ جمل را به راه انداختند و بعداً تا علی ﷺ را به شهادت نرسانیدند از پا ننشستند».

ائمه شما عبارتند از یزید بن معاویه و محمد بن مسلم و ابوبصیر و هشام بن حکم شاگرد ابوشاکر زندیق و حمران بن اعین که گفته: الله تعالی در طائف با علی گفتگو کرده.<sup>۲</sup> و هاشم بن ابی‌عمار که به دروغ از علی ﷺ روایت می‌کند که ایشان گفته‌اند من چشم و دست و پهلوی الله تعالی هستم<sup>۳</sup> و زراره بن اعین. آری اینها ائمه شما هستند. و امام جعفر صادق او را سه مرتبه لعن و نفرین کرده.<sup>۴</sup>

و دوباره امام جعفر فرموده: «نعم: زراره شر من اليهود و النصارى»<sup>۵</sup> امام شما بعد از ایشان محمد بن یعقوب کلینی است که از اینها و از عقیل یک مجموعه برای شما تألیف کرده و شما کجا و سیزده معصوم کجا. از این دعوی بلاعمل دست بردارید. محمد

۱- تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲- سیری در صحیحین، ص ۳۲۲.

۳- الصغار بصائر الدرجات، ص ۸۱، منشورات الاعلمی تهران.

۴- به رجال کشی، ص ۱۳۳ در ترجمه زراره، نگاه کنید.

۵- رجال کشی، ص ۱۲۴.



صادق نجمی می‌گوید: تدوین حدیث در میان سنی‌ها ممنوع بوده و در عهد ابوبکر هم چنین بود در مورد عهد عمر ابومنذر گفته: ای عمر برای اصحاب رسول خدا در دسر و ناراحتی نباش چون عمر سه نفر از محدثین معروف را به جرم نقل حدیث در مدینه تحت نظر قرار داد تا کشته شدن این سه نفر به صورت حبس نظری زندگی می‌کردند.<sup>۱</sup>

جواب:

بنده جواب این همه تلبیسات را با عبارات کامل و تحقیق سند و استناد به کتب معتبر مفصلاً (بدون طرف‌داری از مذهبی و از کسی) داده‌ام.

دقت کنید که جناب نجمی مثل برادران خود عسکری و طبسی و کاردان و تیجانی مقلد است به صفحه پنج تذکره الحفاظ با سند منقطع حواله می‌دهد لیکن صفحه چهارده تذکره الحفاظ را نگاه نمی‌کند که عمر رضی الله عنه می‌فرماید «انی بعثت الیکم عمار بن یاسر امیراً و عبدالله بن مسعود ملعماً و وزیراً و هما من النجباء من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله من اهل بدر فاقتدوا بهما و قد آثرکم بعبدالله بن مسعود علی نفسی» «همانا من برای شما عمار بن یاسر را به عنوان امیر و ابن مسعود را به عنوان معلم و وزیر فرستادم، ایشان اهل بدر و از برگزیدگان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هستند به ایشان اقتداء و از ایشان بشنوید من به عبدالله نیاز داشتم ولی شما را بر خود ترجیح دادم این شخص کیسه‌ی پر از علم است.<sup>۲</sup>

صادق نجمی می‌گوید: ابومنذر گفت پسر خطاب برای اصحاب رسول خدا در دسر و ناراحتی نباش.<sup>۳</sup>

جواب:

این استناد در صحیح بخاری در باب استئذان وجود ندارد البته نجمی عبارت را به طور عمدی یا غیرعمدی قطع کرده و در اصل این جمله در صحیح مسلم روایت شده است بعد از سخن ابومنذر، عمر رضی الله عنه جواب می‌دهد: «سبحان الله انما سمعت شیئا فاصیت ان

۱- سیری در صحیحین، ص ۳۷ تا ۳۹.

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴.

۳- با استناد صحیح بخاری، ج ۶، باب الاستئذان.

اتثبت سبحانه الله» از عذاب دادن اصحاب رسول الله ﷺ من چیزی شنیدم و دوست داشتم که در آن موضوع استوار باشم.<sup>۱</sup>

ولی جناب نجمی یا به طور عمدی آخر عبارت را حذف کرده یا مقلدانه و بدون تحقیق از دیگران آن عبارات را نقل کرده است.

محمد صادق نجمی می‌گوید: ابوسلمه به ابوهریره گفت: «آیا در زمان عمر نیز مانند امروز در حدیث گفتن آزاد بودی؟» ابوهریره در جواب وی گفت: اگر در زمان عمر حدیث نقل می‌نمودم جواب مرا با تازیانه می‌داد.<sup>۲</sup>

جواب:

اولاً: این قول را الدراوردی از محمد بن عمرو روایت کرده و علامه الذهبی در میزان الاعتدال از امام احمد بن حنبل نقل کرده که ایشان گفته‌اند: «الدراوردی عبدالعزیز بن محمد اذا روی عن حفظه و لیس بشیء جاء ببواطیل» و ابوحاتم گفته: «لا یجتمع به» او چیزی نیست و، وهم دارد...! پس در نتیجه از روایت ایشان حجت گرفته نمی‌شود.<sup>۳</sup> یحیی بن معین می‌گوید: «مردم از حدیث او پرهیز می‌کنند» پس الدراوردی و محمد بن عمرو متکلم فیه هستند.<sup>۴</sup> ثانیاً: این وظیفه عمر بن الخطاب ؓ بود که در روایت احادیث به نام پیامبر ﷺ تحقیق و احتیاط لازم را مبذول نماید تا برای فرصت طلبان مجال حدیث ساختن نباشد و همچنان علی ؓ اگر از کسی حدیثی می‌شنید او را قسم می‌داد و بعد از قسم حدیث او را تصدیق می‌کرد ولی ابوبکر صدیق حدیث او را مطلقاً تصدیق و قبول می‌کرد.<sup>۵</sup> قضیه‌ی قرظه و ابوموسی و ... همه حکایت از احتیاط بیش از حد در نقل حدیث دارد چنانچه بعد از خلفاء اربعه رضی الله تعالی عنهم فرصت طلبان و رجالاتی

۱- صحیح مسلم، باب الاستیذان، ج ۲، طبع پاکستان، ص ۲۱۱.

۲- «استناد به تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷، سیری در صحیحین، ص ۳۹.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۳۴.

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۷۳.

۵- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰.

مثل جابر جعفی و زراره و حمران بن اعین و ابان بن ابی عیاش و ... که میدان را خالی دیدند احادیث بسیاری جعل کردند و آنها را در میان مردم رواج دادند همین عمل سبب شد که در اواخر قرن تابعین علماء اهل سنت همت گمارند برای جمع‌آوری احادیث و تحقیق اسناد، قلم بدست بگیرند و فتوی دهند که «الاسناد من الدین لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء» (تحقیق و بحث در مورد سند (روایات) جزء دین است اگر این طور نباشد هر کسی هرچه بخواهد، می‌گوید<sup>۱</sup>). و یا اینکه بگویند: «ان هذا العلم دین فانظروا عمن تأخذون دینکم» (این علم (حدیث) دین است پس دقت کنید که از چه کسانی دین خود را یاد می‌گیرید)<sup>۲</sup>.

و این قضیه‌ی نجمی: که عمر رضی الله عنه سه نفر از محدثین معروف را به جرم نقل حدیث در مدینه تحت نظر قرار داد و تا کشته شدنشان این سه نفر به صورت حبس نظری زندگی می‌کردند<sup>۳</sup>. سند منقطع و دروغ صریح و دنباله‌دار است. در حالی که عمر رضی الله عنه ابن مسعود را به عنوان معلم به کوفه و بصره فرستاد و فرمود: من به او نیاز داشتم ولی شما را بر خودم ترجیح دادم<sup>۴</sup>.

نکته: بنده آنچه را که می‌نویسم برای آگاهی‌سازی اهل سنت بلوچستان است نه برای جواب نجمی و طبسی و کاردان زیرا که مذهب ایشان در حق صحابه از آواخر خلافت عثمان رضی الله عنه تا روز قیامت مشخص شده.

در مورد زراره بن اعین امام جعفر صادق این الفاظ را به کار برده است: «یا لعن الله زراره؛ انه من اهل النار» و در جای دیگر گفته: «زراره شر من اليهود والنصارى و من قال ان الله ثالث ثلاثة!»

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱.

۳- استناد به تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷ و ۱۴.

۴- احکام فی اصول الاحکام لابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۶ و مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۹.

ابوعبدالله ﷺ زراره را لعنت کرده و در مورد او گفته: «او دوزخی است و بدتر از یهود و نصاری است»<sup>۱</sup>. علت نفرین امام جعفر صادق این بوده که ایشان به دروغ از امام ابوجعفر در ترجمه آیه «لترکبن طبقا عن طبق» روایت کرده که امام ابوجعفر گفت: «ای زراره مگر این امت بعد از پیغمبر خود طبقه‌ای را بعد از طبقه دیگر نسبت بامر فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) و فلان (عثمان) مرتکب نشده» یعنی این امت هم قدم خود را جای قدم امتهای سابق گذاشت و بعد از پیغمبر خویش خلیفه بر حق را رها کردند و دنبال گوساله و سامری و فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) رفت.<sup>۲</sup>

و در حال حاضر جناب نجمی و مرتضی عسکری و نجم‌الدین طوسی و تیجانی و کاردان و ... مقلدین دائره‌المعارف الاسلامیه لمستشرقین و جرجی زیدان و کریمی و لفلوتن و ادوار جرجس و جبرئیل جبور و لکارل بروکلمال و جولد تسیهر و ابوریه و عبدالحسین شرف‌الدین هستند همین علت سبب گشته که اینها در استناد و نقل عبارت و کتب امانت و تحقیق سند را رعایت نکنند و ما هم بحمد خدا و یاری او نه تنها هیچ مشکلی نداریم بلکه علماء اهل سنت روز به روز به خیانت‌شان آگاه‌تر می‌شوند.

سائب بن یزید متوفای سال ۸۰ - می‌گوید من با سعد بن مالک از مدینه تا مکه هم‌سفر شدم سعد در طول این سفر حتی یک حدیث هم از رسول خدا نقل ننمود و شعبی می‌گوید: یکسال با عبدالله بن عمر هم مجلس شدم در طول این یک سال هیچ حدیثی از رسول خدا بازگو نکرد.<sup>۳</sup>

جواب:

«بنده بارها گفته‌ام که ایشان در نقل عبارت و استناد کردن امین نیستند.»

۱- رجال کشی، ص ۱۴۲ و ۱۳۳ در ترجمه‌ی زراره.

۲- اصول کافی، کتاب الحج، روایت شماره ۱۰۹۶، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳- استناد به سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴، و بخاری کتاب الخبار الآحاد باب خبر المرأه الواحده، ج ۲، ص

۱۰۷۹، در سیری در صحیحین، ص ۴۰.

از سه روایتی که به ترتیب اصلاح شده یک روایت نقل کرده است و روایت دیگر جا مانده که باید ذکر و ترجمه شود در باب التوقی (احتیاط و محافظه) فی الحدیث عن رسول الله ﷺ روایت عبدالرحمن از زید ابن ارقم و ایضا روایت شعبی از ابن عمر رضی الله عنهما و روایت سائب بن یزید از سعد بن مالک به ترتیب چنین آورده است که عبدالرحمن می‌گوید گفتیم به زید ابن ارقم که برای ما از رسول الله ﷺ حدیث بیان کن زید در جواب گفت: «کبرنا و سینا و الحدیث عن رسول الله ﷺ» ما از نظر عمر پیر و مسن شده‌ایم و فراموش کرده‌ایم و نقل حدیث از رسول الله ﷺ سخت است. و در همین باب از انس بن مالک روایت نموده‌اند ایشان وقتیکه از رسول الله ﷺ حدیثی روایت می‌کرد و فارغ می‌شد می‌گفت: «کما قال رسول الله ﷺ» همین طور که من گفتم یا همان گونه که رسول الله ﷺ فرموده است. و در همین باب از عمر و بن میمون روایت کرده‌اند که ایشان فرموده‌اند: من در بعد از ظهر روز پنج‌شنبه‌ها نزد عبدالله بن مسعود می‌رفتم و یکبار از ایشان نشنیدم که بگوید: قال رسول الله ﷺ اتفاقاً در بعد از ظهری فرمود: قال رسول الله ﷺ بعد من به طرف ایشان نگاه کردم او را در حالی دیدم که دکمه‌های پیراهنش باز، هر دو چشمش پر از اشک، و رگهای گردنش باد کرده‌اند. می‌گوید: «أودون ذلك، أو فوق ذلك، أو قریباً من ذلك أو شیبهاً بذلك» یعنی: از بس می‌ترسید که مبدا چیزی خلاف آنچه را که رسول الله ﷺ فرموده گفته باشم. می‌گفت: یا کمتر از این گفته من، یا زیادتر از این گفته من، و یا نزدیک گفته من، یا شبیه گفته من این است ایمان اصحابهایی که مو به مو به گفتار و کردار پیامبر ﷺ عمل می‌کردند: و علت آن همه خوف و احتیاط در روایت الفاظ حدیث رسول الله ﷺ است. در حدیثی دیگر پیامبر ﷺ فرموده «من کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعده من النار» کسی که بر من عمداً دروغ بیندد باید اول جای خود را در دوزخ آماده سازد این فضیلت احتیاط را الله تبارک و تعالی نصیب علمای محدث اهل سنت گردانیده است بالخصوص مؤلفین کتب صحاح سته فن اسماء الرجال این بود و علت حدیث نه گفتن سائب از سعد بن مالک و شعبی از ابن عمر این بود نه آنچه را که نجمی مغرض می‌گوید.

صادق نجمی می‌گوید. ممنوع بودن کتابت و تدوین حدیث در عهد عمر رضی الله عنه

جواب:

«جناب نجمی در این عبارت خود تلبیس نموده در حالیکه کتابت غیر از تدوین است کتابت حدیث در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بدستور ایشان جایز و صادر شده مثل مکتوب عبدالله رضی الله عنه بن عمرو بن العاص و ابوشاه رضی الله عنه و صحیفه علی رضی الله عنه اما تدوین حدیث بصورت کتاب در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه نبوده و قضیه‌ی مشهور عمر رضی الله عنه با صحابه برای تدوین حدیث از نظر سند منقطع است زیرا که تولد عروه بن زبیر زمانی بوده که شش سال از خلافت عثمان رضی الله عنه گذشته بود.<sup>۱</sup> ثانیاً: در این قضیه علت هم بیان شده که اهل کتاب چنین کاری را نمودند و کتاب خدا را ترک کردند.<sup>۲</sup> و عمر رضی الله عنه مردم را به تعلیم حدیث امر می‌کرد و می‌فرمود: «سیأتی قوم یجادثونکم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنن فان اصحاب السنة اعلم بکتاب الله عزوجل» (قومی می‌آید و با شما و با متشابهاات قرآن جدال می‌کنند شما ایشان را با بیان حدیث بفهمانید، اصحاب حدیث به کتاب الله عزوجل عالم‌ترند).<sup>۳</sup>

محمدصادق نجمی در مورد حدیث در عهد عثمان می‌گوید:

«دوران خلافت دوازده ساله‌ی عثمان از دورانهای تاریک و نکبت‌بار در تاریخ اسلام

است».<sup>۴</sup>

جواب:

«نه تنها دوران عثمان رضی الله عنه بلکه دوران ده ساله بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و دوران دو خلیفه بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله برای یهودیهای بنی قریظه و بنی نضیر و بعد برای عبدالله بن سبأ و ابن السوداء و همراهانش به سبب حسودی آنها دوران تاریک و ذلت‌باری بوده اما در حق مسلمانان دوران درخشان و برکت‌باری بوده در این مدت با برکت روح اسلام و

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۶۵.

۲- جامع بیان العلم لابن عبدالله، ج ۱، ص ۷۸.

۳- الاحکام فی اصول الاحکام لابن حزم، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴- سیری در صحیحین، ص ۴۰.

حق و عدالت و وسعت قلمرو حکومت اسلام به اوج اعلاى خود رسید، و بیت‌المال مسلمانان و حقوق آنها به چندین برابر رسید حتی دشمنان اسلام مثل عبدالله بن سبأ و پیروان او، از این دریای رحمت و نعمت و حلم و عدالت خلیفه سوم به جای شکر و سپاس؛ به حسادت و عداوت سربلند کردند، و یکی از آثار و یادگاری جاودانه خلافت ایشان، جمع و ترتیب و تدوین و انتشار قرآن پاک است که شما آن را یقیناً نمی‌خوانید و منتظر قرآن مهدی هستید، مراجعه بکنید به اصول کافی خود».

صادق نجمی می‌گوید: عثمان بالای منبر علناً نقل حدیث را ممنوع نمود.<sup>۱</sup>

جواب:

«چنین چیزی در مسند امام احمد موجود نیست».

محمد صادق نجمی می‌گوید: در دوران معاویه علناً و در بالای منبر نقل هر نوع حدیث را به استثنای حدیثهایی که در عهد عمر نقل می‌گردید ممنوع اعلام نمود.<sup>۲</sup>

جواب:

«بنده گفته بودم که ایشان در نقل و استناد: امین نیستند حال عبارت مسلم را بخوانید: «فامر معاویه رجلا ان یبیعها فی اعطیات الناس فتسارع الناس فی ذلک فبلغ عبادة بن الصامت فقام فقال انی سمعت رسول الله ﷺ نهی عن بیع الذهب بالذهب الحدیث الاسواء بسواء عینا بعین فمن زاد او از داد فقد؟؟ ربی فرد الناس ما اخذوا فبلغ ذلک معاویة فقام خطیبا فقال الا ما بال رجال يتحدثون عن رسول الله ﷺ احادیث قد کنا نشهده ونصحه فلم نسمعها منه فقام عبادة فاعاد القصة ثم قال لنحدثن بها سمعنا من رسول الله ﷺ و ان کره معاویة اوقال و ان رغم ما ابالی أن لأصاحبه فی جنده لیلۃ سوداء».<sup>۳</sup>

در یک غزوه معاویه رضی الله عنه امیر بود و اموال زیادی به غنیمت گرفته بودند و در اموال و غنیمت‌ها ظرفهای نقره هم موجود بود معاویه رضی الله عنه به یکی امر نمود که این ظروف را به

۱- استناد شده به مسند امام احمد، ص ۳۶۳، سیری در صحیحین، ص ۴۱.

۲- صحیح مسلم باب النهی عن المسئلة و باب الصرف ربیع الذهب، سیری در صحیحین، ص ۴۱.

۳- الحدیث مسلم باب الربا، ج ۲، ص ۲۴.

صورت نسیه بفروشد تا زمانی که حقوق بگیرند و مردم هم به سرعت این معامله را انجام دادند بعد این خبر به عباد بن صامت رسید و ایشان حدیث مرفوع ربا را بیان نمودند بعد از بیان حدیث مردم معامله ظروف را تا زمان حقوق گرفتن فسخ کردند سپس معاویه مردم را بر سر منبر خطاب کردند و گفتند که ما در مجالس رسول الله ﷺ حاضر و همراه او بوده‌ایم این حدیث را ما از ایشان شنیده‌ایم. عباد بار دیگر حدیث را بیان نمود و گفت ما هر چه از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم آن را می‌گوییم اگرچه معاویه آنرا مکروه بداند یا بینی او به خاک مالیده شود من پروایی ندارم که به همراه لشکر او یک شب تاریک همراهی نمی‌کنم.

این بود اصل ماجرا، نه آنکه نجمی گفته و استناد نادرست کرده بلکه عمل معاویه ﷺ برعکس گفته نجمی است «قال معاویه: اکتب الی بشیئی سمعته من رسول الله ﷺ فکتب الیه انی سمعت رسول الله ﷺ یقول ان الله کره لکم ثلاثا قیل و قال و اضاعة المال و کثرة السؤال<sup>۱</sup>». معاویه ﷺ برای مغیره بن شعبه نامه فرستاد و فرمود آنچه از رسول الله ﷺ شنیده‌اید برای من بنویس پس مغیره برای او نوشت که من از رسول الله ﷺ شنیده‌ام که فرمود الله تعالی برای شما سه چیز را منع کرده است قیل و قال (اختلاف) و ضایع کردن اموال (خرج کردن اموال بدون فایده) سؤال کردن بسیار (بدون ضرورت) و در روایت دوم چنین آمده «سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول الله ﷺ یقول ان الله حرم ثلاثا و نهی عن ثلاث حرم عقوق الوالد و وأد البنات و لا وهات و نهی عن ثلاث قیل و قال و کثرة السؤال و اضاعة المال» همانا الله تعالی سه چیز را حرام و از سه چیز نهی کرده: نافرمانی پدر و زنده به گور کردن دختر و بی‌حکمتی را حرام کرده و از قیل و قال (اختلاف) و سؤال بی‌جا و بی‌فایده و ضایع کردن مال نهی کرده است.<sup>۲</sup>

۱- مسلم، ج ۲، ص ۷۶.

۲- مسلم، باب کثرة المسائل من غیر حاجة و لا نهی عن منع و هات و الامتناع من اداء حق لزمه او طلب

مالا یستحقه، ج ۲، ص ۷۶.



محمدصادق نجمی می‌گوید: معاویه برای تمام کارکنان و فرماندارانش بطور هماهنگ و طی بخشنامه‌ای چنین نوشت: من خود را از کسانی که درباره فضیلت ابوتراب رضی الله عنه و خاندانش فضیلتی نقل کنند بری الذمه نمودم و از وی حمایت نمی‌کنم و کسانی که در فضائل سه خلیفه و صحابه حدیث نقل کنند از جازیه‌ها و عطیه‌های مخصوص معاویه برخوردار می‌شدند و طرفداران علی از سهمیه‌ی بیت‌المال محروم می‌گشتند. و همچنان دوران خلافت بیست و یک ساله عبدالملک بن مروان که در اذیت شیعه دست کمی از معاویه نداشت پس از مدتی که از روش معاویه و عمالش درباره‌ی جعل حدیث و درباره‌ی فضائل سه خلیفه و صحابه گذشت معاویه به استناداران و مسئولانش سومین بخشنامه را بدین مضمون صادر نمود: «مراقب باشید که هر کس متهم به دوستی علی و خاندانش باشد و کوچکترین دلیل بر این اتهام پیدا شود اسم او را از دیوان و دفتر حقوق و مزایا محو کنید و سهمیه او را از بیت المال قطع نمایید.<sup>۱</sup>

جواب:

«جناب نجمی، برای ثبوت ادعای شخصی خود به منبع و مصادر صحیح و معتبر از تاریخ اسلام نتوانست استناد کند در پایان بحث مجبور شده به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌حدید معتزلی و شیعه استناد داده و ایشان در عداوت با صحابه اگر از شما مافوق نباشند دست کمی از شما ندارند و بنده پیش‌تر گفته‌ام که حساب شما از حساب اهل بیت جدا است و میان شما و آنها فاصله زمین تا آسمان است حال بنده یک خلاصه‌ای از تعلقات و روابط میان بنی‌امیه و خلفای ثلاثه و بنی‌ابوطالب را بقید قلم در می‌آورم تا حقیقت شما کمی بیشتر روشن گردد.

۱- زندگی دوستانه و بیعت علی رضی الله عنه با خلفاء ثلاثه در تمام مذاهب هفتاد و سه گانه مشهور و اظهر من الشمس است.

۲- علی رضی الله عنه عمر رضی الله عنه را داماد خود کرده و این قضیه در تمام تاریخ دنیا به ثبت رسیده علی رغم «انف من انکر او سخط او تأول».

۱- سیری در صحیحین، ص ۴۲-۴۴ نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌حدید، ج ۱، ص ۴۴-۴۶.

- ۳- علی رضی الله عنه عضو مجلس شوری خلفای ثلاثه بوده.
- ۴- علی رضی الله عنه مفتی بدون تقیه در زمان خلفای ثلاثه بود.
- ۵- دفاع علی رضی الله عنه از خلیفه سوم و جوابش از طرف خلیفه به گروه جاهلان قبائل و حزب عبدالله بن سبأ، بر مسلمین جهان مخفی نیست.
- ۶- برای علی رضی الله عنه مدعیان انتقام خون خلیه سوم از باغیهای گروه سبأئیه مشخص نبود و مقتولین شان را در جنگ جمل شهید و بر حق و به حجت دانسته<sup>۱</sup>.
- علی رضی الله عنه به الصعقاع بن عمرو دستور داد تا به هر یک از دو نفری که به ام المؤمنین عایشه صدیقه کلمات بی ادبانه‌ای گفته بودند، بعد از جنگ جمل صدتازیانه بزند و لباسشان را بکشد.<sup>۲</sup>
- ۸- و همچنان عمار رضی الله عنه بن یاسر کسی را که به ام المؤمنین کلمه بدی گفته بود به او رو کرد و گفت اُسکت مقبوحا منبوحا<sup>۳</sup>. «علی سخط من سخط من ذلک» و علی رضی الله عنه: عمرو بن جرموز قاتل زبیر را بشارت دوزخ داد و فرمود: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: قاتل پسر صفیه را مژه‌های دوزخ بده.<sup>۴</sup>
- ۱۰- علی رضی الله عنه به قاتلین خلیفه سوم در ذیقار فرمود که فردا حرکت می‌کنم و کسی از آنها اجازه ندارند که با کاروان من بیایند.<sup>۵</sup>
- ۱۱- علی رضی الله عنه در ذیقار خطبه‌ای ایراد فرمودند و در این خطبه مناقب و اوصاف پر افتخار خلفاء ثلاثه را بیان نمودند.<sup>۶</sup>

۱- البدایه و النهایه لابن کثیر، ج ۷، ص ۲۳۹.

۲- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۴۶.

۳- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۷.

۴- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۵۰.

۵- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۹.

۶- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۸.

۱۲- علی علیه السلام به منزل ام‌المؤمنین عائشه صدیقه در بصره تشریف آوردند و اداء احترام نمودند و تمام لوازم سفری ایشان از بصره به مدینه را مهیا و در اختیارشان قرار دادند.<sup>۱</sup>

۱۳- صلح و دوستی امام حسن و حسین با معاویه در تاریخ اسلام و کفر به ثبت رسیده است.

۱۴- امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بعد از صلح با معاویه رضی الله عنه: هر چند وقت یک بار نزد ایشان می‌آمدند و معاویه رضی الله عنه برایشان اکرام و احترام فوق‌العاده قائل بود و می‌گفت مرحباً و اهلاً. و در یکی از روزها دویست هزار درهم به آنها داد.<sup>۲</sup> و روزی امام حسن به حسین و عبدالله بن جعفر فرمود: که در روز اول ماه آینده هدایای معاویه رضی الله عنه می‌رسد و در همان روز هدیه‌ها رسیدند و این سه نفر بعد از ادای دیون خود اموال باقی‌مانده را بر اهل و عیان و پیروان خود تقسیم نمودند.<sup>۳</sup>

۱۵- معاویه رضی الله عنه به امیر مدینه مروان بن حکم دستور داد که به جوانان قریش حقوق بدهند روزی علی بن حسین نزد مروان رفت و ایشان از او پرسیدند که نام شما چیست؟ گفتیم: علی بن حسین فوراً برای من حقوق مقرر نمود.<sup>۴</sup> و همچنان عقیل بن ابی‌طالب هدایا و هبه از معاویه دریافت می‌نمود و در یکی از روزها معاویه به ایشان صد هزار درهم داد.<sup>۵</sup> و معاویه رضی الله عنه اول کسی بوده که به حسین یک میلیون بخشش عنایت نموده و به هر یک از حسنین، ابن عباس و عبدالله بن جعفر هر سال یک میلیون حقوق

۱- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۴۶.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۵۰.

۳- جلاء العیون مجلسی، ص ۳۷۶.

۴- الکافی فی الفروع کتاب العقیقه باب الاسماء و لکنی، ج ۶، ص ۱۹.

۵- الأمام طوسی، ج ۲، ص ۳۳۴، طبع نجف.

می‌داد.<sup>۱</sup> معاویه رضی الله عنه برای امام حسین رضی الله عنه هر سال یک میلیون دینار بغیر از هدایا، از اجناس مختلف می‌فرستاد.<sup>۲</sup>

۱۶- و امام حسن و حسین پشت سر مروان بن حکم نماز می‌خواندند.

۱۷- مدائنی از ابراهیم و او از جعفر بن محمد باقر روایت نموده که مروان بن حکم شش هزار دینار به علی بن حسین قرض داده تا به مدینه بیاید و به وقت موت به پسر خود عبدالملک وصیت نمود که این قرض را از علی بن حسین نگیرد بعداً زین العابدین این مال را برای عبدالملک ارسال نمود و ایشان دوباره برای علی بن حسین این مال را فرستادند و علی امتناع می‌ورزید پس عبدالملک بسیار اصرار کردند تا علی بن حسین پذیرفت.<sup>۳</sup>

۱۸- در سال پنجاه و یک امام حسین در غزوه القسطنطنیه (در زمان امارت معاویه رضی الله عنه) با یزید بن معاویه همراه بود.<sup>۴</sup>

۱۹- این موضوع به تواتر رسیده و بیشتر از هشتاد بار آمده که علی رضی الله عنه بالای منبر کوفه می‌فرمود: «خیر هذه الامه بعد نبيها ابوبكر ثم عمر».<sup>۵</sup>

۲۰- نام فرزندان علی رضی الله عنه، ۱- ابوبکر، (در کربلا شهید شد و اسم مادر او لیلی بنت مسعود بود)، ۲- عمر (و اسم مادر او ام‌حبیبیه بنت زمعه است.) و ۳- عثمان بود. (و اسم مادر او ام‌البنین بنت حرام است.) علی رضی الله عنه چهارده پسر و هفده دختر داشته و در زمان شهادت چهار زن در نکاح او بوده، و دختر او ام‌کلثوم بنت فاطمه رضی الله عنها در نکاح عمر بن الخطاب بوده و پسران او بنام عباس و جعفر و عبدالله و عثمان و عبیدالله و ابوبکر با

۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۸۲۳.

۲- مقتل ابی‌مخنف، ص ۷.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۸، که ابن کثیر از امام شافعی و او از جعفر بن محمد باقر روایت نموده است.

۴- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۵۱.

۵- رواه البخاری و غیره، حمله الاسلام الاولون لمحبه الدين الخطيب، ص ۱۲.

امام حسین در کربلا شهید شدند، و شیعیان از آنها نام نمی‌برند، و اسم مادر محمد ابن حنیفه، خوله بنت جعفر بن قیس بود و از قبیله بنی حنیفه بود و این قبیله در زمان خلافت ابوبکر صدیق مرتد گشتند و ابوبکر صدیق دستور جهاد دادند و خالد بن ولید را امیر لشکر برای حمله بر آنها آماده کرد و پیروز گشت و خوله جزء اسیران بوده و به سهم علی علیه السلام افتاد<sup>۱</sup>. و دوباره در کتب شیعه آمده که علی و حسن و حسین و اولاد هایشان پسران خود را ابوبکر و عمر و عثمان اسم می‌گذاشتند.<sup>۲</sup>

و رمله دختر علی علیه السلام در نکاح معاویه بن مروان بن حکم بود.<sup>۳</sup> خدیجه دختر علی علیه السلام در نکاح عبدالرحمن بن عامر اموی بود.<sup>۴</sup>

و یک دختر علی علیه السلام در نکاح عبدالملک بن مروان اموی بود.<sup>۵</sup>

و سکینه دختر حسین علیه السلام در نکاح زید بن عمرو بن عثمان علیه السلام بود.<sup>۶</sup>

و نفیسه دختر زید بن حسن بن علی علیه السلام در نکاح ولید بن عبدالملک بن مروان بود.<sup>۷</sup>

و زید بن حسن به همراه عموی خود حسین در کربلا بوده و زینب بنت حسن مثنی نیز در نکاح ولید بن عبدالملک الأموی بود<sup>۸</sup> و این حسن مثنی به همراه عموی خود

۱- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۲.

۲- اعلام الوری طبرسی، ص ۲۰۳ تا ۲۱۳. الارشاد للمفید، ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳ تا ۲۲۸، مقاتل الطالبین لابی الفرج الاصفهانی، ص ۱۴۲ و ۷۸ و ۱۱۹، كشف الغمه لأربلی، ج ۲، ص ۶۴، جلال‌العیون للمجلسی، ص ۵۸۲، و منتهی الامال، ج ۱، ص ۲۴۰ و التنبيه و الاشرف للمسعودی الشیعی، ص ۲۶۳.

۳- الارشاد للمفید، ص ۱۸۶، اعلام لوری طبرسی، ص ۲۰۳.

۴- الاعلام طبرسی، ص ۶۷ و ارشاد مفید، ص ۶۸.

۵- البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۶۹.

۶- نسبت قریش للزبیری، ج ۴، ص ۱۲۰ و المعارف لابن قتیبه، ص ۹۴ و جمهوره انساب العرب، ج ۱، ص ۸۶۰ و طبقات ابی سعد، ج ۶، ص ۳۴۹.

۷- محمد الطالب فی انساب ابی طالب، ص ۷۰ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۴.

۸- جمهوره انساب العرب.

حسین در واقعه کربلا به شدت مجروح گشت. خلاصه: شش نفر از نوه‌های امام حسن در نکاح امویهای بزرگ بوده‌اند حتی اصحاب انساب بیشتر از بیست مصاهره و قرابت میان امویها و علی و اولاد او به ثبت رسانیده‌اند و همچنان بنی‌هاشمی‌ها با دختران امویهای بعد از معاویه رضی الله عنه و علی رضی الله عنه وصلت نکاحی داشته‌اند که از محققین تاریخ مخفی نیست.

و فاطمه بنت حسین در نکاح عبدالله اکبر بن عمرو بن عثمان بود و ام‌کلثوم دختر جعفر ذی جنابین در نکاح حجاج بن یوسف بوده.<sup>۱</sup>

۱۰- خود علی رضی الله عنه بعد از وفات فاطمه رضی الله عنها امامه دختر ابوالعاص و نوه پیامبر صلی الله علیه و آله زینب را نکاح کرد.

حال خوانندگان! میان گفته‌های نجمی و ابن ابی‌حدید و نقل تاریخی صحیح مقایسه کنید فکر کنید و انصاف را حاکم و قاضی قرار بدهید و منابع و مصادر هر یک را مورد بحث و بررسی قرار دهید، حق و واقعیت خود به خود ظاهر و باطل و کاذب خجل و شرمنده خواهد گردید.

«و ما علینا الالبلاغ، و ما علی الکاذب الاخجل».

محمد صادق نجمی می‌گوید: آنها تاریخ تدوین حدیث را نزد اهل سنت مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و بعد از ایشان حسن صدر متوفای ۱۳۵۴ تاریخ تدوین حدیث را در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز و جمع آوری ابوبکر بن حزم و ابن شهاب زهری که امام بخاری در صحیح خود نقل نموده، مشکوک دانسته و رد کرده‌اند و اختلاف در اقوال علماء و مورخین اهل سنت و عدم وجود کتاب مدون در حدیث را دلیل و علت شک و تردید خود گرفته‌اند.<sup>۲</sup>

جواب:

۱- حمله رسله الامام الاولون، ص ۱۱.

۲- سیری در صحیحین، ص ۴۴ تا ۴۶.

تدوین حدیث به صورت مجموعه کتاب به اتفاق اهل سنت در اواخر عصر تابعین آغاز گردید. علامه ابن حزم در الاحکام فی اصول الاحکام می‌نویسد: اولین کسی که در جمع حدیث تألیف را شروع کرد حماد بن سلمه در بصره (متوفای ۱۶۷) و معمر متوفای ۱۵۳ در یمن و مالک متوفای (۱۷۹) در مدینه بودند.<sup>۱</sup> و ابن حجر اسم عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج را در مکه و ربیع بن صبیح را در بصره و علمای دیگر را که هم‌عصر بوده‌اند اضافه نموده و علامه ذهبی اسم سعید بن عروب را ذکر نموده که در بصره به تدوین حدیث مشغول بوده و احمد بن حنبل می‌گوید که سعید بن عروب کتابی نداشته بلکه احادیث را حفظ می‌کرد، و امام بخاری می‌گوید عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم دستور داد که احادیث را بنویسد، خلاصه بحث این است که همه این اقوال بجای خود صحیح‌اند و از مجموع آن، نتیجه می‌گیریم که در اواخر عصر تابعین تدوین حدیث به صورت کتاب آغاز گردید و علت اصلی تدوین حدیث در این عصر، شیوع بدعت‌ها و مسائل قدر و جبر و اعتزال و حدیث‌سازی برای منافع دنیوی و مذهب‌سازی در حد وسیع از هر طرف بود به این خاطر علمای محدث اهل سنت قیام نمودند، قلم برداشتند و برای روایت حدیث شرایطی قائل شدند و مطابق شرایط مذکور احادیث را از اشخاص مشهور و معتبر بدون نقل از صحائف و کتب روایت نمودند حتی آن مجموعه صحف و کتب مدوّن «کان لم یکن» تلقی شدند یا حداقل به شهرت نرسیدند «الا ما شاء الله»، و از آن همه کتاب. امام مالک و مصنف ابوبکر بن ابی شیبه مشهورند. امام بخاری از امام مالک فقط از طریق عبدالله بن یوسف روایت نموده نه از کتاب او و همچنان از خود ابوبکر بن ابی شیبه حفظاً (شفاهاً) روایت دارد نه از کتاب او حتی روایت عمر بن شعیب عن ابیه عن جده از کتاب جده و عبدالله بن عمرو بن العاص بوده: درجه نقل او از قوت صحت و اعتبار بسیار بالایی برخوردار نیست زیرا احتمال خطر در صحف و کتب آن زمان یاد بود مثل صحیفه علی رضی الله عنه که

۱- الاحکام فی اصول الاحکام، امام ابن حزم، فصل فی فضل الاکثار من الروایة للسنن، ج ۱، ص ۲۵۵.

مبتدعین آن را پر از خرافات خود نمودند و ابن عباس همه را محو نمود و فرمود «قاتلهم الله ای علم افسدوا» (الله تعالی ایشان را بکشد چه علم خوبی را فاسد کردند).<sup>۱</sup> محمد صادق نجمی، می‌گوید: در فاصله رکود و تعطیل نقل و تدوین حدیث مدعیان جعل و جعل‌کنندگان زیاد بوده و در میان احادیث منقول از رسول اکرم ﷺ حدیثهای جعلی و بی‌اساسی به وجود آمده است.<sup>۲</sup>

جواب:

اهل سنت شرایط شدید و سختی را برای صحت و سقم حدیث به صورت قانون اساسی تصویب نموده و مشخصات جعل، و جعل‌کنندگان را از تاریخ تولد، تا تاریخ وفات برملا و افشاء نموده و حتی بسیاری از علمای معتبر و دین‌دار و مشهور را به سبب کوچکترین احتمال برکنار کردند مثل امام شافعی و محمد بن اسحاق و امام ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل و غیرهم «رحمهم الله» و تمام حالات و گفتار و کردار پیامبر اسلام را از تاریخ تولد تا تاریخ رحلت از دنیا به بهترین صورت تا قیامت بر سر سفره اهل علم گذاشتند و این مصداق وعده و تعهد الهی در حفظ و کامل کردن دین اسلام است. اما افسوس که حسودان و جاهلان از حسادت و بهانه‌جویی دست نمی‌کشند و روز روشن را شب می‌دانند و جهل و تاریکی را روز می‌دانند در واقع اینها واقعیت‌ها را انکار می‌کنند». «ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً».

محمد صادق نجمی می‌گوید: فتوهای جالب بخاری

شماره ۱ جایز است زن به مردها خدمت و از آنان پذیرایی کنند گرچه جوان و نوعروس باشند.<sup>۳</sup>

جواب:

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰.

۲- سیری در صحیحین، ص ۴۸.

۳- سیری در صحیحین، ص ۵۲.



«نمی‌دانیم که برای نجمی گریه کنیم یا بخندیم ولی در کل باید فکر کنیم. و من فکر می‌کنم که امینی صاحب‌الغدیر او را در چنین چاهی عمیق انداخته است.»

حال نمی‌دانیم که جناب نجمی با عمل زنها در ایران از راهنمایی تا دانشگاه و از درمانگاه تا بیمارستانها و از فرمانداری تا مجلس و صدا و سیما و مسابقه ستاره‌ها و ... موافق است یا مخالف اگر موافق است پس همان ضرب‌المثل بلوچی درست است و اگر با نظام انقلاب مخالف است پس اعتراض او بر بخاری و پیامبر اسلام و مسلمین نادرست و یا از کم‌علمی او بوده عبارت صحیح بخاری را نقل می‌کنیم؛ باب حق اجابه الولیمه و الدعوه حدیث چهارم این باب، «دعا ابواسید الساعدی رسول الله ﷺ فی عرسه و کانت امرأته یومئذ خادمتهم و هی العروس قال سهل تدرن ماسقت رسول الله ﷺ انقعت له تمرات من اللیل فلما اکل سقته ایاه بب قیام المرأة علی الرجال فی العرس و خدمتهم بالنفس ابواسید.» رسول الله ﷺ را در مراسم عروسی خودم دعوت نمودم و ایشان خادم دیگری نداشتند پس همان عروس، زن اسید خدمت مهمانان را به عهده گرفت و در پایان مراسم شربت آب خرما می‌خیس شده را به پیامبر ﷺ هدیه دادند.<sup>۱</sup>

این حدیث را امام بخاری با سه طریق مختلف از سهل بن سعد روایت نموده، ثانیا در این دعوت خود پیامبر ﷺ حضور داشته و اعتراض ننموده و جناب نجمی بعد از هزار و چهارصد سال بر پیامبر ﷺ رخنه می‌گیرد که این خود مسئله‌ی مهمی است، ثالثاً این جریان قبل از دستور حجاب و در نبودن خدمه صورت گرفته و نبودن خدمه خود یک عذر است. رابعاً صورت زن عورت نیست، خامساً زن با شوهر و در جلسه رسول اکرم ﷺ که قوه مقننه است حضور داشته از همان اول اگر اسم پیامبر ﷺ را به جای امام بخاری می‌گرفتی مسئله حل شده و عقیده شما روشن‌تر می‌شد، باز هم «ولاحول ولاقوة الا بالله».

اعتراض دو؛ برای زنها لازم نیست خودشان را از غلام (خود) بپوشانند گرچه غلام متعلق به دیگری باشد.

جواب:

در مسئله حجاب امام بخاری سه باب را نوشته. رجل بامرأة الا ذومحرم و الدخول عل بالمغیبة: و متن حدیث: ان رسول الله ﷺ قال ایاکم و الدخول علی النساء فقال رجل من الانصار یا رسول الله افرایت الحموا قال الحموا الموت<sup>۱</sup>» پرهیز کنید از رفتن به خانه زن (اجنبی و نامحرم) یکی از انصار پرسید یا رسول الله برادر شوهر (خویشاوندان شوهر) چطور؟ فرمود: مرگ است یعنی خطر بزرگ خلوت با برادر شوهر (خویشاوندان شوهر) است شیعه‌ها فکر نمی‌کنم از برادر شوهر حجاب داشته باشند.

مایجوز ان یخلو الرجل بالمرأة عندالناس متن حدیث: جاءت امرأة من الانصار الی النبی ﷺ فخلابها زنی از انصار آمد و رسول الله ﷺ با ایشان سخن گفت باب سوم ولایدین زینتهن الا لبعولتهن الایة (و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان)، در این آیه آمده.<sup>۲</sup>

﴿ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّبَعِينَ غَيْرَ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ ط ﴾  
(نور: ۳۱)

«یا برای بردگان‌شان یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند».

در این آیه غلام خود زن آمده نه غلام و آنچه نجمی می‌تراشد در بخاری نیامده. اعتراض شماره ۳: نجمی می‌گوید: بخاری گفته است که معنی لباس را نجس نمی‌کند.

جواب:

هر عاقلی می‌داند که عین منی هرگاه از بین رفت و زائل گردید پاک می‌شود.<sup>۳</sup> و در متن صحیح بخاری فرک نیامده و در متن صحیح مسلم آمده «افرکه من ثوب رسول الله ﷺ»

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۸۷، باب لا یخلون.

۲- صحیح بخاری، باب دوم، ص ۷۸، ج ۲.

۳- صحیح بخاری، باب غسل المنی، ص ۳۶.

من می‌خراشیدم آن را از لباس رسول الله ﷺ<sup>۱</sup>. اعتراض شماره چهار نجمی: بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و بنام امام بخاری ﷺ<sup>۲</sup> نموده.

جواب:

امام بخاری در این مسئله دو باب بسته اول باب التقاء المختانان اذا التقی. «فقد وجب الغسل» (هنگام جماع بدون انزال غسل واجب است) حدیث مرفوع از شیخ الاسلام که دشمن شما امام ابوهریره ﷺ<sup>۳</sup> روایت نموده است:

و در این باب امام بخاری می‌گوید «هذا اجود و اوكد و انما بینا الحدیث الآخر اختلافهم و الغسل احوط» غسل بهتر و لازم است. حدیث بعدی را برای روشن کردن اختلاف روایت کردیم، غسل کردن در این مورد بهتر و مؤکدتر است در نتیجه غسل احوط است در وجوب. جناب نجمی در معنی احوط اشتباه کرده و سخنان امام بخاری را ندیده یا عمداً زیرپا کرده است.

باب دوم «غسل ما یصیب من فرج المرأة» در این باب روایت اول از عثمان ﷺ<sup>۴</sup> است و ایشان می‌گویند «سمعت من رسول الله ﷺ» من از پیامبر ﷺ<sup>۵</sup> این را شنیده‌ام و روایت دوم از علی ﷺ<sup>۶</sup> و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله و ابی بن کعب و ابویوب است در این روایت هم آمده «انه سمع ذلك من رسول الله ﷺ» ایشان این مسئله را از رسول الله ﷺ<sup>۷</sup> شنیده‌اند باز هم امام بخاری ﷺ<sup>۸</sup> می‌گوید و «الغسل احوط و ذلك الاخر انما بینا لاختلافهم و الماء انقی» غسل احوط است (در وجوب) و ما این روایت آخر را به خاطر اختلاف صحابه و، آب پاک‌کننده‌تر است آورده‌ایم<sup>۹</sup>. پس امام علی ﷺ<sup>۱۰</sup> با پنج صحابه دیگر، غسل را با جماع بدون انزال واجب نمی‌دانند. اعتراض شماره پنج نجمی: بر امیرالمؤمنین است (به اصطلاح صحیح) امام بخاری را تمامش کرده است!

۱- صحیح مسلم، ص ۱۴۰ طبع پاکستان.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳ طبع پاکستان.

جواب:

در مواقع ضروری مانند جنگ، می‌توان نماز را ترک نمود و بعداً قضای آنرا بجا آورد، در این مسئله امام بخاری دو باب آورده، اول، باب «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيَصِلْ إِذَا ذَكَرَ» و این عنوان همان قول پیامبر ﷺ است، دوم باب «قضاء الصلوات الاولى فالاولى» در این باب همان جریان غزوه خندق را آورده که پیامبر ﷺ بعد از غروب آفتاب قضای نماز فوت شده را اداء نمودند و بعد نماز مغرب را خواندند. در این باب، ص ۸۴، ج ۱ قول عمر ﷺ را نقل فرموده‌اند و در باب غزوه الخندق، ص ۵۹۰، ج ۲ «عن علی ﷺ عن النبی ﷺ انه قال يوم الخندق ملأ الله عليهم بيوتهم و قبورهم كما يا كلما شغلونا عن الصلاة الوسطى حتى غابت الشمس» و روایت دوم از عمر ﷺ است. پیامبر ﷺ در روز خندق فرمودند الله تعالی خانه و قبر ایشان را از آتش پر کند که نماز عصر را بر ما قضا کردند ما این قضیه قبل از نزول صلاه خوف بوده در اینجا هم اعتراض حجه الاسلام بدون دلیل است. اعتراض شماره ۶ نجمی: تا می‌توان با روغن میتة (حیوان مرده) بدن را روغن مالی نمود.

جواب:

از میتة اگر هدف شما ماهی دریا است امام بخاری در باب غزوه سیف البحر ص ۶۲۵ و ص ۶۲۶، ج ۲ و ص ۸۲۵، ج ۲ چنین روایتی دارند و حلال است، و قول شما بدون دلیل است و اگر هدف شما حیوان مرده خشکی است پس چنین چیزی در بخاری نیست.

اعتراض شماره هفت: استعمال شانه که از استخوان میتة است. استفاده از آن جایز است و در بخاری نیامده است.

اعتراض شماره هشت نجمی: در مساجد بازی نمودن با وسائل جنگ مانند شمشیر و نیزه، و شعرخواندن اشکالی ندارد.

جواب:

بلی امام بخاری در صحیح خود می‌گوید در باب «الحراب و الدرق يوم العيد يلعب السوادن بالدرق و الحراب ... و قال رسول الله ﷺ دونكم يا بني ارفدة» حبشی‌ها با سپر و آلت جنگی بازی می‌کردند پس پیامبر ﷺ فرمودند ای حبشیها به بازی خود ادامه دهید و این بازی در حقیقت آموزش جنگی بوده و در جلو چشم رسول الله ﷺ این عمل انجام گرفته، اعتراض شما بی‌فائده است و در یک روایت دیگر آمده «والحبشة يلعبون بحراب هم نجاب»<sup>۱</sup>. اما مسئله شعر خواندن، رسول اکرم ﷺ به حسان بن ثابت شاعر انصاری می‌گوید: «يا حسان اجب عن رسول الله ﷺ اللهم ایده بروح القدس» اشعاری که دفاع از اسلام است جایز و اشعاری که خلاف اسلام باشد در خارج از مسجد نیز حرام است.<sup>۲</sup>

اعتراض شماره نه:

احکام رضاع بوسیله شیر حیوان هم ثابت و سبب نشر حرمت می‌گردد.<sup>۳</sup>

جواب:

این دروغ را صاحب کفایه از مبسوط سرخسی نقل کرده ولی امام بخاری از چنین اتهامی دور است و بانی و سازنده این دروغ بزرگ، ابو حفص الکبیر احمد بن حفص حنفی است.<sup>۴</sup>

هر چه در صحیح بخاری فتوایی موجودند، محمد صادق نجمی می‌گوید: همان صحاح ششگانه، از نظر آنان (سنی‌ها) هر مطلبی که در یکی از این شش کتاب به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده واقعاً یا از میان دو لب مبارک آن حضرت صادر گردیده و یا عملاً آنرا تصدیق و تایید نموده است؟<sup>۵</sup>

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۵.

۲- صحیح بخاری، باب الشعر فی المسجد، ج ۱، ص ۶۴، طبع پاکستان.

۳- سیری در صحیحین، ص ۵۲ به استناد به اصفهانی و صاحب کفایه شرح الهدایه.

۴- فوائد البهیة، ص ۱۸.

۵- سیری در صحیحین، ص ۵۷.

جواب:

جناب نجمی فقط دیدگاه خود را مطرح کرده و بنده او را اگر ناآگاهانه این مطلب را گفته معذور می‌دانم و اگر عملاً حقیقت را نگفته است مسئول می‌دانم و اکنون رتبه‌بندی کتابهای حدیثی را از نظر محدث مشهور هند (شاه ولی‌الله دهلوی) بیان می‌کنم. ایشان در کتاب حجت‌الله البالغه می‌فرماید: کتب احادیث به اعتبار صحت و شهرت بر چهار طبقه می‌باشند:

۱- بالاترین اقسام حدیث، آن است که به تواتر ثابت و امت بر قبول و عمل بر آن اجماع داشته باشند، ۲- سپس آنکه با طرق متعدد مستفیض گردد بگونه‌ای که در آن هیچ گونه شبهه‌ای نباشد و فقهای امصار بر عمل به آن متفق باشند یا حداقل علماء حرمین در آن باهم اختلافی نداشته باشند. ۴- پس از آن، آنکه سندش صحیح یا حسن باشد و علماء حدیث بر آن گواهی بدهند.

هرگاه صحت و شهرت با هم در یک کتاب جمع باشند آن کتاب حدیثی جزو طبقه اولی است، مانند موطا مالک و صحیحین. کتب طبقه دوم که به پایه اول نرسیده‌اند، و در ردیف دوم قرار دارند، مصنفین آنها به وثوق و عدالت و حفظ و تبحر در فنون حدیث شهرت دارند، و عامه علوم بر آنها مبتنی می‌باشند، مانن سنن ابی‌داود و جامع ترمذی و مجتبی نسائی. کتب طبق سوم که شامل احادیث صحیح، حسن، ضعیف، معروف، غریب، شاذ، منکر، خطا، صواب، ثابت و مقلوب می‌باشند ... مانند مسند ابی‌علی، مصنف عبدالرزاق، مصنف ابی‌بکر بن ابی‌شیبه و مسند عبد بن حمید، مسند طیالسی، کتب بیهقی، و طحاوی و طبرانی، که هدف ایشان فقط جمع‌آوری احادیث بوده است نه تلخیص و تهذیب و نزدیک‌گردانیدن آنها به عمل. کتب طبقه چهارم کتابهایی است در مورد ضعفاء مانند ابن حبان، کامل ابن عدی، کتب خطیب، ابی‌نعیم، جوزقانی، ابن عساکر، ابن النجّار، و دیلمی، و مسند خوارزمی. بهترین احادیث این طبقه همان است که ضعیف باشند و بدترین آن است که موضوع یا مقلوب و شدید الانکار باشد، کتاب موضوعات ابن جوزی از همین طبقه می‌باشد.

کتب طبقه پنجم: برخی از آنها آنست که بر زبان فقها، صوفیان، مؤرخان، و امثال آنها شهرت دارند، اما پایه‌ای در طبقات چهارگانه قبلی ندارند و برخی از آنها را افراد بی‌دین، فصیح، و بلیغ، در دین وارد نموده‌اند. این گروه مصیبت بزرگی در اسلام ایجاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> سنن ابن ماجه و مسند احمد هم در طبقه دوم حساب شده و اهل سنت غیر از این کتب ذکر شده کتب صحیح دیگری هم دارند مانند صحیح ابن خزیمه، صحیح ابن حبان، صحیح ابوعوانه، صحیح ابن السکن، صحیح الاسماعیلی، و کتب الجوامع، المسانید، المعاجم، الاجزاء، المستخرجات، المستدرکات، کتب العلل، کتب الاطراف، الاشراف، جمع الجوامع جامع الاصول و غیره، برای تفصیل به مقدمه تحفه الاحوذی شرح الترمذی مراجعه گردد.

محمدصادق نجمی می‌گوید: صحیح بخای و صحیح مسلم از دیدگاه علم و تحقیق، و صحیحین از نظر ذهلی، صحیحین از نظر ابوذرعه، صحیحین از نووی، صحیحین از نظر ابن حجر، صحیحین از نظر قاضی ابوبکر باقلانی، صحیحین از نظر ابی‌همام، صحیحین از نظر شیخ محمد عبده، صحیحین از نظر احمد امین، صحیح بخاری از نظر مسلمه، صحیحین از نظر ما نظریات ذکر شده نظر هر یک ذکر شود.

سیری در صحیحین ص ۶۷ تا ص ۷۲.

جواب:

و به نستعین، و نعوذ بالله من شرور انفسا و من شر الحاسدین المعاندین. ابن حجر می‌گوید: آنچه به امام بخاری در مورد قرآن نسبت داده‌اند او از آن مبراً است.

عقاید امام بخاری به شرح زیر است: افعالنا مخلوقه و الفاظنا من افعالنا = افعال ما مخلوق هستند و تلفظ ما از افعال ما هستند.

۱- حجت‌الله البالغه، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۶.

۲- القرآن کلام الله غیر مخلوق و افعال العباد مخلوقه و الامتحان بدعة = قرآن کلام الله و غیرمخلوق است و افعال بندگان مخلوق اند و امتحان گرفتن بدعت است.

۳- حرکاتهم و اصواتهم و اکسابهم و کتابتہم مخلوقه فاما القرآن المبين المثبت في المصاحف الموعی فی القلوب فهو کلام الله غیر مخلوق // ( حرکات از او، کسب و کتابت انسان مخلوق هستند اما القرآن مبين ثابت در مصاحف محفوظ و کلام الله هست نه مخلوق:

﴿ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ﴾ (عنکبوت: ۴۹)

«ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جا دارد».

۴- مَنْ زَعَمَ مِنْ اهل نيسابور و غيرها، اِنِّي قلتُ لفظی بالقرآن مخلوقٌ فهو كذاب فاني لم اقله الا اني قلتُ افعال العباد مخلوقه / (هر کسی از اهل نیشابور و یا از شهرهای دیگری گمان کرده که من گفته‌ام لفظ من به قرآن مخلوق است او دروغگوی بزرگ است من این را نگفته‌ام بلکه من گفته‌ام که افعال بندگان مخلوقند.

۵- الا بيان قول و عمل يزيد و ينقص و القرآن کلام الله غير مخلوق و افضل اصحاب رسول الله ابوبکر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم علي، على هذا حبيبت و عليه اموت و عليه ابعث ان شاء الله، (ایمان قول و عمل است و زیاد و کم می‌شود و قرآن کلام الله و غیرمخلوق است برترین اصحاب رسول الله ﷺ ابوبکر بعد عمر بعد عثمان بعد علی است، برین عقیده زندگی کرده‌ام و برین عقیده می‌میرم و بر این عقیده.

محشور می‌شوم انشاءالله،<sup>۱</sup>

و عقیده کل اهل سنت همین است و به «ذهلی» اشتباه نسبت داده‌اند و ایشان بر صحیحین هیچ اعتراض نداشته‌اند اما ابوزرعه، محمد بن حریش می‌گوید که من از ابوزرعه نسبت به ابولهیعه پرسیدم، ایشان در جواب گفتند: ترکه ابوعبدالله یعنی البخاری، او را ترک نموده‌اند. عجلی می‌گوید که من ابوزرعه و ابوحاتم را دیدم که به



بیان احادیث امام بخاری گوش می‌کردند و ایشان یعنی بخاری چند برابر در علم از محمد بن یحیی الذهلی عالم‌تر بودند.<sup>۱</sup>

امام نووی می‌گوید اولین مصنف در صحیح مجرد صحیح بخاری است بعد مسلم و این دو صحیح‌ترین کتابها بعد از قرآنند و بخاری نسبت به مسلم صحیح‌تر و فوائد بیشتر دارد و بعضی گفته‌اند که مسلم اصلح است اما قول اول صحیح‌تر است و بخاری مقدم است.<sup>۲</sup> و امام مسلم فرموده که من در این کتاب، احادیثی را آورده‌ام که بر صحت آن اجماع شده است، در زیر این قول نووی می‌گوید که بعضی این قول مسلم را انکار کرده‌اند، و جواب‌شان این است که این عقیده مسلم است بدون اینکه از کسی دیگر تقلید کند.<sup>۳</sup>

اما ابن حجر از ابو عمرو بن صلاح نقل کرده که همگی به قبولی و صحت صحیح بخاری اجماع نموده‌اند و ابن صلاح اظهار داشته که در چند جا علامه الدارقطنی و غیره انتقادات داشته‌اند؛ ابن حجر می‌گوید: این طعن الدارقطنی مبنی است بر بعضی قواعد بعضی از محدثین و بسیار ضعیف و مخالف نظریه جمهور علمای اهل فقه و اصول و غیرهم است «فلا تغترّ بذلک» اعتراض الدارقطنی بر احادیث معلقه است و این مورد از موضوع کتاب صحیح بخاری نبوده و آنچه در احادیث مسنده بوده همگی آن در بخاری و مسلک یکصد و ده احادیث‌اند در سی و دو حدیث هر دو مشترک‌اند و در هفتاد و هشت حدیث مسلم منفرد بوده و بعد ابن حجر به جواب اینها می‌پردازد اجمالاً و تفصیلاً و در جواب اجمالی می‌گوید آنچه بر بخاری انتقاد شده آنها از علی بن مدینی و ابن شهاب الزهری و ذهلی گرفته‌اند و علی بن مدینی و محمد بن یحیی الذهلی آگاه به علم حدیث در عصر خود بوده‌اند و بعد به جواب تفصیلی آنها می‌پردازد.<sup>۴</sup>

۱- هدی الساری، ص ۴۸۴.

۲- التقریب، امام نووی، ص ۸۸ و ص ۹۱.

۳- شرح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۵ طبع پاکستان.

۴- برای تفصیل به هدی الساری مراجعه گردد، ص ۳۴۶، الفصل الثامن.

حال از نجمی بپرسید که ابن حجر معترض بوده یا جواب‌دهنده اما قاضی ابوبکر الباقلانی داستان نمازخواندن پیامبر ﷺ را بر عبدالله بن اُبی مطلقاً انکار نموده است و امام الحرمین گفته این حدیث در صحیح نیامده و غزالی گفته این خبر صحیح نیست و داودی گفته این حدیث محفوظ نیست، این انکار به خاطر حمل او در آیه «استغفرهم اولاً تستغفرهم» بر تسویه و حمل سبعین بر مبالغه باشد در این صورت قاضی و همراهانشان صحت حدیث را انکار نموده‌اند نه بخاطر اینکه در بخاری آمده، اما ابن حجر می‌گوید که این حدیث بنا به کثرت طرق و اتفاق شیخین و سائر کسانی که احادیث صحیح روایت را می‌کنند همه اتفاق بر تصحیح این حدیث دارند و ابوبکر الباقلانی بخاطر عدم اطلاع او بر معرفت و کثرت طرق این حدیث انکار نموده.<sup>۱</sup>

اما ابن همام، جناب نجمی سند صحیح نداده و سند ابوریّه درست نیست: زیرا که خود او دشمن اهل سنت است و در ترتیب صحیح همان طور که عبدالحق دهلوی گفته، درست است. اول: ما رواه الصحيحین ۲- ما رواه البخاری منفرداً ۳- ما رواه مسلم منفرداً ۴- آنکه موافق شرایط شیخین باشد ۵- آنکه موافق شرط بخاری ۶- موافق شرط مسلم ۷- آنکه غیر از شیخین روایت کنند و بگویند که این حدیث صحیح است.

اما به نظر شیخ محمد عبده و سید محمدرشید رضا و دکتر احمد امین آنها به حدی نرسیده‌اند که اعتراض‌شان اعتباری داشته باشد.

اما اعتراض مسلمه، و سرقت عملی: سند نجمی در تهذیب التهذیب: خیانت است ابن حجر می‌گویند قضیه‌ی علل ابن مدینی که امام بخاری او را گرفته و برای خود بدون اجازه ابن مدینی نوشته است، «ظاهر الفساد و حسبک انها بلا اسناد»، سند ندارد و فساد این قضیه ظاهر است و امام بخاری در زمان موت علی بن مدنی در شهر خود مقیم بوده و کتاب علل را غیر از امام بخاری بسیاری از علی شنیده‌اند، و این قصه نجمی یک دروغ خود ساخته است.<sup>۲</sup> والله الموفق

۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۳۸۸.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۶ و ۴۷.

حال اسامی کسانی را نقل می‌کنیم که امام بخاری را یک امام فوق‌العاده و حافظ کامل در علم حدیث می‌دانند.<sup>۱</sup> ابن حجر در فتح‌الباری می‌گوید:

ذکر ثناء الناس علیه و تعظیمهم، اول مشایخ امام بخاری: مشایخ امام بخاری ۱- سلیمان بن حرب!

بیان تمجید و تعظیم مردم برای امام بخاری:

۲- احمد بن حفص ۳- اسماعیل بن ابی‌اویس ۴- احمد بن ابی‌بکر الزهری ۵- ابراهیم بن المنذر ۶- وابوکریب محمد بن العلاء ۷- ابراهیم بن موسی هو الفراء ۸- احمد بن حنبل ۹- اسحق بن راهویه ۱۰- ابوبکر بن ابی‌شیبه ۱۱- احمد بن اسحق السمراری ۱۲- ابن اشکاب ۱۳- الحمیدی ۱۴- الحسین بن علی الخُلوانی الخلال ۱۵- الحسین بن حرث ۱۶- حجاج بن منهال ۱۷- رجاء بن رجاء الحافظ ۱۸- سلیمان بن حرب ۱۹- سعید بن ابی‌مریم ۲۰- عبدان بن عثمان المروزی ۲۱- عبدالله بن یوسف التنیسی ۲۰- عمرو بن علی الفلاس ۲۱- عبدالله بن منیر ۲۲- عبدالله بن محمد المسندی ۲۳- عمرو بن زرارہ ۲۴- عبدالله بن محمد بن سعید بن جعفر ۲۵- فتح بن نوح النیسابوری ۲۶- قتیبه بن سعید ۲۷- محمد بن ابی حاتم ۲۸- مهیار ۲۹- محمد بن یحیی بن ابی عمر ۳۰- محمد بن بشار ۳۱- محمد بن سلام البیکندی ۳۲- علی بن المدینی ۳۳- محمد بن عبدالله بن نمیر ۳۴- محمد بن رافع ۳۵- نعیم بن حماد ۳۶- یعقوب بن ابراهیم الدورقی ۳۷- یحیی بن جعفر البیکندی ۳۸- محمد بن میمون الخیاط ۳۹- ابوسعید عبدالله بن سعید الاشبح ۴۰- علی بن حجر ۴۱- سعید بن ابی‌مریم ۴۲- ابو‌عاصم النبیل.<sup>۲</sup>

طرف من ثناء اقرانه و طائفه من اتاعه علیه تنبیها بالبعض علی الكل ۱- ابوحاتم ۲- ابوزرعہ ۳- الحسین بن محمد ابن عبید المعروف بالعجلی ۴- عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی ۵- ابوالطیب حاتم بن منصور ۶- ابوسهل محمود بن النضر الفقیه ۷- صالح بن

۱- فتح‌الباری، ج ۱۴، ص ۴۸۲.

۲- فتح‌الباری، ج ۱۴، ص ۴۸۲ تا ۴۸۴.

محمد جزره ۸- ابوالعباس الفضل بن العباس المعروف بفضلك الرازی ۹- امام الأئمه ابوبكر محمد بن اسحق بن خزيمه ۱۰- ابو عيسى الترمذی ۱۱- احمد بن سيار ۱۲- يحيى بن محمد ابن صاعد ۱۳- ابو عمرو الخفاف ۱۴- عبداللهبن حماد الابلی ۱۵- سليم بن مجاهد ۱۶- موسى بن هارون الحمال الحافظ البغدادي ۱۷- عبدالله بن محمد بن سعيد بن جعفر ۱۸- الحافظ ابوالعباس احمد بن محمد بن سعيد بن عقده ۱۹- الحاكم ابواحمد امام بخاری را ثنا گفته‌اند ابوسهل می‌گوید: من بیشتر از سی علمای مصر شنیدم که می‌گفتند آرزوی مادر دنیا این است که به حمد بن اسمعیل نگاه کنیم.<sup>۱</sup>

قال ابو عمرو الخفاف حدثنا التقى النقى العالم الذى لم ارى مثله محمد بن اسمعیل، و هو اعلم بالحديث من اسحاق و احمد و غيرهما بعشرين درجة، و من قال بيه شيئا فعليه منى الف لعنة.<sup>۲</sup>

ابوجعفر عقيلي می‌گوید: امام بخاری بعد از تصنیف کتاب صحیح خود کتاب تألیف شده خود را برعلی ابن مدینی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین و غیرهم عرضه نمود همه تحسین نمودند و بر صحت آن گواهی دادند مگر در چهار حدیث! که عقیلی می‌گوید: قول امام بخاری در این چهار حدیث درست است، یعنی این چهار حدیث صحیح هستند.<sup>۳</sup>

این است شخصیت علمی امام بخاری که علماء دنیا ملاقات و دیدن او را آرزو می‌کنند. و در اصول مصطلح الحدیث، جرح و تعدیل کسی معتبر است که با فرد مجروح یا توثیق شده همزمان و هم‌عصر و جرحش، با دلیل و بدون عناد مذهبی باشد و خود جارح یا توثیق‌کننده نیز لیاقت جرح و تعدیل را داشته باشد محمدصادق نجمی در ص ۷۳ هفت اعتراض دیگر بر صحیح امام بخاری نموده که بتوفیق الله تعالی در صفحات آینده جواب داده می‌شود.

۱- فتح الباری، ج ۱۴، ص ۴۸۴ تا ۴۸۶.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۶.

۳- هدی الساری، ص ۴۸۹.

- ۱- عده از راویان صحیحین افرادی هستند که گذشته از دروغگویی و جعل حدیث و خبرسازی، عداوت و دشمنی با علی علیه السلام یکی از صفات بارزشان بوده است.
- ۲- و شیخ معتزله ابوجعفر اسکافی در این مورد می‌گوید: معاویه یک عده از اصحاب و تابعین را وادار نمود که حدیثهایی در طعن و تبری از علی جعل کنند، از جمله: ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عروه بن زبیر<sup>۱</sup> بوده‌اند از شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌حدید، ص ۴۳، ج ۴.
- جواب:

تا اینجا بحمدالله دروغهای شاخدار نجمی برملا گردید ایشان با زیرکی خاصی و احتیاط تدریجی عقیده خود را که همان عقیده گروه سبائی است علناً اظهار کرده اما در ظاهر نام علی علیه السلام و یک عده معدودی را برای خود سپر نموده؛ حال جرئت او بیشتر شده و حمله خود را متوجه صحابه علیهم السلام کرده و این مسیر همان مسیر عبدالله بن سبا است ما هم مبعوریم که عقیده مذهب سبائی را که دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحبه بوده‌اند آشکار سازیم. ابوجعفر اسکاف به گفته شما شیخ معتزله و ابن ابی‌حدید هم معتزلی است، اگر این گفته شما واقعی بود چرا یک مثال از منابع معتبر که قبل از ابن ابی‌حدید بوده‌اند نیاوردید و به آن استناد نکردید. درینجا شما گفتید که ابوهریره رضی الله عنه از معاویه رضی الله عنه پول گرفته و حدیث جعل نموده پس امام حسن و امام حسین که میلیون‌ها حقوق و جاززه از معاویه رضی الله عنه دریافت می‌نمودند، پس در حق ایشان چه می‌گویید<sup>۲</sup>. و امام حسن و حسین پشت سر مروان بن حکم نماز می‌خواندند و نماز را دوباره اعاده نمی‌نمودند.<sup>۳</sup>

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌حدید، ج ۴، ص ۴۳.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۴ و ۱۵ و شرح ابن ابی‌حدید، ج ۲، ص ۸۲۳ و مقتل ابی‌مخنف، ص ۷ و الکافی فی الفروع کتاب العقیقه باب الاسماء و الکنی، ج ۶، ص ۱۹ لا امام طوسی، ج ۲، ص ۳۳۴ طبع نجف.

۳- روایت امام محمدباقر تاریخ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۸.

و مروان بن الحکم به علی بن حسین شش هزار دینار داد و وصیت نمود که آنرا از ایشان پس دست نگیرند.<sup>۱</sup>

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزَعٍ أُحْرَجَ شَطْئُهُ فَفَازَرَهُ فَأَسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ ۖ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ ﴾ (فتح: ۲۹)

ابوسلام دالانی در عین خطبه‌ی علی علیه السلام بلند می‌شود و می‌پرسد: آیا این قوم برای طلب خون عثمان رضی الله عنه حجت دارند؟ علی رضی الله عنه جواب می‌دهد: بلی؛ بعد می‌پرسد که شما هم برای تأخیرگرفتن خون عثمان رضی الله عنه حجتی دارید؟ جواب می‌دهد: بلی؛ و بعد علی رضی الله عنه می‌گوید هر کسی از ما و آنها دل پاکی داشته باشد و در این جنگ کشته شود الله تعالی او را به داخل جنت داخل می‌کند.<sup>۲</sup>

بر شما لازم است که برای جرح یک راوی اهل سنت به علمای متقدمین و جارحین همان مذهب استناد کنید شما کسانی را که اهل سنت را مجروح و متروک و وضاع می‌داند شما به آنها استناد می‌کنید جرح شما را نسبت به اهل سنت مانند جرح عرب مکه می‌دانیم که محمدرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را صابی و ساحر و مجنون می‌گفتند:

۱- عمرو بن عاص کسی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتوای او را تأیید می‌کند.<sup>۳</sup>

باب «اذا خاف الجن علی نفسه الارض او الموت او خاف العطش تیمم» و قرآن هم می‌گوید:

﴿ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴾

(نساء: ۲۹)

«خودکشی نکنید خداوند نسبت به شما مهربان است».

۱- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۸.

۲- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۹.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۹.

«فذكر ذلك للنبي ﷺ فلم يعنفه» فتوا و دلیل عمرو به پیامبر خدا رسید بعد به عمرو چیزی نگفت.

۲- و عمرو بن العاص را رسول الله ﷺ بر جیش ذات السلاسل امیر کرد.<sup>۱</sup>  
 ۳- این عمرو بن عاص است که از رسول الله ﷺ روایت نموده: مجتهدی که بر حق اصابه کند دارای دو اجر است و مجتهدی که خطا کند یک اجر دارد که آن هم اجر اجتهاد است و همین حدیث را ابوهریره و ابوسلمه از پیامبر ﷺ روایت نموده‌اند؛ و در این باب مسائل زیادی بیان شده است؛ همه مذاهب اسلامی حتی شما هم بر این اصول اتفاق دارید.<sup>۲</sup> حالا بفرمایید که در این سه روایت به عنوان مثال کدام یکی برخلاف اسلام بوده؟! البته براساس عقیده شما می‌شود که بر محمد رسول الله ﷺ هم انکار و اعتراض کرد که مثلاً چرا عمرو بن عاص را بر جیش ذات السلاسل امیر نموده؟ و در واقع هم، شما این طور هستید، لکن اسم رسول خدا ﷺ را در ظاهر مورد رخنه قرار نمی‌دهید.

اما ابوموسی الاشعری رضی الله عنه نام ایشان عبدالله بن قیس بن حضار بن حرب است پیامبر ﷺ ایشان را با معاذ بن جبل به عنوان نماینده خود به یمن می‌فرستند.

۲- و بعد از نزول آیه

﴿ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ ﴾

(مائده: ۵۴)  
 «الله تعالی قومی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند».

رسول اکرم ﷺ به ابوموسی رضی الله عنه می‌گوید: ایشان از قوم شما هستند یعنی قوم مذکور در آیه.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۲۵ باب غزوه ذاب السلاسل.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۹۲ باب «اجر الحاكم اذا اجتهد فاصاب او اخطأ».

۳- پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللهم اغفر لعبدالله بن قیس ذنبه و ادخله يوم القيامة مدخلا كريها» اهل سنت بر این عقیده‌اند که دعای رسول الله ﷺ در حق مؤمنین مخلصین مردود نخواهد شد.

۴- علی ﷺ می‌گوید: ابوموسی ﷺ در مخزن علم رنگ شده و بیرون آمده.

۵- ابوموسی در زمان رسول الله ﷺ در یمن مفتی بوده<sup>۱</sup> و ایشان از رسول الله ﷺ روایت نموده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود به سه گروه دو اجر می‌رسد. یک مولی که: کنیزی را تعلیم و تأدیب و آزاد می‌کند و بعد او را نکاح می‌کند. ۲- اهل کتاب: که به نبی خود ایمان آورده و بعد به محمد رسول الله ﷺ ایمان می‌آورد. ۳- غلامی که حق مولی خود را و حق پروردگار خود را ادا می‌کند.<sup>۲</sup>

حال از جناب نجمی می‌پرسیم که این سه مسئله را از پیامبر ﷺ قبول دارند یا نه؟ و خود ایشان برخلاف این روایات از چه کسی دلیل و روایت دارند. بنده آنچه نقل می‌کنم برای مردم بلوچستان می‌نویسم ما با نجمی و عسکری، ونجم‌الدین طبسی و ابوریه و تیجانی و کاردان و عبدالرحمن چابهارى کاری نداریم، آنها نام گرامی علی ﷺ و چند نفر خاصی را از اولاد ایشان برای خود سپری آهنین و روپوش قرار دادند و در حقیقت مقلد دروغهای ابوجعفر اسکافی و ابن ابی حدید و زراره بن اعین و هشام بن حکم و عفیر و ... شدند و قطب ساحل نام محترم لسان بن ثابت را برای خود پرده زرین کرده و مقلد کسانی شده که توهین قرآن را جایز و نوشیدن مسکر و مال و ناموس دیگران را از راه ظلم و باطل حلال می‌دانند.

اما ابوهیره رضی الله عنه، اسم او خاریست بر چشم دشمنان اهل سنت و روایات او از امام الانبیاء از قومی است در دهان و حلق عمرو بن عبیدو جهم بن صفوان و رهبران منکرین قدر قدریه، و جبریه و دشمنان مهاجرین و الانصار و «الَّذین اتبعوهم باحسن»،

۱- تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۳ تا ۲۴ و صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۲۲ و ۶۲۳ باب بحث ابی موسی و معاذ الی الیمن قبل حجة الوداع.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۶۱ طبع پاکستان.



رسول الله ﷺ می فرماید: از این مال غنیمت سوال نمی کنید ابوهریره می گوید: آنچه الله تعالی به شما تعلیم داده می خواهم که به من تعلیم بدهید، بعد پیامبر ﷺ چادر مرا کشید و در میان من و خودش انداخت و برای من حدیث بیان نمود تا من از بیان شیرین ایشان سیراب شدم به من فرمود چادر خود را جمع کن، پس از این دعای پربرکت حرفی را از احادیث او ﷺ جا نمی انداختم.<sup>۱</sup>

روزی رسول الله ﷺ می فرمود: «اللهم حب عبیدک هذا (یعنی اباهریره) و امه الی عبادک المؤمنین و حبیبهم الیهما» یا الله ابن غلامک خود را با مادرش به بندگان مؤمن خود دوست بگردان و ایشان را دوست آن دو نفر بگردان، ۱- برکت همین دعاء است که تمام اهل سنت ابوهریره را دوست دارند و منافقین هنگامی که اسم ابوهریره را می شنوند مریض می شوند.<sup>۲</sup> امام شافعی رحمته الله (مبغوض مقلدین مبتدعین) می فرماید ابوهریره از همه ی راویان حدیث حافظ تر است رهبران شیعه هم از ایشان حدیث روایت نموده اند مثل کمیل بن زیاد النخعی.<sup>۳</sup>

مروان امیر مدینه می گوید یا اباهریره برای ما آنچه از رسول الله ﷺ شنیده اید نقل کنید ایشان می فرمایند من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند کسانی که متولی امری می شوند آرزو می کنند که کاش از ثریا به زمین می افتادند و متولی امری نمی شدند، مروان می گوید از این بیشتر حدیث بیان کنید. ابوهریره می گویند: من از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود هلاکی این امت به دست نوجوانان قریش خواهد بود.<sup>۴</sup>

کسانی که از ابوهریره رحمته الله حدیث روایت نموده اند از صحابه و تابعین اسامی هفتصد و بیست شش نفر را عبدالمنعم صالح العلی العزی در کتاب خود، «دفاع عن ابی هریره» درج نموده. از اسماء واضحه بدون نسبت: و امام بخاری فرموده که هشتصد نفر از

۱- تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۵.

۲- منبع قبلی، ج ۱، ص ۳۵.

۳- مسند امام احمد، ج ۲، ص ۵۲۰.

۴- مسند امام احمد، ج ۲، ص ۵۲۰.

ابوهریره حدیث روایت نموده‌اند، تاریخ وفات سال ۵۸ یا ۵۹ یا ۵۷ بوده «دفاع عن ابی هریره».<sup>۱</sup>

ابوریّه در کتاب خود که به نام ابوهریره است، ص ۶۳ گفته که من از اوثق مصادر و اصلح الاسانید ثابت می‌کنم که ابوهریره از ماه صفر (۷) تا ذی‌قعدة (۸) با پیامبر ﷺ بوده و بعد منتقل شده به بحری به همراه العلاء بن حضرمی و تا زمان خلافت عمر ﷺ در بحرین با العلاء بوده، بنده می‌گویم جناب ابوریّه در این گفته خود تلبیس کرده، مردم بی‌اطلاع را فریب داده است.

۱- ان اباهریره اخبره (ای حمید بن عبدالرحمن) ابن ابابکر ﷺ بعثه فی الحجة التي امره رسول الله ﷺ قبل حجة الوداع فی رهط يؤذّن فی الناس ان لا یحجن بعد العام مشرک و لا یطوف بالبيت عریان<sup>۲</sup>. (ابوهریره را ابوبکر صدیق زمان امارتش در حج قبل از حجه‌الوداع در گروه اعلام‌کنندگان می‌فرستد تا در میان مردم اعلان کند بعد از امسال هیچ مشرکی برای حج به مکه نیاید و کسی حق ندارد که بیت‌الله را در حالت عریان طواف کند.

۲- بعثنی ابوبکر فی تلك الحجة فی مؤذنین بعثهم یوم النحر يؤذّنون بمنی ان لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبيت عریان<sup>۳</sup>. (ابوبکر مرا به همراه اعلام‌کنندگان در حج (فرستاد) آن روز، روز عید بود که در منی اعلام کنند هیچ مشرکی بعد از امسال حج نکند و به دور بیت‌الله در حالت لختی طواف نکنند.

۳- قال ابوهریره: فاذن معنا علی یوم النحر فی اهل منی براءة و ان لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبيت عریان<sup>۴</sup>. (ابوهریره ﷺ می‌گوید: علی ﷺ در روز عید در منی با ما اعلام می‌نمود و اینکه دوباره هیچ مشرکی برای حج نیاید و بیت‌الله را در حالت عریان طواف نکند.

۱- والاصابه، ج ۴، ص ۲۰۵.

۲- صحیح بخاری فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۰.

۳- بخاری، فتح الباری، ص ۳۱۷.

۴- همان منبع قبلی.

- ۴- فکنت انادی حتی صحل (گلو گرفته شد) گرفتگی صدای<sup>۱</sup> من اعلام می‌کردم در حالیکه صدایم به سبب اعلام گرفته شد.
- ۵- فکانت یده (ای ابوهریره) یدور معه (ای رسول الله ﷺ) حیث دار الی ان مات ﷺ<sup>۲</sup> دست ابوهریره همراه دست رسول خدا ﷺ بود.
- ۶- قال حمید الحمیری صحبت رجلاً صحب النبی ﷺ اربع سنین کما صحبه ابوهریره<sup>۳</sup>. حمید حمیری می‌گوید من همراه یک صحابی بودم که چهار سال همراه پیامبر ﷺ بوده به اندازه همراهی ابوهریره.
- و قال ابوهریره صحبت رسول الله ﷺ ثلاث سنین<sup>۴</sup> اسلم ابوهریره عام خیبر و شهدها مع رسول الله ﷺ ثم لزمه وواظب علیه رغبة فی العلم راضیا بشیع بطنه فکانت یده مع ید رسول الله ﷺ و کان یدور معه حیث دار و کان من احفظ اصحاب رسول الله ﷺ و کان یحضر مالا یحضر سائر المهاجرین و الانصار لاشتغال المهاجرین بالتجارة و الانصار بحوائطهم // الاستیعاب فی معرفة الاصحاب علی هاش<sup>۵</sup>. (ابوهریره می‌گوید سه سال همراه رسول خدا ﷺ بودم، ابوهریره در سال فتح خیبر مسلمان شده و در غزوه خیبر همراه رسول خدا ﷺ حاضر بوده، و بعد از آن رسول الله ﷺ جدا نشده، به خاطر رغبتی که در تحصیل علم داشت به فقر مالی قانع بود. و دست او به همراه دست رسول خدا ﷺ بود به همین خاطر در میان اصحاب در علم حدیث از درجه‌ی والایی برخوردار بود و در مجالسی که صحابه مهاجرین و انصار به سبب اشتغال در امور تجارت فرصت حضور را نداشته‌اند ابوهریره در تمام مجالس حاضر و مقصدش تحصیل حدیث بوده.

۱- صوتی رواه احمد و النسائی و فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۱.

۲- الحاکم اباحمد، الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۶.

۳- الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۶.

۴- الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۶.

۵- الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۸ و البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۴.

سبب کثرت حفظ احادیث از ابوهریره رضی الله عنه برکت دعاء رسول الله صلی الله علیه و آله بوده.<sup>۱</sup> پس جناب نجمی و ابوریه و ... از رسول الله صلی الله علیه و آله ناراضی‌اند که چرا برای حفظ ابوهریره دعاء نموده و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در مسائل عقیده واحکام به امت رسانیده است.

بشارت دوم برای ایمان اهل سنت و نفاق مبتدعین؛ «قال ابوهریره رضی الله عنه قفلت یا رسول الله ادع الله این محبینی و امی الی المؤمنین فدعا<sup>۲</sup>» (ابوهریره می‌گوید. به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم یا رسول الله از خدا بخواه که من و مادرم را در دل همه مؤمنان محبوب گرداند؛ و رسول خدا هم بر ایشان دعا کرد.

۲- قال: اما والله ما خلق الله مؤمناً یسمع بی ولایرانی الا احبنی<sup>۳</sup> ابوهریره می‌گوید آگاه باشید به خدا قسم هر مؤمنی که مرا ببیند و نام مرا بشنود با من محبت می‌کند. اهل سنت بر این عقیده‌اند که دعای پیامبر آخر زمان صلی الله علیه و آله در حق مبلغین و داعیان اسلام مقبول دربار الهی شده است و جناب نجمی و ابوریه و مستشرقین و معتزله الآن باید به انجام و عاقبت خود متوجه و پی ببرند، در نتیجه محبت بانصار و علی رضی الله عنهما و ابوهریره و کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله علامت صحت ایمان و بغض با ایشان علامت نفاق و بی‌دینی است اما اینکه ابوهریره بالعلاء بن حضرمی به بحرین رفته این قول فاقد اعتبار است و روایت ایشان ضعیف‌اند و قابل حجت نیست.

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: که عمر رضی الله عنه به من فرمود شما با ما روزی در خانه فلان بودید من گفتم بلی در همان روز رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار داشت کسی که بر من دروغ ببندد باید اول جای خود را در دوزخ بگیرد، بعد عمر رضی الله عنه فرمود حالا برو و حدیث بیان کن.<sup>۴</sup>

۱- رواه احمد و البخاری و مسلم و نسائی و ابویعلی و ابونعیم و ابن عساکر، استناد به، الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۷.

۲- الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۶ و البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۵.

۳- رواه احمد، الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۶ و البدایه و النهایه، ص ۱۰۴.

۴- اخرجه مسدد فی مسنده و الاصابه، ج ۴، ص ۲۰۹ و البدایه و النهایه، ص ۱۰۷.

جناب ابوریه مدعی‌اند که عمر رضی الله عنه به ابوهریره رضی الله عنه فرموده روایت حدیث را رها کن و اگر نه شما را به سرزمین دوررس تبعید می‌کنم. با استناد ابن عساکر و در جاء دیگر می‌گوید که عمر رضی الله عنه ابوهریره را به جرم بیان حدیث زده و استناد کرده به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌حدید از ابوجعفر الاسکافی بدون بیان اعتبار سند. و در جای دیگر استناد می‌کند به البدایه و النهایه بدون اینکه عبارت مذکور را تکمیل کند ابن کثیر در البدایه از قول ابوزرعه و ایشان از محمد بن زرعه رعینی از مروان بن محمد (ضعفه ابن حزم و قال یحیی: کان مرجئاً<sup>۱</sup>). قال عمر رضی الله عنه «لترکّ الحدیث اولا لحقنک بارض القرده قال ابوزرعه و سمعت ابا مسهر یذکره عن سعید بن عبدالعزیز نحو امنه و لم یسنده»، و هذا محمول من عمر علی انه خشی من الاحادیث التي قد تضعها الناس علی غیر مواضعها و بعد ابن کثیر می‌گوید و قد جاء ان عمر اذن له بعد لک فی التحدیث به این جمله: اما اذا فاذهب فحدث رواه مسدد<sup>۲</sup> عمر رضی الله عنه به ابوهریره در روایت حدیث اذن عام داده است حال برو و حدیث بیان کن.

وقتی که مروان اجازه نداد که امام حسن را در جوار رسول الله صلی الله علیه و آله دفن کنند ابوهریره بر سرش فریاد کشید و فرمود: «والله ما انت بوال وان الوالی لغيرک فدعه» به خدا سوگند شما لایق امارت نیستید کسانی غیر از شما لایق امارت‌اند از این امارت دست بردار. و ابوهریره می‌گوید: من به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌ام تا زمان وفات او «فكنت والله اعلم الناس بحدیثه» به خدا سوگند من از همه نسبت به حدیث رسول الله عالم‌تر هستم و مردم از مهاجرین و انصار می‌دانند که من همیشه با رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌ام حتی اصحابی همانند عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر از من احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌پرسند. «فلا والله ما نجفی علی کل حدیث کان بالمدينة وکل من احب الله و رسوله و کل من کانت له عند رسول الله منزلة و کل صاحب له<sup>۳</sup>». (به خدا سوگند هر حدیثی از رسول خدا در مدینه و هر کسی

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۹۳.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۸.

که خدا و رسول او را دوست دارند، و هر کسی که در نزد رسول خدا منزلتی دارد و هر یک از اصحاب او بر من مخفی نمانده است».

بنده هر چه در مورد فضیلت ابوهریره رضی الله عنه بنویسم کم نوشته‌ام و جناب نجمی و ابوریه هر چه تلاش کنند منبع معتبری غیر از ابن ابی حدید یا ابوجعفر اسکافی ندارند و یا کارشان تلبیس، قطع و بریدن عبارت و یا آوردن سند بدون تحقیق است و مقصدشان چیزی جز اظهار عداوت و بغض و کینه با اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و یا راضی کردن اربابانشان از مستشرقین نیست، هر چه شما اظهار نظر کنید دروغ‌هایتان ظاهرتر و علمای اهل سنت آگاه‌تر می‌شوند و اسرار و رموزتان را برملاء می‌کند. انشاء الله تعالی.

اما عبدالله بن زبیر: جناب نجمی از قرآن خود به زبان ابن ابی حدید در حق ایشان هم لب به سخن گشوده و خطبهای پرمهر و محبت امام علی علیه السلام را در ذی‌قار و بصره و کوفه و رفتار و گفتارشان را با زبیر و طلحه و ابن‌زبیر و عایشه رضی الله عنها زیرپای خود دفن نموده و بنده در این مضمون مفصلاً سخن گفته‌ام نیازی به تکرار نیست، نجمی در کتاب خود ص ۸۲ می‌گوید: که علی رضی الله عنه زبیر را مخاطب قرار داد و گفت ما تو را از افراد نیک فرزندان عبدالمطلب می‌شمردیم، تا فرزند ناشایسته تو بزرگ شد و میان ما تفرقه انداخت<sup>۱</sup>. چنین عبارتی در تاریخ طبری موجود نیست و عبدالله بن زبیر کسی است که چهل و چهار نفر از علمای بزرگ تابعین از ایشان حدیث روایت نموده‌اند<sup>۲</sup>. اما در استیعاب چنین عبارتی بدون سند آمده که علی رضی الله عنه فرمود: «ما زال الزبیر یعدمنا اهل البیت حتی نشأ عبدالله<sup>۳</sup>» بالفرض هم که علی رضی الله عنه به عبدالله رضی الله عنه هر چه بگوید به شما ربطی ندارد شما کجا و علی رضی الله عنه کجا زمانی که علی رضی الله عنه در ذی‌قار آن خطبه مهم را در تعریف اسلام و سعادت مسلمین و شقاوت جهال و اتفاق امت بر خلافت راشده‌ی ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان رضی الله عنهما را بیان فرمودند، و اعلام نمودند که من به طرف

۱- استناد کرده به تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۸.

۲- تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۵۹.

۳- هامش اصابه، ج ۲، ص ۳۰۲.

بصره حرکت می‌کنم و به رهبران و ائمه شما علناً اخطاریه دادند که با کاروان من نیابند و جرمشان را که همانا مساعدت، مشارکت و بغاوت بر علیه خلیفه سوم که نهایتاً منجر به شهادتشان شد اعلام کرد بعد از این اعلامیه رهبران و ائمه شما برای تصمیم‌گیری بر علیه علی علیه السلام و عایشه و طلحه و زبیر اجتماع کردند و نقشه شوم خود را بر علیه دو گروه مسلمانان مطرح نمودند. بنده اسامی چند نفر از بزرگان شما را در تاریخ طبری و ابن‌کثیر نقل می‌نمایم: ۱- علباء بن الهیثم. ۲- عدی بن حاتم. ۳- سالم بن ثعلبه العبسی. ۴- شریح بن اوفی ابن ضبیعه ۵- الاشر فی عدهی ۶- جامعهم المصریون ابن السوءاء ۷- خالد بن ملجم<sup>۱</sup>. و تعدادشان دو هزار و پانصد نفر بودند.<sup>۲</sup>

جناب نجمی در کتاب خود ص ۸۲-۸۳ بر علیه عبدالله بن زبیر سه دروغ گفته و به تاریخ طبری، ص ۴۵۸، ج ۳ استناد کرده در حالی که چنین عبارتی با سند درستی در تاریخ طبری مذکور نیست، ممکن است که ایشان از ابن ابی‌حدید تقلید نموده و ابن ابی‌الحدید در عدم امانت‌داری ید بیضائی دارد. اما عمران بن حطان: جناب نجمی تا حال هر چه گفته و نوشته دروغ بوده، یا تلبیس یا از نظر سند ضعیف و منقطع و مفتخر است که دارای چنین اوصافی است اما عمران بن حطان که دشمن امام علی علیه السلام است، دروغ‌گو را کافر و لباس حریر (ابریشم) را برای مرد مسلمان حرام و تصاویر و تصالیب را در خانه و مساجد و معابد ناجایز و خلاف توحید و اسلام می‌داند و برای حرمت لباس ابریشم و شکستن بتها و تصاویر و تصالیب با سند صحیح و قوی و متفق‌علیه از قول خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دلیل گرفته و روایت می‌کند.<sup>۳</sup>

امام بخاری در باب حرمت لباس حریر (ابریشم) نه حدیث به نه طریق روایت نموده، در یکی از این طرق نام عمران بن حطان آمده و در باب دوم دو حدیث بر این

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۰۷.

۲- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۹.

۳- بخاری باب بس‌الحریر و افتراشه للرجال و قدر ما یجوز منه، ج ۲، ص ۸۶۷ کتاب الباس و باب نقض الصور.

قضیه و تخریب تصویر و عکس روایت نموده، و در یکی از این دو طریق نام عمران بن حطان آمده پس وراجی که دروغ را کفر و ابریشم و تصاویر را حرام می‌داند نود و نه درجه از شما بهتر و در لهجه صادق‌تر است. ثانیاً خوارج معتقد به تحریف قرآن نیستند و به خاطر تفسیر با رأی یک آیه «ان الحكم الا لله» لقب مارقین به ایشان داده شد، و به تفاسیر اهل تشیع و اصول کافی و فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب مراجعه فرمایید و بعد بر بخاری حمله کنید.

### فصل: در مورد تعصب شدید بخاری و مسلم

نجمی می‌گوید: آنان فضائل مهم و مشهور علی علیه السلام را که بیانگر اولویت آن حضرت به مقام خلافت، و از دلائل تقدم آن بزرگوار است نقل ننموده‌اند. فضائلی که در کتب معتبر اهل سنت، و صحاح دیگرشان نقل گردیده و از مسلمات تاریخ، و از مطالبی است که در میان فرقه‌های مختلف از موارد مورد اتفاق به شمار می‌رود.

مانند حدیث غدیر، و آیه تطهیر، و حدیث طایر مشوی و سد ابواب، و حدیث «انا مدینه العلم و علیُّ باؤها و...» که هر یک از این فضائل را، ده‌ها نفر از صحابه نقل نموده‌اند و در کتب معتبر اهل سنت ضبط گردیده است.<sup>۱</sup>

جواب:

ولله الحمد اما امام بخاری و جامع صحیح او باید گفت که اولاً جناب نجمی مقلد است نه محقق، ثانیاً علمشان شاید به یک صدم علم بزرگانش نرسد و عادت مؤلفین متقدمین‌شان از ابویصیر و زراره و حمران بن اعین والوشاء، و احمد بن محمد السّیّاری و هشام بن الحکم و ثقة الاسلام ابی‌جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، متوفی ۳۲۹، فقط جمع‌آوری اقوال، مطابق مذهب‌شان بوده و راوی هر کسی که باشد و هر چه گفته باشد به آن اهمیت نمی‌دادند و



نمی‌دهند و اگر کسی برخلاف مذهب‌شان چیزی گفته باشد ولو اینکه گوینده خود پیامبر ﷺ یا علی علیه السلام باشد آن گفته را به صدها حيله و تأویل مردود می‌دانند حتی نص صریح و ظاهر قرآن را به طرف خود می‌کشند مثل: «بقية الله خير لكم»، و آیه تطهیر و آیه ۱۱۵ از سوره طه و ...

برای مصداق آنچه بنده گفتم به کتاب اصول کافی و مراجعات شرف الدین و الغدير امینی و به همین سیری در صحیحین نجمی مراجعه فرمایید حالا بنگریم به جواب محمد صادق نجمی که بر بخاری و مسلم اعتراض داشته است.

اولاً هیچ یکی از علمای اهل سنت نگفته‌اند که امام بخاری تمام احادیث صحاح را در این کتاب خود جمع نموده بلکه این کتاب مختصر و منحصر در صحیح است چنانچه خود امام بخاری رحمته الله فرموده که روزی ما در مجلس اسحاق بن ابراهیم الحفظی معروف به ابن راهویه بودیم ایشان به اهل مجلس خطاب فرمودند: «لَوْ جَمَعْتُمْ كِتَابًا مُخْتَصَرًا لَصَحِيحٌ سَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: قَالَ فَوْقَ ذَلِكَ فِي قَلْبِي فَاخْذْتُ فِي جَمْعِ الْجَامِعِ الصَّحِيحِ<sup>۱</sup>». کاش شما کتاب مختصری برای احادیث صحیح رسول خدا ﷺ تألیف می‌کردید. امام بخاری می‌گوید این سخن در دل من افتاد پس برای این مقصد شروع به جمع‌آوری احادیث کردم).

و این سخن مشهور است که امام بخاری بر خود لازم دانسته که احادیث صحیح را جمع کند نه احادیث ضعیف، و موضوع، و جای ایراد را؛ بنابراین قانون امام بخاری در مورد فضائل صحابه و بالخصوص خلفای اربعه و بالاخص علی علیه السلام این بود که روایات صحیح و ثابت را جمع و روایت نماید آن هم به اختصار. و از روایات موضوعه و مختلقه و مخترعه پرهیز و خود را برای الذمه کرده است و به مناقب علی بن ابی‌طالب القرشی الهاشمی ابی‌الحسن علیه السلام اکتفا کرده است.

۱- وقال النبي ﷺ لعليّ ﷺ انت منّي وانا منك. (تو از منی و من از تو).

- ۲- و قال عمر رضی الله عنه توفی رسول الله ﷺ و هو عنه راضٍ. (عمر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ از دنیا رفت در حالیکه او از علی رضی الله عنه راضی بود).
- ۳- ان رسول الله ﷺ قال: لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه. (همانا رسول خدا ﷺ فرمود: فردا پرچم را به مردی می دهم که الله تعالی منطقه را بدست او فتح می کند).
- ۴- «لاعطين الراية او لياخذن الراية غدا رجلا يحبه الله ورسوله او قال يحب الله ورسوله يفتح الله عليه الحديث». (فردا پرچم را به مردی می دهم یا می گیرد که الله و رسول او را دوست دارند یا او الله و رسولش را دوست دارد و الله تعالی برای او فتح می کند).
- ۵- «فقال النبي ﷺ اين ابن عمك قالت في المسجد ... فجعل يمسح التراب عن ظهره فيقول اجلس يا اباتراب مرتين». (پیامبر می فرمود: ای فاطمه پسر عموی تو کجاست فرمود در مسجد رسول خدا ﷺ خاک را از پشت او پاک می کرد و فرمود بنشین ای ابوتراب) دو دفعه تکرار نمود.
- ۶- «جاء رجل ال بن عمر ... ثم سأله عن علي فذكر محاسن عمله قال هو ذاك بيته اوسط بيوت النبي ﷺ ثم قال: لعل ذاك يسوؤك قال: اجل قال: فارغم الله بانفك النطق فاجهد علي جهداً». (مردی نزد ابن عمر آمد و در مورد علی سؤال کرد؛ ابن عمر اوصاف خوب علی را برایش گفت و بعد فرمود خانه علی در وسط خانه های پیامبر ﷺ است بعد فرمود شاید همین مسئله تو را ناراحت کرده؟ آن مرد گفت: بله. ابن عمر فرمود الله تعالی (بینی تو را به خاک بمالد برو برو و هر چه می توانی بر من بگو).
- ۷- «فلما جاء النبي ﷺ اخبرته عائشه رضی الله عنها بمجئى فاطمة فجاء النبي ﷺ اليها و قد اخذنا مضاجعنا جعلنا ... فقعد بيننا حتى وحدث برد قدميه علي صدرى وقال الا اعلملما خيراً مما سألتاني الحديث». (هنگامیکه پیامبر ﷺ تشریف آوردند عایشه رضی الله عنها نسبت به آمدن فاطمه خبر داد پس پیامبر ﷺ به خانه فاطمه رضی الله عنها آمد درحالیکه ما بر بستر خواب بودیم سپس او ﷺ بین ما نشستند من سر پاهایش را بر سینه احساس نمودم فرمود آیا به شما بهتر از آنچه که شما سؤال کرده اید).

۸- «قال النبي ﷺ لعلی اما ترضنی ان تكون منی منزلة هارون من موسى». (پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود آیا تو راضی نمی‌شوی از اینکه نسبت به من مانند هارون برادر موسی ﷺ باشید).

۹- «عن علی ﷺ قال اقضوا فی عدم بیع ام ولد كما كنتم تقضون ان لا یبعن فانی اكره الاختلاف یعنی مخالفة ابی بكر و عمر حتّی يكون الناس جماعة، او اموت كما مات اصحابی ای لا ازال علی ذلك حتّی اموت<sup>۱</sup>» (علی ﷺ می‌گوید: در مسئله‌ی ام ولد همان قضاوت را بکنید که قبلا کرده‌اید یعنی ام ولد نباید فروخته شود من اختلاف را با ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ مکروه می‌دانم و مردم باید متحد باشند. و من تا مرگم باید با ابوبکر و عمر متفق و متحد باشم).

۱۰- «قال یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة (صد) ... و یخرجون علی حین فرقة من الناس قال ابوسعید فاشهد انی سمعت هذا الحدیث من رسول الله ﷺ و اشهد انعلی بن ابی طالب قاتلهم و انا معه الحدیث. بخاری و فی روایه مسلم تقتلها اولی الطائفتین بالحق» (پیامبر ﷺ فرمود: گروهی از دین بیرون می‌شوند مثل بیرون شدن تیر از هدف یعنی کمان) و این در زمانی صورت می‌گیرد که مردم با هم اختلاف پیدا می‌کنند، زمان اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما. طائفه‌ای که به حق نزدیکتر است با آنان می‌جنگند. ابوسعید می‌گوید من گواهی می‌دهم که این حدیث را از رسول خدا شنیدم و گواهی می‌دهم که علی ﷺ با آنان جنگید و من همراه او بودم).

۱۱- «قال علی ﷺ ... سمعت رسول الله ﷺ یقول ... یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمیة، لا یجاوز ایانهم حناجرهم، فاینما تقیتموهم فاقتلوهم، فان قتلهم اجرا لمن قتلهم يوم القيامة، رواه البخاری کتاب المناقب باب علامات النبوه فی الاسلام<sup>۲</sup>». (علی ﷺ می‌گوید از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمودند: این گروه از اسلام بیرون می‌شوند مثل بیرون شدن تیر از

۱- رواه البخاری، ج ۸، ص ۶۶۰ تا ۶۶۳، فتح الباری طبع دار ابی حیان.

۲- فتح الباری، صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۲۶.

هدف ایمان آنان از حلقوم تجاوز نمی‌کند هر جا آنان را دیدید، بکشیدشان زیرا در روز قیامت برای کشتن آنها ثواب در نظر گرفته می‌شود.

این یازده حدیث با سند صحیح و معتبر و مرفوع در فضائل علی علیه السلام روایت نموده‌ایم، ولی جناب نجمی مثل دیگران جاهل است نه اهل مطالعه و تحقیق.

باب قول النبی صلی الله علیه و آله سدوا الابواب الاباب ابی بکر.

۱- «فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان من امن الناس علی فی صحبتہ و مالہ ابابکر، ولو کنت متحدا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر، ولكن اخوة الاسلام و مؤدته لایبقین فی المسجد باب الاسد الاباب ابی بکر». (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان تمام مردم نسبت به همراهی و اموال خود ابوبکر بر من احسان نموده است و اگر من غیر از پروردگار خود کسی را دوست قلبی بگیرم ابوبکر را خلیل می‌گرفتم، ولی برادری اسلامی و دوستی آن بین ما است تمام دروازه‌های مردم که به مسجد باز می‌شوند باید بسته شوند مگر دروازه‌ی ابوبکر).

۲- «ولکن اخی و صاحبی». (مگر دروازه ابوبکر، او برادر و همراه من است).

۳- «فقال النبی صلی الله علیه و آله ان الله بعثنی الیکم، فقلتم: کذبت و قال ابوبکر صدق و واسانی بنفسه و مالہ». (پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا الله تعالی مرا برای شما مبعوث نمود ولی شما مرا در ابتدای امر تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با مال خود غمخوار من بود).

۴- «ای الناس احب الیک قال صلی الله علیه و آله: عائشه فقلت من الرجال فقال ابوها ثم عمر بن الخطاب الحدیث». (عمر بن العاص از رسول خدا می‌پرسیدم چه کسی در میان مردم نسبت به شما محبوبتر است فرمود: عایشه، بعد گفتم در میان مردان چه کسی را دوست دارید فرمود پدر عایشه رضی الله عنه).

۵- «قال النبی صلی الله علیه و آله فانی او من بذلک» (سخن گاو با صاحبش را ابوبکر و عمر بن الخطاب! تصدیق می‌کنند).

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من سخن گاو با صاحبش را تصدیق می‌کنم و همچنان ابوبکر و عمر (که حاضر نیستند) تصدیق می‌کنند.

۶- «قال (ابوبکر) هل يدعى منها (ایدروازهای جنت) كلها يا رسول الله ﷺ قال نعم وارجوان تكون منهم يا ابابكر». (ابوبکر ﷺ گفت؛ یا رسول الله آیا کسی هست که از تمام دروازه‌های بهشت صدا کرده شود. رسول خدا فرمود: بله و من امیدوارم ابوبکر که شما از آنان باشید.

۷- «قال علي ﷺ خير الناس بعد رسول الله ﷺ ابوبكر ثم عمر». (علی ﷺ می‌گوید بهترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ ابوبکر و عمر هستند).

۸- «ادخل و رسول الله ﷺ يشرک بالجنة». ای ابوبکر داخل شو و رسول خدا تو را بشارت بهشت می‌دهد.

۹- «قال ﷺ اثبت احد فانما عليك نبی و صديق و شهيدان<sup>۱</sup>»، (رسول خدا ﷺ فرمود: ای کوه احد آرام بگیر همانا بالای تو نبی و صديق و دو شهيد قرار دارند).  
باب قول النبي ﷺ من كنت وليه فعلى وليه غدير خم.

۱- «انى قد تركت فيكم الثقيلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله و عترتى اهل بيتى فانظروا كيف تخلفون فى فيها فانها لن يتفرقا حتى يردا على الحوض ثم قال ان الله مولاي، و انا ولى كل مؤمن ثم اخذ بيد على فقال من كنت وليه فهذا و اليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» (العترة قال الخليل: عتره الرجل هم اقرباؤه من ولده و ولد و بنى عمه).<sup>۲</sup>

حدیث خصائص علی بن ابی طالب در این سند حبیب بن ابی ثابت مدلس موجود است اخبرجه البزار، و الطبرانی فی الكبير و فی الاوسط و الحاکم و الخوارزمی فی المناقب، و احمد و ابن حبان و ابن عساکر: بروایة فطر بن خلیفه فهو صدوق رمی بالتشیع و در طبرانی به روایت فطر بدون زیادتی «وال من والاه» آمده، و نزد حکیم بن جبیر ضعیف، و رمی بالتشیع و ترمذی هم روایت کرده بدون زیادتی «اللهم و ال من والاه» و گفته حسن صحیح است، و در یک نسخه حسن غریب آمده و در حاکم و ابن عساکر هم زیادتی و

۱- رواه البخاری، ج ۸، ص ۵۷۰ تا ۵۸۲ فتح الباری.

۲- عجم مقایس اللغة، ج ۴، ص ۲۱۷.

«ال من والاه» نیامده و در سند حاکم و ابن عساکر محمد بن سلمه بن کهیل راوی بسیار ضعیف است. و همچنان در مسند احمد و طبرانی و ابن عساکر، عطی العوفی موجود است «صدوق یخطئی کثیراً و کان شیعیاً مدلساً» و نزد یزید بن عبدالملک مجهول است.<sup>۱</sup> تولید بن سلیمان. ضعیف رافضی، و اسماعیل بن عمرو الجبلی ضعیف، و یحیی بن سلمه متروک، ثویر بن فاخته ضعیف، رمی بالرفض».

۲- «من کنت ولیه فعلی ولیه<sup>۲</sup>».

۳- من کنت مولاه فی مولاه «صحیح اخرجہ الزار» رجوع کنید به خصائص.

۴- من کنت مولاه فعلی مولاه «صحیح، اخرجہ ابن ابی شیبۀ فی المصنف».

۵- من کنت مولاه فعلی مولاه «صحیح» ابن ماجه، خصائص.

۶- من کنت مولاه فهذا مولاه «احمد و البزار والطبرانی و ابن عدی و ابن عساکر» در این سند میمون ابی عبدالله ضعیف است.

۷- من کنت مولاه فعلی مولاه «اسنادہ حسن بمتابعاته» در این سند هانی بن ایوب العنقی الکوفی ضعیف است و عمیره بن سعد معتمد علیه نیست.<sup>۳</sup>

۸- من کنت مولاه فعلی مولاه «صحیح اخرجہ احمد و ابن عساکر»، خصائص.

۹- من کنت مولاه فعلی مولاه / اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو عبدالرحمن (النسائی) عمران بن ابان لیس بقومی فی الحدیث در این سند شریک بن عبدالله ضعیف است و عبدالله بن احمد در زوائد المسند و ابن ابی عاصم و البزار و ابن عساکر روایت کرده اند بدون زیادتی «اللهم وال من والاه» این زیادتی منکر است. و فطر بن خلیفه موصوف به غلو در تشیع است. و عمرو بن ثابت، متروک است و یزید بن ابی زیاد،

۱- لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۸۳ و التهذیب، ج ۱۲، ص ۱۱۴ و خصائص علی تخریج: احمد سیرین البلوشی (رح)، ص ۹۶ تا ۹۷.

۲- صحیح، اخرجہ ابن ابی شیبۀ فی المصنف و احمد و ابن ابی عاصم و الحاکم و الطبرانی فی الصغیر و عبدالرزاق مرسلأ، ر.ک، خصائص، ص ۹۸.

۳- خصائص، ص ۱۰۰.

ضعیف است و علی بن زید بن جدعان هم ضعیف است. خلاصه، حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، صحیح و شاید متواتر باشد.<sup>۱</sup>

اما زیادتی «اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه» امام احمد این جمله را به شدت رد کرده در اصل راوی این زیادتی حسین الاشقر است این شخص متوفی ۲۰۸ بوده و در معایب ابوبکر<sup>ع</sup> و عمر<sup>ع</sup> یک باب تألیف نموده و شخصی دروغ گو است.<sup>۲</sup> این بود سرمایه نجمی برای مقام خلافت بلافصل علی<sup>ع</sup> در مکان غدیر خم بنده از اهل سنت بلوچستان می خواهم که جناب نجمی و عسکری و علامه امینی صاحب کتاب الغدیر و ... را ملامت نکنند چون آنها از کلمه مولا معنی خلافت را استنباط نموده اند؛ زیرا زبان مادری آنها فارسی ایرانی است و کلمه ولی، و والی، و مولا: لغت عربی اند، و فهم آن برای غیر عرب مشکل است که معنی متفاوت و مختلف این سه کلمه را تشخیص بدهد. بنده حدیث غدیر خم را با نه طریق صحیح نقل نموده ام و معنی عربی اصلی این کلمه در دو طریق شماره اول و دوم برای طلبه مبتدی اهل لغت عربی مشخص است که کلمه ولی به معنی دوست است نه به معنی والی یا خلیفه. ثانیاً زمان مطرح نمودن این خطبه در غدیر خم تمام اهل مجلس و مخاطبین پیامبر<sup>ع</sup> عرب زبان بودند حتی خود علی و عباس<sup>ع</sup> حضور داشتند و بعد بنا به یک روایتی اگرچه سند آن ضعیف است عمر<sup>ع</sup> به علی<sup>ع</sup> تبریک عرض می کند «هنیئاً لک اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه: رواه ابو یعلی الموصلی والحسن بن سفیان»: به روایت علی بن زید بن جدعان و ابوهارون العبدی، ابوزرعه گفته: که این دو نفر ضعیف اند.<sup>۳</sup>

علت اصلی این خطبه در تمام کتب تاریخی این بوده که بعضی از سپاه علی<sup>ع</sup> در بازگشت از یمن بنا بر یک مسئله نسبت علی<sup>ع</sup> اعتراض نمودند و از ایشان ناراضی شدند و نزد پیامبر<sup>ع</sup> شکایت کردند و حقیقتاً در این مسأله حق با علی بود و به همین

۱- خصائص، ص ۱۰۳ تا ۱۰۶.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳- البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۰.

خاطر رسول الله ﷺ در مکان غدیر خم مابین مکه و مدینه، نزدیک جحفه، بیان فرمودند: لا تشکوا علیا فوالله انه لأخشن فی ذات الله اوفی سبیل الله (من ان یشکی) از علی ﷺ شکایت نکنید به والله قسم ایشان در ذات الله تعالی یا در راه الله تعالی سرسخت‌ترین مردم هستند و حق با ایشان بوده و شما در اشتباه بوده‌اید، کسی که مرا دوست دارد باید علی را دوست داشته باشد یا کسی که من دوست او باشم علی ﷺ هم دوست اوست.<sup>۱</sup>

حال به جناب نجمی و هم عقیده‌هایش می‌گویم که اهل سنت می‌توانند که سه سوال تاریخی را مطرح کنند؟ اول اینکه چرا خاتم الانبیاء ﷺ خلافت بلا فصل علی ﷺ را در مدت بیست و سه سال نبوت در میان مردم اعلام نکردند.

سؤال دوم: در خطبه غدیر خم چرا کلمه خلیفه و امام را برای علی ﷺ اظهار نداشتند؟ سؤال سوم: چرا در مدت مریضی خود به ابوبکر صدیق دستور جدی دادند که برای مردم امامت کند نه به علی ﷺ خلیفه.

ممکن است که جناب نجمی و علامه امینی و عبدالحسین شرف‌الدین صاحب المراجعات و ابوریه و علامه حلی و محمد بن یعقوب الکلینی و کاردان و نجم‌الدین طبسی و ... بگویند و جواب رسمی بدهند که بله محمد رسول الله ﷺ از عمر بن الخطاب ترسیده (نعوذ بالله من ذلک) و از طریق تقیه در غدیر خم کلمه مشترک المعنی (مولا) را اعلام کرده‌اند و علی ﷺ با عباس ﷺ متوجه معنی کلمه مولا نشده‌اند به همین خاطر سکوت نمودند. در این صورت «عوفان ترک دینا او ضیاعاً فلیا تنی و انا مولا ه»<sup>۲</sup>.  
مشایخ و اساتید زیادی در تمجید و تعظیم برای امام بخاری فرمایشاتی را نقل کرده‌اند از جمله: ۱- سلیمان بن حرب ۲- احمد بن حفص ۳- محمد بن ابی حاتم ۴- اسماعیل

۱- برای تفصیل بیشتر در این مضمون به تاریخ طبری و ابوالقاسم بن عساکر و برای صحت و سقم روایات به تاریخ البدایه و النهایه، ج ۷ و ص ۳۴۷ تا ۳۵۰ و ج ۵، ص ۲۰۸ تا ۲۱۴ و خصائص علی به تحقیق و تحریخ شهید اعظم بلوچستان احمد میرین کاوانی رحمت‌الله علیه ص ۹۶ تا ص ۱۱۰، طبع مکتبه وادی الحور الشارقه مراجعه فرمایید.

۲- فتح الباری، باب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم، حدیث شماره / ۴۷۸۱، ج ۱۰، ص ۵۳۳.



بن ابی اویس ۵- ابومصعب احمد بن ابی بکر الزهری ۶- عبدان بن عثمان المروزی ۷- ابو عاصم النبیل ۸- قتیبه بن سعید ۹- مهیار ۱۰- سعید بن ابی مریم ۱۱- حجاج بن منهال ۱۲- الحمیدی ۱۳- نعیم بن حماد ۱۴- محمد بن یحیی بن ابی عمرالعدنی ۱۵- الحسین بن علی الحلوانی الخلال ۱۶- محمد بن میمون الخیظ ۱۷- ابراهیم بن المنذر ۱۸- ابوکریب محمد بن العلاء ۱۹- ابی سعید عبدالله بن سعیدالاشبح ۲۰- ابراهیم بن موسی الفراء و امثالهم - ۲۱- امام احمد بن حنبل ۲۲- یعقوب بن ابراهیم الدورقی ۲۳- بندار محمد بن بشار ۲۴- عبدالله بن یوسف التنیسی ۲۵- محمد بن سلام البیکندی ۲۶- اسحق بن راهویه ۲۷- فتح بن نوح النیسابوری ۲۸- علی بن المدینی ۲۹- عمرو بن علی الفلاس ۳۰- رجاء بن رجاء الحافظ ۳۱- ابوبکر بن ابی شیبه ۳۲- احمد بن اسحق السمراری ۳۳- ابن اشکاب ۳۴- عبدالله بن محمد بن سعید بن جعفر ۳۵- عبدالله بن محمدالمسندی ۳۶- علی بن حجر ۳۷- محمد بن عبدالله بن نمیر ۳۸- عبدالله بن منیر ۳۹- الحسین بن حریث ۴۰- عمرو بن زراره ۴۱- محمد بن رافع ۴۲- سعید بن ابی مریم ۴۳- ابی سعید عبدالله بن سعیدالاشبح.

اینها همگی اساتید امام بخاری بوده‌اند و او را تعریف و در سطح بالا توصیف نموده‌اند.<sup>۱</sup>

حال اسامی کسانی که هم‌قرن و هم‌عصر و اتباع امام بخاری بوده‌اند را ملاحظه فرمائید: ابوحاتم ابوزرعه.

باز هم از جناب نجمی بنده سؤال می‌کنم که اگر معنی کلمه من کنت مولاة فعلی مولاة معنی خلافت و امامت بوده پس چرا عباس رضی الله عنه به علی رضی الله عنه می‌گوید با من بیا و از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره امر خلافت بعد از وفاتشان سؤال می‌کنیم؛ اگر خلافت حقّ ما است پس ما باید بدانیم و مطمئن باشیم و اگر حق دیگران است پس برای ما وصیت (و سفارش) کند (تا ما را اذیت و آزاری نرسانند) علی رضی الله عنه در جواب می‌گوید: «انا والله لئن سألتنا رسول الله صلی الله علیه و آله فمنعناها لایعطيناها الناس بعده و انی والله لا أسألها رسول الله صلی الله علیه و آله». (سوگند به خدا اگر از

۱- فتح الباری، ج ۱۴، ص ۴۸۲ تا ۴۸۴.

رسول خدا ﷺ در این مضمون سؤال کنیم بعداً مردم امر خلافت را به ما نمی دهند و از ما منع می کنند. سوگند به خدا، من از رسول خدا ﷺ در این باره سؤال نمی کنم.<sup>۱</sup> و در روایتی دیگر چنین آمده «قال علی ؑ: والله لئن سألتها رسول الله ﷺ فمنعناها لا يعطيناها الناس ابداً و انى لا اسألها رسول الله ﷺ ابداً» (علی ؑ می گوید: سوگند به خدا اگر در مورد خلافت از رسول خدا سؤال کنیم بعداً مردم مانع ما می شوند و تا ابد خلافت را به ما نمی دهند من هرگز از رسول خدا ﷺ سؤال نمی کنم).<sup>۲</sup>

امام بخاری این روایت را با ۳ سند آورده.

### اما آیه تطهیر

آیه تطهیر در قرآن مفصلاً و مفسراً آمده و نیازی ندارد که بخاری حتماً آن را روایت نماید.

اول در سوره انفال برای مجاهدین در غزوه بدر نازل شده:

﴿لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ رَجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ

الْأَقْدَامَ﴾

(انفال: ۱۱)

دوم در سوره الاحزاب از آیه ۲۸ تا ۳۴ الله تعالی ازواج مطهرات پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده و به ایشان دو امتیاز خاص عنایت و تصریح نموده «پاداش او را دوچندان خواهیم داد».

۲- الله تعالی می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. و با همین صیغه جمع مذكر مخاطب زن ابراهیم ؑ را در قرآن خطاب فرموده:

۱- البخاری، کتاب المغازی باب مرض النبی ﷺ و وفاته، شماره حدیث ۴۴۷، ج ۹، ص ۷۷۱، فتح الباری.

۲- البخاری کتاب الاستئذان با المعانقه و قول الرجل کیف اصبحت، شماره حدیث ۶۲۶۶، ج ۱۴، ص ۸۸، فتح الباری.

﴿ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ ﴾

مَجِيدٌ ﴿

(هود: ۷۳)

اما حدیث کساء (چادر). عن ام سلمه.<sup>۱</sup>

و دوباره امام مسلم از عائشه صدیقه رضی الله عنها در فضائل حسن و حسین روایت نموده.<sup>۲</sup>  
و روایت عمر بن ابی سلمه ربیب النبی صلی الله علیه و آله را ترمذی روایت کرده.<sup>۳</sup> و گفته غریب «من هذا الوجه» در فضائل اهل سنت هیچ اختلاف و انکاری نداشته‌اند و ندارند. این شما مید که این حدیث را برای خود علم کرده‌اید و اهل بیت را که قرآن مشخص کرده انکار می‌کنید. اما حدیث طایر (مرغ) مشوی (کباب شده): این حدیث موضوع واهی مفتعله مختلقه است قاضی ابوبکر الباقلاف نی متکلم در رد این حدیث یک کتاب بزرگ نوشته و همچنان حدیث «النظر الی وجه علی عباد» و ذکر علی عباد همه موضوع و کار کذابین و دجالین و غلات روافض بوده است.<sup>۴</sup> برای تفصیل و اطلاع از چنین احادیث دروغینی به تاریخ البدایه و النهایه ابن کثیر و خصائص علی رضی الله عنه به تخریج شهید احمد میرین کاروانی رحمت الله علیه و موضوعات ابن الجوزی مراجعه فرمایند. اهل سنت در فضائل همه اصحاب و اهل بیت احادیث صحیح و ثابت و مشهوری از کتب معتبر دارند و نیازی به چنین احادیث خود ساخته‌ای ندارند.

اما حدیث سد ابواب: از نظر سند به خاطر راویهای کذاب و وضاع صحیح نیست. بنده اسامی آنها را برای نجمی نقل می‌کنم: ۱- عبدالله بن شریک: کان کذاباً غالباً فی التشیع ۲- عبدالله بن الرقیم ۳- حارث بن مالک نسائی می‌گوید: من این دو نفر را نمی‌شناسم هشام بن سعد می‌گوید: لیس بشئی، لیس هو محکم الحدیث، ابوبلج یحیی بن سلیم، قال احمد: روی حدیثاً منکراً سدوا الابواب، و ابن حبان می‌گوید: یخطی، ۵- و

۱- رواه الترمذی فی فضل فاطمه و گفته حسن صحیح، ج ۴، ص ۳۶۱، تحفه الاحوذی.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۳، چاپ پاکستان.

۳- در تفسیر سوره‌ی احزاب، ج ۴، ص ۱۶۴ و ۳۴۳ در تحفه الاحوذی.

۴- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۱ تا ۳۶۲.

یحیی بن عبدالحمید قال احمد: کان یکذب جهالاً، و الح بن عبیدالله الابرازی، کان کذاباً یضع الحدیث ۷- ابومیمونه سلیم کان یبیع الصور بت فروش بود ۸- عیسی الملائی، متروک است ۹- و میمون مولی عبدالرحمن بن سمره، قال یحیی بن سعید: هولاشی! اما حدیث جابر در این سند ابوعبدالله العلوی متفرد است و باقی روات سند مجاهیل هستند.<sup>۱</sup>

امّا حدیث انا مدینة العلم و علی بابها:

۲- انا دارالحکمة و علی بابها.

از مدینه الفقه و علی بابها.

این حدیث مضطرب است و ثبوتی ندارد. اولاً سماع سلمه بن کُهیّل از صنابحی ثابت نشده و ۱- محمد بن عمران الرومی دروغگو است. لایجوز الاحتاج به بحال ابن حبان ۲- عبدالحمید بن بحر دروغگو و سارق الحدیث از ثقه بوده. لایجوز الاحتاج بحال از ابن حبان ۳- و محمد بن قیس مجهول است، و راویهای طریق پنجم همه مجهول و نامعلوم اند، جعفر بن محمد البغدادی الفقیه، سارق الحدیث است ۵- رجاء بن سلمه ۶- عمر بن اسماعیل بن مجالد و همچنان عثمان بن اسماعیل، ابن معین گفته: لیس بشی، کذاب، خبیث، رجل سوء، و قال الدارقطنی. متروک ۷- در اصل این حدیث را ابوالصلت عبدالسلام بن صالح بن سلیمان بن میسره الهروی ساخته و وضع نموده و به نام ابومعاویه تمام کرده و دیگران از ابوالصلت الهروی گرفته اند ۸- احمد بن سلمه ابن عدی گفته: این شخص دزد و اهل باطل است ۹- سعید بن عقبه (ابوالفتح الکونی)، مجهول است و ثقه نیست ۱۰- ابوسعید العدوی، دروغگوی بزرگ و حدیث ساز است ۱۱- اسماعیل بن محمد بن یوسف، ابن حبان گفته: این شخص دزد و سندساز است احتجاج به او جایز نیست ۱۲- حسن بن عثمان: ابن عدری گفته: یضع الحدیث: مخترع و سازنده حدیث است ۱۳- احمد بن عبدالله ابوجعفر المکتب ابن عدی گفته: کان یضع

۱- الموضوعات لابن الجوزی، ج ۱، ص ۲۷۲ تا ۲۷۴. شماره‌ی حدیث: ۱۴ و خصائص علی للنسائی به تحقیق شهید بلوچستان.

الحديث حديث مي‌ساخت ۱۴- احمد بن طاهر بن حرملة، كان اكذب الناس: (خلاصه) اين حديث موضوع را ابوالصلت الهروي ساخته و اصل و ثبوتی از رسول الله ﷺ ندارد. امام احمد بن حنبل فرموده «قبح الله ابالصلت» و در اصل ۱- عمر بن اسماعيل بن مجالد ۲- محمد بن جعفر العبدی ۳- محمد بن يوسف ۴- عثمان بن خالد عثمان ۵- احمد بن سلمه ۶- رجاء بن سلمه ۷- جعفر بن محمد البغدادي ۸- ابوسعید العدوی ۹- ابن عقبه و غیرهم: همه ایشان این حديث را بدون اصول و موضوع را از ابوالصلت الهروي گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

۱- ابن عدی گفته: این حديث به نام ابوالصلت الهروي شناخته می‌شود و ابوالصلت آن را به نام ابومعاویه تمام کرده و احمد بن سلمه و جماعتی از ضعفاء این حديث موضوع را از ابوالصلت الهروي دزدیده‌اند.

۲- احمد بن محمد بن القاسم بن محرز از ابن معین و ایشان از ابن ایمن روایت نموده‌اند که ابومعاویه یک مدتی این حديث را بیان کرد «ثم كف عنه» بعد از روایت این حديث خودداری نمود و ابوالصلت یک شخص دنیادار و سرمایه‌دار بود و مشایخ آن زمان به خانه‌شان می‌آمدند و او هم به آنها اکرام و احترام می‌گذاشت و مشایخ هم در عوض برای او هر نوع حديث ضعیف و موضوع را بیان می‌کردند. و ابن عساکر هم آن روایت‌های ساختگی را با اسناد تاریک نقل نموده از آن جمله، روایتی از جعفر الصادق از پدرش از جدش از جابر بن عبدالله در این مضمون روایت کرده. ابن عدی گفته: «و هو موضوع ايضاً» و ابوالفتح الاودی می‌گوید: «لا يصح في هذا الباب شيء».<sup>۲</sup>

اما ابوالصلت الهروي عبدالسلام بن صالح:

۱- لآلی، ج ۱، ص ۳۲۹ و تنزیه، ج ۱، ص ۳۷۷ و الفوائد و المجموعه، ص ۳۴۸ و النکت البديعات، ص

۲۹۰ و تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۷۳ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۲۹ و الموضوعات ابن الجوزی، ج

۱، ص ۲۶۱ تا ۲۶۵ حديث شماره ۱۰ و البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۹.

۲- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۹.

شیعی جلد - قال ابو حاتم: «لم يكن عندي بصدوق، و ضرب ابوزرعة على حديثه»، و قال العقيلي، رافضی خبيث و قال ابن عدی: متهم، و قال النسائي: ليس بثقة، و قال الدارقطني: رافضی خبيث متهم بوضع حديث الايمان اقرار بالقلب، و في نسخه (بالقول) و نقل عنه انه قال: كلب للعلوية خير من بنى امية: اما يحيى گفته كه ابوالصلت دروغ نمی گوید<sup>۱</sup>. در اصول مصطلح الحديث جرح مقدم بر تعديل است.

اما ابومعاويه: قال امام احمد و ابن خراش: هو في غير الاعمش مضطرب، و قال الحاكم: احتج به الشيخان: و قد اشتهر عنه الغلو اي في التشيع - و قال ابن معين! روى ابومعاويه عن عبدالله احاديث مناكير، و قال العجلي: ثقة يرى الارعاء، و قال ابوداود، كان مرجئاً (والله علم)<sup>۲</sup>.

در فضائل و مناقب علی عليه السلام به نام خصائص علی عليه السلام ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب بن علي النسائي يكصد و نود و چهار روایت را تدوين کرده است از اقسام مختلف صحيح، حسن، ضعيف، موضوع، جمع آوری کرده اند و اهل سنت در فضائل صحابه و خلفاء اربعة به احاديث صحيح و ثابت معتقدند و بدان قناعت می کنند و از فضائل موضوعه و مختلفه اجتناب و بلکه بشدت آن را ردّ و برملا کرده اند تا مردم بی علم و بی اطلاع به آن مبتلا نگردند. افراط علماء شيعه از سال چهل هجری تا سال هزار و چهارصد و بیست و پنج هجری در فضائل علی طول شهیده و از علی نقل و قیاس گذشته انتها ندارد ثق الاسلام کلینی و اصول کافی کتاب الحجج جلد دوم باب «فيه نکت و نتف من التنزيل في الولاية» نود و دو آیه قرآن را تفسیر بالرأی از رواه غلات به نام ائمه نقل نموده و در باب فيه نتف و جوامع من الرواية في الولاية نه روایت از رواه وضاع به نام ائمه: با این مضمون آورده كه تمام انبيا و رسل فقط برای بیان اعلان ولایت ائمه مبعوث شده اند. و صاحب کتاب «منهاج الكرامة في معرفة الامامة» برای پادشاه وقت به نام خدا بنده، از چهل آیه قرآن برای امامت علی عليه السلام دليل گرفته، یعنی آیاتی كه برای توحيد و

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۶.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۷۵.

حصر الوهیت و یا در مسائلی دیگر نازل شده‌اند. کلینی و حلی برای امامت علی و ائمه علیهم السلام به رأی خود قرآن را تأویل و تحریف نموده‌اند. و در عصر حاضر جناب حسن بن صادق الحسینی ال‌المجدد الشیرازی حقیقت و مقصد تمام متقدمین خود را روشن و تصریح نموده که علی علیه السلام: شریک الله عزوجل است حال آنکه در تمام ادیان آسمانی از آدم تا خاتم‌الانبیاء علیه السلام گفته شده که ذکر الله تعالی عبادت است:

۱- ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾

(رعد: ۲۸)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است آگاه باشند. تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.»

۲- ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾

(بقره: ۱۵۲)

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. و شکر مرا گوید کفران نکنید.»

۳- ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾

(آل عمران: ۱۹۱)

«همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند یاد می‌کنند.»

۴- ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

«(پروردگارا) تنها تو را می‌پرستیم و خاص از تو یاری می‌جوییم.»

۵- ﴿قُلْ يَتَّيْبُهَا الْكٰفِرُونَ ۚ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾

(کافرون: ۱-۲)

«بگو ای کافرون آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم.»

ولی جناب حسن آل‌المجدد می‌گوید: ذکر علی عبادت، النظر الی وجه علی عبادت.

تعجب در اینجا است که چنین دروغ‌شاخداری را به عایشه صدیقه و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و ابن عباس و ابن مسعود و جابر و ثوبان و ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین و محدثه اسلام ابوهریره و معاذ بن جبل و عمر بن صین و ابوذر الغفاری و واثله بن الاسقع و عمرو بن العاص، و معاذ الغفاریه و ورجل من

الانصار نسبت می‌دهند. جناب حسن حسینی در این سریال نقشی خوب و هدفداری را بازی کرده.

ایشان مذهب تیجانی و ابوریه و محمدصادق نجمی و نجم‌الدین طبری و کاردان و ... را به باد بطلان گرفته و نقش بر آب کرده است زیرا که آنها اصحاب مذکور را غیر عادل حتی مرتد می‌دانند و روایتی که از غیرعادل و مرتد باشد مردود و غیرقابل عمل است. دوم اینکه جناب حسن آل‌المجدد ثابت کرد که این صحابه‌ها دوست علی علیه السلام بوده‌اند و با یکدیگر کوچکترین بغض و کینه و عداوتی نداشته‌اند و علی علیه السلام را دوست می‌داشتند حتی ذکر او را مثل ذکر نام الله تعالی و عبادت دانسته‌اند.

سوم اینکه مذهب اهل سنت نسبت به صحابه و دوستی علی علیه السلام با ایشان و دوستی آنها با علی علیه السلام (بدون مسئله شریک با خدا) حق است. لکن جناب حسن حسینی آل‌مجدد شیرازی خادم حدیث شریف و سنت مطهر تا حلا نفهمیده و ندانسته که شریک و شریک‌گرفتن مخلوق با خالق و عابد با معبود بر حق کفر و گناه و اکبرالکبائر و حرام است. و چهارم اینکه روایت کذابین و دجالین و ضعفاء مردود و متروک و غیرقابل قبول و احتجاج است. جناب خادم حدیث شریف این قانون کلی و اتفاقی را زیر پا گذاشته. پنجم اینکه مردم قبل از اسلام ذکر نام ابراهیم و اسماعیل ولات و ... و دوستی فوق‌العاده ایشان را عبادت می‌دانستند و بعد از بعثت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله این مذهب شرکی را ترک و عبادت و دوستی و الوهیت را برای الله تعالی حصر نمودند. قرآن: عقیده و ایمان مشرکین را قبل از اسلام چنین بیان فرموده.

۱- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ

ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره: ۱۶۵)

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند. آنها را همچون خدا دوست می‌دارند اما آنها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهایشان) شدیدتر است.»



۲- ﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾

(ال عمران: ۳۱)

«بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده مهربان است.»

۳- ﴿ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ ﴾

(یونس: ۸)

«آنها غیر از خدا کسانی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند. اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.»

۴- ﴿ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ﴾

(زمر: ۳)

«و آنها که غیر خدا را اولیاء خود قرار دادند (دلیل‌شان این بود که) اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند.»

۵- ﴿ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ ﴾

(مؤمنون: ۸۴-۸۸)

«بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست اگر شما می‌دانید. به زودی (در پاسخ تو) می‌گویند (همه) از آن خداست. بگو آیا متذکر نمی‌شوید. بگو چه کسی رب آسمانهای هفتگانه و رب عرش عظیم است. به زودی خواهند گفت (همه اینها) از آن الله‌ست. بگو آیا از او نمی‌ترسید. و دست از شرک در الوهیت بر نمی‌دارید. بگو اگر می‌دانید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد و به بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه‌دادن ندارد. خواهند گفت: (همه اینها) از آن الله

است بگو با این حال چگونه سحر شده‌اید. و حصر الوهیت را برای الله قبول نمی‌کنید».

۶- ﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾  
(یونس: ۳۱)

«بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالک گوش و چشم‌هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند به زودی (در پاسخ) می‌گویند الله بگو پس چرا از الله نمی‌ترسید. و اولیاء را در عبادت او شریک می‌کنید».

۷- ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾  
(اعراف: ۱۹۴)

«آنهایی را که غیر از خدا می‌خوانید بندگان همانند خود شما هستند: آنها را بخوانید و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند)».

ترجمه از مکارم شیرازی

جناب حسن حسینی آل مجدد بت را جماد می‌گویند و جماد مانند انسان متحرک و ناطق نمی‌شود ۱- قرآن اولیاء من دون الله را، عباد امثالکم می‌گوید. حال اسامی آن دجالان و کذابین و وضاعین که چنین دروغ و افترای را به آن صحابه پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند نقل می‌نمایم که عبارت‌اند:

از محمد بن زکریا الغلابی، محمد بن راشد، حارثه بن ابی‌الرجال، محمد بن القاسم بن مجمع الطایکانی الطائی، عبدالسلام بن صالح ابوالصلت، موسی بن القاسم، احمد بن بدیل الیامی، یحیی بن عیس الرملی، منصور بن ابی‌الاسود الکوفی من الشیعة الکبار<sup>۱</sup>، عاصم

بن عمرو الجبلی<sup>۱</sup>، عاصم بن علی، عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبه، الهذلی المسعودی الکوفی<sup>۲</sup>، عمران بن خالد الخزاعی<sup>۳</sup>، عبدالله بن محمد بن سالم القزاز المفلوج اتی بما لایعرف<sup>۴</sup>، هارون بن حاتم الکوفی و من مناکیره: النظر الی وجه علی عبادة<sup>۵</sup>، و ابنعیم<sup>۶</sup>، اما در روایت ابن عباس<sup>۷</sup> یزید بن ابی‌زیاده موجود است و لایتحج به. من ائمه الشیعه<sup>۸</sup>، دوم الحمانی، در سند او به نام جباره بن المغلس ابو محمد الحمانی الکوفی، است و او منکر الحدیث، و متروک و متکلم فیہ است.<sup>۹</sup>

دومی به نام یحیی بن عبدالحمید بن عبدالله بن میمون بن عبدالرحمن الحمانی الحافظ ابوزکریا الکوفی لقب جد او بشمین، است این مرد دروغگوی بزرگی بوده، و معاویه<sup>۱۰</sup> را خارج از دین اسلام می‌دانست و جباره بن المغلس امام و یحیی بن عبدالحمید مؤذن او در مسجد بنی‌حمان بوده است، جباره می‌گوید: که من یحیی بن عبدالحمید را در مناره مسجد با پسر بیچه خشک با کار فحش گرفتم.<sup>۱۱</sup> اما در روایت دوم جابر بن عبدالله الانصاری<sup>۱۲</sup>، این را ابوسعیدالحسن بن علی بن زکریا البصری

۱- اللالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۱۴ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳- مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۳۶.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۹۲.

۵- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۳ و لالی، ج ۱، ص ۳۴۳، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲ و الفوائد المجموعه، ص ۳۵۹.

۶- فی حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۸۵.

۷- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۲۳، لالی، ج ۱، ص ۳۴۴، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد المجموعه، ص ۳۵۹ - ۳۶۱.

۸- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۰، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۷.

۹- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۱۳-۲۱۷ و میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۹۲ و موضوعات ابن الجوزی، ج ۱، ص ۲۷۱.

العدوی روایت کرده. و ابوسعید العدوی کذاب و دجال است، متروک یضع الحدیث است.<sup>۱</sup>

دوم عباد بن کثیر الثقفی البصری، متروک الحدیث است، و لیس بشئی<sup>۲</sup>. و عباد بن کثیر الرملى الفلستینی متروک و ضعیف الحدیث است<sup>۳</sup>. سوم العباس بن بکار الضبی کذاب و منکر الحدیث است و من ابطیله مکتوب علی العرش لا اله الا الله وحدی، محمد عبدی و رسولی، ایدته بعلی<sup>۴</sup>.

۳- اما راویان روایات ثوبان رضی الله عنه، یحیی بن سلمه بن کهیل، منکر الحدیث، متروک، لیس بشئی، لایکتب حدیثه است.<sup>۵</sup>

۴- اما راویان روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، محمد بن عبدالله الجعفی، و ابوالحسین محمد بن احمد بن مخزوم، و محمد بن الحسن الرقی، و مؤمل بن رهاب و احمد بن عیسی الوشاء، و الحسن بن علی العدوی، و ابن شاذان مسؤل و سازنده چنین دروغ‌هایی شده‌اند.<sup>۶</sup>

۵- اما در روایت عثمان رضی الله عنه: این دروغ را یونس غلام رشید از مأمون معتزلی نقل و بعد از او محمد بن غسان و جعفر بن الحسین بن عمر الزیات بخورد دیگران دادند به تاریخ ابن عساکر نگاه کنید.<sup>۱</sup>

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۰۶ تا ۵۰۹، لالی، ج ۱، ص ۳۴۴، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد المجموعه، ص ۳۵۹، موضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸۸ و میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳- تهذیب، ج ۵، ص ۸۹ و میزان، ج ۲، ص ۳۷۰.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۸۲.

۵- میزان، ج ۴، ص ۳۸۱ و تهذیب، ج ۱۱، ص ۱۹۷ و لالی، ج ۱، ص ۳۴۵ و تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲، فوائد المجموعه، ص ۳۵۹ و ابن عدی فی الکامل، ج ۷، ص ۱۹۷.

۶- نگاه کنید به تاریخ دمشق ترجمه امیرالمؤمنین علی، ج ۲، ص ۳۹۱ و ص ۳۹۳ و لالی، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۳۱۴ و لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ در ترجمه احم بن عیسی الوشاء، الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۷۱ و کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۴۱، ابن حبان.

- ۶- روایت عبدالله بن مسعود را هارون بن حاتم الکوفی ساخته و وضع نموده.<sup>۲</sup>
- ۷- حدیث ابوهریره رضی الله عنه را حسن بن علی بن صالح بن زکریا بن یحیی بن صالح بن عاصم بن زفر ابوسعید العدوی کذاب از الصباح و احمد بن عبده و لؤلؤ بن عبدالله روایت نموده.<sup>۳</sup>
- ۸- حدیث معاذ بن جبل را محمد بن اسماعیل الرازی اختلاق و وضع نموده: و محمد بن ایوب هوده بن خلیفه ابن جریج و ابوصالح را ندیده.<sup>۴</sup>
- ۹- حدیث عمران بن حصین را محمد بن یونس بن موسی القرشی السامی الکدیمی البصری الحافظ که جزء متروکین است و بیشتر از هزار حدیث ساخته وضع نموده، ابن حبان می گوید او کذاب است.<sup>۵</sup> و در روایت الطبرانی فی الکبیر، عمران بن خالد بن طلیق بن عمران بن حصین الخزاعی عن ابائه روایت نموده: النظر الی علی عبادة و عمران بن خالد الخزاعی ضعیف است<sup>۶</sup> مجمع الزوائد. و قال الدار قطنی لایتحج به ای طلیق بن محمد بن عمران بن حصین و ابنه خالد بن طلیق، و سلیمان التیمی و ثقه ابن حبان.<sup>۷</sup> ۱۰- حدیث انس را حسن بن علی العدوی ساخته و وضع نموده و مطربن ابی اسم ابومطر میمون

- ۱- لالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۳۴۳، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳، الفوائد المجموعه، ج ۱، ص ۳۵۹.
- ۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۳، الفوائد المجموعه، ص ۳۵۹ و ابونعیم فی حلیه الاولیاء، ج ۵۰، ص ۸۵ و میازن الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۱، الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۶۹.
- ۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۰۵ و لکامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۳۳۹، لالی، ج ۱، ص ۳۴۴، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲، موضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۶۹.
- ۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۸۵، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۱، الموضوعات، ج ۱، ص ۲۶۹ و تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۹۸.
- ۵- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۷۴، و تهذیب، ج ۹، ص ۴۷۵، لالی، ج ۱، ص ۳۴۵، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد المجموعه، ص ۳۵۹، الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۷۰ و تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۰۲.
- ۶- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۳۶.
- ۷- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۴۵، لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۴۵.

است مطر هم منکر الحدیث و واضح این روایت بوده باضافه جمله «ان اخی و وزیری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی علی علیه السلام و ایضا حدیث هذا حجتی علی امتی یوم القیامه» مطر: وضع نموده<sup>۱</sup>. و حدیث چهارم انا و هذا حجه الله علی خلقه عبیدالله بن موسی از مطر روایت کرده و در تهذیب التهذیب به نام مطر بن میمون المحاربی الاسکافی ابو خالد الکوفی آمده متروک و منکر الحدیث است<sup>۲</sup>. و محمد بن القاسم الاسدی ابوابراهیم الکوفی شامی الاصل قیل ان لقبه کاو، کذاب و وضاع است<sup>۳</sup>. ۱۱- اما حدیث عایشه رضی الله عنها را عباد بن صهیب البصری که جزو متروکین است ساخته و وضع نموده، امام بخاری، و النسائی و ابن حبان و علی بن الدینی، عباد را جرح نموده‌اند، و ابواسحاق السعدی: گفته که عباد در بدعت غالی و به اباطیل خود مخاصم است<sup>۴</sup>. ۱۲- اما راویان حدیث ابوذر رضی الله عنه از ابوالفضل تا همام بن نافع مجاهیل‌اند و در کتب رجال اهل سنت نام و نشانی ندارند، و در مسانید ابوذر این حدیث نیامده و به حساب ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی است و جناب حسینی نتوانسته که به منابع معتبر اهل سنت استناد کند و سند مسند الفردوس و تاریخ ابن عساکر را نقل نموده است ۱۳- اما حدیث علی رضی الله عنه را محمد بن زکریا الغلابی وضع نموده<sup>۵</sup>. و محمد بن احمد بن علی بن الحسین یا حسن

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲- تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۴، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۲، ص ۳۳۹.

۳- تهذیب، ج ۹، ص ۳۶۱ و لالی، ج ۱، ص ۳۴۴ و تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳ و الفوائد المجموعه، ص ۳۵۹، الموضوعات و ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۴- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۶۷، لالی، ج ۱، ص ۳۴۵، تنزیه، ج ۱، ص ۳۸۲، الفوائد، ص ۳۵۹، الموضوعات، ج ۱، ص ۲۷۱، کتاب المحرویین، ج ۲، ص ۱۶۴، لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۳۰، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۴، ص ۳۴۸.

۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۵۰.

بن شاذان احادیثی زیادی را در شأن علی علیه السلام ساخته و وضع نموده‌اند و خطب خوارزم و ابوطالب الزینبی نورالهدی از او روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۱۴- اما حدیث واثله بن الاسقع را محمد بن راشد رافضی از مکحول ساخته و به نام او تمام کرده و امام احمد بن حنبل در مسانید واثله بن الاسقع چنین حدیثی را در مسند خود روایت نکرده ۱۵- اما حدیث معاذه الغفاریه را حارثه بن ابی‌الرجال وضع نموده و حارثه متروک و منکر الحدیث است.<sup>۲</sup> و جناب حسینی به الاصابه استناد کرده و آنچه ابن حجر در اصابه گفته نیاورده: «قال العقيلي: لا يعرف الا لموسى بن القاسم قال البخاري: لا يتابع عليه و في سننه عبدالسلام بن صالح ابوالصلت و قد كذبوه (قلت) حارثه ضعيف»<sup>۳</sup>. در میزان الاعتدال علامه الذهبی گفته محمد بن القاسم الاسدی الکوفی کذاب و وضاع است.<sup>۴</sup> و محمد بن القاسم بن مجمع الطایکانی گفته: ابوجعفر حدیث‌ساز و وضاع است.<sup>۵</sup> ۱۶- اما حدیث الانصاری را از محمد بن القاسم تا یزید بن هارون به ابوسلمه رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه نسبت داده‌اند که خلاف واقع است. امام احمد در مسندشان چنین حدیثی را روایت ننموده، اما حدیث ابن مسعود را که طبرانی در معجم‌الکبیر روایت کرده در سند او احمد بن بدیل الکوفی موجود است که ضعیف و منکر الحدیث است.<sup>۶</sup> و هارون بن حاتم الکوفی از یحیی بن عیسی الرملی این حدیث موضوع را روایت کرده و هارون منکر الحدیث است.<sup>۷</sup> و یحیی بن عیسی الرملی التمیمی النهشلی الفاخوری الکوفی نزل الرملة:

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۶۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۶ و اسدالغابه، ج ۷، ص ۲۶۸.

۳- الاصابه، ج ۴، ص ۴۰۳.

۴- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۱.

۵- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۱.

۶- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۵، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹.

۷- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۳.

قال ابن معین: ضعیف لا تکتب حدیثه: لیس بشی و النسائی می گوید لیس بقوی<sup>۱</sup>. اما تمسخر جناب حسینی و شهاب‌الدین العُماری بر علامه الذهبی: در مستدرک حاکم گفته حدیث عمران بن حصین موضوع و ساختگی است و شاهد او صحیح است که همان روایت عبدالله بن مسعودی باشد. و دوباره می گوید حدیث عبدالله بن مسعود موضوع و ساختگی است و متابعی دیگری بر روایت مسعودی آورده<sup>۲</sup>. مقصد علامه این بوده که متن روایت ابن مسعود موضوع و ساختگی است زیرا در مسانید عبدالله و در مسند احمد و غیره چنین حدیثی نیامده: اما این قول علامه که شاهد او صحیح است مرادش اسناد است که در ظاهر چندان جرح بزرگ و متیقن ندارد. ولکن باز هم در منابع عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبه بن عبدالله بن مسعود اهذلی المسعودی الکوفی سئی الحفظ<sup>۳</sup> موجود است که در آخر عمر در حافظه او اختلال و اختلاط آمده و سماع ابوالنضر و عاصم بن علی بعد از اختلاط بوده.<sup>۳</sup>

جناب حسینی! شما این متن موضوع و ساختگی را به شانزده صحابه نسبت دادید و نتوانستید که یک روایت از مسانید این صحابه یا از یک کتاب حدیثی معتبر با سند صحیح ثابت کنید استناد جناب عالی از کتابهای جرح و تعدیل بوده‌اند که این متن را همان طوری که خود شما اظهار داشته‌اید: به شدت ردّ و جرح نموده‌اند؛ غیر از مستدرک حاکم و علماء محدثین تصحیح او را علی‌الانفراد مثل گوز شتر می‌دانند! ابن کثیر در تاریخ البدایه و النهایه می‌گوید: حدیث آخر، روایت شده از ابی‌بکر الصدیق و عمر و عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و عمران بن حصین و انس و ثوبان و عائشه و ابی‌ذر و جابر: ان رسول الله ﷺ قال: النظر الی وجه علی عبادة و فی حدیث

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۱.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱.



عائشه: ذکر علی عبادۀ، ولكن لا یصح شی منها فانه لا یخلو کل سند منها عن کذاب او مجهول لایعرف حاله هو شیعی.<sup>۱</sup>

اما حدیث عایشه رضی اللہ عنہا (ذکر علی عبادۀ) را حسن بن صابر الکسائی الکوفی ساخته و وضع نموده و ایشان به گفته ابن حبان منکر الحدیث است.<sup>۲</sup> دلیل دوم ساختگی بودن متن مذکور این است که امام احمد رضی اللہ عنہ در مسانید عایشه صدیقه چنین روایتی را نیاورده. متن مذکور: علی رضی اللہ عنہ را با خدا در عبادت شریک می کند که این خود برخلاف تمام ادیان آسمانی است، در منابع اول محمد بن علی بن معمر الکوفی و حمدان بن المعافی و ابومحمد عبدالله بن محمد بن عثمان المنزنی مجهول اند، و وکیع و هشام بن عروه چنین روایتی را از عایشه (رض) نقل نکرده اند و در منبع دوم سلیمان بن الربیع و کادح بن رحمه هر دو متروک و کذابند و این دو حدیث بعدی را روایت کرده اند، سلیمان بن الربیع جزء متروکین است «قال حدثنا کادح حدثنا الحسن بن ابی جعفر عن ابن الزبیر عن جابر مرفوعاً: ابوبکر وزیری، و القائم فی امتی من بعدی و عمر حبیبی ینطق علی لسانی و عثمان منی و علی اخی و صاحب لوائی اما اهل سنت سلیمان و کادح را متروک و کذاب گفته اند».<sup>۳</sup> اما حدیث امیر المؤمنین (ذکره عبادۀ) محمد بن زکریا الغلابی وضع نموده<sup>۴</sup> و امام احمد در مسند امام علی رضی اللہ عنہ متن مذکور را نیاورده.

اما حدیث ابن عباس: «ذکر الله عزوجل عبادۀ و ذکری عبادۀ و ذکر علی عبادۀ» را اصبع بن نباته ساخته و وضع نموده و ایشان به گفته ی یحیی بن معین و النسائی متروک و لیس بشئی است.<sup>۵</sup> و ابوبکر بن عیاش گفته: الاصبغ ابن نباته التمیمی الخنطلی و ابوالقاسم الکوفی و هیشم هر دو از دروغ گویان هستند. الدار قطنی گفته: منکر الحدیث است. ابن

۱- البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۸.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۶.

۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۹ و الکمال فی ضعف الرجال، ج ۶، ص ۸۴.

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۵۰.

۵- الکمال فی ضعف الرجال، ج ۱، ص ۴۰۷.

سعد گفته: که اصبغ ضعیف است و کان علی شرطه علی رضی الله عنه<sup>۱</sup>. و شاگرد اصبغ، علی بن الجزور مثل استاد خود کذاب و هالک است و به گروه عایشه و طلحه و زبیر و معاویه رضی الله عنه لقب ناکثین و قاسطین را داده است<sup>۲</sup>. اما حدیث عایشه (رض) «علی خیر البشر من ابی فقد کفر»، را حسن بن عرفه از یزید بن هارون روایت نموده و هر دو مجهول‌اند و خود ابن شاذان از جعل‌کنندگان حدیث در مناقب علی رضی الله عنه است<sup>۳</sup>. و امام احمد متن مذکور را در مسند عایشه (رض) نیاورده. احادیث مذکور نمونه‌هایی از آن احادیثی است که جناب نجمی به سبب آن از امام بخاری اظهار شکایت و نارضایتی کرده که چرا او احادیث مذکور در مناقب امام علی رضی الله عنه را در جامع صحیح خود نیاورده در جوابشان باید گفت امتیاز امام بخاری در روایت حدیث نسبت به سایرین در همین جاست که از صدهزار حدیث صحیح چهار هزار و اندی را در مختصر صحیح خود جمع و برگزیده اگر امام بخاری در مناقب یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله یک حدیث موضوع و مختلق را در جامع خود می‌آورد علمای متخصص علم حدیث کتاب او را در آخرین طبقه کتب احادیث قرار می‌دادند و به صحیح او کلمه و لقب اصح الکتب بعد کتاب الله را نمی‌دادند. والحمد لله و العلم لله ولا معبود الا الله. محمد صادق نجمی می‌گوید: افتراء خنده‌آور مسلم نسبت به شیعه: مسلم در مقدمه صحیح خود: می‌گوید از جمله حدیثهای جعلی حدیثی است که شیعه درباره علی رضی الله عنه نقل نموده‌اند و آن حدیث این است که علی رضی الله عنه در میان ابر است «ان الرافضة تقول ان علی فی السحاب»<sup>۴</sup>.

جواب:

در جواب شکایت جناب نجمی از مسلم بن حجاج باید عرض کنم که جای تعجب و تأسف است که شخصی مثل نجمی از مذاهب مختلف اهل تشیع خبری نداشته و

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷۱ و ج ۳، ص ۱۱۸.

۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۶۷.

۴- سیری در صحیحین، ص ۸۷.

کتاب تنقیح المقال مامقانی را مطالعه نکرده باشد. لذا بنده مجبورم که عبارت صحیح مسلم و مذاهب شیعه را بطور اختصار ترجمه و نقل نمایم. و اول باید از الغدير ترجمه دکتر سیدجمال موسوی، شروع کنم<sup>۱</sup>. ایشان می‌گویند: در حالیکه هزارها کس از شیعیان که استادان و رجال بزرگ اهل سنت بوده‌اند، اهل سنت روایات خود را در زمینه مذهب از آنها گرفته‌اند، و راویان احادیثشان در صحاح سته و سایر روایات مسنده شیعیان تشکیل می‌دهند این روایات درحقیقت مرجع عقائد، احکام و آراء دینی این قوم است و اینک برخی از مشایخ اهل سنت که شیعه مذهب‌اند به ترتیب حروف ذکر می‌شوند: ابان بن تغلب تا یزید بن ابی‌زیاد نود و سه نفر را نام برده از جمله جابر بن یزید جعفی است: حال عبارت مسلم و عقیده جابر را بخوانید: «حدثني سلمة بن شبيب قال نا الحميدي قال ناسفیان قال سمعت رجلا سأل جابراً عن قوله تعالیف فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی و هو خیر الحکمین».

«قال فقال جابر لم یجئی تأویل هذه قال سفیان و کذب فقلنا و ما اراد بهذا فقال: ان لرافضة تقول ان علیا فی السحاب فلانخرج مع من یرخرج من ولده حتی ینادی مناد من السماء یرید علیا انه ینادی اخرجوا مع فلان یقول جابر فذا تأویل هذا الآیه و کذب کانت فی اخوة یوسف» (جابر می‌گوید: معنی و مصداق این آیه تا به حال نیامده. سفیان گفت: جابر دروغ می‌گوید. حال باید بدانیم: که جابر چه چیزی را انتخاب کرده است؟ سفیان می‌گوید: روافض می‌گویند که علی علیه السلام زنده و در ابر است. ما به همراه هیچ کسی از اولادان او متحد نمی‌شویم تا از آسمان صداکننده صدا کند حالا همراه فلانی بیرون آید. جابر جعفی می‌گوید معنی و تأویل آیه سوره یوسف همین است. سفیان می‌گوید: جابر دروغ می‌گوید این آیه درباره برادران یوسف علیهم السلام است. و جریر می‌گوید: که جابر عقیده رجعت دارد و همچنان سفیان گفته: که جابر ایمان به رجعت دارد یعنی علی علیه السلام در آخر زمان از آسمان به زمین رجوع می‌کند این عقیده جابر با این صراحت در صحیح مسلم ص ۱۵ موجود است. باز هم جناب نجمی می‌گوید این قصه

خنده‌آور است اما حارث بن عبدالله همدانی الخارفي ابوزهير الكوفي «وكان كذابا» قال الحارث القرآن هبن الوحي اشد تعلمت القرآن في سنتين و الوحي في ثلث سنين! (دروغ‌گوی بزرگی است: حارث می‌گفت یادگرفتن قرآن آسان است. یادگرفتن وحی سخت است. من قرآن را در دو سال یاد گرفتم. و وحی را در سه سال).<sup>۱</sup>

امام عبدالقاهر البغدادي متوفی ۴۲۹ می‌گوید: «و اما الروافض فان السبائية منهم اظهروا بدعتهم في زمان علي ؑ فقال بعضهم لعلي انت الاله فاحرق علي قوما منهم و نفى ابن سبا الى ساباط المدائن ... تم افترقت الرافضة بعد زمان علي ؑ اربعة احناف زيدية، و امامية، و كيسانية، و غلاة<sup>۲</sup>» و ابن حزم هم بحث مفصلي در فرق اهل بدع دارد: المعتزله، و الخوارج، و المرجئه، و الشيعة: باز می‌گوید: «اهل الشيع من هذه الفرقة: ثلاث طوائف اولها الجارودية من الزيدية ثم الامامية من الرافضة ثم الغالية<sup>۳</sup>» می‌گوید: و «قالت السبئية اصحاب عبدالله بن سبأ الحميري اليهودي مثل ذلك في علي ؑ بن ابي طالب و زاد و انه في السحاب و قال عبدالله بن سبأ اذ بلغه قتل علي: لو اتيتمونا بدماعه في سبعين صرة ماصدقنا موته و لا يموت يملأ الارض عدلا كما ملئت جورا<sup>۴</sup>».

می‌گفتند: علي ؑ در ابر است و عبدالله بن سبأ گفت: هنگامیکه خبر قتل علي به او رسید گفت: شما اگر دماغ او را در هفتاد کیسه بیارید ما تصدیق نمی‌کنیم او تا زمانی که زمین را پر از عدل و داد نکنند نمی‌میرد». همان گونه که پر از ظلم بود. برای تفصیل بیشتر به کتب کلامیه و عقائد شیعه و سنی مراجعه فرمایید بالخصوص تنقیح المقال ما مقانی و الفصل فی الملل و النحل ابن حزم و الفرق بین الفرق عبدالقاهر

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۵ و تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۶ و

الکمال فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۱۵ تا ۴۵ و ۴۸، امام عبدالقادر البغدادي.

۳- ابن حزم، ص ۱۱۱-۱۱۲ از فصل فی الملل و الاهواء و النحل.

۴- منبع قبلی، ابن حزم، ص ۱۱۳.

البغدادی و الغدیر<sup>۱</sup> و اسماء الرجال شیعه و سنی و اصول کافی باب الاشاره و النص علی الحسن بن علی علیهما السلام<sup>۲</sup> کتاب الحجّه و باب فیہ نکت و نتف من التنزیل فی الولاية<sup>۳</sup> چیزهای زیادی می بینید و می فهمید، بعداً بر بخاری و مسلم حمله کنید. محمد صادق نجمی در ص ۸۹: از امام بخاری گله و شکایت کرده که چرا از امام صادق علیه السلام حدیث روایت ننموده.

جواب:

در جواب باید گفت که امام بخاری شخصاً امام صادق را ملاقات نکرده است زیرا ایشان متوفی ۱۴۸ هجری اند و شاگردان امام صادق و ابوجعفر الباقر مثل جابر جعفی و ابوبصیر و زراره و حمران بن اعین و ابوحمزه ثمالی و عبدالحمید بن ابی الدیلم و یونس بن رباط و کامل التمار و ایان بن تغلب و حماد بن عثمان الی آخره چه دروغهای بر علیه امام جعفر، ابوجعفر گفته اند و روایت نموده اند به کتاب الحجّه اصول کافی مراجعه فرمایید تا حقیقت را بدانید. خاصتاً بیان صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام؛ پس امام بخاری نمی تواند که از ایشان چنین چیزهای را روایت نماید. و همچنان از امام شافعی (رح) حبرالامت و امام ابوحنیفه (رح) حدیث روایت نکرده است و عدم روایت از کسی دلیل جرح آن شخص نیست. شماها با وجود جفر و جامعه و مصحف فاطمه و ... که مستقیماً به واسطه جبرئیل نازل شده اند. چه نیازی دارید که امام بخاری از ائمه شما برای شما روایتی داشته باشد، کسانی به مختصر صحیح بخاری نیاز دارند که جز قرآن کتاب دیگری ندارند.

امام بخاری رحمت الله علیه با کسی تعصب و دشمنی نداشته ابوبکر صدیق رضی الله عنه و علی رضی الله عنه برای او فرقی ندارند حال آنکه برای فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نه حدیث و برای فضیلت علی یازده حدیث آورده و همچنان روایات حدیث علی رضی الله عنه اگر از روایات

۱- ج ۵، ص ۱۶۷.

۲- ج ۲، ص ۶۲ تا ۶۵.

۳- ج ۱، ص ۲۷۶ تا ۳۲۱.

ابوبکر صدیق بیشتر نباشند کمتر هم نیستند و همچنان روایات خاندان علی علیه السلام و عباس علیه السلام از روایات خاندان ابوبکر صدیق علیه السلام چندین برابر بیشتر است. کسانی که از کتب تاریخ معتبر و احادیث صحیح و کتب عقیده اطلاع کامل دارند می‌توانند با جرأت بگویند که عداوت آشکار نجمی و هم‌عقیده‌هایش با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و خاندان‌شان هزار برابر بیشتر از سنیها بوده چنان که از عقیده جابر بن یزید جعفی شیعی و حارث همدانی معلوم گشت. همچنان علی علیه السلام با سه خلیفه ابوبکر و عمر و عثمان علیه السلام چه رفتار و کرداری داشته و شما چه عقیده‌ای با خلفاء اربعه دارید و علی علیه السلام بر پسران خود نام ابوبکر و عمر و عثمان را انتخاب نموده و این دو پسر یعنی ابوبکر و عثمان در جنگ کربلا با امام حسین کشته شدند و شما نام‌شان را در مراسم ماه محرم نمی‌گویید، و همچنان علی علیه السلام دختر فاطمه بنت رسول را به نام ام‌کلثوم به عقد عمر علیه السلام درآورده شما از او یادی نمی‌کنید و شما نسبت به ناموس علی و خود او توهین و تحقیر را علناً در تمام زندگی خود اعلام می‌کنید و می‌گویید که در حیات علی علیه السلام فاطمه بضعة الرسول بنا به ضربه عمر علیه السلام شهید شده و علی علیه السلام به جای انتقام همسرش بعنوان جایزه دختر خود را در نکاح عمر درآورد و او را با صد افتخار داماد کرد و ... باز هم با صدها حيله و مکاری در دنیا اعلام می‌کنید و قلم به دست می‌گیرید که شیعه‌ها علی و خاندان او را دوست می‌دارند و امام بخاری و اهل سنت با علی و خاندان او عداوت و دشمنی می‌کنند مردم دنیا از مسلمان و کافر در عصر حاضر چشم باز کرده‌اند و کتب تاریخ معتبر اسلام را شب و روز ورق می‌زنند و مطالعه می‌کنند و از اسرار شما با خبر شده‌اند. در اصل مدار و مرکز شرط امام بخاری برای روایت اقوال و افعال روایت‌شده از او بر صدق لهجه و حفظ کامل راوی و نیز دیانت و تقوی در اسلام است نه بر فضیلت نسبی و عبادت زیاد. مثل شخصی که در عبادت و ورع مشهور است اما در حافظه نقص دارد یا در صدق لهجه بنابر حسن ظن نقص دارد و در اصل شخص صالح و عابد و متقی است علماء محدث به روایت او اعتماد نمی‌کنند یا شخص مسلمانی ادعای اسلام می‌کند و نه درصد در ادعای خود صادق است و یک یا دو درصد نظریه خاصی در عقائد برخلاف جمهور مسلمین دارد اما در لهجه صادق و از حفظ امل برخوردار

است و مؤلف حدیث صد در صد تسلط کامل بر روایات و احادیث و مسائل و احکام اسلام دارد در این صورت اگر از شخص مذکور روایتی در غیر مسائل حلال و حرام و فرائض و واجبات اصالت یا متابعت روایتی نقل کند هیچ عیب و اعتراضی بر آن وارد نمی‌گردد. مثلاً: عمران بن الحطّان از گروه خوارج است دروغ را کفر و دروغگو را کافر می‌داند و پوشیدن لباس ابریشم را که در تمام مذاهب اسلامی حرام است حرام می‌داند حال اگر امام بخاری از ایشان روایتی و آن هم متابعتاً در حرمت لباس حریر آورده در این صورت شخصی جاهل یا متجاهل اعتراض می‌کند نه شخصی عالم فهمیده اما روایات علی بن حسین بن علی بن ابی طالب حدّث عن ابیه و صفیه بنت حبی بن اخطب، و المسور بن مخرمه و مروان بن الحارث و عمرو بن عثمان، و سعید بن مرجانه، روی عنه الزهري، و زید بن اسلم، و الحکم بن عتیه، فی التهجّد، و الجمعة والحج و غیر موضع<sup>۱</sup>. کتاب التهجّد باب تحریض النبی ﷺ علی قیام اللیل و النوافل من غیر ایجاب و طرق النبی ﷺ فاطمة و علیا علیهما السلام لیلة<sup>۲</sup>.

و کتاب الجمعة باب من قال فی الخطبة بعد الثناء اما بعد علی بن حسین عن المسور بن مخرمه: حدیث شماره ۹۲۶، بخاری، ص ۱۲۷، ج ۱ و باب توریث دور مکه و بیعها، ص ۲۱۶، ج ۱ و کتاب الحج باب التمتع و القرآن و الافراد بالحج و فسخ الحج لمن لم یکن معه هدی علی بن حسین عن مروان بن الحکم قال شهدت عثمان و علیا حدیث شماره ۱۵۶۳. اما روایت علی ﷺ بن ابی طالب مجموعاً ۲۹ حدیث‌اند روی عنه ابو جحیفه و ابنه الحسن و محمد ابن الحنفیه و مروان بن الحکم و ... ۱- فی العلم باب من الستحبی فامر غیره بالسؤال ... .

۱- محمد بن الحنفیه عن علی بن ابی طالب<sup>۳</sup> ۲- باب کتابه العلم حدیث شماره ۱۱۱ و فضائل المدينة ۳- باب حرم المدينة عن علی ﷺ قال ما عندنا شی الا کتاب الله و هذه الصحیفة

۱- رجال صحیح البخاری، العلابازی، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۲، شماره حدیث ۱۱۲۷، چاپ پاکستان.

۳- بخاری، ج ۱، ص ۲۴، حدیث شماره ۶۳۲، کتاب العلم.

عن النبی ﷺ الحدیث شماره / ۱۸۷۰ و در مواضع زیادی امام بخاری از علی بن ابی طالب و علی بن حسین و محمد بن علی در صحیح خود حدیث روایت نموده‌اند در حالی که از ابوبکر صدیق ۲۲ حدیث روایت کرده. این گفته با دجالان و کذابان خرافاتی که حدیث از خود ساخته و بنام ائمه اهل بیت تمام کرده و نسبت داده‌اند. تناقض دارد مثلاً ابان بن تغلب سی هزار حدیث ساخته و وضع نموده و به امام جعفر الصادق نسبت داده.<sup>۱</sup>

و محمد بن مسلم بن ربیع، از امام باقر سی هزار حدیث و از امام صادق شانزده هزار روایت نموده. البته این ادعای اوست.<sup>۲</sup>

جابر بن یزید الجعفی که مدعی بازگشت امام علی بن ابی طالب بوده ادعا می‌کند که من هفتاد هزار حدیث از امام جعفر روایت کرده‌ام.<sup>۳</sup> الحرالعاملی در خاتمه الوسائل گفته: که جابر هفتاد هزار و در روایتی صد چهل هزار حدیث از امام باقر روایت کرده.<sup>۴</sup>

باز هم مدعی هستند که چرا امام بخاری از این موضوعات روایت نکرده و عبدالحسین و نجمی و ابوریه و ... دنیا را به هم زده‌اند که ابوهیریه در روایت حدیث افراط نموده و آن هم پنج هزار واندی حدیث را که روایت کرده حدیث: مات و فات صفت الانصاف من ابی ریه و اخوانه و جناب عوف العقیلی را لقب خمّار (شراب‌خور بزرگ) داده‌اند و باز هم می‌گویند: یؤذی الحدیث کما سمع (حدیث را همان گونه که شنیده می‌رساند).<sup>۵</sup> و به محمد بن ابی‌عباد می‌گوید محمدمهدی در کتاب خود «الجامع

۱- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹ و خاتمه و مسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۶ و المراجعات عبدالحسین رقم ۱۱۰، ص ۴۱۵.

۲- رجال النجاشی، ص ۹.

۳- رجال الکشی، ص ۱۶۳ و ۲۶۴، خاتمه الوسائل، ج ۲۰، ص ۳۴۳.

۴- خاتمه الوسائل، ج ۲۰، ص ۱۵۱.

۵- رجال کشی، ص ۹۰.



لرواه و اصحاب الامام الرضاء» می گوید، «و كان مشتهراً بالسباع و بشرب النبيذ<sup>۱</sup>». در حالیکه این شخص شراب خور و عاشق موسیقی بود و حفص بن البختری شطرنج باز از امام صادق و ابوالحسن حدیث روایت می کند و می گویند که حفص ثقه است<sup>۲</sup>. و یکی از محدثین ایشان حماد بن عیسی است امام صادق به او می گوید ای حماد! شست سال عمر دارید و تا حال نمازخواندن را نمی دانید؟! در حق حماد مذکور! ریاض محمد در کتاب الواقفه دراسه تحلیلیه، ص ۳۱۱-۳۱۷، می گوید حماد بن عیسی الجهنی البصری اصله کوفی ... له کتب. ثقه یکی دیگر از محدثین بزرگ نجمی و اخوانه ابوحمزه الثمالی ثابت بن دینار شراب خور بزرگ است.<sup>۳</sup>

و همچنان علی بن ابی حمزه البطائی از بیت المال خمس ائمه سرقت می کرد. ریاض محمد می گوید: «انه من الواقفة الملعونین الکذابین ... الی غیر ذلک // علی بن ابی حمزه کذاب متهم، و رجل سوء، کذاب ملعون فاسد المذهب و العقیده و روی عنه مشایخنا الثقات<sup>۴</sup> مذهب ابوحمزه واقفی بوده<sup>۵</sup> در مجلس فی بحار می گوید: واقفی ها مشرک و زنادقه اند. کتب حدیثی ما پر از دلائل حدیثی هستند بر کفر الزیدی و امثالهم من الفطحية والواقفة و غیرهم من الفرق المضلّة المتبدعة و در حق ابوحمزه می گوید و فساد مذهبه و عقیدته لانه من الواقفة و الواقفة کفار عند اصحاب الامامیه لانهم لا یقرّون بالائمة الاثنی عشر<sup>۶</sup>. متأسفانه جناب نجمی و

۱- همان منبع قبلی، ج ۲، ص ۳۱.

۲- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۳۲۴.

۳- رجال کشی، ج ۲۷۲، ص ۷۶ و تنقیح المقال ما مقا؟؟، ص ۱۹۱.

۴- الواقفیه دراسه تحلیلیه، ج ۱، ص ۴۱۸ تا ۲۲۸ و رجال کشی، رقم ۷۶، ص ۴۶۷.

۵- مجلس در بحار، ص ۳۴ تا ۳۷.

۶- نگاه کنید به کتاب عقائد الشیعه فی الاسلام و المسلمین مخلوط، و کتاب الواقفیه ۱۶/۱ و ۱۷ و ۱۷۶ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۲۶ و ۴۴۸ و ۴۶۵ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۲۶ و ۵۳۶ و ۵۵۱ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۳ و ۶۰۷ و حاوی الاقوال ۱۶۲/۳ الفصل الثالث، الفهرست ص ۲۸ و ۲۹، و اصل الشیعه و اصولها لکاشف الغطاء، ص ۶۰ چاپ چهارم.

ابوریه و عبدالحسین و حسن الحسینی آل مجدد شیرازی و نجم‌الدین طبسی و کاردان و سید محمود عظیمی و حسین غیب غلامی الهرساوی، بر همه این محدثین و سارقین و شاربین الخمر پرده و حجاب چند لایه گذاشته‌اند و فقط امام بخاری و ابوهریره را دیده‌اند، حسین‌الله و نعم الوکیل و نعم النصیر.

عبدالله بن ابی‌یعفور، شراب می‌نوشید. البزاز شراب‌خور بود.<sup>۱</sup> السید الحمیری «ان لایالی من شرب الخمر» الروضات اسماعیل بن محمد. یشرب نیذ الرستاق یعنی الخمر.<sup>۲</sup> ابوالخطاب ابوالحسن الرضاء می‌گوید: ابوالخطاب بر ابوعبدالله دروغ می‌بندد لعن الله ابالخطاب و كذلك اصحاب ابی الخطاب یدسون هذه الاحادیث الی یومنا هذا فی کتب اصحاب ابی عبدالله فلا تقبلوا خلاف القرآن.<sup>۳</sup> ابوعبدالله می‌گوید: که المغیره بن سعید عمداً بر پدر من دروغ می‌بندد مردم کتب شاگردان پدر من را به مغیره می‌دهند و ایشان کفر و زندقه را در آن داخل می‌کند و به پدرم نسبت می‌دهد بعد به شاگردان پدرم برمی‌گرداند و به ایشان امر می‌کند که این کتابها را در میان شیعه‌ها منتشر کنید هر چه در این کتب از زیاده روی دیدید آن از مغیره بن سعید است.<sup>۴</sup> مغیره بن سعید تقریباً صد هزار حدیث دروغین در کتابهای حدیثی شیعه داخل نموده.<sup>۵</sup> این کفر و زندقه که در کافی و تفسیر القمی و العیاشی و بحار الانوار می‌بینید از ساختگی‌های مغیره بن سعیداند، عبدالحسین می‌گوید اخرجها اصحاب الائمة (این روایات مذکور را شاگردان ائمه روایت کرده‌اند) امام جعفر و ابوجعفر از این دروغها پاک‌اند قال جعفر الصادق انا اهل البيت صاقون

۱- جامع الرواه للاردبیلی، ص ۳۲۱، رقم ۴۵۹، ۴۲۳/۲ و المستدرک ۳۹۱/۱، ج ۵، ابواب المزار و مایناسبه.

۲- ۱۰۴/۱ - رجال الکشی، ص ۲۴۲ تا ۲۴۵، لالی، ۲۱۶/۴، ۳۵۴ و ۳۵۲ جزء الرابع، الروضات ۱۰/۱ و ۱۱۱ ترجمه اسماعیل بن محمد الحمیری الرسائل، ۲۴۷/۱ اللثالی، ۲۱۶/۴.

۳- رجال الکشی، ص ۱۹۵، ترجمه المغیره بن سعید، ص ۳۷۳ و ۳۵۸، رقم ۵۰۹.

۴- رجال الکشی، ص ۱۹۶، ج ۳۶۸.

۵- تنقیح المقال مامقان، ج ۱، ص ۱۷۴.

لانخلومن كذاب يكذب علينا، و يسقط صدقنا - بكذبه علينا عند الناس زراره بن اعين<sup>۱</sup>. ملعون  
 علی لسان اهل البيت<sup>۲</sup>. (زراره: نزد اهل بیت ملعون است<sup>۳</sup>. در حالیکه شیعه بر توثیق زراره  
 اجماع دارند. زراره در نزد امام جعفر موثق نیست<sup>۴</sup>. زراره بر امام جعفر افترا و دروغ  
 می‌بند<sup>۵</sup>. زراره در امر امامت متوقف است<sup>۶</sup>. زراره: در علم امام صادق شک داشته<sup>۷</sup> زراره،  
 امام صادق را تکذیب نموده<sup>۸</sup>. امام صادق راست فرمود. که مردم بر علیه ما دروغ  
 می‌گویند زراره، مخالف امام صادق است در معنی من استطاع الیه سبیلاً<sup>۹</sup>. امام جعفر سه  
 دفعه زراره را لعنت کرده «لعن الله زراره لعن الله زراره لعن الله زراره»<sup>۱۰</sup>.

امام صادق زراره را بدعتی می‌داند<sup>۱۱</sup> قال ابو عبدالله: لا يموت زراره الا تائها = زراره لا يثق  
 بالصادق، زراره يتجسس على الصادق<sup>۱۲</sup>.

«الصادق يذم زراره وآل اعين، زراره يقول بتحريف القرآن»<sup>۱</sup>. بيد بن معاويه المعجلى قال  
 ابو عبدالله - لعن الله بريداً و لعن الله زراره<sup>۲</sup>.

۱- رجال کشی، ص ۳۷۱، رقم ۵۴۹.

۲- الفهرست للطوسی، ص ۱۰۴.

۳- رجال کشی، ص ۲۲۷، رقم ۲۳۴ و ۲۳۷ و ۲۴۰.

۴- رجال کشی، ج ۲۲۸، ص ۱۴۵، حدیث ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱.

۵- رجال کشی، ج ۲۵۸، ص ۱۵۷.

۶- رجال کشی، ج ۲۶۰، ص ۱۵۷.

۷- رجال کشی، ج ۲۶، ص ۱۵۸.

۸- رجال کشی، ج ۲۶۲، ص ۱۵۸.

۹- رجال کشی، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۳۹۷، رقم ۲۳۴.

۱۰- رجال کشی، ص ۱۴۷ و الوسائل، ۲۲/۸، ج ۴، باب اشتراط وجوب الحج بوجود الاستطاعة من زاد  
 و الرحلة مع الحاجة اليها.

۱۱- رجال کشی، ج ۲، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۱۴۸، ج ۲۳۶، ص ۱۵۰، ح ۲۴۳، ص ۱۴۶- ح ۲۳۱.

۱۲- رجال کشی، ج ۲، ص ۲۲۸، حدیث ۲۳۶-۲۳۴.

ابوبصیر لیث البختری المرادی: شراب می خورد و دستور امام جعفر را رد می کرد و می گفت امام رضا حلال کرده.<sup>۳</sup> کتاب الاشربه: این شراب خور ملعون را، شیعه ثقه می دانند اسم ابوبصیر در ۲۲۷۵ سند روایات آمده و این کنیه چهار نفر مشترک است، لیث بن البختری، یوسف بن حارث البتری، یحیی بن ابی القاسم، عبدالله بن محمد الاسدی.<sup>۴</sup>

در حالی که این چهار نفر ثقه نیستند «کما جاء فی معجم رجال الحدیث» و بعضی گفته اند که ابوبصیر مشترک است مابین ثقه و غیرثقه بنابراین حجت بودن آن همه روایات او از اعتبار ساقط می شوند.<sup>۵</sup> و نجاشی و طوسی او را در رجال خود مهمل دانسته اند.<sup>۶</sup>

امام صادق اجازه ی ورود به خانه ی خود را به ابوبصیر نداد و او ناچاراً پشت در نشسته بود و سگ ها بر او عوعو می کردند. حماد الناب به او گفت این سگ بر شما شغری می کند.<sup>۷</sup> ابوبصیر به امام معصوم توهین می کرد.<sup>۸</sup>

ابوبصیر، ابو عبدالله و ابن الحسن را ناقص العلم یا کاذب می دانند.<sup>۹</sup> «و الاستبصار فی مسئله امرأه تزوجت ولها زوج لظهر علیها قال ابو عبدالله ترجم المرأة و یضرب الرجل

۱- رجال الکشی، ص ۱۵۲، ح ۲۴۷، ص ۱۴۰ و ۱۴۹، ح ۲۳۸ و ص ۱۵۳، حدیث ۲۵۰ و ص ۱۵۵.

۲- رجال الکشی، ص ۱۴۸، ح ۲۳۷.

۳- فروع الکافی، ۴۱۱/۶۰-۴۱۲.

۴- کلیات فی العلم الرجال، لجعفر السبحانی رجال ابن داود القسم الاول باب الکنی، ص ۲۱۴.

۵- معجم رجال الحدیث، ۴۷/۲۱.

۶- کلیات فی علم رجال الحدیث، ص ۱۴۱، ترجمه لیث بن البختری.

۷- رجال الکشی، ص ۱۷۲، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۵، رقم ۱۹۹۷ و معجم الرجال، ۱۴/۱۴۸ و مجمع الرجال للقهبائی، ۸۵/۵.

۸- رجال الکشی، ص ۱۶۹، حدیث ۲۴۶-۲۹۴، ج ۲۸۵ دراسات فی الآثار و الاخبار، ص ۲۳۳.

۹- رجال الکشی، ص ۱۷۱ و ۱۷۲، ح ۲۹۲، التهذیب و الاستبصار.

مائة سوط و قال ابوالحسن ترجم المرأة و لا شی علی الرجل قال ابوبصیر ما اظن صاحبنا تناهی علمه بعد تناهی ای بلغ نهایته و تکامل».<sup>۱</sup>

ابوبصیر، حکم ابو عبدالله را در ذبائح اهل کتاب رد کرده.<sup>۲</sup>

اما هشام بن الحکم بانی بزرگ و مهذب المذهب و شریک شیطان: در اصول کافی جلد اول کتاب التوحید باب النهی عن الجسم و الصورة ص ۱۴۰ عقیده هشام بن حکم را بیان می کند به روایت علی بن ابی حمزه می گوید به امام صادق عرض کردم: من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می کرد: که خدا جسمی است توپر و نورانی!! فرمود: «سبحان من لایعلم حد کیف هو الا هولیس کمثله شیئی»

۲- محمد بن حکیم می گوید: برای موسی بن جعفر گفتار هشام بن سالم جوالقی را بیان کردم و گفتار هشام بن حکم را حکایت نمودم، که خدا جسم است. حضرت فرمود: خدای تعالی چیزی همانند او نیست، و چه دشنام و ناسزائی بزرگتر است از گفته کسیکه خالق همه چیز را به جسم یا صورت با مخلوقش یا محدودیت و اعضاء توصیف کند؟!<sup>۳</sup>

۳- یونس می گوید: به خدمت امام صادق رسیدم و عرض کردم: همانا هشام بن حکم سخنی سنگینی را می گوید ... او عقیده دارد که خدا جسم است.<sup>۴</sup>

۴- حسن بن عبدالرحمن الحمّانی می گوید: به امام موسی بن جعفر عرض کردم، هشام بن حکم عقیده دارد که خدا جسم است «لیس کمثله شیئی» عالم، سمیع، بصیر، قادر متکلم ناطق و الکلام، و القدره و العلم، یجری مجری واحد. در یک روش؟؟ صفات

۱- التهذیب، ۲۵/۱۰، ح ۷۶ - باب فی الحدوده و رجال الکشی، حدیث ۲۹۲ و ۲۹۳، ص ۲۴۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۸۷.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۲، باب النهی عن الجسم و الصورة.

عین ذات است، حضرت فرمود: خدا او را بکشد مگر نمی‌داند که جسم محدود است و کلام، غیرمتکلم است.<sup>۱</sup>

۵- محمد بن حکیم می‌گوید به امام موسی عرض کردم: هشام جوالتی می‌گوید: خدا جوان آراسته‌ای است و نیز گفتار هشام بن حکم را بیان کردم، حضرت فرمود: «ان الله لا يشبهه شيء».<sup>۲</sup>

«الفرق بين الفرق زعم هشام بن الحكم ان معبوده جسم ذوحد و نهاية و انه طويل عريض عميق و ان طولہ مثل عرضه» و كان هشام على مذهب الاماميه.

«هشام بن سالم الجوالقی، ع رفضه على مذهب الاماميه مفرط في التجسيم و التشبيه لانه زعم ان معبوده على صورة الانسان و لكنه ليس بلحم ولادم» ص ۵۱ الفرق بين الفرق.

هشام بن حکم عقیده دارد که استطاعت همراه فعل است نه در قضا و قدر.<sup>۳</sup>

هشام بن حکم گفته: «ان علم الله تعالى هو غيره و هو محدث مخلوق».<sup>۴</sup>

هشام بن حکم می‌گوید: «لابد ان يكون في اخوة الامام آفات تبين بها انهم لا يستحقون الامامة».<sup>۵</sup>

هشام بن حکم می‌گوید: کوه ابوقبیس از الله تعالی بزرگتر است.<sup>۶</sup>

هشام بن حکم می‌گوید بین الله و بین اجسام محسوسه تشابه وجود دارد.<sup>۷</sup>

ابن فرج محمد الرنجی می‌گوید به حضرت ابوالحسن درباره قول هشام بن حکم نامه نوشتم: که خدا جسم است، و هشام بن سالم می‌گوید: خدا صورت است: حضرت

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۲ باب سابق.

۲- اصول کافی، تفه الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۲ کتاب التوحید، التوحید لابن بابویه القمی، ص ۹۸-۹۹.

۳- الفصل لابن حزم، ج ۲، ص ۵۴.

۴- مصدر سابق، ج ۱، ص ۳۸۴.

۵- همان منبع، ج ۳، ص ۲۲.

۶- الفرق بين الفرق، ص ۴۸.

۷- الفرق بين الفرق، ص ۴۹.

در جواب نوشت، سرگردانی و حیرت زدگی را از خود دور کن و از شیطان به خدا پناه ببر، گفتار صحیح گفتار آن دو هشام نیست.<sup>۱</sup>

ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا فرموده: «مالکم و لقول هشام آنه لیس منا من زعم ان الله جسم و نحن منه برآء فی الدنيا والاخرة یا ابن دلف ان الجسم محدث و الله محدثه و مجسمه».<sup>۲</sup>

حال نگاه کنید که عبدالحسین شرف‌الدین مسوی، در حق و توصیف هشام بن حکم چه چیزهایی می‌گوید:

الف) هشام بن الحکم من اصحاب الصادق و الکاظم کتبا کثیرة اشتهر منها تسعة و عشرون کتابا رواها اصحابنا باسانیدهم الیه.<sup>۳</sup>

کان هشام من اعلم اهل القرن الثانی فی علم الکلام و الحکمة الالهیة و سائر العلوم العقلیة و النقلیة، مبرزاً فی الفقه و الحدیث مقدماً فی التفسیر و سائر العلوم و الفنون و هو ممن فتق الکلام فی الامامة و هذب المذهب بالنظر، یروی عن الصادق و الکاظم و له عندهم جاه لایحیط به الوصف و قد فاز منهم بثناء یسمو به فی الملاء الاعلی قدره.<sup>۴</sup>

و له فی نصره مذهبنا من المصنفات ما اشرنا الیه و هو من سلفنا و فرطنا ما ظهر لغيرنا.<sup>۵</sup> مع بعدهم عنه فی المذهب و المشرب، عبدالحسین می‌گوید: الکتب الاربعة التي هی مرجع الامامية فی اصولهم و فروعهم من الصدر الاول الی هذا الزمان و هی الکافی، و التهذیب، و الاستبصار، و من لایحضره الفقیه، و هیمتواترة و مضامیتها مقطوع بصحتها و الکافی اقدمها واعظمها واحسنها و اتقنها.<sup>۶</sup> و فیہ ستة عشر الف و مئة و تسعة و تسعون حدیثاً و هی مما

۱- اصول کافی، باب النهی عن الجسم و الصورة، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲- التوحید باب انه عزوجل لیس بجسم ولاصورة، الصدوق، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳- المراجعات، ص ۴۱۹.

۴- المراجعات، ص ۴۱۹.

۵- المراجعات، ص ۴۲۰.

۶- المراجعات، ص ۴۱۹.

اشتمت علیه الصحاح الستة باجمعها<sup>۱</sup>. اکثر روایات شیعه معتقد به تجسیم بوده‌اند مثل هشام بن حکم و هشام بن سالم و یونس بن عبدالرحمن و شیطان الطاق الملقب بمؤمن الطاق و غیرهم<sup>۲</sup>. حتی همه اسلاف شیعه معتقد بوده‌اند که هارون بن مسلم بن سعدان الکاتب یکی از روایات شیعه است جبریه و مشبیه بوده<sup>۳</sup>. کنیه‌ی او ابوالقاسم و از شاگردان ابوالحسن و ابومحمد است و در فهرست روایات زیادی از شاگردان صادق علیه السلام دارد.

و همچنان محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی، جبریه و مشبیه بوده<sup>۴</sup>.

شیعه‌ها این افراد را ثقه و صحیح الحدیث می‌دانند.

و همچنان یونس بن عبدالرحمن القمی را ثقه می‌دانند<sup>۵</sup>. هشام بن حکم شاگرد ابشاکر زندیق بوده و امام کاظم او را مطیع هوا و هوس و غافل از امر خدا خوانده<sup>۶</sup>.

محمد بن علی بن النعمان الاحوال الشیطان الطاق معتقد به تجسیم بوده و می‌گفت: ائمه مفتر فی الطاعه‌اند و زید بن علی او را به شدت رد و قول او را انکار می‌کرد<sup>۷</sup>.

هشام بن سالم و صاحب الطاق (همان شیطان طاق است) و میثمی می‌گویند خدا تا میان ناف خالی است و باقی تنش توپر است. حضرت رضا با شنیدن این گفته برای خدا سجده کرد و فرمود «سبحانک ما عرفوک و لا و حدوک»<sup>۸</sup>.

بعد می‌فرماید ای محمد (بن‌الحسین) عقیده ما همان است که قرآن و حدیث به آن گواهی می‌دهد «ما شهد له الكتاب والسنة فنحن القائلون»<sup>۹</sup>.

۱- همان منابع قبلی، ص ۴۱۹.

۲- ترجمه او در حاوی الاقوال، ۱۳۲/۳، رقم ۱۱۸۶.

۳- رجال النجاشی، ۲۸۴/۲، رقم ۱۰۲۱.

۴- الواقفه، ج ۲، ص ۲۰۳.

۵- به مرأة العقول و لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۹۴ مراجعه فرمایید.

۶- رجال الکشی ص ۱۸۶، ص ۲۶، حدیث ۳۲۸ و ۳۲۹.

۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶، باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالی کتاب التوحید.



اگر آنهایی که اسامی شان بیان گردید از شاگردان امام باقر و صادق و روات موثق اهل تشیع باشند واقعاً جناب نجمی و عسکری، و ابوریه و عبدالحسین شرف الدین و کلینی الرازی و ... از ایشان تعریف و توصیف و توثیق می‌کنند و بر شاگردان رسول الله ﷺ حمله نموده‌اند.<sup>۱</sup> نجمی می‌گوید امام بخاری و مسلم، از خاندان عصمت فقط دو حدیث روایت نموده‌اند بنده در صفحات قبلی چندین روایت به عنوان مثال از علی رضی الله عنه که در صحیح بخاری روایت شده‌اند نقل نمودم روایات علی رضی الله عنه و خاندان او در بخاری و مسلم چندین برابر بیشتر از روایات ابوبکر صدیق و ام‌المؤمنین عایشه صدیقه است. در نتیجه اعتراض نجمی مبنی بر غرض فاسدانه و بهانه‌جویی بوده، نه از راه تحقیق علمی و ایمانی.

روایات زین‌العابدین در صحیح بخاری کتاب التهجیر و جمعه و حج و مواضع زیادی روایت شده‌اند و گفته‌های امام باقر در باب غسل روایت شده و روایات محمد بن عمرو بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب در باب الصلاه و الصوم روایت شده‌اند. و روایت کثیر بن العباس در نماز کسوف روایت شده و روایت عمار بن یاسر در باب تیمم و مناقب و الفتن روایت شده‌اند و روایت حسن بن محمد بن الحنفیه، در باب النکاح و الجهاد و تفسیر سوره ممتحنه روایت شده‌اند. جناب نجمی می‌گوید که حدیث ساختگی را به زین‌العابدین نسبت داده‌اند و از زبان او نقل کرده‌اند: که امیرالمؤمنین (علی) و فاطمه زهرا برای نماز خواندن بیدار نمی‌شدند و رسول خدا آنان را بیدار می‌نمود. و در حدیث دیگری نیز از زبان حضرت سجاد داستان مشروب خوردن و مست شدن حضرت حمزه را نقل نموده‌اند.<sup>۲</sup>

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶ - الفرق بین الفرق، ص ۵۳ و برای جرج شیطان طاق به رجال الکشی، ص ۱۹۱ مراجعه کنید و کتاب الرد علی الشیطان الطاق لهشام بن الحکم، ص ۳۵۵، النجاشی، ص ۳۰۵، الذریعه، ص ۲۰۳، ج ۱۰.

۲- اعتراض نجمی، بر امام بخاری و مسلم، ص ۹۱.

۳- سیری در صحیحین، ص ۱.

جواب:

حدیث اول را امام بخاری در کتاب التهجید باب تحریض النبی ﷺ علی قیام اللیل و النوافل عن غیر ایجاب: از علی بن الحسین روایت نموده به این الفاظ «ان علی بن ابی طالب اخبره ان رسول الله ﷺ طرقة و فاطمه بنت النبی ﷺ لیلة فقال الا تصلیان فقلت یا رسول الله انفسنا بیدالله فاذا شاء ان یبعثنا بعثنا فانصرف... و هو یقول و کان الانسان اکثر شیئی جدلاً<sup>۱</sup>». ترجمه: «پیامبر ﷺ شیئی برای نماز شب که (سنت) است علی و فاطمه را بیدار نمود» نه برای همیشه و نه برای نماز فرضی، متأسفانه جناب نجمی نه بخاری را مطالعه کرده و نه معنی لیله را دانسته بنا به تقلید از دیگران چنین قضیه‌ای را نقل نموده.

اما جواب شراب خوردن حمزه رضی الله عنه که در صحیح مسلم به روایت علی بن حسین بن علی عن ابیه حسین بن علی عن علی بن ابی طالب این قضیه صحیح و درست بوده ولی این واقعه قبل از حرام شدن شراب است چون درباره شراب چندین آیه نازل شده<sup>۲</sup>،

اول = ﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾  
(نحل: ۶۷)

دوم = ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ﴾  
(نساء: ۴۳)

سوم = ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾  
(بقره: ۲۱۹)

چهارم = ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾  
(مائده: ۹۰)

به واسطه‌ی آیه‌ی اخیر شراب حرام گردید و بعد از آن همه اصحاب از خوردن آن اجتناب نمودند.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۲، حدیث شماره ۱۱۲۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۶۱.

اما اعتراض جناب حسن بن صادق الحسینی آل المجدد شیرازی: او می‌گوید که ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن جریر طبری و ابن المنذر و احمد و البزار و حاکم در مستدرک والواحدی فی اسباب النزول، از علی بن ابی طالب روایت نموده‌اند که عبدالرحمن بن عوف ما را دعوت نمود و بعد از خوردن طعام به ما شرب داد و پس از نوشیدن شراب سرمست شدیم و من در نماز سوره قل یا ایها الکافرون را اشتباه خواندم بعد از آن آیه ۶۳ سوره النساء نازل گردید.

جناب حسن شیرازی در این مسئله سه موضوع را دنبال نموده ۱- شراب در تمام ادیان حرام بوده ۲- و حرمت آن مقطوع به است: عند ائمه العتره ۳- نیاز به مسئله نسخ و منسوخ نیست. در جواب باید عرض کنیم که جناب شیرازی آیه ۶۷ سوره النحل را ندیده یا در قرآن هفده هزاری ایشان این آیه موجود نیست و همچنان معنی آیه ۶۳ سوره النساء و ۲۱۹ سوره البقره را متوجه نشد و اگر نه چنین ادعائی را نمی‌کرد.

مطلب مهم دیگر این است که علی علیه السلام را از خوردن شراب پاک و مبرا می‌داند، اهل سنت هم باید به حسن شیرازی حق دهند زیرا کسی که در عبادت شریک خدا است، او از خوردن و نوشیدن شراب پاک و منزّه است.

جناب حسن شیرازی تقریباً بیست روایت از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله نقل و چاپ و منتشر نموده که نگاه کردن به علی و ذکر نام علی عبادت است. اما ما تمام بیست روایت شیرازی را ساختگی و جعلی می‌دانیم و جعل آن را ثابت کرده‌ایم حال در میدان مسابقه و با حضور داور عالم متخصص و عادل معلوم می‌شود. که چه کسی اصابه به حق کرده. ما یا ایشان!!!

مطلب سوم: جناب حسن شیرازی این روایت را با پانزده طریق از نه مراجع و منابع نقل نموده و صحت این روایات را و این قول امام علی علیه السلام را که این مهمانی قبل از تحریم شراب بوده، همه را به زور انقلابی و در خانه و دفتر خود ردّ و به باد هوا سپرده و جزوهای به نام «تنزیه ابی تراب عن فریة تناول المسکر من الشراب» نوشته و چاپ نموده است. ای کاش همین زحمت بحث سندی را در روایت «موضوعه ذکر علی و لنظر الیه

عباده» دنبال می‌کرد و تقلید و تعصب را کنار می‌گذاشت؛ جناب نجمی هم خط و مش حسینی شیرازی را پیموده است.

اعتراض نجمی بر بخاری و عمر رضی الله عنه در حکم جنابت و تیمم.

عبارت نجمی: ۱- عمار به حکم عمر و ترک نمودن نماز اعتراض نمود. ۲- این دو حدیث از نظر سند و متن یکی است.

۳- «قال لاتصل» در صحیح بخاری حذف گردیده است.

۴- برای حفظ آبروی خلیفه دوم در این حدیث دست‌بردی شده و جواب عمر را که گفت «لاتصل» از حدیث حذف نموده است.<sup>۱</sup>

جواب:

عدم آگاهی و تعصب انسان را در چاه می‌اندازد و به نستعین و نستهدیه: امام بخاری این حدیث را به چند طریق مختصر و موافق گفتارهای راوی‌ها روایت نموده که عمار رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه می‌گوید: «اما تذكر انا في سفر انا وانت فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعلت فصلیت»: از این روایت به صراحت معلوم می‌شود که عمر رضی الله عنه این سفر و این حادثه را فراموش کرده و در روایت بخاری جوابی نمی‌دهد و مسئله جواز تیمم حل شده.

راویان حدیث در بخاری:

۱- آدم از شعبه و ایشان از حکم عن ذر عن سعید عن ابیه.

۲- حجاج عن شعبه اخبرني الحكم عن ذر عن سعید عن ابیه.

۳- النضر عن شعبه عن الحكم فاسمعت ذراً مثله.

۴- سلیمان بن حرب عن شعبه عن الحكم مثله.

۵- محمد بن کثیر عن شعبه عن الحكم مثله.

۶- مسلم از شعبه عن الحكم مثله.

۷- محمد بن بشار عن غندر عن شعبه عن الحكم مثله.

و ابن حجر می‌گوید این اختصار جواب عمر از مصنف نیست بلکه در روایت مختصر شده.<sup>۱</sup>

اما سند امام مسلم و گفتگوی عمار و عمر (رضی الله عنهما) عبدالله بن هاشم عبدی از یحیی بن سعید القطان از شعبه از حکم از ذرّ روایت کرده: در اینجا عمر رضی الله عنه به سائل فرمود «لاتصل» و عمار رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه گفت: «اما تذكر يا امير المؤمنين اذانا و انت في سرية فاجنبنا فلم بخدماء فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعكت في التراب وصيلت ... و در آخر می‌گوید: فقال عمر اتق الله يا عمار: قال ان شئت لم احث به: فقال عمر نوليك ما توليت» و در روایت اسحاق بن منصور از نظر بن شمیل از شعبه عن الحكم چنین آمده «قال عمار يا امير المؤمنين ان شئت لما جعل الله علي من حقك لا احث به احدا».<sup>۲</sup>

اما سند نسائی: از محمد بن بشار از عبدالرحمن از سفیان از سلمه از ابی مالک و از عبدالله بن عبدالرحمن از ابزی از ابیه روایت شد: در اینجا هم عمار رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه گفت: ۱- «تذكر يا امير المؤمنين حيث كنت بمكان كذا و كذا و نحن نرعى الابل... عمر رضی الله عنه گفت: نعم. و بعد از بیان تعلیم تیمم: عمر رضی الله عنه فرمود: «اتق الله يا عمار فقال يا امير المؤمنين، ان شئت لم اذكره قال لا، ولكن نوليك من ذلك ماتوليت».<sup>۳</sup> و در روایت خالد از شعبه در نسائی آمده که عمر رضی الله عنه به سائل گفت: «لاتصل» و همچنان در روایت عبدالله بن محمد بن تمیم از حجاج از شعبه عن الحكم آمده و در اینجا هم کلمه «لاتصل» و جمله «نوليك من ذلك ماتوليت» آمده.<sup>۴</sup>

اما در سند ابن ماجه محمد بن بشار از محمد بن جعفر از شعبه از الحكم الی آخره روایت کرده و در این روایت کلمه فقال عمر رضی الله عنه «لاتصل» و عمار رضی الله عنه می‌گوید «اما تذكر يا امير المؤمنين». مثل روایت نسائی آمده است: نکته: در کتب احادیث راویها در بعضی

۱- فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۱، باب التیمم.

۳- نسائی، ص ۵۷، ج ۱.

۴- نسائی باب التیمم، ج ۱، ص ۵۸.

مکان و موارد حدیث را به گونه اختصار و در بعض جاها به شیوهی مفصل روایت و بیان می‌کنند گرچه در محل اختصار یا تفصیل تمام راویان سند یکی نیستند و در هر متن مختلفی الفاظ راوی و سند راویان مختلف است، و حکم مسئله بدون اختلاف یکی است به شرط صحت سند «حالا بانصاف دقت فرمایید و قضاوت کنید. به گفته‌ی نجمی از آسمان و دلیل‌شان از ریسمان باریک و ضعیف‌تر است و عدم امانت‌داری در نقل عبارات کامل آشکار است و اهل سنت عقیده و ایمان کامل دارند بر اینکه بشر از انبیاء تا به آخر از خطاء و نسیان معصوم نیستند. این جناب نجمی و همراهانش هستند که علی علیه السلام را در اوصاف کامله خدایتعالی شریک می‌دانند و او را از خطا و نسیان معصوم می‌دانند.

حدیث رجم مجنونه ردیف ۲ تعصب و عداوت صاحب خود را دیوانه و خون دل می‌کند: مسئله یکی است عبارت هم یکی است در ابن ماجه باب طلاق المعتوه عن علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال رفع القلم عن الصغیر و عن المجنون و عن النائم، حدیث شماره ۲۰۴۲. در این حدیث بحث از داستان عمر و علی نیست.

و در بخاری کتاب الطلاق آمده: «و قال علی الم تعلم ان القلم رفع عن ثلاثة عن المجنون حتی یفیک و عن الصبی حتی تدرك و عن النائم حتی یتقیظ و قال علی کل الطلاق جائز الاطلاق المعتوه<sup>۱</sup>». و در کتاب الحدود باب «لا یرجم المجنون و المجنونة آمده و قال علی لعمر اما علمت ان القلم رفع عن المجنون حتی یفیک<sup>۲</sup>». امام بخاری صراحتاً اسم معبود نجمی را آورده باز هم نجمی اعتراض بچه‌گانه و بی‌علمی می‌کند ابن عبدالبر چه حدیث خوبی در استیعاب نقل نموده «وقال صلی الله علیه و آله یهلك فیک رجلان محب مفرط و کذاب مفر و قال صلی الله علیه و آله نفترق فیک امتی کما افترقت بنو اسرائیل فی عیسی<sup>۳</sup>» (پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: دو شخص درباره تو هلاک

۱- فتح الباری شرح صحیح بخاری، باب الطلاق فی الاغلاق و الکره و السكران و المجنون، ج ۱۲، ص ۶۷.

۲- فتح الباری، کتاب الحدود، ج ۱۵، ص ۳۹۵.

۳- الأستیجاب، ج ۳، ص ۳۷.

می‌شوند: یکی در محبت بیش از حد و دومی تهمت‌زننده به شما. امت من نسبت به شما دو گروه می‌شوند همان گونه که بنی اسرائیل درباره عیسی علیه السلام دو گروه شدند یکی او را شریک خدا کردند و گروه دوم به او تهمت می‌زدند).

اما اراده عمر رضی الله عنه برای رجم مجنون دو دلیل داشته، اول اینکه عمر رضی الله عنه نفهمیده که زن زانیه مجنون است و مشابهه همین قضیه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و به امر ایشان دیده شده پیامبر صلی الله علیه و آله به علی دستور داد که برو و این کنیز را حد بزن علی رفت و بعد برگشت و فرمود: این کنیز مریضی ماهانی زنانه دارد. پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بگذار تا مریضش تمام شود بعد حد او را اجرا کن.<sup>۱</sup>

ترمذی با تلفظ روایت کرده «فاذا هی حدیثة عهد بنفاس» (این کنیز در عهد نفاس است). بعد من آمدم و به رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادم که این کنیز در حالت نفاس است پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود احسنت<sup>۲</sup>. جناب نجمی در اینجا هم باید همان مقوله «لولا معبودی علی لهلک» (نعوذ بالله) محمد صلی الله علیه و آله را بگوید.

دلیل دوم اگر حدیث رفع القلم عن ثلاثة به عمر رضی الله عنه رسیده پس گمان نموده که معنی حدیث، رفع الاثم است نه رفع حد در دنیا و جمله «لولا علی لهلک» عمر در این قضیه مجنونه معروف نیست و نیامده.

در مسند امام احمد جمله صریح و مفصل روایت شده ولی جناب نجمی می‌گوید این حدیث با تلاوت مختصر در مسند احمد آمده است در مسند احمد چنین است: «ما رد کم قالوا ردنا علی رضی الله عنه قال (عمر) ما فعل هذا علی الا لشی قد علمه فارس الی علی فجاء و هو شبه المغضب فقال مالک رددت هؤلاء قال اما سمعت النبی صلی الله علیه و آله يقول رفع القلم عن ثلاثة الحدیث قال (عمر) بلی قال علی رضی الله عنه فان هذه مبتلاة بنی فلان فلعلها اتاها و هو بها فقال عمر لا ادري قال (علی) و انا لا ادري فلم یرحمها<sup>۳</sup>». (چه کسی شما را برگرداند گفتند: علی؛ عمر گفت علی

۱- ابوداود، باب اقامه الحد علی المریض، حدیث شماره ۴۴۷۳.

۲- ترمذی، باب ما جاء فی اقامة الحد علی الاماء، حدیث شماره ۱۴۴۱.

۳- مسند امام احمد، ص ۱۵۴ و ۱۵۵، از مسانید علی.

حتما دلیلی دارد بعد کسی را فرستاد تا علی را بیاورند علی آمد و حالت غضب داشت عمر گفت چرا ایشان را برگردانده‌ای فرمود مگر شما از پیامبر ﷺ نشنیده‌ای که می‌گفت قلم از سه کسی برداشته شده: عمر گفت بله. علی گفت این زن مجنونه فلان قبیله است شاید زمانیکه مرد زانیه به این زن زنا کرده کنیز در حال دیوانگی بوده پس عمر گفت نمی‌دانم علی هم گفت من هم نمی‌دانم سپس عمر آن کنیز را رجم نکرد.

این روایت نقشه نجمی را به باد داد و امام بخاری رحمت الله علیه در اتوبان علم و تقوای پاک و صاف مثل آئینه در مسیر در حرکت است. باذن الله تعالی.

اعتراض نجمی در حدیث حدّ شراب‌خوری<sup>۱</sup>. مشورت کردن با دیگران و ترک عمل رسول خدا و خلیفه سابق.

جواب:

جناب نجمی مسئله حدّ شراب‌خوری را از کتب اهل سنت خوب فهمیده اما کینه و بغض باطنی او را مجبور کرده که چنین اعتراض بی‌حکمتانه‌ای مرتکب شود تا کمی از تپش بغض، آرام گیرد. حال بنده بعضی از روایات را که در این مسئله آمده نقل می‌کنم.

اول مذهب خود نجمی: «الثانی فی الحدّ و هو ثمانون جلده. و یتوی فی الحر و العبد و الکافر مع التظاهر»<sup>۲</sup>.

دوم عمل صحابه: «عثمان رضی الله عنه دعا علیا فامرہ ان یجلده فجلده ثمانین» عثمان به علی رضی الله عنه دستور داد که ولید را حد زند سپس علی رضی الله عنه هشتاد جلد به ولید زد.<sup>۳</sup>

۲- «عن انس رضی الله عنه قال: جلد النبی ﷺ فی الخمر بالجرید و النعال و جلد ابوبکر اربعین»<sup>۴</sup>.

۳- «و قال علی ان رسول الله ﷺ لم یسنه» یعنی عددی را تعیین ننموده.<sup>۵</sup>

۱- سیری در صحیحین، ردیف ۳، ص ۹۸.

۲- المختصر النافع فی فقه الامامیه، ص ۲۲۲ از نجم‌الدین ... الحلّی متوفی ۶۷۶.

۳- بخاری، شماره حدیث ۳۶۹۶ باب مناقب عثمان بن عفان.

۴- بخاری.

۵- بخاری و مسلم، ص ۷۲.



- ۴- حتی کان آخر امرة عمر فجلد اربعین حتی اذا اعتوا و فسقوا جلد ثمانین.<sup>۱</sup>
- ۵- فجلده ﷺ بجریدین نحو اربعین قال و فعله ابوبکر فلما کان عمر استشار الناس فقال عبدالرحمن اخف الحدود ثمانین او ثمانون، فامر به عمر.<sup>۲</sup>
- ۶- فقال یا عبدالله بن جعفر قم فاجلده (یعنی ولید را) فجلده و علی یعد حتی بلغ اربعین فقال امسک ثم قال (ای علی) جلد النبی ﷺ اربعین و ابوبکر اربعین و عمر ثمانین و کل سنة و هذا احب الی.<sup>۳</sup>
- ۷- ان عمر بن الخطاب استشار فی الخمر یشربها الرجل فقال علی بن ابی طالب نری ان تجلد ثمانین فانه اذا شرب سکر و اذا هذی و اذا هذی افتری او کما قال فجلد عمر فی الخمر ثمانین<sup>۴</sup> کتاب الاشریة قال القاضی عیاض المعروف من مذهب علی الجلد فی الخمر ثمانین و منه قوله فی قلیل الخمر و کثیرها ثمانون جلدة و روى عنه انه جلد المعروف بالنجاشی ثمانین قال و المشهور ان علیا هو الذی اشار علی عمر باقامة الحد ثمانین.<sup>۵</sup>

حال از جناب نجمی پرسید هشتاد تازیانه تنها به مشوره عبدالرحمن ﷺ بن عوف بوده یا به دستور علی ﷺ از این بحث و مشورت علی ﷺ و عمل ابوبکر و عمر را سنت پیامبر معلوم می شود آن علی که جناب نجمی و حسینی شیرازی، ذکر و نگاه او را عبادت می دانند آن همان علی بوده که عبدالله بن سبأ برای ایشان ساخته و مشهور کرده اما این علی که مشاور شیخین ابوبکر و عمر بوده و عمل ایشان را به نام سنت یاد می کند و دختر خود را به نام ام کلثوم به عقد عمر درمی آورد این همان علی نیست بلکه

۱- بخاری باب الضرب بالجرید و الفعال، شماره حدیث ۶۷۷۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۱.

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲.

۴- الموطا، امام مالک، ص ۸۴۲.

۵- شرح مسلم لنووی، ج ۲، ص ۷۲، النسائی و الطحاوی و الطبرانی و البیهقی و عبدالرزاق و ابن ابی شیبیه و ابوداود و برای تفصیل بیشتر به فتح الباری، ج ۱۵، ص ۳۲، کتاب الحدود مراجعه فرمایید.

این علی بن ابی طالب عمری مسلک است و حرف زدن نجمی و شیرازی توخالی و پوچ است.

اعتراض داستان سؤال از اب و عمر رضی الله عنهما معنی کلمه اب را ندانسته.

جواب:

قرآن می گوید:

﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ

عَنْهُ مَسْئُولًا ﴾

(اسراء: ۳۶)

بنا به دستور این آیه آنچه را که انسان نمی داند نباید در آن تکلف و تعمق و در معنی لغت، تفسیر و ترجمه به رأی کند «اب» در لغت عرب مشهور نبوده و غیرعربی است بنابراین عمر رضی الله عنهما مطابق آیه ۳۶ اسراء عمل نمود و این عمل هیچ اشکال و اعتراضی ندارد. اما دشمن همیشه باید بهانه جوئی کند!! اعتراض به داستان عثمان رضی الله عنه و سمره بن جندب. این اعتراض هم به روال سابق اعتراض جاهلان و مبنی بر بغض و کینه باطنی است. در اسلام رعایت ادب و طریق حسن در وعظ و امر به معروف و اطاعت از امرای اسلام لازم است که محرمانه باشد نه بر مظاهره و مجاهره و سوءادب. اسامه بن زید روی همین قانون عمل نمود و گفت: «لا احب ان اکون اول من فتحه» من دوست ندارم که دروازه خلاف آداب اسلام و باب فتنه را باز کنم. امر به معروف باید از طریق حق ابلاغ شود.<sup>۲</sup> در صحیح بخاری چنین آمده «قیل لاسامه الا تکلم هذا قال قد کلمته مادون ان افتح له باب ارکون اول من یفتحه»<sup>۳</sup>. به روایت شعبه از اعمش و در روایت سفیان از اعمش چنین آمده: «قیل لاسامه لو اتیت فلانا فکلمته قال انکم لترون انی لا اکلمه الا اسمعکم انی اکلمه فی

۱- فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹۱.

۲- مسلم، ج ۲، ص ۴۱۲ باب عقوبه من یأمر بالمعروف و لا یفعله.

۳- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۵۲ باب الفتنه التي تموج کموج البحر، ص ۱۰۵۱.

السردون ان افتح بابا لاكون اول من فتحه الحديث<sup>۱</sup>». در هر دو روایت امام بخاری هدف و مطلب یکی است اما راوی سند دو نفراند ۱- سفیان از اعمش ۲- شعبه از اعمش، هر کلمه‌ای را که راوی گفته امام بخاری همان کلمه را بدون کم و بیش روایت نموده. جناب نجمی مهارت و علم تخصصی در اسماء رجال را ندارد و نمی‌تواند چنین دقت‌هایی را درک کند پس مجبور است که از خود حرف درآورده ضرب‌المثل است ملأ آن باشد که چُپ نکند.

اما روایت بیع خمر و مسئله سمره الحمیدی از سفیان از عمرو بن دینار از طاووس «انه سمع ابن عباس يقول بلغ عمر بن الخطاب ان فلان باع خمرأ فقال قاتل الله فلانا الحديث بخاری باب لا يذاب شحم الميتة و لا يباع و دكه» (به عمر خبر رسید که فلان به مردم شراب می‌فروشد عمر گفت خدا فلانی را بکشد<sup>۲</sup>). اما سند مسلم ابوبکر بن ابی‌شیبه قال حدثنا سفیان بن عینه مسند عن ابن عباس قال بلغ عمران سمره باع خمرأ فقال قاتل الله سمره الحديث<sup>۳</sup>. آیا اصحاب رسول الله ﷺ می‌تواند بعد از تحریم خمر شراب بفروشد؟ خیر، پس اصل ماجرا چیست؟

جواب اول:

اهل کتاب به جای جزیه (مالیات) شراب می‌دادند، سمره این شراب را به آنها فروخت و به اندازه‌ی قیمت آن جزیه گرفت و گمان کرد که این فروش جایز است<sup>۴</sup>. جواب دوم: عصیر را به کسی که شراب درست می‌کند فروخت و به عصیر خمر گفته می‌شود «كما یسمى العنب به»، این قول خطابی است و «الثالث ان یكون خلل الخمر و باعها» و عمر و اکثر علماء معتقدند که این فروش حلال نیست و سمره جایز دانسته<sup>۵</sup>.

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق باب صفة النار و انها مخلوقه، ج ۱، ص ۴۶۲.

۲- مسلم، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳- مسلم، ج ۲، ص ۲۳.

۴- ابن الجوزی عن ابن ناصر و رجّحه.

۵- برای تفصیل بیشتر به فتح الباری، ج ۶، ص ۲۷۲، حدیث شماره ۲۲۲۳ مراجعه فرمایند.

جناب نجمی از ابوبصیر لیث البختری المرادی و سید الحمیری و عبدالله بن ابی‌یعفور و ابوهریره البزاز سخنی در میان نمی‌آورد و از شراب خوردن‌شان چشم‌پوشی نموده، در حالیکه ایشان از محدثین بزرگ شیعه هستند و به قول و فتوای امام جعفر اعتنا و توجه‌ای نمی‌کردند.<sup>۱</sup>

اما اعتراض نقل بالمعن یدر، صحیح بخاری.

جواب:

این اعتراض بی‌موردی است اولاً نقل بالمعن یجرح نیست ثانیاً این نقل از راوی است نه از مؤلف مثل امام بخاری چنانچه حافظ ابوالفضل محمد بن طاهر المقدسی در کتاب خود بنام جواب المتعنت می‌گوید: «اعلم ان البخاری رحمه الله کان يذكر الحدیث فی کتابه و یستدل به فی کل باب باسناد آخر و یتخرج منه بحسن استنباطه و غزارة فقهه معنی یقتضیه الباب الذی اخرج به و قلم‌یورد حدیثاً فی موضوعین باسناد واحد و لفظ واحد، و انما یورده من طریق اخری لمعاناً» «الفصل الثالث فی بیان تقطیعه للحدیث و اختصاره و فائده اعادته له فی الابواب و تکراره».

اما استناد جناب نجمی به خطیب بغدادی که امام بخاری حدیثی را در شام شنیده و در مصر نوشته است. و در جواب سوالی که آیا این حدیثها کامل نوشته شده است بخاری در جواب سکوت می‌کند و چیزی نگفت، باید عرض کنم که این سکوت امام بخاری دلیل بر آنچه که شما فکر می‌کنید نیست. زیرا قبل از این جمله، عبارت دیگری است که دلیل بر کمال حافظه اوست: «ما عندی حدیث لا اذکر اسناده» و بعد از کلمه (فسکت) قصه دیگری علامه خطیب از امام بخاری و ابوحفص احمد بن حفص آورده که امام بخاری به ابوحفص می‌گوید این حرف که شما از کتاب الجامع خواندید در نزد

۱- نگاه کنید به جرح و تعدیل الکشی و جامع الرواه الردیلی، ج ۲، ص ۴۲۳، المستدرک، ج ۱۰، ص ۳۹۱، ابواب المزار و مایناسیه، الروضات، ج ۱، ص ۱۰ و ص ۱۱۱، ترجمه‌ی اسماعیل بن محمد الحمیری، الرسائل، ج ۱، ص ۲۴۷، التالی، ج ۴، ص ۲۱۶، رجال الکشی، ص ۲۴۲، ۲۴۵.

۲- هدی الساری، ص ۲۰.

من نیست سه دفعه این مراجعه را با ابوحفص تکرار می‌کند بعد ابوالحفص قول امام بخاری را تأیید و او را تعریف می‌کند و می‌گوید: «احفظوا فان هذا یوما یصیر رجلاً» اما استناد ابن حجر را که شما به صورت اعتراض آورده‌اید که ایشان گفته‌اند، از عجایب و نوادری که در صحیح بخاری واقع شده است این است که در این کتاب هر حدیث با سندی نقل گردیده است و همان حدیث با همان سند اما با الفاظ و متن دیگری نقل شده است به طوریکه در حدیث سحر النبی ﷺ این روایت به چشم می‌خورد. این عبارت شما برخلاف عبارت ابن حجر است؛ ایشان همین اعتراض را در فصل سوم هدی ساری، ص ۲۰ از حافظ مقدسی مفصلاً نقل نموده و جواب داده است در حال حاضر بنده عبارت ایشان را در حدیث سحر النبی ﷺ برای شما نقل می‌کنم: قوله: (حتى اذا كان ذات يوم او ذات ليلة) شك من الراوی، و اظنه من البخاری لانه اخرجه فی صفة ابلیس من بدء الخلق فقال حتى كان ذات يوم، و لم یشك، ثم ظهر لی ان الشك فیہ من عیسی بن یونس، و ان اسحاق بن راهویه اخرجه فی مسنده عنه علی الشك و من طریقہ اخرجه ابونعیم، فیحمل الجزم الماضي علی ان ابراهیم بن موسی شیخ البخاری حدثه به تارة بالجزم و تارة بالشك و یؤیده ماسا ذكره من الاختلاف عنه، و بعد ابن حجر می‌گوید، «و هذا من نوادر ما وقع فی البخاری ان یخرج الحدیث تاما باسناد واحد بلفظین». یعنی آن خیلی کم است حال اسناد و کلمات متن بخاری را بخوانید: و حدیث شماره ۵۷۶۳، «حدَّثنا ابراهیم بن موسی انا عیسی بن یونس عن هشام عن ابيه عن عائشه سحر رسول الله ﷺ رجل من نبی زریق یقال له لیبد بن الاعصم حتى كان رسول الله یخيل اليه انه يفعل الشی و ما فعله حتى اذا كان ذات يوم او ذات ليلة و هو عندی، لكنه دعا و دعا الحدیث و در آخر همین حدیث آمده قلت یا رسول الله افلا استخرجته قال: قد عافنی الله فكرهت ان اثور علی الناس فیہ شرا فامر بها فدفنت».

تابعه ابواسامه و ابوضمره و ابن ابی الزناد عن هشام، و قال الليث و ابن عیینة عن هشام، فی مشط و مشاققة<sup>۱</sup>. اما حدیث شماره ۵۷۶۵ و سند آن حدَّثنی عبدالله بن محمد قال سمعت

۱- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

ابن عیینة يقول: اول من حد ثوابه ابن جریج يقول: حدثني آل عروة عن عروة، فسألت هشاماً عنه فحدثنا عن ابيه عن عائشه كان رسول الله ﷺ سحر، حتى كان يرى انه يأتي النساء و لا يأتيهن ... قالت فاتي النبي ﷺ البئر حتى استخرجه ... قال فاستخجر قال فقلت افلا تنشرت - فقال اما والله فقد شفاني واكره ان اثير على احد من الناس شرا» این حدیث با این سند تفسیر شده و محلی برای سوال و جواب نگذاشته و در روایت اول بعضی ابهام بود اما این روایت همه ابهامات را تفسیر نمود. اما حدیث شماره ۵۷۶۶ مثل متن حدیث شماره ۵۷۶۵ است الا در یک کلمه و آن کلمه این است «قلت یا رسول الله افخرجته قال»: لا مراد از اخراج (نشر همان) مشط و مشاطه است و در جمله «ذات یوم» بدون شک آمده و در اینجا شیخ بخاری عبید بن اسماعیل است از «اسامه از هشام از ابيه» = برای علمای علوم الحدیث هیچ ابهام و تعارضی با جمع کردن اسناد و متون احادیث پیش نمی آید، اما طلبه بدون استاذ، و مغرض می تواند در این مورد بهانه جوئی و اعتراض کند.

جواب:

جناب نجمی به روال سابق خود در اینجا هم دست برد زد و عبارت کامل ابوولید باجی را روایت نکرده حافظ ابواسحاق ابراهیم بن احمد المستملی گفته که من کتاب بخاری را از اصلی که در نزد محمد بن یوسف الفربری بود نوشتم در این نسخه به چیزهایی برخورد نمودم که کامل نبود و جاهایی را دیدم که مبیض (سفید) بود و در بعضی جاها ترجمه باب بدون حدیث، و در بعضی جاها احادیث بدون ترجمه الباب موجود بود پس ما آنها را مرتب نمودیم؛ بعد ابوولید الباجی می گوید: «وهی مواضع قليلة جداً» چنین چیزهای بسیار کم است، در بعضی جاها که حدیث مطابق شرط او نبود. ترجمه الباب بدون حدیث صحیح، خالی مانده و در بعضی جاها همان حدیث که مطابق شرط او نبوده و مردم آن را از قیاس مقدم می دانستند، ترجمه الباب کرده و بعد آیه ای از قرآن یا حدیث صحیحی که عموم مردم بر آن دلالت داشته نقل نموده؛ و ابن حجر می گوید چون مقصد امام بخاری استنباط مسائل بوده در بعضی جاها ابواب بدون اسناد حدیث را می بینید و فقط می گوید: «فيه فلان عن النبي ﷺ او نحو ذلك و قد يذكر المتن

بغیر اسناد و قد یورد معلق» مقصدش دلیل برای مسئله بوده و بر این کار عیب و اعتراضی وارد نیست. پس صحیح بخاری را کسی دیگری تکمیل نکرده<sup>۱</sup>. الفصل الثانی فی بیان موضوعه و الكشف عن مغنراه فیه.

در نتیجه اعتراض‌های نجمی بی‌مورد و ناقص و بدون مطالعه و مبنی بر تقلید از دیگران سرچشمه گرفته و تمام استنادهای ایشان ناقص و قطع و بریده است: صحیح‌ترین دلیل بر بغض و کینه نجمی بر بخاری و حتی بر کل صحابه در روایات ابوبکر صدیق و علی رضی الله عنهما و رفتار علی علیه السلام با سه خلیفه مشاهده نمودیم که امام بخاری از ابوبکر صدیق علیه السلام بیست و دو حدیث روایت نموده و برای فضائل او نه روایت وارد کرده و از علی علیه السلام بیست و نه حدیث و در فضائل او یازده حدیث روایت نموده.

### قسمت ششم: توحید از نظر صحیحین

۱- رؤیت خدا از نظر صحیحین.<sup>۲</sup>

جواب:

اعتراض اول رؤیت الله تعالی: در روز قیامت: جای تأسف و تعجب است که جناب نجمی تا حالا معنی توحید و لا اله الا الله محمد الرسول الله را نفهمیده، دوم اینکه رؤیت الله را به عنوان توحید قلمداد کرده، سوم اینکه منکر وجود خدا است: «قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد».

﴿ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلَكِ وَلَمْ يَكُنْ

لَهُ وِليٌّ مِّنَ الدُّنْيَا وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا ﴾ (اسراء: ۱۱۱)

این توحید و اوصاف سالبه در قرآن اهل سنت آمده است اما در مورد اوصاف حرکت و انتقال در سوره بقره آیه (۲۱۰) می‌فرماید:

۱- هدی الساری، ص ۱۰.

۲- سیری در صحیحین، بحث توحید، بحث نبوت، احادیث متفرقه، ص ۱۰۸.

۱- ﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ

الْأَمْرُ ﴾

(بقره: ۲۱۰)

«آیا انتظار دارید که خداوند و فرشتگان، در سایه‌بانهای ابر به سوی آنان بیایند و همه کارها انجام یابد و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.»

۲- ﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ

رَبِّكَ ﴾

(انعام: ۱۵۸)

«آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سراغشان آیند یا خداوند (خودش) به سوی آنها بیاید یا بعضی از آیات پروردگارت (دال بر شروع رستاخیز باشد) آثار قیامت یا عذاب یا بر آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد.»

۳- ﴿ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۖ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴾

(فجر: ۲۱-۲۲)

«چنان نیست (که آنها می‌پندارند) در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود و پروردگار شما بیاید و فرشتگان صف در صف حاضر شوند.»

جناب نجمی به این آیه‌های صریح در مفهوم خود ایمان ندارد.

۴- ﴿ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴾

(قیامه: ۲۲-۲۳)

«(آری) در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است (۲۲) و به پروردگارش می‌نگرد (۲۳)».

ترجمه از مکارم شیرازی:

امام جعفر از رسول الله ﷺ روایت نموده که «بهشتی‌ها از الله تعالی می‌خواهند: «فَأرنا نوراً وجهك فيتجلى لهم سبحانه وتعالى حتى ينظرون الى نور وجهه المكون من عين كل ناظر فلا يتالكون حتى يخروا على وجوههم سجداً... فيستمكنون من النظر الى نور وجهه فيقولون يا سيدنا



حسبنا لذاذة منطقتك و النظر الى نور وجهك لانريدُ به بدلاً و لانبتهى به حوالاً و قد نظرت الى وجه ربي تبارك و تعالى فاشرقَ وَجْهِي من نورِ وجهه... والرَبُّ يضحك اليهم» در ابتدای همين روايت آمده: «قد سمعنا الصوت و اشتهينا النظر الى انوار جلالك و هو اعظم ثوابنا و قد وعدته و لا تخلف الميعاد<sup>۲</sup>». «حتى ينظروا الى نور وجهه المكنون من عين كل ناظر<sup>۳</sup>». از عن ابى عبدالله! آمده «فاذا اجتمعوا تجلى لهم الرب تبارك و تعالى، فاذا نظروا اليه خروا سجداً<sup>۴</sup>». «يا حسين ان اردت ان ينظر الله اليك من غير حجاب و تنظر الى الله من غير حجاب فوال آل محمد و وال ولى الامر منهم قال قلت انظر الى الله، قال اى والله» ... «بكر بن صالح عن ابى الحسن الرضا عليه السلام قال من سرّه ان ينظر الى الله بغير حجاب و ينظر الله اليه بغير حجاب فليتول ال محمد و ليتبرأ من عدوهم و ليأتهم بامام المؤمنين فانه اذا كان يوم القيامة نظر الله اليه بغير حجاب و نظر الى الله بغير حجاب<sup>۵</sup>». و در البحار باب فضل يوم الجمعة وليلتها و ساعاتها نقل المجلسى هذا الحديث نقلا عن على بن ابراهيم فى تفسيره عن ابيه عن عبدالرحمن بن ابى نجران عن عاصم بن حميد عن ابى عبدالله ... «فاذا اجتمعوا تجلى لهم الرب تبارك تعالى فاذا نظروا اليه خروا سجداً<sup>۶</sup>».

و در لثالى الاخبار لعمدة العلماء و المحققين محمد التوسير كانى الشيعى در باب فى ان اهل الجنة يسمعون صوته... .

فى ان اهل الجنة يسمعون صوته تعالى و يخاطبهم و ينظرون اليه و هما الذ الاشياء عندهم ... قد سمعنا الصوت و اشتهينا النظر و هو اعظم ثوابنا و قد وعدته و لا تخلف الميعاد فيامر الله الحجاب فيقوم سبعون الف حجاب فيركبون على النوق و البرازين و عليهم الحلى و الحلل

۱- البحار ۲۰۷/۸-۲۱۵، حديث ۲۰۵ باب الجنة و نعيمها.

۲- البحار، ص ۲۱۷.

۳- البحار حديث ۲۷، ص ۱۲۶، باب الجنة و نعيمها.

۴- البحار، ج ۴۸، ص ۲۶۳، حديث ۱۷.

۵- البحار، ج ۲۷، ص ۹۰، حديث ۴۲.

۶- البحار، ج ۸۹، ص ۲۶۶، حديث ۳.

فیسیرون فی ظل العرش حتی ینتهوا الی دارالسلام و هی درالله دارالبهاء و النور و السرور و الكرامة فیسمعون الصوت فیقولون: یا سیدنا سمعنا لذاذة منطقتک و ارنا وجهک فیتجلی لهم سبحانه و تعالی حتی ینظرون الی وجهه تبارک و تعالی<sup>۱</sup>.

رؤية الله در دعاهاى اهل بیت: ۱- ولذّة النظر الی وجهک و شوقا للقائک من غیر ضراء<sup>۲</sup>.

۲- در دعاء فاطمة سیده النساء آمده است که: و اسألک لذة النظر الی وجهک<sup>۳</sup>.

۳- قالت: «والنظر الی وجهک فارزقنی<sup>۴</sup>». «دعاء يوم الجمعة ... و انظر بها الی وجهک الکریم يوم القيامة»<sup>۵</sup>.

«و نظراً الی وجهک يوم تحجبه عن المجرمین: و صدق الله حيث یقول فی کتابه»<sup>۶</sup>.

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ (مطففين: ۱۵)

و در صفحه ۱۵۹ دعاء «ليلة الاحد اللهم حبب الينا لقاءک و ارزقنا النظر الی وجهک و اجعل لنا فی لقاءک نضرة و سرورا...» و در صفحه ۱۶۶ دعاء امام کاظم و «النظر الی وجهک الکریم» و در صفحه ۲۰۱ و ۲۰۶ امام کاظم می گوید: «ولذّة النظر الی وجهک و شوقا الی لقاءک<sup>۷</sup>». و حتی ینظروا الی نور وجهک الکریم الباقی یا الله<sup>۸</sup>. و لاتحجب مشتاقیک عن النظر الی جمیل اؤیتک و در صفحه ۱۴۵ ... و التمتع بالنظر الیک و در صفحه ۱۴۸ و منحنه بالنظر الی وجهک و در صفحه ۱۴۹ و لاتصرف عنی وجهک و در صفحه ۱۵۰ و شوقی

۱- الثالی الاخبار، ج ۴، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.

۲- البحار، ج ۸۶، ص ۲، حدیث ۲.

۳- البحار، ص ۸۵ و ۸۷ و حدیث ۱۱، باب تعقیب العصر المختص بها.

۴- البحار، ص ۱۰۲ و ۱۰۴، حدیث ۸، باب تعقیب ملاة المغرب.

۵- البحار، ج ۹، ص ۱۳۳.

۶- البحار، ص ۱۴۵.

۷- البحار، ج ۹۳، ص ۲۶۲.

۸- البحار، ج ۹۴، ص ۱۴۴.

الیک لایبیه الا النظر الی وجهک. و در صفحه ۲۲۵، حدیث ۱ باب احراز فاطمة الزهراء ... واسئلك النظر الی وجهک و الشوق الی لقائک<sup>۱</sup>. نوافل شهر رمضان ونظرة من وجهک الکریم فأنلنی... و لذة النظر الی وجهک و شوقا الی رؤیتک و لقائک<sup>۲</sup>. و من لا یحضره الفقیه، صفحه ۳۱۵ باب فی التعقیب.

و در «الصحیفة العلویة المبارکة، صفحه ۱۳۹ باب دعاءه علیه السلام باب فی المناجاة فی شهر رمضان فلا تجعلنی ممن صرفت عنه وجهک و حجه ... و ایز ابصار قلوبنا بضیاً نظرها الیک...». و اللهم حبب لقاءک و ارزقنا النظر الی وجهک و اجعل لنا فی لقائک نظرة و سرور... و لذة النظر الی وجهک و شوقا الی لقائک و القررت اینهم بالنظر الیک یوم لقائک الحادی عشرة ... النظر الی وجهک<sup>۳</sup>. نمونه‌ای از خروار: جناب نجمی به خاطر تقلید از دیگران و اعتماد به مکتوبات آنان فرصت مطالعه کتب دیگر را ندارد. دوم اینکه ایشان نه تنها ابوهریره و امام بخاری را مورد طعن قرار می‌دهند بلکه اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله و ابو عبدالله امام جعفر صادق و علی بن موسی الرضا و فاطمة الزهرا و زین العبادین که به اسناد و مؤلفین شیعه رؤیت الله را اعتقاد دارند و ثابت نموده‌اند، قبول ندارند، و اسامی اهل بیت را برای خود سپری قرار داده‌اند در حقیقت فاصله‌ی آنان با اهل بیت فاصله زمین تا آسمان است.

غیر از این روایات یعنی روایات اهل بیت: مسئله و حدیث رؤیت الله را بیشتر از بیست صحابه غیر از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند. ثالثاً بهانه بزرگ جناب نجمی و عبدالحسین در انکار حدیث رؤیت الله کلمه و جمله «فیاتهم الله فی غیر الصورة التي يعرفون».

«فیاتهم الله فی الصورة التي يعرفون».

«حتى یضحک الله فاذا ضحک منه اذن له بالدخول فیها».

۱- البحار، ج ۹۷، ص ۳۶۳.

۲- الکافی، ۵۴۷/۲ - ۵۴۸، حدیث ۶.

۳- المصابیح الجنان، ص ۸۸، ص ۱۰۶، ص ۵۲۷، ص ۵۲۷ و ۵۲۸.

این کلمات را برای خود دستاویزی قرار داده و حدیث رؤیت الله را انکار نموده، اهل سنت تمام اوصاف الله تعالی را که در قرآن و حدیث صحیح آمده بلاکیف و بدون تشبیه و مناسبت ذات الله تعالی قبول و به آن ایمان دارند و مقصد از صورت در حدیث رؤیت الله علامت است چنانچه در محاورات و عرف می‌گویند: صورت حدیث یا صورت کار چنین است و بعضی گفته‌اند مراد از صورت صفت است. به هر حال حدیث رؤیت از روایت شیعه و سنی و از قرآن، ثابت شده و اهل سنت به آن ایمان راسخ دارند و جمله «والرب یضحک الیهم» در روایت ابو عبدالله علیه السلام و در کتاب معتبر شما مانند کتب زیر وجود دارد: بحار الانوار، ص ۲۰۷ و ۲۱۵، ج ۸ و ص ۲۱۵ باب الجنة و نعیمها از احمد بن محمد بن عیسی عن سعید بن جناح عن عوف بن عبدالله الازدی عن بعض اصحابنا ثابت شده و لثالی الاخبار ۴/۴۱۰ - ۴۱۱ لعمدة العلماء و المحققین محمد التوسیر کانی الشیعی در باب ان اهل الجنة یسمعون صوته، و الرب یضحک الیهم، و همچنان در این روایت جمله «دارالله دارالبهاء و النور» ثابت شده و جمله «و یسمعون الصوت» هم آمده.

«و ینتهوا الی دارالسلام و هی دارالله» وارد شده: منشأ این عقیده باطل یعنی عدم رؤیت الله در روز قیامت، تفسیر بالرأی (المذموم) کلمه ناظره و تقلید از مذهب معتزله و خوارج و بغض مرجئه سرچشمه گرفته است و کلمه ناظره حقیقتاً به معنی نگاه‌کننده است و مخصوصاً وقتی که متعدی به سوی الی باشد. ثانیاً مکان و سیاق آیه دلیل صریح است که ناظره به معنی حقیقی خود آمده و تأویل آن به منتظره بعید و دور از عقل و نقل است، اما کلمه

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ﴾ (انعام: ۱۵۸)

و آیه

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ ﴾ (بقره: ۲۱۰)

لفظ و سیاق و مکان مابعد و ماقبل آیه مذکور دلیل صریحی است بر معنی انتظار. جناب نجمی در لغات و ادبیات عربی تخصصی ندارند و باز هم مقلد است و کسانیکه زبان مادری‌شان عربی است اگر کافر هم باشند خوب و راحت معنی «ناظره و هل ینظرون» را می‌دانند، و همچنان معنی آیه

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ (انعام: ۱۰۳)

از هر عوام عربی زبان پرسید می‌داند. درک کردن یک موضوع عظیم با دیدن آن فرق بزرگی دارد حال بشر آسمان و زمین و آفتاب را می‌بیند اما تمام آنرا درک نمی‌کند. همچنان استدلال شما از کلمه (لن ترانی) یک استدلال عامیانه‌ای است و توهین و تحقیر به شان و عظمت یک پیامبر است چیزی که ممکن نیست، و سؤال در مورد آن جهالت است پس چطور یک رسول عظیم‌الشان آن سوال را تکرار می‌کند.

آن تعریف و اوصاف سالبه که شما برای خدا تراشیده‌اید، تأیید مذهب دهریت و تعریف معدوم است چنین تعریفی در ادیان و کتب و صحائف آسمانی و گفتارهای انبیاء از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله نیامده. أسما و صفاتی که در کتب و صحائف آسمانی و در گفتار انبیاء علیهم السلام آمده شما به آنها ایمان ندارید و مقلد فلاسفه یونان قدیم ۴۲ سال قبل از میلاد هستید مثل دیمقریطس.

و اهل سنت تمام آنچه را در قرآن و حدیث صحیح آمده بدون تأویل و تشبیه و تجسم و تعطیل قبول دارند. خدائی را که شما و مقلدین تان تعریف می‌کنید فقط یک اسم است و مسمی‌ای وجود ندارد و معدوم محض است. و آنچه شما در کتاب خود ص ۱۱۸ نقل نموده‌اید که رسول خدا در شب معراج با چشم خود خدا را دید غلط است اهل سنت که عامل به قرآن و احادیث صحیح و پیروی خط جمهور علماء صحابه و تابعین هستند چنین عقیده و قولی را قبول ندارند. و کلمه ناظره را اگر به معنی منتظره معنا می‌کنید پس شما در مذهب خود مرتکب دو چیز می‌شوید، و مجبور هستید که بگویید مردم بهشتی منتظر هستند تا پروردگارشان بیاید و او را ببینند «فررت من المطر و قررت تحت المیزاب».

آیا می‌توان خدا را در خواب دید:

جواب:

در این سوال: ما یک حدیث به چند طرق روایت می‌کنیم: اول حالت خواب پیامبر صلی الله علیه و آله دوم جمله «فياحسن صورة سوم جمله اتانى الليلة آت من ربى» جمله اخير مسئله را

حل نموده و هیچ سؤالی و اعتراض بر اهل سنت وارد نمی‌شود. دوم: این مورد در خواب و در عالم رؤیا بوده و نیاز به تعبیر دارد زیرا که خواب بیننده غیر متشکل را متشکل و متشکل را بغير شکله می‌بیند. سوم: جمله «احسن صورة» صراحتاً دلیل بر صورت حقیقی الله تبارک ندارد بلکه احتمال دارد برحالت خوبی خواب دیده باشد. ای حال «کونی فی احسن صورة و صفة من غاية انعامه و لطفه علی» اگر مرجع صورة خدا باشد پس به معنی علامت است به این معنی «صورة الشی ما یتمیّز به عن غیره سواء کان عین ذاته او جزء الممیّز له عن غیره او صفته الممیّزة» چنانکه کلمه صورت بر جثه اطلاق می‌شود بر معانی هم استعمال می‌گردد مثلاً گفته می‌شود «صورة المسئلة کذا یا صورة احوال کذا». پس مراد از صورة در این حدیث (والله اعلم) ذات مخصوص و منزّه از «ما ثلثت از ماسوای الله تعالی» است «الطیبی والتوربشتی، مرقاه» اما در نزد سلف حدیث صحیح در اوصاف الله تعالی به همان عبارتی که واردات قبول و به آن ایمان دارند «من غیر تکلیف و لاتشبیه ولا تعطیل والایمان به من غیر تأویل له مع الاعتقاد بان الله (تع) لیس کمثله شی و هو السمع البصیر»<sup>۱</sup>.

اما علماء اهل سنت نیز خدا را در خواب می‌بینند:<sup>۲</sup>

جواب:

این موضوع و استناد جناب نجمی نه ثبوت صحیح دارد و نه حجّت. و باید این را به مذهب جمهور علماء اهل سنت نسبت دهند اقوال شاذ و نادر و بی‌سند اعتباری ندارد. از صحابه و تابعین بزرگ اهل سنت چنین چیزی با سند صحیح نیامده فقط همان یک رؤیت خوب و جمله «فی احسن صورة» در یک روش: «و آتانی اللیله ات من ربی» در یک روایت آمده و بگفته ترمذی صحیح است.

۱- تحفة الاحوذی، شرح ترمذی، ج ۴، ص ۱۷۳.

۲- سیری در صحیحین، ص ۱۲۳.

لازم به تذکر است که جناب سید محمد عظیمی جزوه‌ی بنام خدا در آیین و هابیت به چاپ رسانیده و در صفحه ۱۳ دروغ شاخرداری را به شیخ ناصرالدین آلبانی رحمت الله علیه نسبت داده که ایشان جمله ساختگی «شابا موفرا رجلاه فی خضرة، علیه نعلان من ذهب علی وجه فراش من ذهب» را صحیح گفته جوانی بود دارای موهای بلند در سبزه‌زاری ایستاده نعلینی از طلا بها و توری از طلا به صورت داشت<sup>۱</sup>. حالا بنده همان حدیث و قول شیخ آلبانی را برای خوانندگان عزیز نقل می‌کنم: «نعیم بن حماد و یحیی بن سلیمان... ان مروان بن عثمان حدّثه عن عماره بن عامر عن ام‌الطفیل امرأة ابی بن کعب قالت سمعت رسول الله ﷺ يقول رأیت ربی فی المنام فی احسن صورة» و ذکر کلاماً: آلبانی می‌گوید حدیث صحیح ماقبله، و اسناده ضعیف مظلم... و مروان بن عثمان الرزقی ضعیف کما فی التقریب» و از حافظ ابن حجر نقل نموده که این متن منکر است<sup>۲</sup>. مروان بن عثمان را ابو عبدالرحمن بسیار جرح نموده و عماره بن عامر یا ابن عمیر جهول و ضعیف است<sup>۳</sup>. نعیم بن حماد؛ ابن عدی گفته که حدیث می‌سازد و ابن معین هم او را جرح نموده<sup>۴</sup>.

دروغ دوم محمود عظیمی بر شیخ البانی، «تمام بدن خدا هم از بین خواهد رفت جز صورتش».

جواب:

اهل سنت عقیده و ایمان راسخ دارند بر اینکه، همه چیز فانی‌شدنی است و از بین خواهد رفت مگر ذات‌الله تعالی مراد از وجه ذات خدا است. حمله سوم محمود عظیمی بر ابن باز که ایشان گفته‌اند.

۱- السنة، ابن ابی عاصم برقم ۴۷۱.

۲- السنة ابن ابی عاصم، ج ۱، ص ۲۰۵، رقم ۴۷۱.

۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۷.

۴- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۲ و ثلثی، ص ۲۸ و ۲۹، ج ۱، تنزیه الشریعه، ج ۱، ص ۱۴۵، الفوائد المجموعه، ص ۴۴۸ و ۴۴۹ و الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۸۱.

حدیث: «اذا ضرب احدكم فليترك الوجه، فان الله خلق آدم على صورته و في لفظ آخر على صورة الرحمن»<sup>۱</sup>.

جواب:

این حدیث را شیعه‌ها صحیح و ثابت گفته‌اند<sup>۲</sup>. ثم قال الخميني: و هذا الحديث من الاحاديث المشهورة بين السنة و الشيعة و يستشهد به دائما و قد ايد الامام الباقر عليه السلام صدوره و تولي بيان المقصود منه<sup>۳</sup>.

نسبت صورت به خدا مثل نسبت روح است. «و نفخت فيه من روحي»: يا بيتي نسبت روح و بيت و «صورة بطرف الله» به این خاطر است که خالق روح و بيت و صوره الله تعالى است و آدم عليه السلام از ابتدا به همان صورت خود خلق شده برخلاف اولادهای آدم که اول نطفه است بعد علقه بعد مضغه الى آخره. این است معنی ان الله خلق آدم على صورته، هيچ کس از اهل سنت نگفته که صورت آدم مثل صورت الله تعالى است «سبحان الله، ليس كمثله شيء و هو السميع البصير» جناب عبدالحسين و محمود عظیمی و نجمی و ابوریه و ... همه مقلدند. خلاصه بحث گذشته این بود که معبود بر حق و یکتای اهل سنت دارای اوصاف کامله‌ای است که در قرآن و احادیث صحیح آمده بدون سؤال از کیفیت و بدون تنبیه و بدون انکار «امناً بالله كما هو باسماؤه و صفاته» اما معبود بر حق و یکتای جناب محمدصادق نجمی و عبدالحسين شرف‌الدين و حسين غیب غلامی هرساوی و ابوریه و حسن بن صادق الحسينی آل‌المجدد الشيرازي، دارای والدين و اولاد و ازواج و دارای دو دست و دو پا و دو چشم و دو گوش و قد و سر و ... است.

۱- ابن باز آن را صحیح و ثابت دانسته.

۲- زبدة الاربعين حدیثنا للخمینی، شماره حدیث ۳۸.

۳- کتاب التوحید للصدوق، ص ۲۶۴، حدیث ۱۸ - مصابیح الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶ - علم اليقين، ۴۶/۱ - العوالی، ج ۱، ص ۵۳ - تفسیر القرآن ۷/۱. او ص ۱۸۷ و ۱۹۱ و ۲۳۵ و ۵۰۳/۳ و ۵۲۴ و ۱۷۳/۴ و ص ۳۸۳ و ۴۸۶ - المحجّه ۴۳/۷، ص ۴۷ و ۲۶/۸، تفسیر الكنز، ج ۵، ص ۲۴۴ - الکافی، ۱/۱۳۴، حدیث ۴، باب الروح تفسیر المیزان، ۱۷۴/۱۲.



و همه این شیوخ مدیون علامه و محدث ابی یسر جمال‌الدین عبدالعزیز بن محمد بن الصدیق الحسنی الغماری المغربی هستند که کتاب حسن الرفاده را جمع‌آوری نمودند و در اختیار ایشان گذاشته و بعد از ایشان جناب خادم الحدیث الشریف و السنة المطهرة حسن بن صادق الحسین ال‌المجدد الشیرازی کتاب مذکور را با زحمت فراوان و شایسته تلخیص نمودند و با اسم تلخیص الافاده بطرق حدیث (النظر الی علی عبادة) و همچنان «الابادة لحکم الوضع علی حدیث ذکر علی عبادة»، مختصر نمودند و چاپ کردند و در دست‌رس همگان قرار دادند باید شما هم از حسن شیرازی تشکر کنید و همچنان یکی از بزرگان شما هشام بن الحکم مفتق الاکلام در امامت و مذهب المذهب در نظر و استدلال است جناب عبدالحسین شرف الدین در کتاب خود المراجعات ص ۴۱۹-۴۲۰ ایشان را بسیار توثیق و تمجید نموده است. جناب هشام بن الحکم از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند که الله تعالی جسم صمدی نوری است<sup>۱</sup>. همچنان هشام بن الحکم معتقد است. آن «معبوده جسم ذوحد و نهاية و انه طويل عريض عميق و ان طوله مثل عرضه<sup>۲</sup>». دوباره ایشان گفته‌اند «ان ربه جسم ذاهب جاء فيتحرك تارة و يسكن اخرى و يقعد مرة و يقوم اخرى» و می‌گوید کوه ابوقبیس از الله تعالی بزرگتر است<sup>۳</sup>. و دوباره معتقد است که بین معبود و بین اجسام مشابهت وجود دارد<sup>۴</sup>. و همین عقیده اجسامی را هم هشام الجوالقی دارند<sup>۵</sup>. و عقیده هشام بن سالم و یونس بن عبدالرحمن و شیطان الطاق الملقب عندهم بمؤمن الطاق و غیرهم، همین است و بس. ناب عبدالحسین می‌گوید: «هل يليق بمثل هشام علی غزارة

۱- اصول کافی باب النهی عن الجسم و الصورة، ج ۱، ص ۱۴۰ و التوحید لابن بابویه القمی، ص ۹۸.

۲- الفرق بین الفرق، للبغدادی، ص ۴۸.

۳- مقالات اسلامی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۴- منابع قبلی، الملل و النحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳ و التوحید للقمی، ج ۶، ص ۹۹ و مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۶ و

الفرق بین الفرق، ص ۶۵، التبصیر فی الدین، ص ۳۷.

فضله ان تنسب اليه الخرافات<sup>۱</sup>، و ايضا هارون بن مسلم بن سعدان ابوالقاسم عقیده جبر و تشبیه را داشته و چه دروغهای را بر ائمه نسبت داده‌اند و همچنان محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی هم عقیده ابوالقاسم مذکور است و همین است عقیده یونس بن عبدالرحمن القمی<sup>۲</sup>. متأسفانه این راویان بزرگ که عقیده‌ی جسم و جبر و تشبیه را دارند برای نجمی و محمود عظیمی و ابوریه و تیجانی و عبدالحسین و ... غیرمرئی شده‌اند «لاتدرکهم ابصارهم»: اما از جرح ابوهریره و امام بخاری (رحمت الله علیهم) لذت می‌برند، و معتاد تلبیس و تقطیع و تقلید و کتمان حق شده‌اند. تعجب و در اینجا است که بزرگان شان تمام عمر خود را در بغض و کینه با اصحاب رسول ﷺ و در ادعای محبت ظاهری اهل بیت به پایان رسانیدند اما با اقوال و اعمال ائمه اهل بیت چند درصدی عمل نکردند و نخواهند کرد «اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه» آمین.

۱- عن جعفر بن الباقر عليه السلام انه قال لقد امسينا وما احد اعدى لنا ممن ينتحل مودتنا<sup>۳</sup>.

۲- و عنه ايضاً انه قال: انا اهل بيت صادقون لانخلو من كذب يكذب علينا، فيسقط صدقنا بكذبه عند الناس: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اصدق الناس لهجة و كان مسيلمة يكذب عليه، و كان امير المؤمنين عليه السلام اصدق من برأ الله من بعد رسول الله، و كان الذي يكذب عليه من الكذب عبد الله بن سبأ لعنة الله و كان ابو عبد الله الحسين بن علي عليه السلام قد ابتلى بالمختار، ثم ذكر ابا عبد الله الحارث الشامي و البنان فقال: كانا يكذبان على علي بن الحسين عليه السلام، ثم ذكر المغيرة بن سعيد و بزيعاً و السري و ابالخطاب و معمراً و بشار الاشعري و حمزة اليزيدي و صائق النهدي اي اصحابه فقال: لعنهم الله، انا لا نخلو من كذاب يكذب علينا كفانا الله مؤنة كل كذاب و اذا فهم الله حدّ الحديد<sup>۴</sup>. و

۱- المراجعات، ص ۴۲۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۰۵، ج ۵، التوحيد ۹۸ و ح ۲، ص ۱۰۴، حديث ۲۰ - حاوی الاقوال ۳/۲۳۲، رقم

۱۱۸۶، رجال النجاشی، ۲/۲۸۴، رقم ۱۰۲۱ - کتاب المواقفه، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳- رجال الكشي، ص ۲۵۹ در ترجمه ابوالخطاب.

۴- رجال الكشي، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

عن حفیده علی الرضا الامام الثامن انه قال: كان بنان يكذب علی بن الحسين فاذا قاله الله حرّ الحديد، و كان المغيرة بن سعيد يكذب علی ابن جعفر فاذا قاله الله حرّ الحديد و كان محمد بن بشر يكذب علی ابن الحسن علی بن موسى الرضا فاذا قاله الله حرّ الحديد و كان ابوالخطاب يكذب علی ابی عبدالله فاذا قاله الله حرّ الحديد، و الذی يكذب علی محمد بن الفرات<sup>۱</sup>، و عن ابی جعفر محمد بالباقر انه قال لعن الله بنان البیان و ان بنان لعنه الله كان يكذب علی ابی اشهد ان ابی كان عبدا صالحا. عن جعفر انه ذكر عنده جعفر بن واقد و نفر من اصحاب ابی الخطاب فقيل: انه صار اليهم يتردد و قال فيهم: و هو الذی فی السماء إله و فی الارض إله، قال هو الامام، فقال او عبدالله عليه السلام: لا والله لا يا ويني و اياه سقّف بيت ابداء، هم شر من اليهود و النصرارى و المجوس و الذين اشركوا، والله ما صغر عظمة الله تصغير هم شيئا قط، و ان عزيز جال في صدره ما قالت اليهود فمحي الله اسمه من النبوة، والله لو ان عيسى اقر بها قالت فيه النصرارى لا ورثه الله صمما الى يوم القيامة، و الله لو اقررت بما يقول في اهل الكوفة لأخذتني الارض، و ما انا الا عبد مملوك لا اقدر علی ضر شى و لانفع شى<sup>۲</sup>، عن قاسم الصير في قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: قوم يزعمون انى لهم امام، والله ما ان لهم يمام ما لهم لعنهم الله كلما سترت ستر اهلكوه هتل الله سترهم، اقول كذا يقولون انما يعنى (اى ابو عبدالله) كذا انا امام من اطاعنى<sup>۳</sup>.

آيا خداوند محتاج به مكان است؟<sup>۴</sup>

جواب:

جناب محمد صادق: تمام آنچه از احاديث و اقوال ائمه نقل نموده صحيح و ثابت و معتبرند اما در كتاب خود يك موضوع را مطرح کرده كه نزد اهل سنت هيچ كس به آن موضوع عقیده ندارند و نه چنين چیزی گفته اند و آن موضوع محتاج است. عقیده اهل

۱- رجال الكشى، ص ۲۵۶.

۲- رجال الكشى، ص ۲۵۵، حديث ۵۴۱.

۳- رجال الكشى، ص ۳۶۷، حديث ۵۳۸.

۴- رجال الكشى، ص ۲۵۴ و ۲۵۵، حديث ۵۳۹.

۵- سیری در صحیحین، ردیف ۲، ص ۱۳۰.

سنت این است: «فهو فوق العرش مع حمله بقدرته للعرش و حملته و غناه عن العرش، و فقر العرش اليه»<sup>۱</sup>.

اما اینکه الله تعالی بالای عرش است اهل سنت بر این موضوع اتفاق نظر دارند، حتی امام ابوحنیفه رحمه الله علیه، متوقف فوقیت را کافر می‌داند، منکر فوقیت به طریق اولی کافر است: نزد امام اعظم جای تعجب و تأسف است که جناب نجمی با اینکه مدعی عدم امکان است معتقد به مکان می‌شود، زیرا آن را مکارم شیرازی گفته. ولی در عین حال همه جا و در هر زمان حضور دارد چراکه فوق زمان و مکان است، او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین عبود، و او حکیم و علیم است. سوره زخرف آیه ۸۴، کلمه همه جا و فوق زمان، و فوق مکان، (مکان است) و همچنان، او با شماست هر جا که باشید، (مکان ثابت شد) و همچنان او به ما از ما نزدیکتر است، (این هم مکان است) او درون جان ماست (این هم مکان است) و او در همه جا است. (این هم مکان است) و در عین حال مکانی ندارد، این تناقض است، اختلاف در این است که اهل سنت از آدم تا خاتم «عليهم الصلاة والسلام و الصحابة من المهاجرين و الانصار و الذين اتبعوهم باحسان الى قيام يوم القيامة» مکان اعلیٰ علین که همان فوق العرش است را برای الله تبارک و تعالیٰ مناسب و لائق ذات او می‌بینند و شما برای الله عزوجل پست‌ترین و پائین‌ترین مکان را که لائق مخلوقات است مدعی هستید مثل داخل شکم و حمام و خرابه‌ها و خانه‌های کهنه و خرابه و ... در این مسئله امام بخاری و هم عقیده‌هایش نمره بیست را کسب نمودند و صفر (-۰-) برای شما باقی مانده است.

حال می‌رویم به طرف قرآن نازل شده به ترتیب خلیفه سوم عثمان ذی‌النورین و شهید بر حق در راه حق و به نستعین،

نزهتموه الجهلكم عن عرشه و حصر تموه فی مکان ثان

لا تعدموه بقولکم: لاداخل + فینا ولا هو خار الاکوان.

والله فوق العرش و الكرسي لا تخفی علیه خواطر الانسان

۱- شرح عقید الطحاویه، للعلامه ابن ابی الغزّ الحنفی، ص ۲۸۰.

لا تحصروه فی مکان اذ تقو  
لوا: ربنا حقا بكل مکان  
ابن القیم قصید النونیه

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمت اول از قرآن

۱- ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ

(اعراف: ۵۴)

عَلَى الْعَرْشِ

۲- ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾

(طه: ۵)

۳- ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ

الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ ۗ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ عِنْدِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ

رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾

(یونس: ۳)

۴- ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ

الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۗ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ يُدِيرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ

لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾

(رعد: ۲)

۵- ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ

الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا﴾

(فرقان: ۵۹)

۶- ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ

عَلَى الْعَرْشِ ۗ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾

(سجده: ۴)

۷- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (حدید: ۴)

این هفت آیه با صراحت کامل و ظاهر و روشن ثابت نمود که الله تعالی بالای عرش بدون کیف و بدون تشبیه و بدون تعطیل قرار گرفته و علم او بر همه جا محیط است. قسمت دوم از آیات قرآن با صراحت صفت علو را ثابت می‌کند و مؤید و تفسیر قسمت اول می‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ تَوَفَّيْكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾

(آل عمران: ۵۵)

۲- ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (نساء: ۴)

۳- ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (فاطر: ۱۰)

۴- ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ (سجده: ۵)

۵- ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (نحل: ۵۰)

۶- ﴿ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٦٠﴾ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ (معارج: ۳-۴)

۷- ﴿وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا ۗ وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ﴾ (حاقه: ۱۷)

علت حمل عرش با هشت فرشته چیست اگر الله عزوجل بالای عرش نیست.

قسمت سوم از آیات قرآن کلمه قریب یا معکم است.

۱- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُؤْسِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۗ وَخَنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ

حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦٦﴾ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٦٧﴾ مَا

يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (ق: ۱۶-۱۸)

سیاق و سباق آیه به صراحت ثابت کرده که مراد از قرب، علم خدا است و به واسطه فرشتها تمام اعمال و اقوال انسان ضبط می‌شوند و همچنان آیه چهار سوره‌ی حدید می‌فرماید:

۲- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾

(حدید: ۴)

بعد می‌فرماید:

۲- ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾

(حدید: ۴)

بعد می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

(حدید: ۴)

مراد از این معیت علم خدا است.

۳- ﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۲﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۱﴾ وَحُنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ

مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۳﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

(واقعه: ۸۳-۸۷)

مراد از این قرب حضور فرشتگان است که برای قبض روح میت می‌آیند حضور فرشتگان و قرب آنها به خدا نسبت داده شده چنانچه قرآن خواندن فرشته: به خدا نسبت داده شده.

۴- ﴿فَإِذَا قَرَأْنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾

(قیامه: ۱۸)

اول ضمیر جمع متکلم قرآن‌ها بعد ضمیر مفرد مذکر غائب قرآن‌ها است و تمام علما اتفاق نظر دارند که تمام آیات قرآن به واسطه جبرئیل نازل و بر پیامبر ﷺ خوانده شده و همچنان بعضی اوقات عمل پیامبران و فرشتگان منسوب به خدا می‌شوند: مثل

۵- ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾

(انفال: ۱۷)

۶- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

(مجادله: ۷)

اول و آخر آیه صراحتاً این معیت را تفسیر و بیان نموده که علم خدای تعالی همه جا است و کسانی که زبان مادری شان عربی است و متخصص در علوم قرآن‌اند خیلی راحت و آسان می‌دانند و تفسیر قرآن بالقرآن بسیاری از مشکلات عقیدتی و معاملاتی و معاشرتی را به آسانی حل و بیان نموده البته برای کسانی که طالب حق و حقیقت هستند بزرگترین سبب و علت گمراهی فرقه‌های باطله این بوده و هست که یک آیه یا نصف آیه را از قرآن برای تقویت مذهب تقلیدی و هواپرستی خود ترجمه و تفسیر بالرأی می‌کردند، مثال اولین مذهب در زمان خلافت علی علیه السلام مذهب عبدالله بن سبا یهودی که فقط از قیاس ناقص مذهبی را برای خود پی‌ریزی کرد و به علی علیه السلام می‌گفت «انت هو قال من هو قال اله او الله».

گروه دوم الخوارج، ایشان یک آیه را تفسیر بالرأی کردند «ان الحكم الا الله» و علی علیه السلام و معاویه رضی الله عنه و عمرو بن العاص رضی الله عنه را کافر می‌گفتند و گمراه شدند و به ایشان لقب مارقین داده شد «یسرقون من الدین كما یسرق السهم من الرمية». سوم گروه جبریه؛ آنها هم از یک آیه قرآن برای خود مذهبی ساختند و ما «تشاؤون الا ان یشاء الله».

کمونست هم می‌گویند همه چیز اشتراکی هستند و از آیه

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾

(بقره: ۲۹)

دلیل می‌گیرند بهائی و قادیانی می‌گویند

(یونس: ۴۷)

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ﴾

جناب نجمی می‌گوید



(هود: ۸۶)

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾

مراد امام زمان است. محمد الکلینی می‌گوید «ولقد عهدنا الی ادم من قبل فنی و لم نجدله عزمًا، قال عهدنا الیه فی محمد و الائمة من بعده فترك و لم یکن له عزم انهم هکذا و انما سمی اولوالعزم اولی العزم لانه عهد الیهم فی محمد و الاوصیاء من بعده و المهدی و سیره و اجمع عزمهم علی ان ذلک کذلک و الاقرار به»<sup>۱</sup>.

علت تمام بدبختیهای بشر و سبب گمراهی، تفسیر بالرأی و هواپرستی و تقلید بوده و هست، در حقیقت اهل ظاهر اینها بوده‌اند که از یک آیه یا نصف آیه یک یا جمله استدلال گرفته‌اند و برای خود مذهبی ساخته‌اند و مردم بی‌علم و کم‌علم را از راه خدا و رسول بازداشتند و روانه جهنم کردند. خلاصه کلام اهل سنت در صفت علو الله تبارک و تعالی، نود و شش حدیث مرفوع از پیامبر ﷺ در دست دارند<sup>۲</sup>. و یک صد و شست و هشت امام بزرگ اهل سنت، اولشان ابوحنیفه و آخرش قرطبی صاحب التفسیر سال ۶۷۱ معتقد به وقیت الله عزوجل هستند.<sup>۳</sup>

### ردیف ۳ اما صفت ضحک (خندیدن)

جناب نجمی در ص ۱۳۹ کتاب خود می‌گوید: خدای صحیحین می‌خندد // جناب نجمی مقلد عبدالحسین شرف‌الدین است و کتاب البحار حدیث طویلی از پیامبر روایت نموده که یکی از بهشتیهای جنت با زن خود صحبت می‌کند که صورت من با نگاه کردن صورت پروردگار هفتاد برابر روشن‌تر شده فنعانق من باب الخیمة و الرب یضحک الیهم<sup>۴</sup>. پس ما با او معانقه (بغل‌کشی) می‌کنیم از دروازه خیمه و پروردگار می‌خندد و همچنان

۱- اصول کافی، حدیث شماره ۱۱۰۱، ص ۲۸۳، ج ۲، کتاب الحججه.

۲- مراجعه شود به مختصر العلو للعلی الغفار، تألیف الحافظ شمس الدین الذهبی و به تحقیق ناصرالدین آلبانی (رح).

۳- منبع قبلی، ص ۱۳۵ تا ۲۸۶.

۴- بحار، ج ۸، ص ۲۰۷ - ۲۱۵، حدیث ۲۰۵، باب الجنة و نعيمها.

در لثالی الاخبار، این حدیث روایت شده در باب ان اهل الجنة یسمعون صوته و در آخرین حدیث آمده و الرب یضحک الیه<sup>۱</sup>. پروردگار می‌خندد. پس خدای بحار و لثالی الاخبار می‌خندد و جناب نجمی خبر ندارد.

اهل سنت می‌گویند: «یضحک یا ضحک» صفت الله تعالی است بدون تشبیه مثل «یجب و یرضی و یغضب و ینظر و یسمع و یعلم» و غیره اینها اوصاف الله تعالی هستند بدون سؤال از کیف و تشبیه احادیثی که از صحیحین نقل کرده‌اید همه صحیح‌اند. کاش که شما اول بحار و لثالی الاخبار را مطالعه می‌کردید و بعد بخاری را.

ردیف ۴ اما آیا خداوند به تغییر مکان نیازمند است؟ خداوند به آسمان پائین فرود می‌آید؟

بعداً جناب نجمی نتایج احادیث اهل سنت را اینگونه بیان می‌کند:

۱- تجسم خداوند، ۲- محتاج بودن خدا به مکان، ۳- محتاج بودن او به جهت و طرف ۴- محدود بودن خدا که محتاج است تغییر مکان دهد و از جایی به جایی منتقل شود<sup>۲</sup>، و در ص ۱۴۵ می‌گوید: آری دروغ‌گویان کم‌حافظه‌اند به هر صورت این حدیث نیز برخلاف مسلمات عقل و قرآن مجید است که درباره توحید بدین صورت نقل گردیده است//

جواب:

و به نستعین // جناب محمدصادق نجمی مقلد عبدالحسین شرف‌الدین است و عینک دوربین دارد، نزدیک را آنچه در اصول کافی و توحید صدوق و بحار و محجه البیضاء و ریاض العلماء و سایر کتابهای آنها وجود دارد نمی‌بیند و دوست دارد که طلبه‌های بلوچستان را از خواب سکوت به سخن‌گفتن و قلم‌بدست‌گرفتن بیاورد.

شکراً، الآن بنده مذهب نجمی را برای او نقل می‌کنم//

۱- لثالی الاخبار، ج ۴، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.

۲- سیری در صحیحین، ص ۱۴۳ و ص ۱۴۴.

۱- محمد بن عیسی می گوید: برای حضرت امام علی النقی نوشتم، سرورم! خدا مرا قربانت گرداند برای ما روایت کرده‌اند که: خدا در موضع معینی از عرش قرار دارد و نیمه آخر هر شب به آسمان پائین فرود آید. و باز روایت کنند که در شب عرفه پائین آید و سپس به جای خود برگردد یکی از دوستان شما در این باره گوید: اگر خدا در موضع معینی باشد در ملاقات و مجاورت هوا قرار می‌گیرد در صورتیکه هوا جسم رقیقی است که به هر چیز باندازه خودش احاطه می‌کند، پس چگونه در این صورت هوا به خدا احاطه می‌کند حضرت، مرقوم فرمود: این را خدا خود می‌داند و اوست که نیکو اندازه‌گیری می‌کند، بدانکه او اگر در آسمان پائین باشد همچنان در عرش است و علم و قدرت و سلطنت را احاطه او بر همه چیز یکسانست، **وَ اعْلَمَ أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ وَ الْأَشْيَاءُ كُلِّهَا لَهُ سِوَاءٌ عِلْمًا وَ قُدْرَةً وَ مَلَكًا وَ احِاطَةً.**<sup>۱</sup>

۲- شخصی از ابو عبدالله پرسید: پس شما معتقد هستید که خداوند به آسمان دنیا نزول می‌کند؟ ابو عبدالله فرمود: آری ما چنین می‌گوییم، زیرا اخبار و روایات، آن را تأیید می‌کنند. آن شخص پرسید: پس اگر خدا نازل شود و میان او و عرش حایل ایجاد شود، آیا این صفت حدوث نیست؟ ابو عبدالله فرمود: بلکه بر خداوند تعالی دگرگونی حادث نمی‌شود و حدوث بر او جاری نمی‌شود و نزول او مانند نزول یک مخلوق نیست که هرگاه از مکانی به مکان دیگر تغییر جا دهد، مکان اول از او خالی شود و خداوند بدون هیچ دشواری و حرکت به آسمان دنیا نازل می‌شود و در همان حال در آسمان هفتم بر روی عرش هم قرار دارد ... و هر قدر از قدرت و توانایی خود را که بخواهد در دور و نزدیک ظاهر می‌سازد.<sup>۲</sup>

۳- ابو عبدالله فرمود: خدای متعال در یک سوم آخر شب به آسمان دنیا نازل می‌شود و ندا می‌دهد که آیا کسی هست که توبه کند و طلب غفرت کند و من او را مغفرت

۱- اصول کافی، کتاب التوحید، باب الحركة و الانتقال، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- بحار الانوار مجلسی، ج ۳، ص ۳۳۱ و توحید صدوق، باب ۱۴، ص ۲۴۸ و علیّ فی القرآن و السنه، ج ۲، ص ۶۸۷.

نمایم و آیا کسی هست که مرا فرا بخواند تا مشکل او را رفع نمایم، آیا تنگ‌دستی هست که مرا فرا بخواند تا برای او گشایش ایجاد کنم و آیا مظلومی هست که مرا یاری کند تا یاریش کنم.<sup>۱</sup>

۴- خدای تعالی در یک سوم آخر شب و غروب روز عرفه به آسمان دنیا و براهل عرفه نازل می‌شود و شب نیمه شعبان هم نازل می‌شود.<sup>۲</sup>

۵- خداوند هر شب تا یک سوم آخر آن باقی است به آسمان دنیا نازل می‌شود.<sup>۳</sup>

۶- اخبار فراوانی در رابطه با ارزش عرش و انتشار رائقه از باغهای بهشت و نزول خدای جبار به آسمان دنیا و ... وارد شده است.<sup>۴</sup>

۷- خداوند تعالی هر شب به آسمان دنیا نازل می‌شود و می‌فرماید: آیا دعاگویی هست که من درخواستش را بپذیرم.<sup>۵</sup>

۸- ابوعبدالله فرمود: خداوند در روز عرفه و اول زوال به زمین نازل می‌شود در حالیکه سوار بر شتری افرق است و بارانهای خود از راست و چپ اهل عرفات را احاطه می‌کند تا اینکه مغرب فرا می‌رسد و مردم آرام می‌گیرند. در این حال خداوند دو ملائکه را در برابر ملازمان و در آن تنگنا که من دیدم، می‌گمارد که می‌گویند: ای پروردگار، درود بفرست، درود بفرست و خداوند که در حال بالارفتن به آسمان است می‌فرماید: آمین امین، پروردگار جهانیان پذیرفت. به همین خاطر ...»<sup>۶</sup>.

بلی جناب نجمی خدای شما شترسواری هم می‌کند و با دو رانهای خود اهل عرفات را از راست و چپ احاطه کرده است و بعد از زمین عرفات به بالا می‌رود.

۱- بحار الانوار مجلسی، باب دعوة المنادی فی السحر، ج ۸۷، ص ۱۶۸.

۲- عوالی اللثالی، فصل هفتم، روایت ۴۴، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳- محجة البیضاء، کاشانی، ج ۲، کتاب الاذکار و الدعوات، ص ۲۸۵.

۴- محجة البیضاء، ج ۲، ص ۳۷۳.

۵- همان، ج ۵، ص ۱۵.

۶- ریاض العلماء، آخندی اصفهانی به روایت زید نرسی، ج ۲، ص ۴۰۴.

۹- سلیمان بن خالد از ابو عبدالله روایت می‌کند که می‌فرمود: اعمال بندگان در هر پنج شبه نزد پیامبر ﷺ برده می‌شود و زمانی که روز عرفه فرا می‌رسد خداوند پایین می‌آید.<sup>۱</sup>

۱۰- عطاء از ابو جعفر و او از پدرش و او از اجدادش و آنها از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که ... جبرئیل به نزد آدم و حوا آمد و آنها را به «مروه» آورد و به آنها خبر داد که خدای جبار به زمین فرود آمده و پایه‌های «بیت الحرام» را با سنگی از «صفا» و سنگی از «مروه» و سنگی از «طور سیناء» و سنگی از «جبل السلام» بنا کرد.<sup>۲</sup>

آری جناب آقای محمود عظیمی و نجمی و عبدالحسین شرف‌الدین طبق روایات خود شما خدای شما بنائی هم می‌کند.

۱۱- جابر از ابو جعفر ﷺ روایت می‌کند که در مورد آیه «فی ظلل من الغمام» فرمود: خداوند در میان هفت گنبد نور نازل می‌شود و کسی نمی‌داند که در کدام یک از آنها قرار دارد، تا اینکه در ظهر کوفه نازل می‌شود.<sup>۳</sup>

۱۲- جابر بن یزید جعفی از ابو جعفر روایت می‌کند که فرمود: ای جابر خداوند وجود داشت، در حالیکه غیر از او هیچ چیزی نبود و هیچ معلوم و مجهولی وجود نداشت پس اولین چیزی که خلق کرد، محمد ﷺ بود، پس خدای کعبه ما (اهل بیت) را از نور عظمت خود خلق کرد. پس ابو جعفر گفت: خداوند پس از آن در سایه‌های ابر و ... به زمین فرود آمد و انوار ما (اهل بیت) هم به همراه او فرود آمد و ما را به صورت

۱- بصائر الدرجات، صفار، روایت ۱۵، ص ۴۲۶ و البرهان، ج ۲، ص ۱۵۸ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۴۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷ و بحار الانوار، ج ۵، ص ۴۹ و البرهان، ج ۱، ص ۸۴ و ص ۸۵.

۳- البرهان، ج ۱، ص ۲۹ و عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۳ و اللئالی، ج ۵، ص ۸۳ و علی فی القرآن و السنه، ج ۱، ص ۸۵ و بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹ و الجدید فی القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷ و تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۳۹۲ و حلیه، ج ۱، ص ۱۶ و مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۴۱ و الصحیفه، ج ۱، ص ۱۶۱ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷ و ص ۱۰۳.

یک صف نورانی در برابر خود قرار داد که در زمین به تسبیح او پرداختیم، همانگونه که در آسمان او تسبیح او را می نمودیم.<sup>۱</sup>

۱۳- از یونس بن ظبیان روایت شده که ابوعبدالله گفت: هر وقت که شب جمعه فرار شد، خدای تعالی به آسمان دنیا نازل می شود و هنگام طلوع فجر، خداوند بر عرش خود و بالای بیت المعمور قرار دارد.<sup>۲</sup>

۱۴- سلیمان بن خالد از ابوعبدالله روایت می کند که فرمود: هر پنج شنبه، اعمال بندگان به محضر رسول خدا ﷺ عرضه می شود، اما هنگامی که روز عرفه فرا می رسد، خداوند تعالی نازل می شود و این مسئله مصداق فرموده خداست: (و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا).<sup>۳</sup>

۱۵- ابوحمزه ثمالی از ابوجعفر روایت می کند که فرمود: خداوند تعالی در سایه‌ی ملائکه به زمین فرود آمد و در مکانی به اسم «الروحاء» که دره‌ای بین طائف و مکه است بر آدم نازل شد.<sup>۴</sup>

۱۶- ابان از ابوعبدالله روایت می کند که فرمود: خداوند از ابتدای شب جمعه به آسمان دنیا نازل می شود و نیکیها در آن شب دو برابر می شود و بدیها پاک می گردند زیرا خداوند، واسع و کریم است.<sup>۵</sup>

۱۷- عبدالکریم بن عمرو خثعمی می گوید که از ابوعبدالله شنیدم که می گفت: خداوند جبار در سایه‌ی ابرها و ملائکه نزل کرد و پیامبر خدا ﷺ پیشاپیش او بود در حالیکه نیزه‌ایاز نور در ستایش بود.<sup>۶</sup>

۱- صحیفه الابرار، میرزا محمدتقی، ج ۱، ص ۱۶۰ و ص ۱۶۱.

۲- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۵۹ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴ و البصائر، ص ۴۲۶.

۴- تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۳۰۰ و الصحیفه، ج ۱، ص ۱۶۰ و ص ۱۶۱.

۵- فروع کافی، ج ۳، ص ۴۱۴ و التهذیب، ج ۳، ص ۴۰.

۶- البرهان، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۱، ص ۲۰۹ و کتاب الشمس، ص ۴۱۰.

۱۸- معاویه بن عمار از ابوعبدالله روایت می‌کند که گفت: علی بن حسین فرمود: آیا نمی‌دانی که غروب روز عرفه در میان ملائکه به آسمان دنیا نازل می‌شود.<sup>۱</sup>

۱۹- از ابووهب قصری روایت شده که گفت: وارد مدینه شدم و نزد ابوعبدالله رفتم و عرض کردم: فدایت شوم، من در حالی نزد شما آمده‌ام که قبر امیرمؤمنان را زیارت نکرده‌ام. ایشان فرمود: چه بد کردی، اگر جزو شیعیان ما نبودی به تو نمی‌نگریستم، آیا کسی را که خدا به همراه ملائکه خود و انبیاء و مؤمنان او را زیارت می‌کنند، زیارت نمی‌کنی. عرض کردم ای ابوعبدالله فدایت وم، من این را نمی‌دانستم.<sup>۲</sup>

۲۰- منبع بن حجاج از صفوان جمال روایت می‌کند که ابوعبدالله وقتی به حیره آمد به من گفت: آیا قبر حسین را زیارت کردی؟ گفتم: فدایت شوم، آیا شما آن را زیارت می‌کنید؟ فرمود: چگونه زیارت نکنم در حالیکه خداوند هر شب جمعه همراه ملائکه و انبیاء و اوصیاء و محمد ﷺ - افضل انبیاء - و همراه ما که افضل اوصیاء هستیم آن را زیارت می‌کند. صفوان گفت: فدایت شوم پس من هم هر جمعه او را زیارت می‌کنم تا اینکه به دیدار خدا می‌روم. ابوعبدالله فرمود: آری ای صفوان همیشه قبر حسین را زیارت کن و ثواب ببر و ...».<sup>۳</sup>

۲۱- ابوعبدالله فرمود: ... هنگامی که با حسین جنگیدند، در مغرب روز سوم، امام حسین هر کدام از یارانش را تک‌تک می‌نشانند و با نام پدرانشان صدایشان می‌زد. هر کدام از آنان در کنار او می‌نشستند، سپس سفره‌ای می‌خواست و به همراه آنان از غذای بهشت می‌خورد. آنگاه یکی از افراد بهشتی به کوه آمد در حالیکه روی فرشی از نور قرار داشت و اطراف او را ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران و پشت سر آنان مؤمنان

۱- المستدرک، ج ۱۰، ص ۴۷ و المحاسن، ص ۶۵.

۲- التهذیب، ج ۶، ص ۲۰ و المزار، مفید، ص ۳۰ و بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۱ و فروع کافی، ج ۴، ص ۵۷۹ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۹۳ و الملاذ، ج ۹۸، ص ۵۱ و الصحیفه، ج ۱، ص ۳۴۱ و مصابیح الجنان، ص ۱۹۲.

۳- الصحیفه، ج ۱، ص ۳۴۱ و بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۶۰ و کامل‌الزیارات، ص ۲۲۲.

و ملائکه، احاطه کرده بودند، همه مجاهدین هم نزد او رفتند و در سخنان حسین تأمل می‌کردند تا اینکه حسین به کربلاء آمد. در این حال هیچ فرد آسمانی و زمینی باقی نماند مگر اینکه اطراف حسین را گرفتند و خداوند هم به دیدار حسین آمد و با او دست داد و هر دو بر روی فرشی نشستند.<sup>۱</sup> میرزا محمدتقی در ج ۲، ص ۱۴۱ کتاب مدینه المعاجز می‌گوید: خدای تعالی آنان (اهل کربلاء) را زیارت می‌کند و با آنان دست می‌دهد و همراه آنان می‌نشیند زیرا آنان در حکم عبودیت و ربوبیت متحد هستند.

۲۲- ابوحمزه ثمالی روایت می‌کند که من علی بنحسین را در حالی دیدم که نشسته بود و یکی از پاهای خود را بر ران خود گذاشته بود. من عرض کردم: مردم این نوع نشستن را زشت می‌دانند و می‌گویند: این نوع نشستن مخصوص خداوند است. ایشان گفتند: من به خاطر خستگی اینگونه نشسته‌ام و خداوند خسته نمی‌شود و چرت و خواب او را نمی‌گیرد.<sup>۲</sup>

تاکنون احادیث اهل تشیع را ذکر کردیم اما آنچه از این احادیث به صراحت استفاده می‌شود عبارتست از موارد زیر:

- ۱- نشستن خداوند به صورتی که یک پا را بر پای دیگر می‌گذارد.
- ۲- خداوند با امام حسین دست می‌دهد.
- ۳- خداوند با امام حسین و همراهان او روی یک تخت می‌نشیند.
- ۴- خداوند قبر امام حسین را زیارت می‌کند.
- ۵- نزول خداوند در کربلا.
- ۶- نزول خداوند در عرفات.
- ۷- نزول خداوند در شب جمعه.

۱- صحیفه الابرار، ج ۲، ص ۱۴۰ و مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۴۶۴ به نقل میرزا محمدتقی و صحیفه الابرار، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۱ و مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۶۳، مجلسی هم این حدیث را حسن دانسته است. و حلیة الابرار، ج ۲، ص ۷۴.



- ۸- شترسواری خداوند (نعوذبالله من کذب الدجالین)  
 ۹- نزول خداوند در آخر شب به آسمان دنیا (البته این نظر با اعتقاد اهل سنت هماهنگ است).  
 ۱۰- نزول خداوند در نصف ماه شعبان.  
 ۱۱- بنائی خداوند.  
 ۱۲- انتقال خداوند از بالا به پائین و از پائین به بالا.

جناب سیدمحمود عظیمی جزوه‌ای دارد به نام «خدا در آئین وهابیت» و دروغهای زیادی را به اهل سنت نسبت داده است. از جمله آن تهمتها بر علیه علامه ابن تیمیه (رحمت الله علیه) بنام سفرنامه ابن بطوطه است که علامه گفته: خدا از آسمان مانند پائین آمدن من از منبر پائین می‌آید. که سند این متن غلط است و از ابن تیمیه چنین عقیده و قولی ثابت نشده است و بهجه الیبطار این را رد نموده است. اکنون ببینید که خودشان برای خدا شترسواری و مصاحفه و نشستن بر سر تخت با امام حسین و پا روی پا گذاشتن را معتقدند.

بلی اهل سنت عقیده دارند که خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید اما بدون سؤال از کیفیت آن و بدون تشبیه به آمدن مخلوق و می‌گویند: خداوند به آسمان دنیا نازل می‌شود اما آنگونه که شایسته شأن و مقام اوست.

اما درباره اعتراض نجمی که در ص ۱۴۶ نسبت به حدیث ابن عمر می‌گوید:  
 خداوند همدوش بنده‌اش قرار می‌گیرد//

در این مضمون حدیث ابن عمر به عبارت «حتی یضع کتفه علیه» آمده است و جناب نجمی بجای «کتفه» «کتفه» را از خود اضافه نموده و بنام بخاری و مسلم تمام کرده است. این حدیث را امام بخاری در تفسیر سوره هود و کتاب الادب باب «ستر المؤمن من علی نفسه» شماره حدیث ۶۰۷۰ روایت نموده و (کتف) به معنی جانب و ستر آمده است و حافظ ابن حجر می‌گوید: در اینجا مراد همان ستر است چنانچه در عرف لغات گفته

می‌شود: «فلان فی کنف فلان ای فی حمایته وکلاءته»<sup>۱</sup> شخص کم علم یا بی علم اگر ادعای علم بکند مریض لاعلاج است علاوه بر این، این حدیث از نظر مقصد و مراد با آیه

﴿وَحَنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶)

﴿وَحَنَّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ (واقعه: ۸۵)

و آیه

﴿مَا يَكُونُ مِنْ جُؤَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ (مجادله: ۷)

و آیه

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (حدید: ۴)

یکی است و هیچ مخالفتی ندارد، اما خدا در اعتقاد شیعه با امام حسین مصافحه کرده و به همراه او یکجا می‌نشیند و بر شتر سوار می‌شود و جناب نجمی اعتراض نمی‌کند، اما به حدیث امام بخاری که مضمون آن با قرآن برابر است اعتراض می‌کند. فات و مات الانصاف.

اما اعتراض جناب نجمی بر بخاری و مسلم و ابوهریره در ص ۱۴۸ از این قرار است.

۱- طبق نظر اهل سنت، خدا دارای صورت است.

و حدیث «خلق الله آدم علی صورته» را نقل نموده است.<sup>۲</sup> این اعتراض را قبلاً بنده جواب داده‌ام باز هم در اینجا باید عرض بکنم اگر امام خمینی در کتاب خود زبده الاربعین گفته که این حدیث از طریق اهل بیت ثابت و مشهور بین اهل سنت و تشیع است و نسبت صورت بخدا مانند نسبت روح و بیت است. فقال تعالی (بیتی) (و نفخت فیه من روحی) و امام باقر این حدیث را تأیید نموده برای تفصیل بیشتر به کتاب التوحید الصدوق ص ۱۰۳ ح ۱۸ و مصابیح الانوار ۲۰۶/۱ - ۲۰۷، و علم الیقین ۴۶/۱، العوالی

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۵۸۲.

۲- به نقل از فتح الباری، ج ۱۴، ص ۶.

۵۳/۱، تفسیر القرآن ۱۰۷/۱ و ص ۱۸۷ و ص ۱۹۱ و ص ۲۳۵ - و ۵۰۳/۳ و ص ۵۲۴ و ۱۷۳/۴ و ص ۳۸۳ و ۴۷/۶، و المحججه ۴۳/۷ و ص ۴۷ و ۲۶/۸ و تفسیر الكنز ۲۴۴/۵، و الکافی ۱۳۴/۱ ح ۴ باب الروح و تفسیر المیزان ۱۷۴/۱۲ - و کنز الفوائد محمداکراچی ۱۶۷/۲ - ۱۶۸ مراجعه شود. و جناب نجمی را از این حدیث و صحت آن خبر کنند شما بجای عبدالحسین شرفالدین از امام خمینی و امام باقر تقلید می‌کردید بهتر بود، هیچ فردی از اهل سنت نگفته که صورت آدم علیه السلام مثل صورت الله تعالی است بلکه شما اشتباه فهمیدید زیرا نسبت صورت به الرحمن مانند نسبت بیت الله به روح الله است که در قرآن عثمانی آمده است:

﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ﴾ (بقره: ۱۲۵)

﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر: ۲۹ - ص: ۷۲)

﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا﴾ (مریم: ۱۷)

﴿فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا﴾ (انبیا: ۹۱)

﴿فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا﴾ (تحریم: ۱۲)

در اینجا هم باید اعتراض کنید که چرا جبرئیل، محمد صلی الله علیه و آله و عثمان رضی الله عنه روح و بیت را مثل صورت به خدا نسبت داده‌اند یا می‌گفتند خدائیکه دارای روح و خانه است.

و اما اعتراض جناب نجمی بر طول و عرض آدم علیه السلام در ص ۱۵۰.

باید عرض بکنم: که شخص معترض وقتی که دلیل مخالف را رد می‌کند لازم است که در مقابل آن دلیلی قویتر و صحیح‌تر بیاورد، ثانیاً نقل را نباید با عقل ناقص رد نمود، ما مسائل زیادی برخلاف عقل داریم، مثل سوختن آتش ابراهیم علیه السلام و اثر نکردن کارد بر گلولی اسمعیل علیه السلام - یا باز شدن دریا برای موسی علیه السلام و فاسد نشدن اصحاب کهف با آن مدت طولانی و قد و عمر آدم علیه السلام یا عمر نوح علیه السلام و همچنان قد و عمر قوم عاد که قرآن می‌گوید:

﴿كَانَ لَهُمُ أَعْجَازٌ يُخَلِّ خَاوِيَةً﴾ (حاقة: ۷)

پس بر شما لازم است که اول تناقضات و مسائل خلاف عقل و نقل اصول کافی را اصلاح بفرمائید که می‌گوید: عفیر(الاغ) گفت پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرد که او با جناب نوح علیه السلام در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست به کفل تو کشیده و گفته: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود، خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد<sup>۱</sup> بفرمائید از زمان نوح علیه السلام تا زمان خاتم الانبیاء چند قرن گذشته و شش الاغ در دنیا به طور طبیعی چند سال عمر می‌کنند اینها را نمی‌بینید و فقط اصحاب الرسول را زیر دوربین خود نشانه گرفته‌اید، واقعاً تقلید و تعصب مذهبی مرض بدون علاج است. جناب نجمی در ص ۱۵۱ بصورت اعتراض نوشته، خدائیکه دارای چشم است، خدا کور نیست، از این عبارت اعتراضی معلوم می‌شود که خدای محمد صادق نجمی کور است، و اهل سنت عقیده و ایمان دارند که خالق کائنات کور نیست و در قرآنی که جناب مکارم شیرازی ترجمه کرده آمده است:

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

(شوری: ۱۱)

«و او شنوا و بیناست».

تمام روایاتی که از بخاری و مسلم نقل کرده‌اید صحیح و قابل قبول اهل سنت هستند و دجال، پادشاه یک چشم دعوی خدائی می‌کند و امور خارق‌العاده‌ای از او صادر می‌شود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آسان‌ترین دلیل را برای دعوی دروغین دجال برای امت خود بیان نمود که دجال ناقص الخلقه است و یک چشم دارد و ما خدای یک چشم نداریم! و السلام، الآن جناب نجمی مقلد عبدالحسین ناراحت است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله گفته دجال اعور (یک چشم) است و خدا یک چشم نیست بلکه باید می‌گفت که خدای ما کور است و چشم ندارد، خلاصه کلام این است که توحید به عقیده محمد صادق نجمی با توحید قرآن عثمانی تفاوت زمین آسمان را دارد، ایشان به خاطر تقیه از قرآن اسمی بیان نمی‌کند و نیش قلم خود را به طرف صحیحین و ابوه‌ریره رضی الله عنه گردانیده» پس بنده مجبورم که آیات قرآن عثمانی را برای خواننده‌گان عزیز نقل کنم تا نیات درونی

نجمی روشن‌تر گردد. اول از همه سه اصل را باید در نظر گرفت که خلل در یکی از این اصول سه‌گانه سبب گمراهی می‌شود و آیات قرآن بر این قوانین سه‌گانه توجه محوری دارد، و شخص مسلمان تا وقتی که در مورد صفات: الله تعالی موافق این سه اصل عقیده داشته باشد او در ایمان خود راه صحیح و صواب را گرفته و در غیر این صورت، گمراه است. یکی از این قوانین اساسی، منزهدانستن الله «جل جلاله» است یعنی نباید به چیزی یا کسی تشبیه شود یا صفات او را با صفات مخلوقات مشابه دانست. بدلیل آیه زیر:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ (اخلاص: ۴)

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ (نحل: ۷۴)

اصل دوم ایمان به آنچه الله تعالی خود را به آن وصف نموده است زیرا هیچ کسی نمی‌تواند مانند خود الله، او را وصف کند.

﴿إِنَّمَا أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ﴾ (بقره: ۱۴)

اصل سوم ایمان به آن صفاتی است که رسول الله ﷺ برای خدا توصیف نموده، زیرا هیچ کسی به اندازه رسول الله به اوصاف خدا آشنا نیست:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۳-۴)

برای یک مخلوق مسکین و عاجز و جاهل لایق نیست که در مقابل الله تعالی به او بگوید که چرا شما خود را با این صفت موصوف کرده‌اید و این صفت مخلوق است و من این صفت را لغو می‌کنم و از طرف خود بدون استناد به کتاب و سنت آن را عوض می‌کنم (سبحانک هذا بهتان عظیم) پس هر کسی اگر بگوید که صفت خالق آسمان و زمین با صفات خلق مشابهت دارد! او مجنون، جاهل، ملحد و گمراه است اما اهل سنت به صفات الله جل و علا ایمان دارند، بدون تشبیه به صفات مخلوقات آنگونه که خود فرموده: لیس کمثله شیءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. پس ما صفت سمیع و بصیر را از الله تعالی نفی نمی‌کنیم به این دلیل که مخلوقات نیز می‌شنوند و می‌بینند. خداوند دارای صفاتی

است لایق جلال و کمال او و برای مخلوقات هم صفاتی است مناسب حال آنها و صفات هر کدام ثابت است با این فرق که صفات خالق آسمان و زمین از صفات مخلوق اعلی و اکمل است. مثلاً صفت قدرت (توانائی)

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره: ۲۰)

مناسب و لایق به کمال و جلال اوست و همین صفت برای بعضی از مخلوقات هم آمده:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ﴾ (مائده: ۳۴)

در این آیه الله تعالی صفت قدرت را به بعضی مخلوقات نسبت می‌دهد و ما می‌دانیم آنچه قرآن گفته حق است پس قدرت الله عزوجل لایق کمال و جلال اوست و قدرت مخلوق مناسب حال (عاجزانه و فانی و احتیاج) اوست، پس تفاوت مابین قدرت خداوند و قدرت بشر مانند تفاوت ذات خالق و ذات مخلوق است،

۲- و همچنان الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ (مجادله: ۱)

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

و در حق انسان می‌گوید:

﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان: ۲)

﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا﴾ (مریم: ۳۸)

و همچنان صفت حیات (زندگی) را برای خود ثابت کرده است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره: ۲۵۵)

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ (غافر: ۶۵)

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ (فرقان: ۵۸)

و در مورد مخلوقات هم می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ (انبیاء: ۳۰)

﴿وَسَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ (مریم: ۱۵)

﴿تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ (روم: ۱۹)

ما یقین و ایمان داریم بر اینکه صفت سمع و بصر به طور حقیقی لایق کمال و جلال الله تعالی است و همچنان صفت حیات، و این سه صفت برای مخلوق مناسب حال (عجز و فنائی و افتقاری) اوست و مخالفت و تفاوت بین صفت خالق و مخلوق مثل تفاوت بین ذات خالق و مخلوق است، و همچنان الله تعالی خود را موصوف به اراده نموده است:

﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ (بروج: ۱۶)

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)

و در مورد انسان هم می‌فرماید:

﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا﴾ (انفال: ۶۷)

﴿إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ (احزاب: ۱۳)

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾ (صف: ۸)

هیچ شکی نیست که اراده الله تعالی حقیقی و لائق کمال و جلال اوست، و اراده انسان مناسب حال (عجز و فنا و افتقار) او. و همچنان الله تعالی خود را به علم توصیف فرموده:

﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (تغابن: ۱۱)

﴿لَيْكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ﴾ (نساء: ۱۶۶)

﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾ (اعراف: ۷)

و در حق مخلوق هم صفت علم را ثابت نموده است:

﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلْمٍ عَلِيمٍ﴾ (حجر: ۵۳)

﴿وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْتَهُ﴾ (یوسف: ۶۸)

علم الله تبارک و تعالی لایق شان اوست و علم بشر مناسب حال اوست.  
۷- خداوند صفت کلام (سخن گفتن) را هم برای خود ثابت نموده:

(نساء: ۱۶۴)

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾

(توبه: ۶)

﴿فَأَجِرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾

و برای بشر هم صفت تکلم را اثبات نموده است:

(یوسف: ۵۴)

﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾

(یس: ۶۵)

﴿وَتَكَلَّمْنَا أَيَّدِيهِمْ﴾

۸- در مورد خود صفت غنی را اثبات نموده:

(ابراهیم: ۸)

﴿فَإِنِ اللَّهُ لَعَنَى حَمِيدٌ﴾

(تغابن: ۶)

﴿وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾

(نساء: ۶)

﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ﴾

(نور: ۳۲)

﴿إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾

(ذاریات: ۵۸)

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ لَمَتِينٌ﴾

(سبأ: ۳۹)

﴿وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

(جمعه: ۱۱)

﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

و در مورد بشر هم این صفت را اثبات نموده است:

(نساء: ۸)

﴿فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾

(نساء: ۵)

﴿وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا﴾

(بقره: ۲۳۳)

﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ﴾

۱۰- همچنین در مورد خود صفت عمل را اثبات نموده

﴿أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَلَائِكُونَ﴾

(یس: ۷۱)



و صفت عمل را هم برای مخلوق ثابت نموده است:

﴿ إِنَّمَا يُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ (طور: ۱۶)

۱۱- و صفت تعلیم را هم در مورد خود ثابت نموده:

«عَلَّمَهُ الْبَيَانَ = عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ = وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَعْلَمْ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا».

و همین صفت را هم در مورد بشر ثابت نموده است:

﴿ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ ﴾ (جمعه: ۲)

﴿ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ ﴾ (مائده: ۴)

این اوصاف ذکر شده برای الله تعالی لایق کمال و جلال ذات اوست و برای انسان مناسب حال (عاجزانه و فنا و فقیرانه) اوست. پس تمام اوصاف الله تبارک و تعالی و انسان که در قرآن و احادیث صحیح آمده به همین شیوه هستند. و همچنان صفت عین (چشم) برای خدا در قرآن ثابت شده:

﴿ وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ﴾ (طور: ۴۸)

(شما در زیر نظر ما هستید).

﴿ نَجْرِي بِأَعْيُنِنَا ﴾ (قمر: ۱۴)

«زیر نظر ما حرکت می کرد».

﴿ وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي ﴾ (طه: ۳۹)

«تا در برابر دیدگان من ساخته و پرورش یابی».

و این صفت برای بشر هم آمده است:

﴿ قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ ﴾ (قصص: ۹)

«نور چشم من و توست».

﴿ وَقَرَّتْ عَيْنَا ﴾ (مریم: ۲۶)

«و چشمت را (به این موجود جدید) روشن دار».

﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾ (کهف: ۲۸)

«چشمان خود را از آنها برمگیر».

﴿كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا﴾ (طه: ۴۰)

«تا چشمش به تو روشن شود».

﴿وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (یوسف: ۸۴)

«و چشمان او از اندوه سفید شد اما خشم خود را فرو می‌برد».

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنِيَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ -﴾ (حجر: ۸۸)

«هرگز چشم خود را به نعمتهایی که به گروههایی از آنها دادیم میفکن».

درینجا عین (چشم) مناسب حال انسان است و برای خداوند لایق کمال و جلال ذات

اوست بدون سؤال از کیفیت و بدون تشبیه با چشم مخلوق و بدون انکار».

جناب محمدصادق نجمی در ص ۱۵۳ می‌گوید: خدای اهل سنت، دارای دست

است:

جواب:

بلی جناب: خدای اهل سنت نه کور است و نه فلج و تمام آن احادیث، صحیح و

ثابت هستند، چرا آیات قرآن را درین مضمون نیاوردید، اکنون بنده آیات این صفت

خداوند را از قرآن عثمانی نقل می‌کنم.

۱- ﴿أُولَٰئِكَ يَرَوْنَ أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمْنَا لَهُمْ لَهَا مَلِكُونَ﴾

(یس: ۷۱)

«آیا ندیدند که از آنچه با دستهای خود به عمل آوردیم چهارپایانی برای

آنان آفریدیم که آنان مالک آن هستند».

۲- ﴿يَتَأْتِيهِسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيدِي ۗ أَسْتَكْبَرْتَ ۗ أَمْ كُنْتَ مِنَ

(ص: ۷۵)

الْعَالِينَ﴾

«ای ابلیس چه چیزی مانع تو شد که بر مخلوقی که با دو دست خود او را آفریدم سجده کنی آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود)».

۳- ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ

مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾ (مائده: ۶۴)

«یهود گفتند دست خدا (با زنجبیر) بسته است، دستهایشان بسته باد، و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هرگونه بخواهد می‌بخشد».

جای تعجب و تأسف است که در ترجمه آیه الله مکارم شیرازی تناقض و تحیر آمده و کلمات «یدالله وایدیم و یداه» را به دست و دستهایشان و هر دو دست ترجمه نموده و بعد از هر دو دست کلمه (قدرت) را نوشته است. بر این تأویل بی‌محل و بی‌مکان یک طالب مبتدی هم می‌خندد و همچنان کلمه «بیدی» که صیغه تشبیه است را به قدرت تأویل کرده است. این تأویل در این دو آیه خلاف عقل و نقل است و همچنان جمله

﴿ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا ﴾ (یس: ۷۱)

را به قدرت تأویل کرده است. اگر یدالله به معنی قدرت است باید چنین ترجمه می‌کرد: که قدرت خدا با زنجیر بسته است و هر دو قدرت او گشاده است، و من آدم را با هر دو قدرت آفریده‌ام. که در این صورت بر این ترجمه و تأویل همان عرب بوال و شترچران هم می‌خندند بهترین عقیده همان راه و رسم سلف است که معتقد بودند اوصاف خدا مثل ذات اویند و بلاکیف و بلاتشبیه و بلاتعطیل هستند و نیازی به تأویل و تحریف ندارند.

نجمی در ص ۱۵۵ به صورت اعتراض گفته اهل سنت می‌گویند: خدائیکه دارای انگشت است.

جواب:

بلی جناب نجمی دست بدون انگشت در انسان هم یک عیب و نقص به حساب می‌رود. ثانیاً انگشت را با دست چه فرقی است، چهار آیه در قرآن برای ثبوت دست آمده است، بنده برای شما نقل نمودم و جناب مکارم شیرازی یدالله را بدست خدا ترجمه کرده [آیه ۶۴ از سوره المائده] و در قرآن عثمانی کلمه قبضه آمده است و قبضه بدست انگشت‌دار گفته می‌شود.

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ

مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ﴾ (زمر: ۶۷)

«آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست راست او، منزّه و برتر است از شریکهایی که برای او می‌پندارند».

و در ترجمه مکارم شیرازی فقط کلمه راست را نگفته است و شما تاکنون منکر دست بودید اما در اینجا دست را قبول کردید و منکر راست شدید. حال آنکه درین آیه کلمه یمین (راست) آمده است. علاوه بر این کلمه دست با انگشت تنها در قرآن محمدی نیامده بلکه در تورا هم آمده است ولی شما که منکر قرآن محفوظ از تحریف هستید، کجا تورا محرف را قبول می‌کنید. جناب نجمی همه آن احادیث که در این باب آورده‌اید صحیح و معنی آن در قرآن موجود است و شما منکر قرآن و حدیث نبوی و منکر اقوال ائمه اهل بیت هستید لکم دینکم ولی دین.

جواب اعتراضی که در صفحه ۱۵۷ آمده و گفته: اهل سنت وجود کمر را برای خدا ثابت کرده‌اند:

جواب:

در عقیده کل اهل سنت چنین واژه‌ای نیامده و نیست اما آن حدیث که نقل نموده‌اید، کلمه «حقو» است و معنی آن در لغت عربی جای بستن ازار را می‌گویند و همچنین برخاستن رحم و قرابت و گفتگوی آن با خداوند تبارک و تعالی در عقل

نمی‌گنجد و این کلمه بصورت یک مثال ساده و زودفهم گفته شده لذا اهل سنت به این گفته پر حکمت خاتم الانبیاء ایمان کامل دارند و قبولش می‌کنند و در معنی آن تکلف و تعمق را لازم نمی‌دانند و بدون سؤال از کیف و کیفیت و بدون تشبیه و تعطیل و تحریف، قول رسول الله ﷺ را بر چشم می‌گذارند و به آن عقیده دارند.

و مطابق آیه هفت آل عمران رفتار می‌کنند:

﴿ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران: ۷)

«ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند، (و این حقیقت را درک نمی‌کنند)».

در اول کافی کتاب الحججه بابی در مورد احادیث صعب و مشکل آمده است<sup>۱</sup> و اهل سنت این حدیث را مثل مضمون همین باب اصول کافی حساب می‌کنند// و سختی برخی اقوال پیامبر ﷺ از بعضی اقوال ائمه کمتر نیستند.

اعتراض شماره ۶-۷ نجمی در باب توحید، ص ۱۵۸ که می‌گوید: خدای صحیحین ساق خود را نشان می‌دهد//.

۲- خدائی که دارای پا است،».

جواب:

کلمه ساق در قرآن مجموعه عثمانی سوره القلم آیه ۴۲ آمده است:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ (قلم: ۴۲)

«(بخاطر بیاورید) روزی را که ساق پاها برهنه می‌گردد و دعوت به سجود می‌شوند اما نمی‌توانند سجود کنند».

ترجمه از مکارم شیرازی، اهل سنت هم مطابق آیه هفت آل عمران می‌گویند:

﴿ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ (آل عمران: ۷)

آن احادیثی که جناب نجمی آورده صحیح و موافق و مطابق با آیه ۴۲ سوره القلم هستند جناب آیه‌الله شیرازی ساق را به ساق پاها ترجمه نموده و مطابق عقیده اهل سنت رفتار نموده است:

﴿وَمَا يَدْكُرُ إِلَّا أَهْلَ الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران: ۷)

اما اعتراض به این که خدا دارای پا است و حدیث انس و ابوهریره (رضی الله عنهما) را نقل نموده صحیح‌اند، این را هم اهل سنت مثل باقی اوصافی که در قرآن به صراحت آمده و هیچ محل تأویل هم نداشته قبول کرده و به آن عقیده دارند، مطابق آیه هفت آل عمران و هیچ مشکلی هم بحمدالله نداریم و نخواهیم داشت //

ثانیا جناب نجمی و عبدالحسین، و ابوریه و احمد امین و دیگران در مورد آیه ۳۰ سوره ق چه می‌گویند:

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ (ق: سی)

«روزی که به جهنم می‌گوییم، آیا پر شده‌ای و او می‌گوید آیا افزون بر این هم هست».

برگرفته از ترجمه مکارم شیرازی. اکنون ببینید که خدا هم سخن می‌گوید در حالی که خالق حوادث و مخلوقات است و جهنم که خود مخلوق است سخن می‌گوید، شما اگر از مشابهت در اوصاف فرار می‌کنید درینجا چه جوابی دارید، در تفسیر همین آیه به تفسیرالمیزان مراجعه کنید که مفسر شما طباطبائی می‌گوید: حدیث قراردادن پا بر جهنم و گفته جهنم: «قطقط» در روایات کثیری از طریق اهل سنت روایت شده است.<sup>۱</sup> محمدی ری شهری و همه این مفسرین شما این حدیث را قبول کرده و به عنوان دلیل از آن استفاده کرده‌اند. جناب نجمی، شما تمام اوصاف الله تعالی را که در قرآن و احادیث صحیح آمده رد و انکار نمودید به علت تجسم و این علت خود تراشیده شما و

۱- به نقل از تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۶۲ و تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۸ و ص ۱۵۶ و محمد بن

ابراهیم صدرالدین شیرازی و میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۷۸ و ص ۱۷۹، زیر قول «هل من مزيد».

فلسفه یونانیها است، آیا برای ثبوت و سلب این صفات از آدم تا خاتم و در کتب و صحائف انبیاء دلیلی دارید یا خیر، مسلماً جواب منفی است //

جناب نجمی در ص ۱۶۸ می گوید احادیثی که درباره توحید در کتب اهل تسنن آمده است ایهام و یا دلالتی صریح بر اثبات تجسم برای خداوند متعال دارد //

جواب:

باید در جواب نجمی عرض بکنم، ایهام و دلالت صریح بر اثبات تجسم تراشیده شما است و در قرآن به وضوح آمده است، پس جناب عالی دست از این قرآن بردارید یا بهمان ادعای تحریف خود ادامه بدهید زیرا آنچه در کتب صحیحین دیده‌اید در قرآن موجود هم می‌بینید، مثل *يُدَّأِهُ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ، بُلْ يَدَاُهُ مَبْسُوطَتَانِ، خَلَقْتُ بِيَدِي، مِمَّا عَمِلْتُ أَيِّدِينَا، تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ، فَاذَا قَرَأْتَ، أَلِي رِبِّهِ سَبِيلاً، وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفَاً صَفَاً، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، مَا اسخَطَ اللَّهُ، فَلَمَّا آسَفُونَا، وَ لَكُنْ كَرِهَ اللَّهُ، يَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ، يَأْتِي رَبُّكَ، وَ جِهَةٌ رِبِّكَ، وَ جِهَةٌ، بَاعَيْنَا، عَلَي عَيْنِي، سَمِعَ اللَّهُ، وَاللَّهُ يَسْمَعُ، اسْمِعْ وَ أَرَى، وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، وَ اَكِيدُ كِيدَا، وَ مَكْرَنَا مَكْرًا، الرَّحْمَنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوَى، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَي الْعَرْشِ، وَ رَافَعَكَ إِلَي، بُلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، وَ هُوَ مَعَكُمْ، إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، هُوَ رَابِعُهُمْ، هُوَ سَادِسُهُمْ، مَعَ الصَّابِرِينَ، وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا، مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ، لَمِيقَاتِنَا وَ كَلِمَةً رَبُّهُ، وَ نَادِيَانَا مِنْ جَانِبِ الطُّورِ، وَ قَرْبَانَا بَحْيَا، وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ، وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا، يَنَادِيهِمْ، حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ، يَرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ، لَمْ يَدَّبَّرُوا لِكَلِمَاتِهِ، مِنْ رَبِّكَ، أَلِي رِبِّهَا نَاطِرَةٌ، وَ لَدِينَا مَزِيدٌ، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ، بَصِيرٌ، سَمِيعٌ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتْلَهُمْ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى، يَخَانُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ، وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةً، يَدْبُرُ الْأَمْرَ، (نمونه) در همه آیات مذکور دلالتی صریح بر اثبات تجسم (بنا بر ادعای شما) برای خداوند متعال علناً وجود دارد.*

و آن مشخصاتی که شما در علم کلام از دیمقريطس (استاد فلاسفه یونان) که ۴۲۰ سال قبل از میلاد زندگی داشته تقلید کرده و برای خدا تراشیده‌اید تعریف معدوم یا تعریف الدهر است و در کتب آسمانی و گفتار انبیاء علیهم السلام نیست و نیامده».

عقیده اهل سنت همانست که قرآن و حدیث گواهی دهد، و همین است عقیده اهل بیت. امام رضا می‌گوید: ما به آنچه کتاب و سنت گواهی دهد عقیده داریم.<sup>۱</sup> جناب محمد صادق نجمی در کتاب خود ص ۱۶۷ می‌گوید: یک اختلاف نظر اساسی و یک فرق و امتیاز مهم در میان علماء شیعه و علماء اهل سنت نسبت به کتب حدیث و محتویات آنها وجود دارد، علماء اهل سنت می‌گویند: تمام حدیثهای صحیح بخاری صحیح است.

آری برخلاف این نظریه، علماء شیعه در هیچیک از کتب حدیث خود چنین نظریه و عقیده ندارند و حتی تک تک احادیث کتب اربعه را نیز خواه از نظر متن و خواه از نظر سند قابل بحث و بررسی می‌دانند، باید به خدمت جناب نجمی عرض بکنم که تلاش علماء شیعه برای بحث و بررسی رجال از قرن پنجم شروع می‌شود، نجاشی متوفی ۴۵۰، مجلسی متوفی، ۱۱۱۱، خوبی متوفی ۱۴۱۴ و کشی متوفی ۳۴۰، از قرن چهارم. اما تلاش علماء اهل سنت از قرن اول هجری شروع می‌شود و تا قرن حاضر که محمد ناصرالدین الالبانی متولد ۱۳۳۲ متوفی ۱۴۲۰ هجری قمری رحمت‌الله علیه ادامه دارد که دو بیست و هفده تألیف دارد و تقریباً همه اینها در بحث و بررسی رجال و متن هستند.

اولین کتاب مشهور شما از کتب اربعه اصول کافی است که شانزده هزار و یکصد و نود نه (۱۶۱۹۹) حدیث جمع نمود، از عدد فوق پنج هزار و هفتاد و دو (۵۰۷۲) حدیث آن را متاخرین شما صحیح دانسته‌اند و نه هزار و چهار صد و هشتاد (۹۴۸۰) حدیث آن ضعیف و یک صد و چهل و چهار (۱۴۴) حدیث آن حسن و یک هزار و یک صد و بیست و هشت (۱۱۲۸) حدیث آن موثق و سیصد و دو عدد آن قوی هستند.<sup>۲</sup> مترجم آن یعنی سیدجواد مصطفوی می‌گوید: امروز هم درباره آن به عنوان معتبرترین کتاب بعد از قرآن قضاوت می‌شود، و می‌گوید بعضی از علماء معتقدند که

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۷.



کتاب کافی بر امام زمان عرضه شده و آن حضرت فرمود: «الکافی کافی لِشِيعَتِنَا» نجاشی گوید: کلینی در زمان خود شیخ و پیشوای شیعه بوده - در ری - و بیشتر از همه مورد اعتماد است، ابن طاووس گوید: توثیق و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است. محمدتقی مجلسی گوید: حق اینست که در میان علماء شیعه مانند کلینی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند درمی‌یابد که او از جانب خداوند تبارک و تعالی مؤید بوده است، شیخ مفید گوید کافی در ردیف جلیل‌ترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست.

محقق کرکی گوید: کتاب بزرگ در موضوع حدیث بنام کافی است که مانند آن نوشته نشده، فیض کاشانی گوید: کافی شریفترین و کاملترین و جامعترین کتب است، زیرا که در میان آنها شامل اصول و خالی از عیب و فضول است.

مولی محمدامین استرآبادی گوید: ما از اساتید و علماء خود شنیده‌ایم که در اسلام کتابی تألیف نشده که برابر یا نزدیک بکتاب کافی باشد.<sup>۱</sup>

کلینی در زمان سفراء امام زمان زنده بوده و به قول سید بن طاووس این خود برای ما راهی باز می‌کند که نوشته‌های کلینی را توأم با حقیقت بدانیم.

کلینی ملتزم است که در کتاب کافی همه احادیث را جز اندکی با تمام سلسله سند تا برسد بامام ذکر کند<sup>۲</sup>، اکنون به بررسی رجال اسناد کتاب کافی می‌پردازیم:

۱- محمد بن سنان از ابونخّاس از برخی اصحاب ما روایت می‌کند که ابوجعفر فرمود: ما (اهل بیت) سبع المثانی هستیم که خداوند در آیه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ آورده و آن را به پیامبرمان عطا فرموده است و ما وجه خدا و چشم او در میان مخلوقات.<sup>۳</sup>

۱- به نقل از الفوائد المدینه.

۲- برگرفته از مقدمه مترجم کافی، ص ۷-۱۰.

۳- کتاب التوحید، باب النوادر، ج ۱، ص ۱۹۶.

محمد بن سنان از کذابان مشهور است که برای خدا دست و صورت و جسم و مکان قائل است، علاوه بر این از غلاه است و امام را دست و چشم خدا می‌داند و ابوسلام النخاس مجهول‌الحال است، مجلسی می‌گوید. این حدیث ضعیف است، و معلوم است که قبل از آمدن ائمه، (نعوذ بالله) خدا کور و فلج بوده، این حدیث مخالف آیه و «رَبِّكَ فَكَبَّرَ» و «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ»، و «فَأَنَّ اللَّهَ غَنَّىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ»، است.

۲- احمد بن اسحاق از سعد بن ملم از معاویه بن عمار از ابوعبدالله روایت می‌کند که: به خدا قسم ما (اهل بیت) اسمهای نیکوی خدا هستیم و خداوند ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان گویایش در میان مخلوقات و دست مهربان خود بر بندگان و صورتی که از آن می‌آیند و دری که بر او دلالت می‌کند و خزینه داران خدا در آسمان و زمین هستیم، به وسیله ما درختان ثمر می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و نهرها جاری می‌شوند و به سبب ما باران آسمانی می‌بارد و گیاهان می‌رویند و با عبادت ماست که خدا عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا عبادت نمی‌شد مجلسی می‌گوید: سند آن مجهول است و متن آن برخلاف قرآن است.<sup>۱</sup>

این حدیث برخلاف عقل و قرآن است. قرآن در حق پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ (انعام: ۵۰)

این حدیث جعلی را بکر بن صالح ساخته و بنام امام برخلاف قرآن تمام نموده است. در روایت این حدیث حمزه بن بزيع وجود دارد که مامقانی گوید حمزه بن بزيع، ضعیف است، او از علی بن حمزه بطائنی پول گرفت و مذهب واقفیه را ترویج داد، و امام رضا علیه السلام فرمود حمزه بن یزيع شقی است و نمی‌میرد مگر زندیق و در وقت مردن کافر از دنیا رفت.

۳- احمد بن محمد از ابن ابی‌نصر از محمد بن حمران از اسود بن سعید از ابوجعفر روایت می‌کند که گفت: ما حجت خدا و باب خدا، زبان خدا و وجه خدا، چشم خدا در میان خلق و مجریان دستورات او در میان بندگانش هستیم.

۱- اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴- محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل بن زیع از عمویش از حمزه بن بزیع از علی بن سويد از ابوالحسن موسی بن جعفر روایت می‌کند که فرمود: خداوند امیرالمؤمنین و افراد پس از ایشان و برگزیدگان را مکانت رفیع عطا فرموده تا اینکه این امر به آخرین نفر آنان می‌رسد.

۵- محمد بن یحیی از محمد بن حسین از احمد بن محمد بن ابونصر از حسان جمال روایت می‌کند که گفت: هاشم بن ابوعماره جنبی روایت کرده که من از امیرالمؤمنین شنیدم که فرمود: من چشم خدا، دست او، کنار او در نزدیک شدن به او هستم.<sup>۱</sup>

این احادیث که در آن راویان جعل‌کننده و دروغگو وجود دارد برخلاف نص صریح قرآن است که در سوره النساء آیه ۱۶۵ می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ

اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۵)

و علی علیه السلام در خطبه ۹۰ نهج البلاغه فرموده «تَمَّتْ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حُجَّتُهُ» در سند حدیث، حسان الجمال وجود دارد که مجهول است و از راویان خرافات روایات قبلی می‌باشد و متن بر ضد قرآن است و در سند حدیث «جنب الله» حمزه بن بزیع موجود است که حال او را بیان نمودیم. خداوند در قرآن سوره زمر آیه ۵۶ فرموده:

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بِغَتَّةٍ

وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۵۶﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرُنِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ

وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ﴾ (زمر: ۵۶)

جنب الله به معنی قرب خدا است نه علی و در سوره انعام آیه ۳۱ آمده

﴿يَحْسَرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾ (انعام: ۳۱)

با ضمیر تانیث آمده یعنی در دنیا.

۶- حاکم بن مسکین از اسحاق بن عمار از مردی از ابوعبدالله در مورد آیه زیر فرموده که منظور از آن ولایت امیرمؤمنان است.

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ﴾<sup>ط</sup>  
(احزاب: ۷۲)

این تحریف و تفسیر به رأی است، دوم اینکه اسحاق بن عمار، فطحی مذهب است و این دروغ بزرگ را بر امام جعفر تمام کرده و در جای دیگر ضد این حدیث آمده که امام بر تمام آسمانها و زمین ولایت دارد.<sup>۱</sup>

۷- علی بن حسان از عبدالرحمن بن کثیر از ابوعبدالله در مورد آیه زیر:

﴿ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾<sup>ط</sup>  
(انعام: ۸۲)

فرموده: منظور خدا اینست که به ولایتی که محمد ﷺ آورده ایمان آورده اند و آن را با ولایت فلانی (ابوبکر) و ولایت فلانی (عمر) مخلوط نکنند، در این صورت اگر چنین کند آن را با ظلم درهم آمیخته است.<sup>۲</sup>

این سوره مکی است آیا در مکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به خلافت رسیده بودند، علی بن حسان راوی کذاب و ضعیف آن در نزد علماء شیعه هم بی اعتبار است و دارای تفسیر مخلوط به باطل است، و عبدالرحمن بن کثیر، غالی و معروف به دروغ گوئی بوده و این دو نفر این حدیث را جعل و به نام امام تمام کرده اند. اربعی بن عبدالله هم بر ابوجعفر دروغ بسته است.<sup>۳</sup>

۱۱- الوشاء در حدیث هفتم همین بحث که ذکر کردیم بر ابوجعفر دروغ گفته.

۱۲- علی بن ابی حمزه بطائنی واقفی مذهب خبیث، مذهب واقفیه را ایجاد و اموال امام را اختلاس نموده و معتقد به تحریف قرآن بود و در حدیث هشتم همین باب که ذکر کردیم بر امام جعفر ﷺ در تفسیر آیه ۷۱ سوره احزاب این تحریف را نسبت داده که

۱- اصول کافی، کتاب الحجة، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲- اصول کافی، کتاب الحجة، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳- اصول کافی، کتاب الحجة، ج ۲، ص ۲۷۸.

بعد از آیه: ﴿مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَيُّهُ - فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَوِلَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ نازل شده و دشمنان علی این جمله را کم کرده‌اند.

۸- محمد بن مروان آیه ۵۳ سوره احزاب که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ﴾ (احزاب: ۵۳)

را اینگونه تحریف کرده که پس از آن جمله: **فِي عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ** نازل شده و این تحریف را بر ائمه نسبت می‌داد. این مطلب در حدیث شماره نه باب مذکور آمده است.

۹- احمد بن محمد بن عبدالله گفته **وَ الْوَالِدِ وَ مَا وَلَدَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ** که حدیث ۱۱ همین باب است را اینگونه تحریف نموده در حال که این سوره مکی و وُلِدَ فعل ماضی است و علی در مکه و والد نبوده و اولادی نداشت.

۱۰- در حدیث دوازدهم همین باب علی بن حسان و عبدالرحمن بن کثیر کذاب غالی و فاسد العقیده بر امام جعفر دروغ گفته و معتقد است که آیه ۴۱ سوره انفال در جنگ نازل شده در حالی که آن وقت هنوز ائمه بوجود نیامده بودند و خویشان رسول **اللَّهُ ﷻ** منحصر به دوازده نفر نبودند.

۱۱- و در حدیث سیزدهم همین باب، الوشاء و عبدالله بن سنان بر امام جعفر دروغ گفته‌اند، عبدالله بن سنان خزینه‌دار دربار منصور دوانیقی و راوی خرافات ضد قرآنی بوده است و در این روایت ترجمه آیه ۱۸۱ سوره اعراف را به امام نسبت داده است.

۱۲- در حدیث چهاردهم همین باب علی بن حسان کذاب و عبدالرحمن بن کثیر کذاب و غالی در تفسیر آیه هفت آل عمران بر امام جعفر چنین دروغ بسته‌اند که منظور از همه‌ی آیات محکّمات، علی است و مراد از آیات متشابهات ابوبکر و عمر و عثمان هستند و کلینی از چنین تفسیری لذّت می‌برد.

۱۳- در حدیث پانزدهم همین باب، الوشاء بر امام ابو جعفر دروغ گفته است.

۱۴- در حدیث شانزدهم همین باب، ابن مسکان والحلی به امام جعفر نسبت داده‌اند که گفته، **تَفْسِيرِ السَّلْمِ، الدَّخُولِ فِي أَمْرِنَا** است.

۱۵- در حدیث هفده در تفسیر آیه ۱۹ سوره انشقاق که مکی است زراره بر امام ابوجعفر دروغ بسته که مراد از «لترکبَنَّ طبقاً عن طبیق» خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است.

۱۶- در حدیث ۱۸ همین باب حماد بن عیسی از عبدالله بن جنذب در تفسیر آیه ۵۱ سوره قص بر ابوالحسن دروغ گفته است.

۱۷- در حدیث ۱۹ همین باب در تفسیر آیه ۱۳۶ سوره بقره محمد بن نعمان و سلام بر امام ابوجعفر دروغ گفته‌اند.

۱۸- در حدیث ۲۰ همین باب در تفسیر آیه ۶۸ سوره آل عمران، الوشاء بر امام باقر دروغ گفته است.

۱۹- در حدیث ۲۱ همین باب در تفسیر آیه ۱۹ سوره انعام، الوشاء و احمد بن عائذ از ابن اذینه بر امام جعفر دروغ بسته و بازی کردن با قرآن را به او نسبت داده‌اند.

۲۰- در حدیث شماره ۲۲ و ۲۳ این باب جناب کلینی با رجال اسناد خود بازی کرده و آیه ۱۵ سوره طه را تحریف و به آدم علیه السلام توهین نموده باز هم می‌گویند الکافی کاف لشیعتنا، بلی برای چنین شیعه‌ای که با قرآن بازی بکند، این کتاب کافیست و بهتر از این نمی‌یابند.

۲۱- در حدیث ۲۴ باب سابق جناب الثمالی به امام باقر در آیه ۴۳ سوره زخرف تفسیر خنده‌آور و بازی با قرآن و علی علیه السلام را نسبت داده: «انک علی صراط مستقیم، انک علی ولایة علی و علی هو الصراط المستقیم» یعنی تو ای محمد بر راه راست هستی، تو بر مسیر ولایت علی هستی و علی همان صراط مستقیم است. درحالی که علی علیه السلام در نمازهای شبانه‌روزی حداقل چهل دفعه می‌گوید خدایا ما را به راه راست و مستقیم هدایت کن».

۲۲- در حدیث ۲۵ همین باب احمد بن محمد البرقی که در دین شک دارد و محمد بن سنان کذاب و منخل ضعیف و جابر بن یزید غالی المذهب (که قرآن را دست‌خورده و تحریف شده می‌داند) به امام باقر نزول آیه ۹۰ سوره بقره را چنین نسبت داده‌اند،

«نَزَلَ جِبْرِئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ هَكَذَا، «بَسْمًا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بَغِيًّا أَنْ يُنَزَلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» که طبق این روایت دروغ، جمله «فی علی بغیا» از آیه حذف شده است.

۲۳- جابر بن یزید با همین سند گفته که جبرئیل این آیه را نازل کرد:

۲۴- و به همین سند چنین روایت دروغ دیگری هم آورده شده: نزل جبرئیل علی محمد ﷺ بهذه الآية هكذا «يا أيها الذين آمنوا الكتاب آمنوا بما نزلنا في عليٍّ نوراً مبيناً» که براساس آن، جمله «فی علی» در قرآن بوده و حذف شده است.

۲۵- جابر بن یزید از ابوجعفر، روایت کرده «ولوانهم فعلوا ما يوعظون به في علي لكان خيراً لهم». که باز طبق این روایت، جمله «فی علی» در آیه بوده و از قرآن حذف شده است.

۲۶- منخل از جابر از یزید از ابوجعفر روایت می کند که فرمود: «أفكلما جاءكم (محمداً) بالآتهوى أنفسكم بموالاته عليٍّ فاستكبرتم»، که جمله «بموالاته علی» از قرآن حذف شده است.

۲۷- محمد بن سنان از رضا عليه السلام روایت زیر را نقل کرده: لبر علي المشركين بولاية علي ما تدعوهم اليه من ولاية علي، هكذا في الكتاب مخطوطة.

۲۸- سهل بن زیاد (کذاب) با سند خود از ابی عبدالله روایت کرده که: انت بقران غير هذا او بدله قال قالوا او بدل عليا.

۲۹- سهل بن زیاد (کذاب) با سند خود از ابی عبدالله روایت کرده که در مورد آیه «لم نك من المصلين» گفته که منظور این بوده که كفار می گویند ما جزو پیروان ائمه نبودیم.

۳۰- الوشاء از محمد بن الفیل از ابی حمزه از ابی جعفر روایت کرده که در تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» گفته که منظور آن است که من (محمد) شما را فقط یک موعظه می کنم و آن هم دوست داشتن علی است.

۳۱- علی بن حسان کذاب از عبدالرحمن کذاب غالی و فاسد المذهب از ابی عبدالله روایت کرده که آیه «لَنْ نُقْبِلُ تَوْبَتَهُمْ» در مورد ابوبکر و عمر و عثمان نازل شده است و

با همین سند روایت کرده که منظور از آیه «انَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰی» ابوبکر و عمر و عثمان بوده که به خاطر ترک ولایت علی از ایمان خارج شدند. در این باب جناب کلینی نود و دو روایت از ائمه به استناد روایات کذابین غالی و فاسد المذهب در تحریف قرآن نقل نموده است.

و نیز در باب «فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولاية» روایات زیر را آورده است:

۱- سهل بن زیاد (کذاب) با سند خود از ابی جعفر نقل کرده که گفت: خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت درحالیکه مانند موران ریز بودند همان روزی که از ذره‌ها (روزی که همه بشر مانند ذره یعنی مورچه بودند) پیمان گرفت و نیز بر ربوبیت خود و نبوت محمد ﷺ اقرار گرفت.

۲- صالح بن عقبه جبری مذهب و غالی کذاب، از عبدالله بن محمد الجعفی یا جعفری ضعیف (بیکار) از امام باقر چنین نقل کرد: خدا مخلوق را آفرید... سپس خدا پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به ایمان به خدا دعوت کنند... سپس خدا ایشان را به ایمان به پیغمبران دعوت کرد. برخی اقرار و برخی انکار نمودند، آنگاه به ولایت ما دعوتشان کرد، به خدا کسی به آن ایمان آورد که خدا او را دوست داشت و هر کس را که خدا دوست نداشت به آن ایمان نیاورد. سپس امام باقر فرمود تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود.

۳- سلمه بن خطاب فاسد المذهب واقفی ضعیف به سند خود از امام صادق نقل نموده که فرمود: ولایت ما همان ولایت خداست که خدا هیچ پیغمبری را جز آن مبعوث نساخت.

۴- یونس بن یعقوب فطحی مذهب ناقل خرافات می‌گوید که امام صادق فرمود: هیچ پیغمبری نیامد، مگر برای معرفت حق ما و برتری دادن ما بر دیگران (یعنی این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب بود از مترجم کافی).



۵- محمد بن فضیل ضعیف و غالی نقل کرده که امام باقر فرمود: به خدا که در آسمان هفتاد صف از ملائکه است اگر تمام مردم روی زمین جمع بشوند که یک صف آنها را بشمارند، نمی‌توانند و همه آن فرشتگان ولایت ما را قبول دارند».

۶- عبدالله بن سنان (کذاب) گوید امام باقر فرمود: همانا علی دریست که خدا آنرا گشوده هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است و هر کس بی‌طرف باشد یا آن حضرت را شناسد او در مشیت خدا است.

۷- محمد بن فضیل ضعیف غالی نقل کرده که ابوالحسن فرمود: ولایت علی در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نسازد جز به نبوت محمد ﷺ و وصیت علی.

۸- محمد بن جمهور بی‌دین نقل کرده که امام باقر فرمود: همانا خدای عزوجل علی ﷺ را نشانه‌ای میان خود و مخلوقش قرار داد هر که او را شناسد مؤمن است و هر که انکارش کند کافر است و هر که او را شناسد گمراهست و هر که دیگری را همراه او گمارد مشرکست و هر که با ولایت او آید به بهشت درآید.

۹- کلینی که از کذابان درجه یک است، از امام باقر روایت کرده که خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند برای ولایت ما پیمان گرفت و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید، و آنها را بر پیغمبر ﷺ عرضه داشت، حضرت آنها را شناخت و علی هم آنها را شناخت و ما آنها را از سیاق گفتار می‌شناسیم».

بلی جناب محمدصادق نجمی، اصول کافی شما در حدیث شماره هشت این باب، علی را به جای خدا قرار داد و معتقد است که ایمان و کفر متعلق به شناخت اوست و بر این اساس آیه ۱۳۶ سوره النساء در ردّ کلینی ناقص یا تحریف شده است زیرا که اسم علی در آن نیست، اگر علی اصل دین و ایمانست پس این قول علی که فرموده: من تابع دین می‌باشم یعنی مکلفم. در حالی که اصل دین مکلف نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

آیه زیر نیز برخلاف اعتقاد شماست:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾

(انبیاء: ۲۵)

و همچنان آیه ۱۷۲ سوره الاعراف برخلاف نظر شما است.

﴿ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ ۗ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۗ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنَّا نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا ۗ غَافِلِينَ ﴾

(اعراف: ۱۷۲)

مطابق اصل شما باید جمله این طور باشد «الستُ برَبِّكم و علیُّ ولیکم»: یا معتقدید که فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) و فلان (عثمان) حذف کرده‌اند یا جبرئیل و محمد رسول‌الله از ترس عمر اسم علی را نیاورده‌اند، و همچنان علت کفر و شرک مردم باین خاطر بوده که منکر علی بوده‌اند یا کسی دیگر را در منسب خلافت قرار داده‌اند،).

﴿ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ۗ الْمُبْطِلُونَ ﴾

(اعراف: ۱۷۳)

و همچنان معنی آیه ۶۵ سوره زمر معلوم گشت که می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ ۗ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾

(زمر: ۶۵)

و باز هم آیه بعدی برخلاف اصل شما است:

﴿ بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾

(زمر: ۶۶)

در این آیه مفعول بر فعل مقدم شده است و این تقدیم، معنی حصر می‌دهد.

همان طوری که آیه ۶۷ زمر برخلاف اعتقاد شما آمده است:

﴿ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ ۗ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾

(زمر: ۶۷)

طبق روایات شما تمام انبیاء و رسولان، مخصوصاً خاتم پیامبران و پدر زن علی، محمد رسول‌الله ﷺ زیر سؤال می‌روند که چرا ایشان ولایت و امامت علی ﷺ را اعلام و

به مردم ابلاغ نمودند و از همه بیشتر محمد رسول الله زیر سؤال می‌رود که در عرفات تمام اصول دین و اتفاقات زمان بعثت را به مردم اعلام و ابلاغ نمود، اما از علی علیه السلام اسم نبرد و از همه مهم‌تر اینست که در مرض الموت به ابوبکر سنّی مذهب با جدّیت تمام دستور داد که امامت را به عهده گیرد، اما در مورد علی سکوت نمود، این اشکالات را باید خود نجمی و عبدالحسین و ابوریه و ... جواب بدهند، زیرا که اسلام آنها اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله استغفرالله استغفرالله استغفرالله.

#### باب «ان الامام يعرف الامام الذي يكون من بعده كتاب الحجّة»

الحسن بن علی الوشاء با سند خود از ابوجعفر روایت کرده که آیه ۵۹ سوره نساء را این گونه می‌خواند: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَالْيَاسِرِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. در حالی که در قرآن عثمانی چنین آیه‌ای نداریم، جواد مصطفوی مترجم اصول کافی می‌گوید و کلمه اولی الامر - در قرآن نیست پس ممکن است عثمان آنرا از قرآن حذف کرده باشد.

در قرآن عثمان رضی الله عنه چنین آمده

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (نساء: ۵۹)

جناب کلینی والوشاء، هم‌چنین روایت دروغی را به نام امام باقر اضافه نموده‌اند. در حدیث دوم همین باب جناب کلینی و حسن بن علی الوشاء در مورد آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» گفته‌اند که منظور از کلمه «اهلها» امامان اهل بیت است. که باید هر امامی امانت امامت را به امام بعد از خود بسپارد و به دیگری ندهد و از امام هم دریغ نکند. آنان این تفسیر ساختگی خود را بنام امام رضا تمام کردند و در باب «الاشارة و النصّ علی امیرالمؤمنین علیه السلام» در حدیث اول نصی از قرآن یا اشاره‌ای نیاورده و در سند حدیث دوم محمد بن فضیل ضعیف غالی و ابوحمزه الثمالی شراب‌خور موجود است.<sup>۱</sup>

۱- رجال کشی، ص ۷۶ و مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۹۱.

و در سند حدیث سوم، سهل بن زیاد کذاب فاسدالعقیده غالی و محمدبن یحیی که مرد خرافی است و محمد بن سنان کذاب و غالی و عبدالحمید بن ابی‌الدیلم مجهول وجود دارد. ایشان از امام جعفر به دروغ روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعنوان وصیت به علی سپرد و او را به هزار کلمه و هزار باب وصیت نمود که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب گشوده می‌شد،.

و در حدیث چهارم و پنجم، همین متن دروغین را راویان کذاب دجال، بنام امام جعفر و ابوجعفر تمام کرده‌اند و در حدیث ششم هم افراد زیر وجود دارند: ۱- علی بن ابی‌حمزه دزد: که اموال خمس ائمه را می‌دزدید و واقفی مذهب بود و ملعون کذاب است، ۲- ابوبصیر شراب‌خور که حدیث یک حرف ک آن مفتاح هزار حرف بود را روایت نموده و همچنان کلینی با سند یک عده کذاب دجال بنام امام جعفر روایت کرده که پیامبر ﷺ به علی فرمود: چون مردم شش مشک از آب چاه غرس بیاور و مرا غسل بده و کفن‌پوش و حنوط نما و چون از غسل و کفنم فارغ شدی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس هر چه خواهی از من بپرس، به خدا که از هر چه پرسی پاسخت گویم.

و در سند حدیث ۸ علی بن ابی‌حمزه کذاب و دزد وجود دارد که به نام امام جعفر متن حدیث ۷ را روایت نموده است.

و در سند حدیث ۹- مهمل بن زیاد کذاب به نام امام جعفر روایت کرده که رسول خدا در روز وفاتش به علی رضی الله عنه هزار باب حدیث بیان کرد و هر بابی مفتاح هزار حدیث بود که جمعاً یک میلیون باب می‌شد. چنین دروغی را نه عقل باور می‌کند و نه نقل که پیامبر، رسالت خدا را در یک شخص منحصر بکند و به دیگران نرساند و برخلاف آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» عمل بکند،.

آری هدف این افراد بدنام‌کردن ائمه و پیامبر ﷺ است و دیگر هیچ غرضی جز مادیات ندارند.

باب تقلید: حدیث اول: ابوبصیر از امام صادق درباره آیه ۳۱ سوره توبه پرسید که آیا اهل کتاب، علماء و مقدسین خود را به جای خدا به اربابی گرفتند. امام صادق فرمود آگاه باش والله این بزرگان ایشان را به عبادت و ستایش خودشان دعوت نکرده‌اند و مرده‌هایشان را عبادت نمی‌کردند، اما آن بزرگان برای ایشان حرامی را حلال و حلالی را حرام می‌کردند و مردم بدون دلیل می‌پذیرفتند، همین کارشان عبادت برای بزرگان حساب شد، در حالی که این را نمی‌دانستند. امام صادق در تفسیر آیه ۳۱ سوره توبه فرمود که مردم علما و راهبان خود را ربّ گرفتند و می‌فرمایند به خدا قسم، برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزارند بلکه برایشان حرام را حلال و حلال را حرام ساختند، ایشان هم پذیرفتند.<sup>۱</sup> ای کاش که کلینی به این تفسیر امام جعفر عمل می‌کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرمود: قیاس‌کنندگان، علم را از راه قیاس جستند و قیاس جز دوری از حق، چیزی نصیب آنها نکرد. همانا دین خدا با قیاس درست نمی‌شود،<sup>۲</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر بدعت گمراهی و هر گمراهی در آتش است،<sup>۳</sup> موسی بن جعفر فرمود: ای یونس، بدعتگزار مباش کسی که به رأی خویش توجه کند، هلاک شود و هر که خانواده پیغمبرش را رها کند گمراه گردد و کسیکه قرآن و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر گردد.<sup>۴</sup>

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۸ و ص ۶۹.

۲- اصول کافی، حدیث ۷، باب البدع و الرأی و المقاییس، ج ۱، ص ۷۲.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۳.

۴- اصول کافی، همان باب، ص ۷۳.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- قال محمد بن سيرين «انَّ هذا العلمَ ديني فانظروا ممَّنْ تأخذونَ دينكم»، این علم، دین من است مواظب باشید که از چه کسانی دین خود را فرا می‌گیرید.<sup>۱</sup>

«قال عبدُالله بنُ المبارک الاسنادُ منَ الدِّينِ وَ لَوْ لَا الاسنادُ لَقَالَ مَنْ شاءَ ما شاءَ و قال ايضاً بيننا و بين القومِ القوائِم» یعنی الاسناد<sup>۲</sup>، بیان سند از دین است، اگر اسناد نباشد هر کسی هر چه بخواهد می‌گوید، فرق در میان اهل سنت و اهل بدعت بیان اسناد است. متأسفانه جناب نجمی تا اینجا هر چه گفته بدون سند و تحقیق و بررسی است، فقط به یک کتاب استناد می‌کند و اکثراً عبارت آن کتاب را کامل نمی‌کند و اگر مبتدا یا خبر آن جمله بر علیه او باشد آن را حذف می‌کند. عادت دوم جناب نجمی اینست که اگر حدیث موضوع و یا باطل موافق نظریه او باشد آن را می‌آورد و قبول می‌کند و بدون اینکه سند آن را نقل و یا بررسی کند فقط به ذکر منبع آن اکتفا می‌کند و اگر حدیثی صحیح و ثابت باشد اما برخلاف نظریه او باشد، حتی اگر از علی رضی الله عنه روایت بشود آن را نمی‌آورد و قبولش نمی‌کند.

به عنوان مثال این بحث متعلق به جلد دوم «سیری در صحیحین» است و در کتاب خود ص ۱۹۲ دو عبارت را بدون ذکر سند نقل می‌نماید. عبارت اول: (و همان فرشته بود رسول خدا را که هنوز جوان بود و به مقام رسالت نرسیده بود بدینگونه صدا می‌کرد «السلام علیک یا محمد یا رسول الله» و آن حضرت خیال می‌کرد که این صدا از در و دیوار می‌آید و تأمل می‌کرد ولی چیزی نمی‌دید) این عبارت جعلی و ساختگی را به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۵۷ بدون بررسی آن، اسناد داده و مردم عوام و بی‌علم فکر می‌کنند که صحیح است. عبارت حدیث دوم این است: (امیر مؤمنان می‌فرماید منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم صدیق اکبر که بعد از من کسی

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲.

نمی‌تواند چنین ادعایی بکند، مگر شخصی دروغ باف و افتراساز، من هفت سال، بیشتر از تمام مردم نماز خواندم) آنگاه به سنن ابن ماجه حدیث (۱۲۰) ص ۳۷ بحث فضائل اصحاب رسول الله ﷺ و مسند احمد بن حنبل ص ۹۹ و تاریخ طبری و خصائص نسائی حدیث ۷ ص ۲۷ استناد کرده است. جناب نجمی بنا بعبادت خود سند این روایت را بیان و نقل نمودند و آنچه که ابن ماجه و احمد در مسند با سند صحیح در فضائل ابوبکر و عمر از خود علی ﷺ روایت نموده‌اند اما جناب نجمی از آن اعراض کرده و روگردان شده و این روایت که ایشان بدون سند نقل نموده است دروغ است، زیرا از نظر عقل سلیم در شأن علی ﷺ نیست که چنان ادعایی متکبرانه و غرور آمیز بکند. ثانیاً این قصه بر خلاف حقایق تاریخی است؛ زیرا وقتی که پیامبر ﷺ به نبوت مبعوث شد و واقعه نزول قرآن و جبرئیل را برای خدیجه ﷺ بیان کرد، قبل از همه ام المؤمنین ایمان آورد و ورقه بن نوفل بعد از شنیدن آن واقعه، مسلمان شد. و بعد از ایشان ابوبکر الصدیق رسالت پیامبر ﷺ را بدون تأمل و فکر و تأخیر تصدیق می‌کرد. علی ﷺ در آن وقت ده سال سن داشت و نماز هم در این تاریخ فرض نشده بود بلکه بعد از معراج فرض شد، پس چگونه علی می‌تواند ادعا کند که هفت سال پیش نماز خوانده است و واقعیات تاریخی هم بر بطلان این حدیث ساختگی گواهی می‌دهد. حال، بررسی سند این حدیث جعلی: این حدیث را علاء بن صالح از منهال بن عمرو از عباد بن عبدالله از علی ﷺ روایت نموده است، که عباد بن عبدالله، ضعیف و مجهول است<sup>۱</sup> و علاء بن صالح، احادیث منکر را روایت می‌کند<sup>۲</sup>. و ذهبی می‌گوید این حدیث باطل است<sup>۳</sup>. و امام احمد می‌گوید: این حدیث منکر است<sup>۴</sup>. ابن کثیر گفته «این حدیث به طور کلی منکر است و علی آن را نگفته است، چگونه ممکن است که علی هفت سال زودتر از

۱- التهذیب، ج ۵، ص ۹۸.

۲- التهذیب، ج ۸، ص ۱۸۶.

۳- تلخیص مستدرک حاکم.

۴- الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۴۱.

مردم نماز بخواند، این امر هرگز قابل تصور نیست<sup>۱</sup>. در سند دیگر این حدیث، حارث بن حصیره آمده، او هم ضعیف، منکر الحدیث، غالی و معتقد به رجعت علی<sup>علیه السلام</sup> بود<sup>۲</sup>. اکنون چند روایت را با سند صحیح از علی<sup>علیه السلام</sup> برای برادرم نجمی از همان ابن ماجه و مسند احمد نقل می‌کنم تا حقیقت حال نجمی معلوم شود.

۱- هشام از عمار از سفیان از حسن بن شماره از فراس از شعبی از حارث از علی<sup>علیه السلام</sup> و او از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> روایت کرده که فرمود: ابوبکر و عمر آقای پیران بهشت از اول تا آخر انسانها هستند به غیر از پیامبران و مرسلین ای علی آن دو نفر را از این مقام تا زمانی که زنده هستند، آگاه نکن<sup>۳</sup>.

۲- ابوجحیفه نقل می‌کند که از علی شنیدم که می‌گفت: آیا شما را با بهترین انسانهای این امت به غیر از پیامبر آشنا نکنم، [بدانید که] او ابوبکر و پس از ابوبکر، عمر است.

۳- وهب سوائی نقل می‌کند که علی برای ما سخن می‌گفت و پرسید: چه کسی بعد از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> بهترین فرد این امت است. گفتم: تو ای امیر مؤمنان، فرمود: خیر، بهترین فرد این امت پس از پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ابوبکر و پس از او عمر<sup>رضی الله عنه</sup> است و ما بعید نمی‌دانیم که سکینه با زبان عمر سخن بگوید<sup>۴</sup>.

۴- از عبدخیر روایت شده که گفت از علی شنیدم که می‌گفت: بهترین انسان پس از رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ابوبکر و عمر است<sup>۵</sup>.

۱- البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۶.

۲- التهذیب، ج ۲، ص ۱۴۰ و الضعفاء، عقیلی، ج ۱، ص ۲۱۶ و الکامل، ابن عدی، ج ۲، ص ۶۰۷ و الجرح و التعذیل، ابن ابی حاتم، ج ۳، ص ۷۳ و المیزان؛ ج ۱، ص ۴۳۲ و بخاری، ج ۵، ص ۱۷۹ و مسند احمد، ص ۹۸.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۶ و نیز به سه طریق دیگر و نیز از ابن عباس در ص ۱۱۰ و ص ۱۱۲.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۳ و ص ۱۱۴ و ص ۱۱۵.



۵- روایات زیر نیز بیانگر همین مطلب هستند: «عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه: و عن ابی اسحق عن عبد خیر: و عن حبیب بن ابی ثابت عن عبد خیر: عن ابی الاشعث عن ابی اسحق عن عبد خیر»، «و عن حصین عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه» و «عن علقمه بن قیس عن علی مثله و من طریق یونس بن خباب الی علی و من طریق الحجاج بن دینار» «و من طریق عبدالملک بن سلع الی علی و من طریق ابوبکر بن ابی شیبہ الی علی و من طریق عمر بن مجاشع الی علی علی المنبر مثله» «و من طریق عبدالله بن ملیل الی علی» «و من طریق کثیر بن نافع النواد الی علی» «و من طریق سالم بن ابی حفصه الی علی» در تمام این طرق از علی علیه السلام مرفوعاً و موقوفاً آمده که بهترین و افضل ترین شخص بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر (رض) هستند ولی جناب نجمی فقط سنگ علی علیه السلام را به سینه می زند بدون اینکه از گفتار و کردارش پیروی کند. اما بحث اجتهاد رسول خدا در صفحه ۵۰ همین دفتر می آید انشاء الله تعالی.

### نبوت از نظر صحیحین ص ۲۰۲

جناب نجمی می گوید این دو کتاب مانند تورات و انجیل تحریف یافته اند. برادرم نجمی خواب خود را برای صحیحین تعبیر می کند و بر تورات و انجیل خود پرده ای ضخیم کشیده تا مردم عوام نبینند؛ اصول کافی در یک باب «فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية» ص ۲۷۶، ج ۲، کتاب الحجۃ نود و دو آیه قرآن را عمداً به نام ائمه در لفظ و معنی تحریف نموده است. و در صفحه ۲۸۳ همین باب آدم علیه السلام را از لیست انبیاء اولوالعزم خارج کرده و با آیه ۱۱۵ سوره طه بازی و تمسخر نموده و به روایت ابوحمره الثمالی شراب خوار، امام باقر را در ترجمه آیه ۴۳ سوره زخرف بد نام و مسخره کرده است.<sup>۱</sup> و در همین صفحه بروایت جابر بن یزید جعفی و عبدالله بن سنان دجال به امام باقر و امام صادق (رح) تهمت تحریف قرآن زده است و صاحب التهذیب شما در (۲۰/۶) و مفید در کتاب المزار و کافی در فروع ۵۷۹/۴ و صاحب الوسائل ۲۹۳/۱۰ و صاحب الصحیفه ۳۴۱/۱، ۱۴۱/۲ و مصابیح الجنان ص ۱۹۲ و صاحب ریاض العلماء

۱- مصدر سابق، ج ۲، ص ۲۸۳.

۴۰۴/۲ و میرزا عبدالله آفندی اصفهانی، بنام امام صادق بروایه ابو وهب القصری و زید النرسی و غیره الله تعالی را به شتر سواری تشبیه کرده و از جمله زائرین قبر امیر المؤمنین قرار داده است، و صحیح امام بخاری را که تفسیر قرآن است تحریف شده و مشابه تورات می‌داند «و اعجبا و اسفا». کلینی در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم» طی بیست خبر جعلی، اهل بیت خاتم الانبیا را از خانواده ایشان خارج و کل خاندان علی علیه السلام را از صحنه بیرون کرده است. و آیه ۷۴ سوره فرقان را پشت سر خود انداخته، و ائمه و اهل بیت را بدون دلیل صحیح و برخلاف اجماع در دوازده نفر منحصر کرده است، باز هم جناب نجمی اینها را نمی‌بیند و بر علیه معاویه رضی الله عنه دروغ می‌گوید که ایشان کارخانه حدیث‌سازی داشته‌اند، و از کارخانه حدیث‌سازی خود که شامل افراد زیر است بی‌خبر است: عوف العقیلی، محمد بن عباد حفص بن البختری، حماد بن عیسی، ابو حمزه الثمالی، ثابت بن دینار، علی بن ابی حمزه البطائنی شراب‌خوار، زیاد بن مروان القندی عثمان به عیسی الرواسی حمزه بن بزیع، ابن المکاری، کرام الخثعمی، عبدالله بن ابی یعفر، ابوهریره البزاز، السید الحمسیری زراره (ملعون در زبان امام صادق) برید بن معاویه العجلی لیث البختری المرادی، ابوبصیر، هشام بن الحکم، تجسم، هشام بن سالم الجوالقی شیطاق الطاق ابو خطاب، ابو عبدالله الحارث الشامی البنان، مغیره بن سعید بزیع، السری، معمر، بشار الأشعری حمزه یزید، صائب النهدی (ملعون در زبان امام جعفر، رجال کشی - محمد بن بشر جعفر بن واقد، بکر بن صالح، محمد بن سنان مجسم، ربیع بن عبدالله محرف، سهل بن زیاد کذاب، جابر بن یزید الجعفی که هفتاد هزار حدیث جعلی بر امام باقر و صادق ساخته، و محمد بن یعقوب الکلینی الرازی، و ... . آری جناب نجمی از این افراد بی‌خبرند و یا عمداً تغافل و تجاهل نموده‌اند. ایشان در صفحه ۴۱ کتاب خود گفته که معاویه بالای منبر نقل هر نوع حدیث را به استثنای حدیث‌هایی که در دوران و عهد عمر نقل می‌گردید ممنوع اعلام نمود و بعد به صحیح مسلم ص ۳۳۳، ج ۱ چاپ پاکستان باب النهی عن المسئله و باب الصرف و بیع الذهب ص ۲۵، ج ۲ استناد می‌کند. و حقیقت واقعه مذکور را

وارونه جلوه داده است، اکنون بنده دو مسند نجمی را از صحیح مسلم نقل و خدمت خوانندگان عزیز عرضه می‌نمایم: در زمان معاویه رضی الله عنه هر روز اسلام و حکومت مسلمانان گسترش بیشتری می‌یافت و سرزمین‌های زیادی فتح می‌شدند و نقل حدیث از اهل کتاب و آنچه در کتب آنها بود بیشتر گسترش می‌یافت و بسا اوقات حدیث اهل کتاب بنام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله تمام می‌شد به همین خاطر معاویه فرمود: **اَيَاكُمْ وَاَحَادِيثُ الْاَحَادِيثِ الْاَحَادِيثِ الْاَحَادِيثِ** از هر حدیث مطلقاً بنام پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌یزید مگر بعد از تحقیق و حدیث تمام در اسناد آن به رسول الله صلی الله علیه و آله و مثل دوران عمر رضی الله عنه هوشیار باشید و هر آنچه از هر کسی که می‌شنوید بنام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله تمام نکنید، شاید حدیث اهل کتاب و از کتب آنها باشد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده باشند و بعد فرمود: **«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ يَقُولُ مَنْ يَرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يَفْقَهُهُ فِي الدِّينِ»** خدا خیر هر کسی را بخواهد او را در دین دانشمند و فقیه می‌کند، این حدیث ترغیبی است برای طلب علم و تحقیق در آن<sup>۱</sup> این واقعیت را جناب نجمی به چند بخشنامه تقسیم و وارونه جلوه داده تا که آتش کینه در سینه‌اش فروکش کند.

حدیث دوم در صحیح مسلم باب ربا روایت شده، معاویه رضی الله عنه دستور داد که ظروف نقره‌ای که از مال غنیمت به دست آمده بود را به صورت نسیه معامله کنند، و این خبر به عباد بن صامت رسید، ایشان حدیث مرفوعی را که شامل نهی از چنین معامله‌ای بود بیان نموده و این معامله را ناجائز دانستند و مجاهدین هم بر آن حدیث عمل نمودند و معامله را رد کردند این خبر به امیر لشکر یعنی معاویه رضی الله عنه رسید ایشان فرمودند ما چنین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده‌ایم، عباد رضی الله عنه می‌گوید ما آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم بیان می‌کنیم گر چه معاویه آن را ناپسند بداند. این بار معاویه رضی الله عنه که امیر لشکر بود سکوت کرد.<sup>۲</sup>

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۲، ص ۲۴ و ص ۲۵.

این واقعه خاص را جناب نجمی در همه جا و همه وقت بر علیه امیر کبیر و فاتح شام و روم یعنی معاویه رضی الله عنه نقل می‌کند تا دلش کمی خنک شود و از کارخانه دروغ‌سازی جابر جعفری، خود را به نادانی می‌زند اما در مورد قصه ابراهیم علیه السلام و حدیث کذب و محرومیت وی از مقام شفاعت باید به خدمت برادرم نجمی عرض کنم که اولاً: این جمله را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است. ثانیاً: یکی از اصول دین و ایمان شما تقیه است که مطابق آیه ۱۰۶ سور نمل و آیه ۲۸ سوره آل عمران انسان در حالت خوف و خطر هر چه بگوید یا بکند معذور و برای او جائز است. ثالثاً: تنها امام بخاری و مسلم این حدیث را روایت ننموده‌اند بلکه در کتب معتبر اهل تشیع روایت شده که ابراهیم علیه السلام می‌گوید «لستُ بِصَاحِبِکُمْ اَنّی قلت: اَنّی سَقِیمٌ» - (من اهل شفاعت برای شما نیستم من در دنیا گفته‌ام که مریضم) برای مرجع این حدیث در کتب شیعه می‌توانید به کتابهای زیر مراجعه کنید: بحارالانوار، ۳۵/۸ و ص ۴۵ و ص ۴۸ باب الشفاعه، العیاشی ۳۱۱-۳۱۰/۲ حدیث ۱۴۵، القمی ۲۵/۲ - البرهان ۴۳۸/۲ حدیث ۵ و ص ۴۳۹ حدیث ۹ و ص ۴۴۰ حدیث ۱۱ و حدیث ۱۵ و ۳۵۱/۳ حدیث ۴، المکیال ۳۴۱/۱ و حدیث ۷۲۷ و الکنز ۲۸۲/۸ تا نور الثقلین ۲۰۶/۳ و ۳۹۲ و ص ۲۰۸ و ۴۰۰.

پس از نقل این عبارتها از کتب مختلف، به قرآن می‌نگریم تا ببینیم که درباره انبیاء چه می‌گوید هر چند جناب نجمی که بنابر ادعای خود مجبور به حمایت از انبیاء است و به قول خود «نبوت از نظر قرآن» را مطرح می‌کند معتقد است که قرآن همانند تورات و انجیل تحریف یافته و قیافیه انبیای گذشته مسخ گردیده است.

اول از آدم علیه السلام شروع می‌کنیم:

﴿ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾

(الاعراف: ۱۹)

سوره طه آیه ۱۲۰ - ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و ملک بی‌زوال راهنمایی کنم (۱۲۰) سرانجام هر دو از آن خوردند و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگ‌های بهستی جامه دوختند و از فرمان پروردگارش نافرمانی کردند و از راه راست منحرف گشتند (۱۲۱).

(طه: ۱۲۱)

﴿ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴾

هر دو از آن (بهشت) فرود آید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود (۱۲۱) گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود (۲۳) سوره الاعراف و در حدیث شفاعت آمده «ثم أمرنی فعصیتُهُ» خداوند به من امر کرد پس من نافرمانی کردم - و نوح علیه السلام می گوید: من اهل شفاعت نیستم» زیرا که من گفتم پسر من از اهل من است و موسی علیه السلام می گوید: «لستُ بِصاحبکم» و من کسی را به ناحق کشته‌ام البحار ۳۵/۸ و ص ۴۵ و ص ۴۸ باب الشفاعة، العیاشی ۳۱۰/۲-۳۱۱ حدیث ۱۴۵ و القمی ۲۵/۲، الرهن ۴۳۸/۲ حدیث ۵ و ص ۴۳۹ حدیث ۹ و ۴۴۰ حدیث ۱۱ و حدیث ۱۵ و ۳۵۱/۳ حدیث ۴، المکیال ۳۴/۱ حدیث ۷۲۷ الكنز ۲۸۲/۸، نور الثقلین ۲۰۶/۳ حدیث ۳۹۲ و ص ۲۰۸ حدیث ۴۰۰. قرآن به نوح علیه السلام می گوید: ای نوح او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی (۴۶) سوره هود. ابراهیم نیز هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره‌ای مشاهده کرد گفت: این رب من است و همچنان گفت اگر پروردگارم مرا رهنمائی نکند مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود. (۷۷) الانعام. و به ماه و خورشید هم گفت این رب من است (۷۸) انعام. یونس نیز چنین می‌پنداشت که ما بر او توانائی نداریم «فَظَنَّ أَن لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» صدا زد خداوندا جز تو معبودی (بر حق) نیست و تو منزهی من از ستمکاران بودم.

﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾ (الأنبياء: ۸۷)

قرآن و موسی

﴿ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴾

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾

(القصص: ۱۵-۱۶)

موسی گفت (کشتن قبطنی توسط من) از عمل شیطن بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است (۱۵) عرض کرد پروردگارا من به خویشتن ستم کردم مرا ببخش، خداوند او را بخشید که او آمرزنده مهربان است (۱۶).

قرآن و ایوب: پروردگارا شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است آیه ۴۱ سوره ص - قرآن و داود. داود دانست که ما او را (با این ماجرا) در فتنه انداخته‌ایم و آزموده‌ایم از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد، آیه ۲۴ سوره ص قرآن و موسی: پروردگارا خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم، گفت هرگز مرا نخواهید دید (در دنیا) ... پروردگارش بر کوه جلوه کرد و آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد چون به هوش آمد، عرض کرد خداوندا تو منزهی، من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم آیه ۱۴۳ اعراف. قرآن و سلیمان: ما سلیمان را آزمودیم و بر تحت او جسدی افکندیم، سپس او به درگاه خداوند توبه کرد آیه ۳۴ سوره ص قرآن و محمد ﷺ:

۱- ﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ (التحریم: ۱)

«ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی، و خداوند آمرزنده و رحیم است.»

۲- ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُنْخَبَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ

عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال: ۶۷)

«هیچ پیامبری حق ندارد (از دشمن) اسیر بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید و قصد دارید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید ولی خداوند سرای دیگری را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است.»

و اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ هیچ امتی را کیفر ندهد) بخاطر چیزی که (فدیة) گرفتید مجازات بزرگی به شما می‌رسید، ۳- و اگر در آنچه بر تو نازل

کرده‌ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتابی آسمانی را می‌خوانند بپرس. به یقین حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش (۹۴) و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند، که از زیانکاران خواهی بود (۹۵) سوره یونس ۴- به تو و همه پیامبران پیش، وحی شده که اگر کسی را در عبادت خدا شریک کنی تمام اعمال تبه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود آیه (۶۵) سوره الزمر (۵) خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی (خوب بود صبر می‌کردی تا هر دو گروه، خود را نشان دهند) آیه (۴۳) سوره التوبه (۶) چهره در هم کشید و روی بر تافت از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود آیه ۱ و ۲ سوره عبس.

۶- ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ (الضحی: ۷)

و تو را گمراه یافت و هدایت کرد. ۷- و اگر تو، پس از این آگاهی، از هوس‌های آنها پیروی کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود آیه (۱۴۵) سوره البقره. ۸- حق از طرف پروردگار توست، بنابراین هرگز از شک کنندگان در آن مباش آیه (۱۴۷) سوره البقره و آل عمران آیه ۶۰ و سوره الانعام آیه (۱۱۴). خضر به موسی گفت، این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها صبر کنی، آیه ۸۲ سوره الکهف. ۹- و هرگز بخاطر زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، آیه (۲۸) سوره الکهف. ۱۰- و هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر که او شنونده و داناست. (۲۰۰) سوره الاعراف. آری این آیات قرآن بود در مورد همه پیامبران و نیز حضرت محمد ﷺ پس با این وجود من به جناب نجمی پیشنهاد می‌کنم که همان طوری که دست از صحیح بخاری و صحیح مسلم کشیده‌ای از قرآن هم دست بکش، زیرا که قرآن نه نبی اولو العزم را تهدید کرده است، اما بخاری فقط یک حدیث برای سلیمان و دو حدیث برای موسی بر خلاف طبع شما روایت نموده حال آنکه در قرآن بیش از بیست آیه برخلاف طبع شما نازل شده و این آیه‌های قرآن با چنین گفتارهایی شدیدتر و تندتر از دو سه حدیث ابوهریره و امام بخاری

هستند. اما بدانید که اهل سنت، خدا را خدا می‌دانند و بشر را بشر و درجه و مقام ربوبیت و الوهیت را به بشر نمی‌دهند، بر عکس شما که دوازده بشر را از انبیاء بالاتر و با خدا برابر می‌دانید. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی را در اوصاف و ثناء ائمه منحصر نموده و مقام و درجه‌ای را که برای ائمه معتقد است برای انبیاء و رسل قائل نیست و علی علیه السلام را با خدا برابر نموده چنانکه در «باب فیه تنف و جوامع من الروایة فی الولاية» نه حدیث از امام ابو جعفر و جعفر روایت کرده که تمام انبیاء جز به همراه ولایت مبعوث نشده‌اند.

«لم یبعث نبیاً قطُّ الاّ بها، ما من نبیٍّ جاء قطُّ الاّ بمعرفة حَقِّنا و تفضیلنا علی مَنْ سِوانا» «و لَنْ یبعثَ اللهُ رسولاً الاّ بنبوۃ محمد صلی الله علیه و آله و وصیّه علی علیه السلام» یعنی هیچ پیامبری برگزیده نشد مگر با ولایت ما و هیچ پیامبر نیامده مگر با شناخت حق ما و برای برتری‌دادن ما بر دیگران و خداوند هر پیامبری را که برگزید همراه با نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصیت علی برانگیخت در حالی که قرآن عکس این را می‌گوید:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾

(الأنبياء: ۲۵)

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز بر حق من نیست پس تنها مرا پرستش کنید».

آری شما شیعیان می‌گویید: ذکر علی و نگاه به چهره او عبادت است، و می‌گویید که ما علی را خدا نمی‌دانیم و از خدا هم جدا نمی‌دانیم و این عقیده در مدح مدّاحان و روضه‌خوانان متواتر است و با این عقیده اعتراضات شما بر بخاری و مسلم و بقیه کتب حدیثی و بعد از همه بر قرآن رواست گرچه از روی تقیه اسم قرآن را علناً به زبان و قلم نمی‌آورید: جواب اعتراضات شما را فقط، الله در روز محشر می‌تواند بدهد و این کار اهل سنت نیست و آنچه که بنده می‌نویسم فقط برای آگاهی طلاب اهل سنت است



نه در جواب شما. جناب نجمی در ص ۲۰۷ اعتراض شماره (۲) می‌گوید هم بستر شدن حضرت سلیمان با نود و دو همسرش.

در این داستان چند اشکال به نظر می‌رسد.

۱- اختلاف در متن که تعداد - (۱۰۰) زن - (۹۹) - ۹۰ - ۷۰ - ۶۰ نفر هم آمده است.

۲- انسان هر چه نیرومند و قوی هم باشد در مقابل چنین عملی عاجز است ۳- برای سلیمان روا نیست که انشاء الله گفتن را ترک کند و اگر نسیان و فراموشی را هم برای وی جائز بدانیم چگونه ممکن است با تذکر و یادآوری ملائکه انشاء الله نگوید.

جواب:

اولاً: باید بخدمت نجمی عرض بکنم که ایشان در این اعتراض از عبدالحسین شرف الدین تقلید کرده‌اند. ثانیاً: کلمه «وَنَسِيٍّ» را حذف نموده‌اند. ثالثاً: در حدیث، کلمه مائهُ امْرَأَةٍ و کلمه «وَنَسِيٍّ» آمده و در یک طریق دیگر «كَانَ لَهُ سِتُونَ امْرَأَةً» آمده و هیچ اختلافی در متن نیست. سلیمان عليه السلام زنان و کنیزان بسیاری داشته و عدد اقل منافی اکثر نیست و اقل در اکثر داخل است چنانچه مدت روز قیامت در سوره الحج آیه ۴۷ هزار سال آمده؛

﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ (الحج: ۴۷)

و در سوره معارج پنجاه هزار سال آمده است:

﴿مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (المعارج: ۴)

جناب نجمی باید براساس همان قاعده و قانون خودش یعنی جعلی بودن، به یکی از این دو آیه معتقد باشد و آیه دیگر را انکار کند.

در جواب اعتراض دوم باید عرض بکنم که شما چگونه نمی‌توانید طبق روایات صحیح بخاری بپذیرید که تعداد زوجات و کنیزها صد و زیاده نفر بوده اما روایات اهل تشیع برای سلیمان عليه السلام را می‌پذیرید که بیان می‌کنند و او هزار همسر و کنیز را در یک

قصر جمع کرده و با سیصد همسر و هفتصد کنیز در یک شبانه روز جماع می‌کرد.<sup>۱</sup> هشام از امام صادق نود نه همسر و کنیز را بیان کرده و در قصص الجزائری ص ۴۰۸ آمده که: در قصر هزار خانه و در هر خانه یک منکوحه بوده است. در کتاب اللئالی محمد نبی التوسیر و کافی، ج ۱ ص ۱۰۰ و انوار النعمانیه ۱۸۲/۳ باب نور الحب و درجاته آمده که سلیمان در یک شب روز با همه هزار زن و کنیز خود جماع می‌کرد. همانند روایت امام بخاری، در المحجه البیضاء الکاشانی ۲۸۲/۶ باب بیان اقسام ما به العجب و تفصیل علاجه آمده است. و در الوسائل ۱۸۰/۱۴ کتاب النکاح آمده که هشام بن سالم از امام صادق روایت کرده که جبرئیل از جنت یک ظرف غذای هریسه که حورالعین آن را درست کرده بودند و مخصوص پیامبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین بود آورد. ایشان این غذا را خوردند و به پیامبر ﷺ قوه چهل نفر مرد برای جماع با همسران در یک شب داده شد. و همچنان صاحب الخصال ۵۴۱/۲ ابواب الاربعین و مافوقه و الروضه رقم ۴۴۹ و الکمال الدین ص ۱۱۶ از علی بن الحسین روایت نموده‌اند که وقتی که صاحب الزمان ظاهر بشود الله تعالی دل‌های شیعه ما را مثل یک تکه آهن می‌کند و به هر کدام قدرت جماع چهل نفر را می‌دهد. اما در جواب اعتراض سوم که گفته برای سلیمان علیه السلام روا نیست که انشاء الله گفتن را ترک کند و نسیان و فراموشی را هم برای وی جائز نمی‌دانیم، می‌گوییم:

با اینکه فرشته به او تذکر داد اما سلیمان علیه السلام هم بشر است و امکان خطا و نسیان برایش وجود دارد به همین دلیل انشاء الله نگفت. خداوند می‌فرماید ما سلیمان علیه السلام را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم، سپس او توبه کرد (سوره ص آیه (۳۴)) به هر حال پیغمبران از نسیان معصوم نیستند زیرا قرآن می‌فرماید:

﴿ سُنُقِرْتُكَ فَلَا تَنْسَى ۗ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾ (الأعلى: ۶)

۱- فروع کافی، ج ۵، ص ۵۶۷ و البرهان، ج ۴، ص ۴۹ و قصص الانبیاء، جزائری، ص ۴۰۷ و الانبیاء حیاتهم و قصصهم، ص ۴۲۹ و تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۳.

ما بزودی بر تو می‌خوانیم و تو فراموش نمی‌کنی مگر آنچه را خدا بخواهد. و در  
سوره الانعام می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

(الانعام: ۶۸)

«و اگر شیطان از یاد تو برد پس از یاد آمدن با این گروه ستمگر منشین».

و قرآن درباره موسی و همراهش در آن قصه عجیب و غریب می‌گوید: هنگامی که  
به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند و ماهی، راه خود را در  
دریا پیش گرفت (و روان شد) (۶۱ سوره الکهف) و بعد رفیق موسی عليه السلام می‌گوید: من  
فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد و  
ماهی به طرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت (۶۳ کهف) (جناب نجمی)  
این قصه ماهی پخته شده و رفتن آن به دریا با آن حالت شگفت‌آور و فراموشی همراه  
موسی برخلاف عقل بشری است و از واقعه سلیمان هم عجیب‌تر است، و با عقل شما  
باید به خاطر این داستان هم بر قرآن عثمانی اعتراض کرد و همچنان این قرآن عثمانی  
به پیامبر خاتم الانبیاء و امام الرسل می‌گوید: (و هرگز در مورد کاری نگو، من فردا آن را  
انجام می‌دهم (۲۳) مگر اینکه خدا بخواهد (یعنی بگو ان شاء الله) و هر گاه فراموش  
کردی (گفتن انشاء الله را) (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور (و بگو انشاء  
الله) (۲۴) سوره الکهف) جناب نجمی: شأن نزول این آیه را در تفسیر القمی ۳۱/۲-۳۲  
و ۳۴ و فروع الکافی ۴۴۸/۷ کتاب الایمان و النذور و الکفارات نگاه کنید و در همه جا  
مقلد عبدالحسین و فلان و فلان و فلان نباشید. باز هم افراد اهل سنت بشرانند و از خطا  
و نسیان معصوم نیستند.

اما قصه موسی و کور شدن عزرائیل (در صفحه ۲۰۹)

جواب:

متأسفانه جناب نجمی کلمه (جنایتکار) را از خودش اضافه نموده تا تپش قلبش آرام  
بگیرد و ما آن حدیث صحیح صحیحین را قبول داریم اما بدون کلمه جنایتکار، زیرا  
توسط شما اضافه شده است. باید در جواب حجت الاسلام و المسلمین عرض بکنم که

عزرائیل بصورت فرشته ظاهر نشده بلکه بصورت بشر برای قبض روح آمده. دوم اینکه موسی علیه السلام نفهمیده که این فرشته است چنانچه ابراهیم و لوط و مریم علیهم الصلاه و السلام فرشته‌هایی را که بصورت انسان آمده بودند نشناختند، حتی ابراهیم و لوط (ع) برای آنها گوشت کباب کردند و آوردند که بخورند و از نخوردن آنها بنا به عادت اهل آن زمان احساس خوف و خطر نمودند که مبادا دشمن باشند و مریم (ع) فرمودند:

﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ (مریم: ۱۸)

«من از شر تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری».

و ابراهیم علیه السلام جواب سلام آنها را داد و گوساله بریانی (برای آنها) آورد اما هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند کار آنها را زشت شمرد و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: نترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم (آیه ۷۰ سوره هود) و هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز روز سختی است، (۷۷ سوره هود) متأسفانه هیچ یک از انبیاء (ع) مثل ائمه شما که عقیده دارید علم ما کان و ما یكون را می‌دانستند، از غیب خبر نداشتند، محمد بن یعقوب کلینی می‌گوید ائمه آنچه واقع شده و می‌شود می‌دانند و چیزی از ایشان نهان نیست. ائمه به اختیار خود می‌میرند و زمان مرگ خود را می‌دانند و هر گاه بخواهند بدانند می‌دانند.<sup>۱</sup> اگر راز ائمه حفظ شود سود و زیان هر کس را به او خبر می‌دهند.<sup>۲</sup> در کافی بابی تحت این عنوان که علم ائمه در هر شب جمعه فزونی می‌یابد وجود دارد.<sup>۳</sup> ابواب دیگر هم وجود دارد مانند: اگر علم ائمه افزایش نیابد آنچه دارند نابود گردد. و یا ائمه تمام علومی که به ملائکه و پیغمبران و رسولان رسیده است می‌دانند و اینکه موسی و ابراهیم و سلیمان علیهم الصلوات و السلام ملک الموت

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۸۸.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

را که بصورت انسان در آمده بود دیده‌اند اما او را نشناخته‌اند.<sup>۱</sup> حدیث ضربه موسی به ملک الموت را محمد بن تویسرکانی و نعمت الله جزائری در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup> این عبارت در محجه البیضاء آمده است: «و قد کان موسی علیه السلام اشدَّ الانبیاء کراهةً للموت ... فَلَطِمَهُ فاعور ....» «انَّ الطِّبَاعَ البَشَرِیَّةَ مَجْبُولَةٌ عَلٰی کَرَاهَةِ المَوْتِ حَتّٰی اَنَّ الانبیاءَ (ع) عَلٰی شَرَفِ مَقَادِیرِهِمْ کَرِهُوا المَوْتَ وَ نَفَرُوا مِنْهُ»، و قصه آدم علیه السلام مع طول عمره و امداد ایام حیاته مع داود مشهوره و کذلک حکایه موسی علیه السلام مع ملک الموت و کذلک ابراهیم علیه السلام. داستان مشابه این هم وجود دارد که جبرئیل براق پیغمبر صلی الله علیه و آله را لطمه زده تا او را رام بکند.<sup>۳</sup> اما با این وجود متأسفانه جناب حجه الاسلام نجمی فقط با بخاری و ابوهریره رضی الله عنه عناد دارد و وقت ندارد که کتابخانه خود را نگاه کند. فرشته اگر جسم نیست و او را نامرئی می‌دانی پس لوط و ابراهیم (ع) با چه کسی گفتگو می‌کردند و ابراهیم گوساله بریان را برای چه کسی آورد. بلی الان اگر عزرائیل با صورت انسانی برای قبض روح شما بیاید حداقل یک خشاب سی تیر را بر او خالی می‌کنید یا بسمه تعالی می‌گویید و بر سردار می‌روید. اما در مورد مسابقه سنگ و موسی علیه السلام ص ۲۱۲ باید گفت که جناب حجه الاسلام دست بردار ابوهریره و صحیحین نیست، جای تأسف است که همین قصه مسابقه را قمی در تفسیر خود ۱۷۹/۲، و الصافی ۲۰۵/۴-۲۰۶ و کنز الدقائق ۲۳۰/۸-۲۳۱، و بیان السعاده ۲۵۷/۳ و الجواهر الثمین ۱۶۵/۵، و نور الثقلین ۳۰۸/۴، قصص الانبیاء ص ۲۴۹-۲۵۰ و البرهان ۳۲۹/۳، و المیزان ۳۵۳/۱۶ و الکاشف ۲۴۳/۶، و جوامع الجامع ۳۳۹/۲، و منهج الصدیق ۳۲۱/۴ لفتح الله الکاشانی، همه روایت

۱- نگا: اللثالی، ج ۱، ص ۹۱ و ص ۹۶ و ص ۱۰۵، ج ۵، ص ۱۱ و ج ۴، ص ۲۲۷ و ج ۵، ص ۱۱ و ج ۱، ص ۹۴ و ص ۹۵ و مرآة العقول، ج ۱۶، ص ۱۶۹ و الانوار النعمانیه، ج ۴، ص ۲۱۴ و الحجة البیضاء، ج ۸، ص ۲۵۹ و ج ۷، ص ۳۰۴ و نفس الرحمن، نوری، ص ۴۵۴.

۲- اللثالی، ج ۱، ص ۹۱ و الانوار النعمانیه، ج ۴، ص ۲۰۵ و الحجة البیضاء، ج ۴، ص ۲۰۹.

۳- محجة البیضاء، ج ۴، ص ۲۰۹.

۴- البرهان، ج ۲، ص ۳۹۰ و ص ۴۰۰ و البحار، ج ۱۸، ص ۳۱۹.

کرده‌اند بدون هیچ اعتراضی و طبرسی هم در مجمع البیان ۳۷۲/۸ آن را نقل کرده و نعمت الله الجزائری در قصص ص ۲۵۰ می‌گوید «قال جماعة من اهل الحديث لا استبعاد فيه بعد ورود الخیر الصحیح» یعنی هیچ اشکالی در این قصه نیست زیرا که حدیث وارد و مضمون آن صحیح است، اما چه کنیم که حجه الاسلام نجمی قبولش نمی‌کند. اما پاسخ به اعتراض او که چرا موسی لانه مورچه‌ها را آتش می‌زند، ردیف ۵ ص ۲۱۵. جناب حجه الاسلام می‌گوید، معلوم نیست ابو هریره از کدام داستان‌ساز و افسانه‌گو این داستان گرفته است. بلی شما بفرمایید که علامه مجلسی در بحار ۲۴۲/۶۴ کتاب اسماء و العالم باب النحل و النمل و سائر ما نهی عن قتله، و بحار ۲۸۶/۵ کتاب العدل و المعادل، و البحار ۲۶۴/۶۴ و ص ۲۹۲، و قرب الاسناد ص ۱۲۱ و البحار ۲۷۱/۶۴ کتاب السماء و العالم باب النحل و النمل و سائر ما نهی عن قتله و ۲۶۸/۶۴، و میرزا حبیب الله خوئی در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ۳۵/۱۱ فی النمله و عجایبها عن ابی هریره، از کدام داستان‌ساز و افسانه‌گو همین قصه سوختن لانه مورچه‌ها را، گرفته‌اند، آری این اسناد خود را ببینید، سپس بر صحیحین و ابوهریره رضی الله عنه اعتراض کنید.

جناب نجمی در ص ۲۱۶ گفته نکته قابل توجه در مورد این پنج داستان این است که هیچ یک از آنها غیر از ابوهریره، روای و ناقل دیگری ندارد. در پاسخ باید بگویم که ما شرک خدا در داستان اول بیست آیه و قصد نه پیغمبر را از قرآن نقل کردیم که کلمات تندتر در حق آنها گفته شده بود و حدیث شفاعت را بصورت مذکور غیر از ابوهریره؛ انس بن مالک، ابوسعید، ابوبکر، ابن عباس و امام ششم شما، امام جعفر صادق هم روایت کرده‌اند و کتب البحار، العیاشی، القمی، و البرهان، المیکال، الکنز و نور الثقلین هم آن را نقل کرده‌اند و بنده شماره صفحه را برای شما نقل کرده‌ام. اما داستان دوم را طبرسی در تفسیر مجمع البیان از طریق ابوهریره نقل کرده و تفسیر البرهان از امام صادق و ابوالحسن و نعمت الله الجزائری هم از ابوالحسن و ابوجعفر و محمد بن تویسرکانی از ابوالحسن نقل کرده‌اند و بجای صد منکوحه و کنیز هزار منکوحه و کنیز از ابو الحسن و ابو جعفر روایت کرده‌اند.

اما داستان سوم را نعمت الله الجزائری و محمد بن تویسرکانی و محسن کاشانی نقل کرده‌اند که بنده در همان داستان اسم کتب و شماره صفحه را آورده‌ام. اما داستان چهارم را طبرسی در مجمع البیان از ابو هریره و الجزائری در قصص صحیح دانسته‌اند.

و همچنین داستان پنجم را مجلسی در بحار از طریق ابو هریره و صدوق از ابن عباس روایت و نقل نموده‌اند. حال پاسخ به این تهمت نجمی و ابوریه که می‌گویند کعب الاحبار اسرائیلیات را به ابوهریره تلقین می‌کرد و خرافات خود را به تعلیم می‌داد: این مسئله یک افترای محض است، اگر راست می‌گویید در تمام صحیحین، یک یا دو روایت در عقیده یا ارکان اربعه بعد از ایمان بیارید و ثابت کنید که از کعب الاحبار است. ثانیاً قرآن می‌گوید:

﴿ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (النحل: ۴۳)

﴿ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَأَلَ بِهِءِ خَبِيرًا ﴾ (فرقان: ۵۹)

مراد از اهل الذکر و خبیر، علماء یهود بودند و در سوره بقره می‌گوید:

﴿ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾

(بقره: ۱۴۶)

فاعل يعرفون و يعلمون علماء یهودند محمد بن یعقوب کلینی از الاغی بنام عفیر حدیث روایت می‌کند آن را نمی‌بینید فقط بر کعب احبار اعتراض می‌کنید.

مگر کعب احبار از عبدالله بن سبأ یهودی کمتر است. و همچنان از جابر الجعفی که معتقد است که علی علیه السلام یا زنده است و به قتل نرسیده و همانند عیسی علیه السلام به دنیا باز می‌گردد و یا دوباره زنده می‌شود. آنگاه هفتاد هزار حدیث دروغین از امام جعفر و ابوجعفر، برای شما روایت نموده و همچنان سهل بن زیاد کذاب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم الجوالقی که خدا را جسم می‌دانند و از راویان بزرگ اصول کافی‌اند و همچنان عبدالله بن سنان از امام صادق روایت کرده که الله تعالی در روز عرفات نازل

می‌شود و بر شتر سوار است (ریاض العلماء المیرزا عبدالله افندی اصفهانی ۴۰۴/۲). آیا کعب‌الاحبار از اینها بدتر است.

اعتراض (فصل قبل از بعثت) ردیف ۱. آیا پدر و مادر پیامبر ﷺ مشرک بودند؟ در این باره قرآن در سوره القصص آیه ۱۱۵ می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (القصص: ۵۶)

تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند. دوم در سوره التوبه آیه ۱۱۳ آمده: برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند (آن هم) پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اهل دوزخ‌اند (۱۱۳) این دو آیه تصریح کرده‌اند که هدایت در اختیار خداوند است نه در دست پیامبر ﷺ و همچنان برای خویشاوندان قریب خود نمی‌تواند طلب آمرزش کند لذا والدین پیامبر ﷺ و ابوطالب جزء اولی قریبی‌اند و همچنان پدر ابراهیم که قرآن تصریح نموده که او دشمن خدا بوده، و استغفار ابراهیم برای پدرش فقط بخاطر وعده‌ای بوده که به او داده بود اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزار می‌جست، به طور یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود (توبه / ۱۱۴) التوبه و ایضا مجلسی در بحار ۱۵۵/۳۵ حدیثی روایت کرده که عبدالله و آمنه و ابوطالب در یک حجره از حجره‌های جهنم هستند. پس حدیث مسلم در جای خود صحیح است و در زمان قبل از بعثت و بعد از بعثت در کعبه سبید و شست تصویر مخصوصاً تصویر و مجسمه ابراهیم و اسمعیل وجود داشت و حکومت مکه در دست قریش و بنی هاشم بوده و تا زمان فتح مکه این مجسمه‌ها موجود بودند و بعد از فتح مکه پیامبر ﷺ و صحابه همه مجسمه‌ها را با تبر شکستند و دور انداختند و آیه ۸۱ سوره اسراء را می‌خواندند:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (الاسراء: ۸۱)

«بگو حق آمد و باطل نابود شد یقیناً باطل نابود شدنی است.»



جناب نجمی در ص ۲۱۸ گفته که مردم جزیره العرب در دوران جاهلیت که در رأس آنان خاندان عبدالمطلب و ابی طالب و عبدالله پدر پیامبر ﷺ قرار گرفته بودند پیروی از توحید خالص نموده و به یگانگی خدا عقیده داشتند و خدا را پرستش می کردند و از بت پرستی و عقائد اکثریت مردم جزیره العرب دور بودند. این گفته نجمی دور از واقعیت و خلاف تاریخ اسلام است و در تمام کتب تاریخ مشهور است که حکومت مکه در دست بنی هاشم و قریش بوده و تا فتح مکه بتها در کعبه به صورت معبود پرستش می شد و بعد از فتح مکه پیامبر ﷺ همه را بیرون انداخت. پس جناب نجمی تا حالا معنی توحید و کفر و شرک را نفهمیده که می گوید مردم جزیره العرب و خاندان عبدالمطلب به یگانگی خدا عقیده داشتند و از زمان نوح تا زمان خاتم الانبیاء هیچ مشرکی عقیده نداشته که دو خدا وجود دارد بلکه همه عقیده داشتند که خدا یکی است اما غیر الله را مانند انبیاء و اولیاء در عبادت الله تعالی شریک می کردند و آن هم به این خاطر که ایشان شفیع ما هستند و ما را به خدا نزدیک می کنند و هیچ قدرت و اختیاری در عالم ندارند. اکنون قرآن را بخوانید:

﴿ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفَعُونَا عند الله﴾

آنها غیر از خدا کسانی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه سودی می بخشد و می گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند:

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا

لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳)

آگاه باشید که دین خالص (عبادت) از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند (دلیل شان این بود که) اینها را نمی پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند. در سوره المؤمنون آیه ۸۴-۸۹ عقیده مشرکین را بیان می کند، بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می دانید (۸۴) (بزودی) (در پاسخ تو) می گویند (همه) از آن خداست، بگو: آیا متذکر نمی شوید (۸۵) بگو: چه کسی پروردگار آسمان های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است (۸۶) بزودی خواهند گفت همه اینها

از آن خداست بگو: آیا از خدا نمی‌ترسید (۸۷) بگو: اگر می‌دانید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد، و به بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه دادن ندارد (۸۸) خواهند گفت همه اینها از آن خداست بگو با این حال چگونه جادو شده‌اید (۸۹) روزی‌دهنده فقط خداست. بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالک (و خالق) گوش‌ها و چشم‌هاست، و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند، بزودی (در پاسخ) می‌گویند: الله، بگو: پس چرا از الله نمی‌ترسید (۳۱ سوره یونس) در سوره الاعراف آیه ۱۹۴ هم می‌فرماید: کسانی را که علاوه بر خدا و به جای او فرا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) بندگان همچون خود شما هستند. آنها را بخوانید و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند) (۱۹۴ اعراف) جناب نجمی آیا به بت که جماد و بی‌روح است «عباد امثالکم» گفته می‌شود؟! و در سوره الاحقاف آیه ۵-۶ می‌گوید چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملاً) بی‌خبر است و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود (۵) و هنگامی که مردم محشور می‌شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند (۶ احقاف) جناب نجمی، آیا بت بی‌روح دشمن عابد و منکر عبادت می‌شود، یا اینکه بندگان خاص خدا مانند انبیاء و اولیاء که مردم آنها را می‌خوانند، دشمن خوانندگان و منکر عبادت‌شان می‌شوند. بلی بندگان خاص خدا دشمن عابدان مشرک می‌شوند و عبادت آنها را انکار می‌کنند و نه بتان بی‌روح. و سوره فرقان آیه هفده را بخوانید: (به خاطر بیاور) روزی را که همه آنان و معبودهایی را که غیر از الله می‌پرستند جمع می‌کند، آنگاه به آنها می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنان راه را گم کردند (۱۷ فرقان) (در پاسخ) می‌گویند: تو منزهی: برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت‌ها برخوردار نمودی تا اینکه (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند (۱۸) خداوند به آنان می‌گوید: ببینید این معبودان شما را در آنچه می‌گویید تکذیب کردند اکنون نمی‌توانید عذاب الهی را بر طرف بسازید یا از کسی

یاری بطلبید. و هر کس از شما ستم کند، عذاب شدیدی به او می‌چشانیم (۱۹) جناب نجمی: این سوال و جواب و گفتگو با بتها امکان دارد. یا با بندگان خاص خدا. اعتراض شماره ۲. نجمی می‌گوید: آیا قبل از بعثت رسول خدا گوشت حرام می‌خورد؟ جناب نجمی در این اعتراض، از خود مطلب می‌تراشد و به نقل دروغین از صحیح بخاری می‌پردازد و می‌گوید براساس روایات بخاری رسول اکرم ﷺ نیز مانند سایر مردم دوران جاهلی دارای بت و انصاب بوده و ذبایح خود را به نام بتها سر می‌بریده است؟

جواب:

صحیح بخاری چنین عبارتی ندارد و اکنون عبارت صحیح بخاری را نقل می‌کنم تا عدم امانت‌داری نجمی در نقل عبارت معلوم گردد، در کتاب مناقب الانصار باب ۲۴ حدیث زید بن عمرو بن نفیل رقم ۳۸۲۶، چنین آمده: «ان النبی ﷺ لقی زید بن عمرو بن نفیل باسفل بلدح قبل ان ينزل علی النبی ﷺ الوحی فقدمت الی النبی ﷺ سفرة، فابی ان يأکل منها ثم قال زید انی لست اکل مما تذبحون علی انصابکم و لا اکل الا ما ذکر اسم الله علیه و ان زید بن عمرو کان یعیب علی قریش ذبائهم الحدیث» و در حدیث شماره ۳۸۲۸ زید می‌گوید: «یا معشر قریش و الله ما منکم علی دین ابراهیم غیری و کان یحیی المؤمنة» در این حدیث آمده که سفره (گوشت) را برای پیامبر ﷺ آوردند پس رسول الله ﷺ از آن گوشت نخورد، و زید بن عمرو هم گفت که من آنچه را که شما بر سنگ‌های مخصوص ذبح می‌کنید و آنچه را که بر آن اسم خدا گرفته نشود نمی‌خورم و بر قریش عیب می‌گرفت و می‌گفت حیوان را خدا خلق کرده و آب و علف می‌دهد و شما به اسم غیر الله ذبیح می‌کنید و ادعای مذهب ابراهیم را هم می‌کنید به والله شما بر مذهب ابراهیم نیستید. ابن حجر هم می‌گوید عبارت صحیح و نقل اکثر ناقلین صحیح بخاری این است: «فقدمت الی النبی ﷺ» و ابن بطال گفته این سفره قریش بوده و ایشان برای پیامبر ﷺ آوردند پس ایشان نخوردند و بعد همین سفره را پیامبر ﷺ در جلو زید بن عمرو گذاشتند، ایشان هم نخوردند و اعتراض کردند و الخطابی گفته که پیامبر ﷺ قبل از بعثت گوشت حیوانی که

بر انصاب ذبح می‌شد را نمی‌خورد، اما گوشتهای دیگر را می‌خورد، و زید بن عمرو بنا بر آئی خود هم از خوردن چنین گوشتی خودداری می‌کرد و نمی‌خورد و در کتاب الذبائح باب «ما ذبح علی النصب و الامنام» عبارت مختصر و (و کمی برای دشمنان که طالب نکته ضعف می‌گردند) محتمل آمده «فقدّم الیه رسول الله ﷺ یا فقدّم الی رسول الله ﷺ سفرهٔ یا سفرهٔ فیها لحم فابی ان یاکل منها ثم قال ای زید بن عمرو انی لا آکل ممّا تذبحون علی انصابکم و لا ناکل یا ولا آکل الا ممّا ذکر اسم الله علیه آ» این بود عبارت صحیح بخاری که جناب نجمی آن را بصورت تحریف و تقلید از دیگران و بر خلاف حقیقت آورده بود. ثانیاً این واقعه قبل از بعثت بوده و قبل از بعثت تکلیفی بر پیامبر نیست چنانچه قرآن می‌گوید: «و وجدک ضالاً فهدی» و تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد. نمی‌دانیم حمایت و دوستی شما نسبت به پیامبر ﷺ بیشتر است یا حمایت و دوستی الله تعالی نسبت به پیامبرش!؟

ثالثاً: حرمت و حلال بودن خوردنیها و مشروبات بعد از نزول قرآن معلوم می‌گردد نه قبل از آن، مثل حرمت خمر (شراب) یا حرمت مذبوحه بر نصب (علامات مخصوص) و حیوانی که بدون گرفتن نام الله ذبح شده است. حرمت اینها قبل از نزول قرآن معلوم نمی‌شود و سند و عبارت بخاری از سند و عبارت دیگران مقدم و معتبرتر است. اعتراض شماره ۳ داستان شق صدر: جناب حجه الاسلام می‌فرمایند آیا با این اختلاف زمان و مکان و تناقض فراوان می‌توان این احادیث را صحیح دانست و مضمون کدام یک از آنها را قبول کنیم (ص ۲۲۴).

جواب:

اگر اختلاف ظاهری از نظر شخصی کم سواد و یا مغرض دلیلی بر عدم صحت متنی است، پس جناب حجه الاسلام نجمی در برابر شخصی معترض که غیر مسلمان است و اختلاف ظاهری آیات قرآن را دلیلی بر عدم صحت قرآن می‌گیرد چه جوابی دارند؟

۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۷۷۹.

۲- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۴۳۸، حدیث ۵۴۹۹، چاپ پاکستان.

- ۱- ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾ (الغاشیة: ۶)  
«غذایی جز از خار خشک تلخ و بدبو ندارند».  
در اینجا با صیغه حصر آمده.
- ۲- ﴿لَا يَكُونُ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ﴾ (الواقعه: ۵۲)  
«قطعاً از درخت زقوم می‌خورند».  
اما در این آیه، زقوم را هم نام می‌برد. در جایی دیگر می‌فرماید:
- ۱- ﴿وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴾ (محمد: ۱۱)  
«کافران مولایی ندارند».  
اما در اینجا می‌فرماید:
- ۲- ﴿ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ﴾ (الانعام: ۶۲)  
«سپس (تمام بندگان) به سوی الله که مولای حقیقی آنهاست باز می‌گردند».  
یا در مورد مدت روزهای قیامت می‌فرماید:
- ۱- ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ (الحج: ۴۷)  
«و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمرد».  
اما در آیه دیگر چنین می‌فرماید:
- ۲- ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (المعارج: ۴)  
«آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است».  
و یا موارد زیر:
- ۱- ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ (نساء: ۴۲)  
«در آن روز سخنی را نمی‌توانند از الله پنهان کنند».
- ۲- ﴿وَاللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ (الانعام: ۲۳)  
«به الله که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم».

- ۱- ﴿ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ (الاسراء: ۵۲)  
 «می‌پندارید تنها مدت کوتاهی (در دنیا) درنگ کرده‌اید».
- ۲- ﴿ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴾ (طه: ۱۰۳)  
 «شما فقط ده شبانه روز (در دنیا) زنده بوده‌اید».
- ۳- ﴿ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ ﴾ (طه: ۱۰۴)  
 «هنگامی که نکو‌روش‌ترین آنها می‌گوید شما یک روز درنگ کردید».
- ۴- ﴿ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴾ (الروم: ۵۵)  
 «روزی که قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی در دنیا درنگ نکرده‌اند این چنین از درک حقیقت باز گردانده می‌شوند».
- ۱- ﴿ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن طِينٍ ﴾ (الانعام: ۲)  
 «او کسی است که شما را از گل آفرید».
- ۲- ﴿ وَخَلَقْتَهُم مِّن طِينٍ ﴾ (الاعراف: ۱۲)  
 «و او را از گل آفریدی این خالق بشراً».
- ۳- ﴿ مِّن صَلَٰصِلٍ مِّن حَمَلٍ مَّسْنُونٍ ﴾ (الحجر: ۲۸)  
 «من آفریننده بشری از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، هستم».
- ۴- ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴾ (المؤمنون: ۱۲)  
 «ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم».
- ۵- ﴿ خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ ﴾ (الصفات: ۱۱)  
 «ما آنان را از گل چسبنده‌ای آفریدیم».
- ۶- ﴿ ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُم مِّن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴾ (السجده: ۸)  
 «سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید».

۷- ﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ ﴾ (الرحمن: ۱۴)

«انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید.»

که در عبارات ذیل اختلاف است

حماء مسنون = سلاله من طین = طین لا زب = صلصل کالفخار = من طین = سلله  
 = من ماء مهین. جناب حجه الاسلام درین اختلاف چه جوابی دارند که طرف مخالف را  
 قانع بکند، و همچنین در آیات مربوط به مقدار روز قیامت و غذای جهنمیان و غیره که  
 در صفا ۳۵-۳۶ بیان گردید.

اما اهل سنت در مورد حدیث شق الصدر (بحمدالله) هیچ اختلافی در عبارت ندارند،  
 زیرا اولاً: شق صدر در ایام کودکی بوده، دوماً برای آمادگی ملاقات و گفتگو با خالق  
 هستی بوده است. اول پیامبر ﷺ را از خانه سکونت بر داشتند و در همان حالت خواب  
 آلودگی به نزدیک کعبه خوابانیدند و سینه را جراحی و با آب زمزم شست شو دادند و  
 پر از حکمت و ایمان نمودند و سپس پرواز کردند. از عبارت صحیح مسلم این توضیح  
 مشخص شده است: «ثُمَّ آتَيْتُ فَاَنْطَلِقُوا بِي إِلَى زَمْزَمَ فَشَرَحَ عَنِ صَدْرِي ثُمَّ غَسِلَ بِمَاءِ زَمْزَمَ»<sup>۱</sup>.

در خانه پیش من آمدند بعد مرا بردند تا محل آب زمزم، سینه مرا شکافتند و سپس  
 با آب زمزم شستند. جناب حجه الاسلام به عبارت صحیح مسلم توجه نکرده‌اند و  
 صحیحین را با اساتید متخصص اهل سنت هم نخوانده‌اند تا مطلب بر ایشان روشن  
 گردد و ممکن است فرد غیر متخصص که استادی ندارد در وهله‌ی اول به هنگام مطالعه  
 سرگردان شود. علاوه بر این عصمت پیامبر ﷺ در رسانیدن وحی است و این هم بعد از  
 بعثت روی می‌دهد و موضوع شق صدر مؤید عصمت است. شر و فساد در وجود انسان  
 و یا سختی و نرمی دل همانند نور و ظلمت، حسی نیست که بشر بتواند آن را درک کند  
 و یا معراج رسول اکرم از مسجد الحرام به سدره المنتهی با جسم بشری، بدون آلات  
 جدید امروزی و نیز حیات اصحاب کهف در مدت طولانی در یک مکان بدون اینکه  
 فاسد شوند برخلاف عقل و غیر قابل درک است. جالب اینجا است که یکی از راویان

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۲، چاپ پاکستان.

این حدیث ابوذر غفاریست که شما آن را از خود می‌دانید، اکنون چه شد که روایت او را انکار می‌کنید و ظن قوی علامه مجلسی را هم ردّ کردید. قول انس رضی الله عنه هم که می‌فرماید من محل شکاف و جای بخیه‌ای را که برای التیام شکاف سینه رسول الله صلی الله علیه و آله به وسیله ملائکه به عمل آمده بود در سینه آن حضرت می‌دیدم، هیچ عیب و اشکالی ندارد زیرا که این عمل حقیقتاً انجام گرفته است و شکی در آن نیست و بقای اثر جراحی امری عادی است. و در ظهور قدرت الله تعالی هیچ تردید و محلی برای اعتراض وجود ندارد.

اما اعتراض ردیف اول بعد از بعثت - آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در نبوت خویش تردید داشت؟

جواب:

خیر، بیان واقعیت برای فردی دیگر نشانه تردید نیست و کلمه تردید و شک در هیچ روایتی از کتب حدیثی اهل سنت نیامده، بلکه این کلمه تردید توسط حجت الاسلام تراشیده شده است. و در احادیث صحیحین فقط بیان اصل ماجرا توسط پیامبر برای خدیجه و ورقه بن نوفل آمده است و ایشان و ورقه بن نوفل هم به بعثت و مشکلاتی را که برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیش می‌آید به او خبر دادند؛ زیرا ورقه بن نوفل تجربه و علم به توراها و انجیل داشت و سرگذشت انبیا را می‌دانست و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وقت از کتب گذشته چنان اطلاعی نداشت، به همین دلیل ایشان از خبر ورقه تعجب کردند و فرمودند: آیا مرا از شهر خودم بیرون خواهند کرد؟ ورقه گفت بلی، البته در ابتدای امر. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان نمی‌دانست که آن فرشته جبرئیل خواهد بود و قرآن را بر وی نازل خواهد کرد و گمان هم نمی‌کرد که خاتم پیامبران خواهد بود و به جهت عدم مطالعه کتب گذشته، مشخصات خود را نمی‌دانست.

واقعه خاتم الانبیاء با واقعه موسی علیه السلام فرق می‌کند در آنجا اولین کلمه اینست:

﴿يَمْوَسَىٰ ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ۖ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾ وَأَنَا

(طه: ۱۱-۱۳)

أَخْرَجْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾﴾



«ای موسی من پروردگار توام نعلهایت را بیرون آور که تو در سرزمین مقدس (طوی) هستی (۱۲) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم: اکنون به آنچه بر تو وحی می شود گوش فرا ده (۱۳)».

و برای پیامبر ﷺ چنین مقدمه‌ای بیان نشده بود و جبرئیل بدون مقدمه به او گفت: «اقراء» و همچنان واقعه مریم و عیسی علیهما السلام با این واقعه فرق می کند زیرا در آنجا الله تعالی مستقیماً به عیسی علیه السلام الهام کرد که بگوید:

﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ (مریم: ۳۰)

«من بنده خدا هستم که به من کتاب داده و مرا، پیامبر قرار داده است».

«این کار خداست که هر چه بخواهد همان را می کند، با موسی و عیسی علیهما السلام با آن گونه و بر خاتم الانبیاء این گونه وحی نازل می کند».

یکی را صراحتاً و با مقدمه از رسالتش با خبر می سازد و بر دیگری نمونه دیگر وحی را نازل می کند. «أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ». پس مفهوم مخالف حدیث که جناب حجه الاسلام پیش کشیده هیچ ربطی با این واقعه ندارد و استنباط او لازمی است نه متعدی. و اگر نه جناب نجمی با آیه ۹۴-۹۵ سوره یونس به بن بست می رسد.

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلِكَ ۚ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۹۴﴾ وَلَا تَكُونَنَّ

مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (یونس: ۹۴-۹۵)

«و اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می خواندند بپرس بیقین حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است بنابراین هرگز از تردیدکنندگان مباش و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود».

بر حجه الاسلام لازم است که این دو آیه را مثل روایت ابو هریره و بخاری انکار بکند زیرا این دو آیه شأن و منزلت پیامبر ﷺ را زیر سوال می برد.

اما اعتراض شماره ۲ بعد از بعثت و اشتباه رسول خدا در نماز: اصل واقعه این بوده که رسول الله ﷺ در نماز ظهر یا عصر به جهت فراموشی در تشهد اول سلام دادند و صحابی بنام خرباق بن عمرو سلمی ملقب به ذو الیدین به پیامبر ﷺ گفتند: آیا فراموش کردی یا نماز دو رکعت شده است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نه نماز کوتاه شده است و نه من فراموش کرده‌ام. بعداً به گفته دیگران یقین کردند و دو رکعت باقی را خواندند و سجده سهو کردند. در نتیجه چهار رکعت با دو سلام خوانده شد و این گفتگوها در ما بین دو نماز بوده نه در داخل نماز، لذا در نزد جمهور سلف و خلف بنا به گفته نووی در شرح صحیح مسلم ص ۲۱۲ تا ص ۲۱۴ این نماز درست و صحیح خوانده شده است و هیچ اشکالی ندارد و مسئله ناسخ و منسوخ هم در کار نیست و این حدیث را غیر از ابوهریره رضی الله عنه، عبدالله بن عمر و معاویه بن خدیج و عمران بن حصین و ابن مسعده روایت نموده‌اند و خود ابوهریره در این نماز حاضر بوده نه اینکه از دیگری روایت بکند، زیرا در عبارت این روایت: «صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا فَصْلِي بِنَا رَكَعَتَيْنِ» آمده است که الفاظ «لنا و بنا» دلیل این هستند که روای حدیث حاضر بوده و این واقعه بعد از زمان فتح خیبر است. و صحابی که لقبش ذو الیدین بوده غیر از صحابی است که لقبش ذو الشمالین بوده و اسم ذو الشمالین عمیر بن عمرو بن عیثان و از قبیله خزاعه است و در جنگ بدر شهید شده و ذو الیدین از قبیله سلمی است و در روایت صحیح مسلم تصریح شده که: فاتاه رجل من بنی سلیم، فقام رجل من بنی سلیم، و در روایت عمران بن حصین آمده: فقام الیه رجل یقال له الخرباق، فقام رجل بسیط الیدین. صحیح مسلم ص ۲۱۴ طبع پاکستان برای توضیح بیشتر به کتاب التمهید ابن عبدالبر مراجعه فرمایید و همچنان به شرح صحیح مسلم نووی ص ۲۱۴. این را هم باز می‌گوییم که پیغمبران از نسیان (فراموشی) و خطا معصوم نیستند و عصمت انبیاء و رسل در رسانیدن وحی و پیغام خداوند به بندگان اوست، قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ﴾

(الانعام: ۶۸)

«و اگر شیطان از یاد تو ببرد.»

(الکهف: ۲۴)

﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾

«و هر گاه فراموش کردی پروردگارت را به خاطر بیاور».

(الکهف: ۶۱)

﴿نَسِيًا حُوتَهُمَا﴾

(موسی عليه السلام و همراه او ماهی خود را فراموش کردند)

(طه: ۱۱۵)

﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾

«پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد، و عزم استواری برای او نیافتیم».

متأسفانه جنابت حجه الاسلام نجمی چندان فرصتی ندارند که متن صریح قرآن را بخوانند و از مسائل عقیدتی با خبر باشند بلکه تمام وقت در پی یافتن نکات ضعیف اهل سنت هستند و همچنانکه از ابتدا تاکنون (تا صفحه ۲۳۴) چیزی نصییشان نشده از این به بعد هم انشاء الله و به یاری خدا چیزی نصییشان نخواهد شد. اما اعتراض شماره ۳ بعد از بعثت یعنی شرکت نمودن رسول خدا در نماز با حال جنابت، ص ۲۳۵: بلی هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را شروع نکرده بود که بیادش آمد که ایشان جنب هستند و غسل را فراموش کرده‌اند ما در ص ۴۲ از دلائل قرآنی در مورد فراموشی پیغمبران صحبت کردیم نیازی به اعاده آن نیست. جناب حجه الاسلام هر چه گفته یا می‌گوید مبنی بر تعصب مذهبی بوده نه بحث و بررسی علمی. اما اعتراض شماره (۴) بعد از بعثت، آیا رسول خدا بر مؤمنان لعنت می‌نمود، ص ۲۳۷: این عنوان تلبیس شد و ظاهری عوام فریب دارد و اصل ماجرا چیزی دیگر است و حرف «فا» در «فایما» و در فاجعل، جزائیه، است و شرط محذوف دارد، ای ان کنت سیت مؤمنا فاجعل ذلک له قربه الیک. یعنی ای خدا همانا من بشرم اگر به کسی در حالت غضب کلمه زشتی گفته‌ام آن را برای او رحمت و پاکی و سبب نزدیکی به طرف خودت بگردان. عبارت مسلم این

است: «او ما علمت ما شارطت علیه ربی قلت الله اللهم انما انا بشر فای المسلمین لعنته او سببته فاجعله له زکاه و اجرا مسلم».<sup>۱</sup>

یعنی: ای عایشه مگر تو ندانسته‌ای که من با پروردگار خود چه شرط کرده‌ام، بدان که شرط کرده‌ام که چون من بشرم اگر کسی را از مسلمین - و در عبارت بخاری کسی را از مؤمنین - لعن و سب کردم آن را برای او پاکی و سبب اجر بگرداند و در بخاری آمده «فاجعل ذلك له قربهً الیک یوم القیمه باب قول النبی ﷺ من آذیته فاجعله له زکاه و رحمه کتاب الدعوات»<sup>۲</sup> و در روایت جابر بن عبدالله آمده «انما ان بشرٌ و انی اشترطتُ علی ربی ائی عبدٍ من المسلمین سببته او شتمته ان یکون ذلك له زکاهٌ و اجرا»؛ در روایت عائشه (رض) در صحیح مسلم آمده که دو نفر با رسول الله ﷺ سخن گفتند و رسول الله ﷺ را به خشم آوردند، پس رسول اکرم آن دو را لعن و سب نمود و بعد از استفهام عائشه آن جملات گذشته را بیان فرمودند.

و به روایت ام سلیم به یتیمه که فرمود «لا کبر سنک» و بعد از استفهام ام سلیم، رسول خدا همان جملات را ارشاد نمودند و به روایت ابن عباس پیامبر به معاویه فرمودند: «لا اشبع الله بطنه»<sup>۳</sup>. جناب نجمی عبارت صریح صحیح بخاری را تحریف نموده زیرا در بخاری آمده «او لم تستمع ما قلت رددت علیهم فیستجاب لی فیهم و لا یتستجاب لهم فی»<sup>۴</sup> مگر نشینیدی آنچه من گفتم (در جوابشان) من به آنان جواب دادم (یعنی گفتم) دعای من بر علیه آنان قبول می‌شود و دعای آنان بر علیه من قبول نمی‌شود. جناب نجمی این حدیث را غلط ترجمه کرده و نوشته: مگر تو نشینیدی من به تو چه گفتم - جمله رددت علیهم را اصلاً ترجمه نکرده و کلمه ما قلت را بر عکس ترجمه نموده است. و معنی «فاحشا ولا متفحشا» را هم نفهمیده است = فاحشاً یعنی زیاده‌روی

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲۳، چاپ پاکستان.

۲- بخاری، ج ۲، ص ۹۴۱.

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲۳ تا ص ۳۲۵.

۴- بخاری، ج ۲، ص ۸۹۱.

در بدگویی و بدزبانی و «متفحشاً بالتکلف» هم یعنی فحش و ناسزا به صورت زیاد و بی‌رویه و کلمه سبباً و لعناً کلمات مبالغه‌اند. واضح است که پیامبر ﷺ چنین نبوده و احیانا به چند نفری انگشت شمار کلمات تندی گفته‌اند، چنانچه در صحیح مسلم برای چهار نفر آمده و در بخاری برای یهود کلمه «علیکم» و برای یک فرد دیگر کلمه «بئس اخواه العشیره و بئس ابی العشیره» آمده است.<sup>۱</sup> جناب حجه الاسلام تمام این نکات و عبارات را کتمان و زیر پا نموده و عبارت بخاری را عمداً تحریف نموده و معنی «لَعَانًا و سَبَابًا و فاحشاً و متفحشاً» را با معنی «لعنته و سبته (احیانا) و عند الغضب» یکی دانسته است. در بخاری کلمه «فایئاً مؤمن» و در مسلم کلمه «فایئ المسلمین، فایئ رجل من المسلمین، فایئ المؤمنین اذیته فایئ مؤمن اذیته، فایئ عبد مؤمن سبته، فایئ مؤمن، ای عبد المسلمین، فایئ احد دعوت علیه من امتی بدعوة لیس لها باهل»: با روایت مختلف آمده است.<sup>۲</sup> کلمه «ایئ» عام است برای همه مسلمین، اما جناب حجه الاسلام، بنا به دشمنی ذاتی و تعصب مذهبی خود بدون هیچ دلیلی، معاویه رضی الله را از کلمه عام مستثنی نموده و بر امام مسلم اعتراضی جاهلانه کرده که چرا اسم معاویه را درین باب روایت کرده است.

آری روایات «اللهم انا بشر، اللهم انی اتخذ عندک عهداً لئن تخلفنیه فاتما انا بشر، اللهم انا محمد بشر یغضب کما یغضب البشر و انی قد اتخذت عندک عهداً لم تخلفنیه، انا انا بشر و انی اشتطت علی ربی (بروایه جابر) یا ام سلیم اما تعلمین ان شرطی علی ربی انی اشتطت علی ربی فقلت انا انا بشر ارضی کما یرضی البشر و اغضب کما یغضب البشر فایئاً احد دعوت علیه من امتی بدعوة لیس لها باهل ان تجعلها له طهوراً و زکاه و قریة تقربه لها منه یوم القیمه»<sup>۳</sup> تمام این روایات صحیح از راویان مختلف دلیل صریحند بر اینکه پیامبر ﷺ اگر احیانا در حالت غضب کسی از مسلمین را نفرین بکند، آن نفرین از دل نیست، بلکه به سبب غضب بشری

۱- بخاری، ج ۲، ص ۸۹۱.

۲- مسلم، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳- به روایت مسلم، ج ۲، ص ۳۲۴، باب من لعنه النبی.

بوده لذا از خداوند می‌خواهد که آن نفرین را بر آن فرد مسلمان سبب رحمت و پاکی و قرب دربار الهی بگرداند، قرآن هم به پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾

(آل عمران: ۱۲۸)

«هیچ گونه اختیاری برای تو نیست مگر اینکه خدا بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند، زیرا آنها ستمگرند».

نبی کریم ﷺ گروهی از صحابه را که از قاریان قرآن بودند برای جهاد فرستاد اما قبایل رعل و زکوان و لحيان آنان را در منطقه‌ای به نام بئر معونه با وضعی فجیع به شهادت رسانیدند.

پس پیامبر ﷺ به مدت یک ماه در نماز بعد از رکوع این قوم کفار را دعای بد نمودند بعد این آیه نازل گردید «لیس لک من الامر شیء<sup>۱</sup>» خداوند همچنان در سوره الانعام آیه (۵۲) می‌فرماید:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

(الانعام: ۵۲)

«و کسانی که صبح و شام پروردگار خود را می‌خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند از خود طرد (دور) مکن نه چیزی از حساب آنها بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آنها، اگر آنها را طرد کنی از ستمگران خواهی بود».

و همچنان قرآن می‌فرماید:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۖ﴾

(عبس: ۱-۳)

«چهره در هم کشید و روی بر تافت (۱) از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود (۲) تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند».

۱- بخاری، کتاب التفسیر، سوره آل عمران، باب غزوة الرجیع و ... ج ۲، ص ۵۸۷ و ص ۶۵۵.

از این آیات به صراحت ثابت گردید که پیامبر ﷺ بنا به طبیعت بشری در حالت ناراحتی و غضب و یا بخاطر خدا احياناً بعضی کسان را نفرین و دعای بد می‌کرد و یا به بعضی کم‌توجهی از خود نشان می‌داد، پس وقتی که خدا این تذکرات را به او داد، فرمود: بار الها اگر من به کسی از مسلمین احياناً نفرین کرده‌ام آن را برای او سبب رحمت و قرب و پاکی بگردانم. متأسفانه حجه الاسلام از داخل قرآن و مضامین آن چندان خبری ندارد و احادیث را کاملاً نگاه نمی‌کند و اگر نگاه بکند آن را قطع و بریده می‌گرداند و از خود حدیث می‌تراشد و فقط به مسیر تقلیدی خود ادامه می‌دهد، کسی که هنوز حرف شرط و جزا را نمی‌داند و معنای «فایما مؤمن»، «لعناً»، «سبباً» «لعتته» و «سببته» را نمی‌داند و نمی‌تواند بین آنها از لحاظ معنی فرق بگذارد، چگونه بر صحابه (رض) و ائمه بزرگ حدیث اعتراض می‌کند؟! انتظاری بیش از این هم از فردی عجمی و مغرض نمی‌توان داشت.

اما اعتراض شماره پنجم بعد از بعثت، داستان نهی رسول خدا از تلقیح درختان خرما و مسئله اجتهاد رسول خدا ﷺ است که جناب حجه الاسلام برای قبول نکردن این حدیث می‌گوید پیامبر ﷺ بیش از پنجاه سال در محیط عربستان زندگی نموده و سر و کارش با همان مردمی بوده است که هر سال درختان خرما را تلقیح و گرده‌ریزی می‌نمودند چگونه ممکن است پس از ورود به مدینه این موضوع را به کلی فراموش کند و نداند<sup>۱</sup>. باید بخدمت حجه الاسلام عرض کنم که پیامبر ﷺ درین مدت پنجاه سال نه باغبان بوده و نه کشاورز و نه با کسی شریک و بعد از بعثت تمام وقت به کار دعوت و تبلیغ در مکه مشغول بوده و این داستان گردریزی بنا به روایت رافع بن خدیج در ابتدای ورود رسول خدا در مدینه صورت گرفته است: «قال قدم النبی ﷺ المدینه و هم یأبرون النخل .... قال ﷺ تعلکم لو لم تفعولوا کان خیراً» و در روایت طلحه آمده «ما اظن یغنی ذلک شیئاً» و بعد می‌فرماید: «فانی انما ظننتُ ظناً فلا تؤاخذونی بالظن<sup>۲</sup>». پیامبر ﷺ در روایت اول

۱- سیری در صحیحین، ص ۲۴۲.

۲- مسلم، باب الامتثال، ج ۲، ص ۲۶۴.

فرموده «شاید» و در روایت دوم فرموده: «من گمان نمی‌کنم» و در آخر هم فرموده که من گمان کرده بودم. جناب نجمی این عبارات را نقل ننموده: این صفت (گمان) در فطرت و طبیعت کل بشر است و این همان مسئله اجتهاد است که به ندرت (از پیامبر ﷺ) ثابت شده است. آیات زیر بیانگر نمونه‌هایی از اجتهادات پیامبر ﷺ هستند:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ حُرِّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَرْوَاجِكَ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ (التحریم: ۱)

«ای پیامبر: چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی: و خدا آمرزنده و رحیم است.»

و یا قضیه فدیة گرفتن از اسرای بدر:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ

عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كَتَبْنَا مِنَ اللَّهِ سَبَقَ

لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (انفال: ۶۷-۶۸)

«هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن بگیرد) و آنها را در عوض فدیة، زنده رها بکند) تا کاملاً بر آنها پیروز گردد و جای پای خود را در زمین محکم کند، شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید ولی خداوند سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر حکیم است (۶۷) اگر فرمان سابق خدا نبود بخاطر فدیة (که از اسیران گرفتید و آنها را زنده رها کردید) مجازات بزرگی به شما می‌رسید.»

مورد دیگر:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ

الْكٰذِبِينَ﴾ (التوبة: ۴۳)

«الله تو را معاف نمود چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی (۴۳)».

مورد دیگر:



﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّى ۚ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۙ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۚ أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى ۚ فَآنْتَ لَهُ تَصَدَّى ۚ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى ۚ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ۚ وَهُوَ يَخْشَى ۚ فَآنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۙ ﴾

(سوره عبس: ۱-۱۰)

«چهره در هم کشید و روی بر تافت از اینکه نابینایی (عبدالله به ام مکتوم) به سراغ او آمده بود (۲) تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند (۳) یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد (۴) اما آن کسی که بی‌اعتنایی و بی‌نیازی نشان می‌دهد (۵) تو بسوی او رو می‌آوری (۶) در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست (۷) اما کسی که شتابان به سوی تو می‌آید (۸) و از خدا ترسان است (۹) تو از او غفلت می‌کنی (۱۰)».

اکنون حجه الاسلام بنا به آن عقیده‌ای که در حق رسول خدا دارد باید یک ردی برین قرآن بنویسد و اسمش را سیری در قرآن عثمانی بگذارد زیرا تمام آنچه ابوهریره و صحیحین روایت نموده هم‌وزن همین سه کلمه زیر نمی‌شوند «عبس، و تولی، فانت عنه تلهی». پس خداوند اجتهاد را در قرآن با آن جواب‌های تند برای پیامبر ﷺ ثابت کرده است.

پس بهتر است که جناب محمد صادق دست از قرآن بکشد همان طوری که حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی صاحب فصل الخطاب دست کشیده و یا اینکه ردی بر آن بنویسند این همه یک طرف و آیه (۱۶) سوره نور یک طرف که می‌گوید:

﴿ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴾

(النور: ۱۶)

«چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید! ما حق نداریم که در این باره صحبت کنیم خداوندا منزه‌ی تو، این بهتان بزرگی است».

رسول خدا با اسامه بن زید و علی بن ابی طالب به صورت مشوره گفتگو نمود که شما چه می‌گویید. اسامه گفت: ای رسول خدا، اهل خود را نگاه دار ما در او جز خیر و

(پاکی) چیزی دیگر سراغ نداریم. اما علی بن ابی طالب گفت: خدای متعال بر شما تنگی نکرده و غیر از عائشه زن زیاد است<sup>۱</sup>. سوال درین جا است که رسول خدا ﷺ همراه علی بن ابی طالب نگفتند: «سبحنک هذا بهتن عظیم» بلکه علی ﷺ غم رسول الله ﷺ را زیاد نمود و به طلاق اشاره کرد، این توقف هم اجتهادی حساب می‌شود و قرآن این توقف و مشورت علی ﷺ را رد می‌کند که چرا نگفتید: این بهتان بزرگی است. اما اعتراض شماره ۶ بعد از بعثت، آیا رسول خدا ﷺ عده‌ای را بدون ارتکاب جرم مجازات می‌نمود.

جناب حجه الاسلام علاوه بر دروغ‌های خود در فصول گذشته دروغ دیگری درین جا بنام صحیحین و عائشه صدیقه و عباس بن عبدالمطلب (رض) گفته و حدیثی که از صحیحین نقل کرده برخلاف عنوان اعتراضی نجمی است؛ درین حدیث، رسول الله ﷺ به کسانی دستور لدود را داده که در عمل لدود شریک بوده‌اند چنانچه درباره عباس ﷺ می‌فرماید: **الْأَبَّاسُ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْ كَمْ**. بجز عباس که او درین عمل شریک و حاضر نبوده است. این حدیث در دو جا در بخاری و در یک جای مسلم روایت شده که درین سه روایت چنین عنوانی نیامده «کسانی که بدون ارتکاب جرم مجازات شوند». پس اینکه پیامبر ﷺ بدون ارتکاب جرم مجازات می‌نمود، تراشیده شده نجمی است و در صحیحین و مسند احمد چنین چیزی روایت نشده و جناب معترض حدیثی را که نقل نموده ترجمه‌اش را هم نمی‌داند. در واقع او حدیث ترمذی را تحریف نموده است، البته در ترمذی این روایت با سند ضعیف چنین آمده: «فلما اشتكى رسول الله ﷺ لده اصحابه فلما فرغوا قال ﷺ لدوهم قال فلدوا كلهم غير العباس<sup>۲</sup>». جناب نجمی اسم عباس ﷺ را از خود اضافه نموده در حالیکه اسم عباس نیامده بلکه فقط اسم اصحاب روایت شده صرف نظر از اینکه این حدیث به جهت دو راوی به نام‌های عبدالرحمن بن حماد و عبّاد بن

۱- بخاری، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۶۹۷.

۲- ترمذی، کتاب الطب، حدیث شماره ۲۰۴۷.

منصور ضعیف است<sup>۱</sup>. پس در حدیث نیامده که میمونه رضی الله عنه روزه‌دار بوده و به زور در دهان او دارو ریختند و روزه را باطل نمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله از اول اشاره کردند که بمن دوا ندهید و اهل بیت بنا به محبت شدید خود دوا را در دهان او ریختند و بهمین خاطر مجازات شدند و عبارت مسند احمد را غلط نقل کرده؛ عبارت اصلی اینست: «دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و عنده نسائه فاستترن منی الا میمونه» و باز هم درین روایت مسند احمد قیس بن الربیع است که در حق او گفته شد «سئ الحفظ = لیس بقوی = ضعیف = لا یکتب حدیثه = و کان کثیر الخطاء = و له احادیث منکره = متروک<sup>۲</sup>» جناب نجمی در ص ۲۴۷ می‌گوید: از ناحیه آن حضرت نهی در کار نبوده تا مخالفتی صورت پذیرد و متخلفین مجازات شوند این قول بر خلاف حدیث صحیح و بدون دلیل است. بلی رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه دارند که احیاناً بعضی متخلفین را تنبیه نمایند. جناب نجمی ادامه می‌دهد و می‌گوید: تمام احادیث لدود با متون و مضمون‌های متضاد و متناقض نقل شده است. بلی برای بی‌علمی که اطلاعی از مصطلح الحدیث و قانون آن ندارد و غافل است متضاد است، نه برای کسی که علم داد.

و بعد می‌گوید: تمام صحابه و یاران پیامبر و همه همسران وی حتی میمونه که روزه‌دار بود و بلکه اهل بیت و فرزندان پیامبر نیز مشمول این مجازات گردیدند. این مضمون در حدیث صحیحین یا روایت دیگری که سند درست و صحیحی داشته باشد نیامده بلکه تراشیده شده مغرضین، جاهلین و حاسدین است. شما تا حالا هر چه گفته‌اید بی‌سند و بی‌دلیل بوده چه برسد به نقیب، و دروغ‌های ابوجعفر معتزلی مسلک، از دروغ‌های شما اگر بالاتر نباشد کمتر و پایین‌تر هم نیست. بزرگترین مدرک و منبع شما شرح ابن ابی الحدید است و این مانند آن است که قورباغه در آبی که در جای پای گاو مانده بود، آواز می‌خواند و می‌گفت که من در بزرگترین دریا قرار گرفته‌ام. جناب نجمی! بدانید که به انسان بی‌علم متکبر و عیب‌جویی که خود را عالم می‌داند، علم

۱- تحفة الاحوذی، ج ۳، ص ۱۶۱ و ترمذی، ص ۴۶۳.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳.

صحیح و نجات‌دهنده نصیب نمی‌شود. شما تا حالا عبارت و معنی «اهجر» را نفهمیده‌اید و از سوره عبس و تولى غافل و بی‌خبرید باز هم قلم بدست گرفته‌اید و نقد بر صحیحین می‌نویسید - و مثل امام خود عبدالله بن سبأ بر اصحاب رسول الله ﷺ حمله و تنقید می‌کنید؛ از نام علی ﷺ که یار و یاور و دوست‌دار خلفاء ثلاثه بود نان می‌خورید و از اولادشان که بنام ابوبکر و عمر و عثمان و محمد بودند روی می‌گردانید و اعراض می‌کنید و باز هم دست به سینه می‌زنید و می‌گویید: علی علی علی! بیایید اعتقاداً و عملاً و قلباً در خط علی ﷺ باشید که بعد از مرگ دروازه توبه بسته و دروازه ندامت و حسرت باز می‌شود (اعاذنا الله منها) این راهی که شما می‌روید به ترکستان است نه راه علی و اولادشان ﷺ حداقل به همین صحیفه سجّادیه بنگرید و عمل کنید.

اعتراض شماره ۷ بعد از بعثت

آیا رسول خدا آیات قرآن را فراموش می‌کرد (ص ۲۵۰).

درینجا هم حجه الاسلام تلبیس و در نقل عبارت خیانت و از قرآن غفلت نموده است.

﴿ مَا تَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾

(بقره: ۱۰۶)

«هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و بدست فراموشی (از حفظ شما) نمی‌سپاریم مگر اینکه آیه‌ای بهتری (برای نفع شما) از آن و یا مثل آن را می‌آوریم آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیز تواناست.»

﴿ سُنُقِرُكَ فَلَا تَنْسَىٰ ۗ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾ (الاعلی: ۶)

«می‌خوانیم شما را پس فراموش نمی‌کنی مگر آنچه را خدا بخواهد.»

جناب نجمی از آیه ۱۰۶ سوره البقره الا ما شاء الله و سوره اعلى، خود را به تغافل و تساهل و تجاهل زده و در حدیث صحیحین آمده که پیامبر ﷺ فرموده: انسیتها<sup>۱</sup> از یادم برده شد، یعنی با همان صیغه مجهول و بعضی از روایان کلمه «اسقطتها اسقطتهن»

۱- بخاری، ج ۲، ص ۷۵۳ و مسلم، ج ۱، ص ۲۶۷.

روایت به معنی کرده‌اند و رسول خدا فرموده که مردم نباید با صیغه معلوم بگویند فراموش کرده‌ام، بلکه بگویند بل «هونسی» یعنی فراموش شده و این یک نوع ادب و فال نیک است در حق مسلمان و همان صیغه‌ای را که بدیگران نصیحت نموده برای خود هم همان صیغه را فرموده، البته انبیاء از نسیان (فراموشی) معصوم نیستند و بنده با تفصیل بیشتری در صفحه ۲ همین دفتر بیان کرده‌ام.

اعتراض شماره ۸ بعد از بعثت: آیا رسول خدا ایستاده بول می‌کرد؟ عنوان شما غلط است زیرا که جمله ایستاده بول می‌کرد ماضی استمراری است و صحیحین چنین عبارتی ندارند بلی رسول خدا یک دفعه به هنگام عذر و برای بیان جواز این عمل، برای امت خود در محلی که جای نشستن نبود ایستاده بول کرده است، هر عمل پیامبر ﷺ راه‌گشا و جوازی برای امت است. جناب حجه الاسلام در فرودگاه‌ها و هتل‌های مد روز خارج از کشور ایران چه کار می‌کند درین مضمون ما دو نمونه حدیث داریم حدیث قولی نهی از بول ایستاده برای همیشه و بدون عذر، دوم حدیث ثبوت جواب فعل از پیامبر ﷺ در جایی که مکان آلوده به نجاسات باشد، مثل سباطه (زباله دانی) یا حالت عذر دیگر و هر دو حدیث بجای خود صحیح و ثابت‌اند و قول عائشه (رض) هم صحیح است که پیامبر ﷺ برای همیشه این عمل را انجام نداده و از آن یک دفعه هم خبر نداشته زیرا بیرون از خانه بوده است. حجه الاسلام در ص ۲۵۵ گفته: چرا چنین حدیث‌ها را جعل کرده‌اند، این قول ساخته خود نجمی است بدون دلیل. و حدیث ابن عمر که پیامبر ﷺ عمر رضی الله را نهی کرده هم صحیح است، ما بحمد الله درین روایات تعارضی نداریم هر یکی در محل خود صحیح هستند و نهی برای همیشه ثابت و شامل افراد بدون عذر است و ثبوت فعل برای عذر و راه جواز امت در مکان ضرورت هم از آن برداشت می‌شود. جناب نجمی در ص ۲۵۶ گفته که ادرار کردن در حالت ایستادن با مجوز عقلی فقط از عمر می‌باشد و به فتح الباری ص ۳۴۳، ج ۱ استناد کرده در حالی که ابن حجر ﷺ در همان صفحه می‌گوید: و قد ثبت عن عمر و علی و زید بن ثابت و غیر هم

انهم بالوا قیاماً و هو دال علی الجواز من غیر کراهه اذا امن الرشاش والله اعلم<sup>۱</sup>. جناب نجمی فقط اسم عمر<sup>رضی</sup> را نقل نموده و از اسم علی<sup>رضی</sup> چشم پوشی می‌کند.

اعتراض شماره ۹ بعد از بعثت: داستان سحر النبی<sup>صلی</sup>

روایات صحیحین در مسئله سحر النبی همه صحیح و ثابت‌اند و هیچ تناقضی با مقام نبوت ندارند. سحر مثل یک مریضی است و مریضی انبیاء از مریضی امت شدیدتر و زیاده‌تر می‌شود، البته مریضی سحر انبیاء بر جسم و جوارح ظاهر می‌گردد نه بر عقل و قلب و اعتقاد، زیرا دلائل قطعی بر صدق و صحت و عصمت انبیاء برای رسانیدن وحی و رسالت بسیار است. فرضاً اگر خطا یا اجتهادی بر خلاف حقیقت دیده شود خداوند فوری خبرش می‌کند، چنانچه بنده در دلائل اجتهاد النبی از قرآن در فصول گذشته ص ۵۰ دفتر پنجم بیان کردم.

و سحر هم بنا بگفته علامه نووی: در نزد جمهور علماء امت مؤثر است<sup>۲</sup>. چنانچه قرآن می‌فرماید:

﴿يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هُرُوتَ وَمُرُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ<sup>ط</sup> فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ<sup>ع</sup> وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>ع</sup> وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾  
(البقره: ۱۰۲)

«و به مردم سحر می‌آموختند آنها از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوانند بوسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، ولی هیچ گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند به انسان زیان برسانند. آنها قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفع نمی‌داد.»

باز هم قرآن می‌گوید:

۱- فتح الباری، ج ۱، ص ۶۰۵، چاپ نشر ابوحنیان.

۲- شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۲، ص ۲۱، چاپ پاکستان.

## ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾

(فلق: ۴)

و از شر آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند حجه الاسلام درین فصل هر چه گفته، تراشیده خودش است و آن مقامی را که او برای انبیاء قائل است و آنها را از حد بشریت خارج کرده، برخلاف قرآن است. و همچنان جمهور علماء امت برخلاف آن اعتقاد دارند.

جناب نجمی در ص ۲۶۰ گفته نسبت‌های ناروا به مقام نبوت: اعتراض شماره ۱: آواز خوانی در خانه پیامبر ﷺ.

جواب:

در دین اسلام آواز خوش در خواندن قرآن یا اشعاری که در تعریف اسلام و مسلمین مجاهدین باشد جائز و پسندیده است و اسلام از مطلق آوازخوانی نهی نکرده بلکه از عشقی ناجائز که محرک الشهوت است و در حضور زنان اجنبی باشد منع کرده است. اعراب اکثراً گفتگوی خود را با نظم و هم قافیه ادا می‌کردند، مثل کتاب اشعار مثنوی و حافظ شیرازی و سعدی و خیام و ..... و خود پیامبر ﷺ شاعری مشهور داشتند که با اشعار خود از اسلام و پیامبر دفاع می‌کردند حتی بر سر منبر رسول الله ﷺ اشعار می‌خواندند، امروز هم مردم به شعر و شاعری فخر می‌کنند، مثل مداحان شما در مجالس روضه‌خوانی و عزاداری و شعر شاعران را از صدا و سیما منتشر می‌کنند و به آنها جایزه می‌دهند. فکر می‌کنم که حجه الاسلام از زمان انقلاب در غارهای رهبانیت به اعتکاف نشسته و چیزی ندیده و نشنیده و الان از خواب بیدار شده و بدون هیچ دلیلی قلم بدست گرفته و در مرحله اول چشمش به صحیح بخاری افتاده و خانه پیامبر ﷺ را آن هم با حضور رسول خدا هدف گرفته است. ثانیاً در همین حدیثی که نقل کرده‌اید آمده که دو دختر از دختران انصار در خانه عائشه اشعار جنگ بغاث را با آواز می‌خواندند ولی آنان خواننده نبودند. این جمله که آنان خواننده نبودند مسئله را حل کرده نه اعتراضی دارد و نه نیاز بجواب است از طرف دیگر آن دختران، کم سن سال بودند و اگر آنان بازی بکنند چه ایرادی دارد، مگر نزد کسی که بی‌علم و متعصب باشد

نه عالم و فهمیده. و همچنان آیه ۲۲۴ تا ۲۲۷ سوره الشعراء را بخوانید و نگاه کنید که شعر را دو قسم کرده است.

اعتراض شماره ۲: آیا رسول خدا همسر خویش را به تماشای رقاصها دعوت می‌کرد. (ص ۲۶۴) این عنوان را جناب نجمی برای عوام فریبی از خود ساخته و در کتب حدیثی اهل سنت چنین عنوانی نیامده و استنادهایی که نجمی به صحیحین کرده و عبارت آنها را نقل کرده بر خلاف این عنوان می‌باشند. عبارت حدیث اول: «و الحبشه یلعبون فی المسجد» حبشی‌ها در مسجد بازی می‌کردند جمله اصحاب الحراب یعنی صاحبان نیزه‌ها و در مسلم آمده که در بازی که گناه نباشد. در حدیث دوم همین جمله آمده و در حدیث سوم که در حقیقت مفسر کلیه روایات می‌شود چنین آمده «و کان یوم عید یلعب السودان بالورق و الحراب» سودانیها با سپر و شمشیر و نیزه‌ها بازی می‌کردند. بخاری باب «الحراب و الورق و کتاب الجهاد باب الورق»

این بازی همان آموزش جنگی است که مجاهدین اسلام در روز عید آموزش خود را به صورت بازی تعلیم می‌دادند و یاد می‌گرفتند و از نظر اسلام هیچ عیب و ایرادی ندارد. چنانچه در عصر حاضر در تمام دنیا آموزش ورزشی در مردم عوام و نیروهای نظامی و انتظامی رواج دارد آن هم در ملاً عام که تمام زن‌های جوان و مردان تماشا می‌کنند و از صدا و سیما پخش می‌شود و همچنان زن‌های جوان آراسته روبروی مردان جوان و آراسته نشسته‌اند و مسابقه علمی و هنری که به نام ستاره‌ها است یا به نامهای دیگری است انجام می‌دهند و از صدا و سیمای ایران پخش می‌شود و همچنان دختران جوان و آراسته با مردان جوان آراسته در دانشگاه‌های هنری، با سازه‌های مختلف و محرک الشهوت روبروی هم ایستاده و موسیقی یاد می‌گیرند و یاد می‌دهند و همچنان دختران بسیجی مثل مردان و با مردان آموزش جنگی می‌بینند و آموزش می‌دهند باز هم پیامبر ﷺ پدر روحانی امت و عائشه مادر امت مسلمه و مومنه هستند پس در این حدیث اعتراض کردن دیوانگی است و بس و در روایت آخر از ابوهریره ﷺ جمله زیر آمده است. «یلعبون عند رسول الله ﷺ بحراهم»: حبشیها در حضور رسول خدا ﷺ شمشیر بازی



می‌کردند<sup>۱</sup> و رسول الله ﷺ ایشان را ترغیب می‌داد آن هم در مسجد مدینه. جای تأسف و تعجب و حسرت بر حجه الاسلام است که بر عمل رسول خدا عیب می‌گیرد و بنام بخاری تمام می‌کند تا مردم متوجه نشوند.

اعتراض سوم: آیا رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می‌نمود. ص ۲۶۷ حجه الاسلام با این عنوان ساختگی خود به خاتم الانبیاء توهین و بی‌احترامی نمود، و چنین چیزی در میان اهل سنت نیامده، امام بخاری بابتی دارد برای ثبوت دایره زدن. ربیع دختر معوذ بن عطرء می‌گوید در عروسی من چند دختر که به سن بلوغ نرسیده بودند دایره می‌زدند و رسول خدا بر سر فرش من نشسته بود و ایشان را منع نکرد و کلمه فرش به آنچه زیر پا باشد گفته می‌شد و ممکن است حصیری باشد یا شالی و چه اندازه فاصله داشت خدا می‌داند. و برای عصمت انبیاء دلیل قطعی آمده که ایشان از اراده هر گونه آلودگی پاک‌اند و برای آن زن (ربیع) مانند پدر است و اگر زنی بر سر فرش پدر بنشیند، هیچ عیب ندارد پیامبر ﷺ از پدر اگر بالاتر نباشد پایین‌تر نیست.

و در حدیث دوم: ابواسید الساعدی رسول خدا را با چند نفر صحابه به عروسی خود دعوت نمود آن هم در روز بعدی عروسی و خدمت‌کار هم نداشتند، پس همان زن یعنی ام اسید برای مهمانان غذایی آورد و در آخر به رسول خدا ﷺ شربت خرما داد که بنوشد و عنوان این دعوت چنین است (باب حق احاجه الولیمه و الدعوه) یعنی قبول کردن دعوت ولیمه صحیح و ثابت است و همچنان اگر صاحب خانه خدمت‌کاری نداشت زنش می‌تواند که با رعایت حجاب در حضور شوهرش پذیرائی بکند. این بود اصل ماجرا. ولی حجه الاسلام از گاهی کوهی می‌سازد و از حق باطلی می‌تراشد و کردارش بر خلاف گفتارش است.

عنوان جعلی و تلبیس شماره (۴): علاقه پیامبر ﷺ به خوانندگی و وسائل موسیقی. جمله وسائل موسیقی در حدیث نیامده و این ساخته حجه الاسلام است. در میان انصار طبعاً اشعار و دف (دایره) مروج بوده و در اسلام از شعرخوانی که در آن خلاف اسلام

۱- بخاری، کتاب جهاد و سیر، باب «اللهو بالحراب».

نباشد و یا از دایره زدن نهی نشده، بلکه پیامبر ﷺ به چنین اشعاری و زدن دف (دایره) اجازه داده در بخاری هم کلمه (لهو) که همان اشعار جائز و دف (دایره) است آمده و در روایت ابن ماجه جمله «اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم» که تفسیر همان لهو است آمده، البته حدیث غزل از نظر مصطلح الحدیث یا علم درایه منکر است و به درجه صحت نرسیده است. اسلام دین اعتدال و وسیع النظر است و مطلق شعر را منع نکرده و حدیث سوم هیچ ربطی با عنوان نجمی ندارد و مثل اشعار روایت دوم اشعاری در تعریف و محبت رسول خدا می خوانند. زن‌ها و بچه‌ها از عروسی برگشته بودند وقتی که پیامبر ﷺ را دیدند گفتند: نحن جوار من بنی نجار یا حبذا محمد من جار.

ما دختران قبیله نجار هستیم، محمد ﷺ چه نیکو همسایه‌ایست. رسول خدا ﷺ فرمود الله يعلم انی لا حکین - خدا می‌داند که من شما را شدیداً دوست دارم زیرا ایشان بچه‌های انصار بودند، پیامبر ﷺ فرمود من شما را دوست دارم نه بنخاطر اشعارشان، رسول خدا ﷺ چنین اشعاری را جائز می‌داند ولی نجمی بعد از هزار چهار و صد سال گفته که ناجیز است. و در جلوی چشمش نیروی انتظامی و نظامی وقتی که رژه می‌روند یا جشن داشته باشند و از همه آلات موسیقی و طبل و پایه کوبی و خواندن در حضور رهبر انقلاب استفاده می‌کنند و خود شما هم تماشا می‌کنید اما نمی‌گویید که این عمل حرام و ناجائز است و بر پیامبر ﷺ و امام بخاری اعتراض می‌کنید - و اعجابا. این بود احادیث صحیح صحیحین که جناب نجمی همه آن وقایع را تحریف و تلبیس کرده بود و از طرف خودش عنوان ساختگی و جعلی درست نموده و نسبت‌های نامناسب به مقام نبوت را بر سر زبان و قلم خود جائز می‌داند. مثلاً دو دختر نابالغ و کوچک چند کلمه اشعاری را در روزهای عید می‌خوانند جناب نجمی آن را به اسم آوازه خوانی و موسیقی در خانه پیامبر ﷺ تعبیر می‌کند در حالی که آن دو دختر خواندن بلد نبودند، و خود نجمی عبارت عربی را ترجمه کرده و می‌گوید آهنگ را با آواز می‌خواندند ولی آنان خواننده نبودند بلکه دختران خردسالی بوده‌اند که با عروسک‌ها بازی می‌کردند و همچنان حبشی‌ها با سپر و شمشیر و نیزه به صورت ورزش و آموزش جنگ، خود را

سرگرم می‌کردند، جناب نجمی آنها را به نام رقاصه تعبیر می‌کند و ام المؤمنین را با جملات بی‌ادبانه و توهین‌آمیز خطاب کرده و به ساحت مقدس پیامبر ﷺ توهین می‌کند و می‌گوید عائشه از بالای شانه پیامبر ﷺ به رقاصان حبشی نگاه می‌کرد. و می‌گوید تا چشم همسرش از تماشای نامحرمان سیر گردد.

و اگر پیامبر ﷺ توسط کسی برای عقد عروسی دعوت شود آن را با عبارت «رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می‌نمود» تعبیر می‌کند و یا می‌گوید: پیامبر ﷺ به خوانندگی و وسائل موسیقی علاقه داشته در حالی که در احادیث صحیحین چنین چیزی و چنین عنوان باطل و ساختگی نیست و نیامده. تعصب و بغض و کینه، بینائی و بصیرت عقل و فهم را از بین می‌برد و باعث می‌شود که خواندن دختران کم‌سن و دایره زدن آنها را با صدای نی و قبل از اسلام به عنوان خواندن دختران خواننده و از جمله غنا و موسیقی محرم حساب می‌کند و برای حرمت آن از آیه (۶) سوره لقمان دلیل می‌گیرد و یا از آیه ۶۴ سوره اسراء و یا از روایات مرفوع و اقوال صحابه که برای حرمت غناء محرک الشهوت مطالبی گفته‌اند، دلیل می‌گیرد. این استدلال از عالم فهمیده بعید است و اهل سنت بر حرمت غناء خلاف اسلام و محرک الشهوت و استعمال آلات موسیقی و خود موسیقی متفق‌اند. البته مساجد محل عبادت است و آموزش جنگی برای جهاد فی سبیل الله افضل‌ترین عبادت حساب می‌شود و این عمل را نباید با دخول اطفال و مجانین (دیوانه) و طالبان اشیای گم شده مقایسه نمود اما نگاه کردن زن به مردان نامحرم با نیت بد درست نیست زیرا زن‌ها برای نماز جماعت و نماز عید می‌آمدند و مردان را می‌دیدند همچنان که در اداء مراسم حج زن مردان نامحرم را می‌بینند. اما حدیث ام سلمه و میمونه که برای ابن ام مکتوم حجاب رعایت بکنند در صحت و سقم این روایت اختلاف است و در صورت صحت، بر ورع و تقوی حمل می‌شود و مسئله برادر شوهر و تحریم خلوت با زن نامحرم مسئله جدائی‌ست و با حدیث نگاه کردن حبشیه‌ها فرق دارد و قیاس آن با این قیاس باطلی است و همچنان نهی از مجسمه و مجسمه‌سازی با عروسک بازی و بازی بچه‌ها زمین تا آسمان فاصله دارد.

امروزه تمام خانواده‌ها در دنیای اسلام و کفر عروسک دارند و بچه‌های کوچک بازی می‌کنند کسی نگفته است که این حرام است.

اما قول نجمی در ص ۲۸۱: انگیزه جعل این احادیث و گفته او: فساد اخلاقی در دستگاه‌های حاکمه و بیان: نمونه‌هایی از مفاسد اخلاقی در دستگاه‌های خلافت و استناد به اغانی ابو الفرج اصفهانی:

جواب:

نظریه او توأم با بغض و عداوت به اصحاب رسول الله ﷺ است و دور از حقیقت و بحث علمی است و همان عقیده عبدالله بن سبأ بوده و همیشه از افترا و تهمت‌های ناروای او نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ استفاده می‌کند و برای این کار به هم نوعان و هم عقیده‌های خود مثل شرح ابن ابی الحدید و ابو الفرج اصفهانی و امثالشان استناد می‌دهد. جناب نجمی، شما اگر انسان صادقی هستید چرا از کتاب‌های معتبر و با سند صحیح نقل نمی‌کنید؟ و چرا آنچه را که از کتب معتبر می‌آورید تلیس و تحریف و تقطیع می‌کنید؟ چنانچه در فصول گذشته باطن شما برملا گردید. جناب نجمی در ص ۲۸۳ روایتی از مسند احمد بدون سند نقل کرده که معاویه رضی الله عنه بعد از غذا شراب خورده است. در این روایت زید بن الحباب موجود است (که فردی راستگو اما بسیار خطاکار است و احادیث غریب روایت می‌کند<sup>۱</sup>) و راوی دوم حسین است و این شخص مجهول است. جناب نجمی می‌گوید که ولید بن عقبه شراب خورده، بلی شراب خورده اما عثمان رضی الله عنه او را عزل نموده و دستور داد که او را حدّ بزنند چرا این قسمت را نقل نکردید. مگر نمی‌دانید که در زمان حیات و حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم شراب‌خوری و زنا و سرقت دیده شده و حدّ بر آن جاری گردیده است. پس همین لقبی را که به خلافت خلفاء می‌دهید باید به حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله هم بدهید. خیانت نجمی در روایت مسند احمد آشکار است، زیرا اصل روایت اینست: ولید بن عقبه ... در زنا و مشروب خواری مشهور بود وی با حالت مستی در مسجد حاضر گردید و نماز صبح را چهار

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۰۰.

رکعت بجای آورد ... و در نماز این شعر عاشقانه را خواند «علق القلب الربا بعد ما شابت و شابا» - من از ته دل به رباب عاشق شدم پس از آن که من و او هر دو پیر گشتیم ... و امیر مؤمنان حد شرابخواری را بر وی اجرا نمود و چون سعید بن العاص به جای وی استاندار کوفه گردید دستور داد منبر را شستند و گفت ولید مردی پلید و نجس بود و تا منبر شسته نشود من روی آن نمی‌نشینم<sup>۱</sup>. ترجمه عبارت مسند احمد: عثمان رضی الله عنه دستور داد که او را حدّ بزنند پس علی رضی الله عنه به حسن گفت بلند شو ای حسن و ولید را درّه بزن. حسن گفت: شما در چه حالی هستید که نمی‌زنید. علی رضی الله عنه گفت: من عاجز و ضعیف‌ام ای عبدالله ابن جعفر تو بلند شو و او را شلاق بزن. پس عبدالله بلند شد و شروع به درّه زدن کرد و علی شمارش می‌کرد تا به چهل رسید. علی فرمود: کافی است زیاده نزنید. بعد فرمود: رسول خدا و ابوبکر و عمر در ابتداء خلافت خود چهل ضربه شلاق زده‌اند و بعد عمر ۸۰ ضربه کرد و همه اینها سنت هستند. آری علی رضی الله عنه عمل هر دو خلیفه را سنت می‌دانست ولی حجه الاسلام که به ظاهر دوست علی است این قسمت روایت را نقل نکرده و دروغ‌های اغانی و مروج الذهب را با اینکه سند ندارند بر ضد عثمان رضی الله عنه به طور کامل نقل می‌کند.

خیانت در حدیث کیسان: ایشان بعد از خبر حرمت شراب گفتند: یا رسول الله آیا اینها را بفروشم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود شراب حرام شده و فروختن آن هم حرام است. بعد کیسان رفت و همه را ریخت.<sup>۲</sup>

تناقض و تباعض و تجاهل در گفتار نجمی منکر قرآن: ایشان در ص ۲۸۴ به عائشه صدیقه حمله می‌کند و او را مسئول کشت و کشتار جنگ جمل می‌داند و می‌گوید عائشه از تماشای رقاصان لذت می‌برد و در هیجده سالگی در خانه رسول خدا با عروسک‌ها بازی می‌کرد، حتی رسول خدا نیز در برابر موقعیت او منقاد می‌گردید و

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۴ و انساب الاشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۳۳ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴ و ص ۳۴۶ و الاغانی، ج ۴، ص ۳۶۰.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۳۵.

برای تأمین هدف‌ها و خواسته‌های او نفس و وجود عزیز خویش را به تعب و رنج می‌اندخت و باز هم در آخر می‌گوید با این وصف آیا دیگر هیچ مسلمانی حق دارد در برابر فرمان تاریخی عائشه که درباره عثمان رضی الله عنه صادر کرده مخالفت ورزد و در کشتن عثمان شک و تردید به خود راه دهد.<sup>۱</sup>

جواب:

عائشه صدیقه که شانزده آیه برای پاکی و تعریف او در قرآن عثمانی نازل شده و به گفته نجمی، رسول خدا هم در برابر موقعیت او منقاد می‌گردید باز هم نجمی را قانع نکرده و ایشان را با جملات توهین‌آمیز و کلمات بی‌ادبانه و بی‌احترامی ذکر می‌کند و قرآن و فعل رسول خدا را زیر پای خود نموده است در حالیکه خدا در آیه ۱۰۰ سوره توبه رضامندی خود را برای عثمان و همراهانش اعلام نموده و بشارت جنت را به ایشان داده و آیه (۱۰) سوره الفتح و آیه ۱۸ همین سوره در حق عثمان نازل شده است، ولی نجمی به این آیات ایمان نمی‌آورد و قبول نمی‌کند اما آن دروغی را که نصر بن مزاحم «کذاب رجال متروک الحدیث واهی الحدیث رافضی خبیث بنام عائشه صدیقه» روایت کرده بر سر و چشم خود نهاده = «اقتلوا عثمان فقد کفر» = بکشید عثمان نادان را که ایشان (نعوذ بالله) کافر شده.<sup>۲</sup> در حالی که طبری در همین صفحه یک سطر جلوتر می‌گوید که عائشه صدیقه (رض) فرموده «قُتِلَ وَ اللهُ عَثْمَانَ مَظْلُومًا وَ اللهُ لَا طَلِبْنَ بَدْمِهِ» = به الله قسم که عثمان مظلوم کشته شده - و به الله قسم که من انتقام خون او را می‌گیرم.<sup>۳</sup> ولی نجمی به سبب نابینائی چشم معذور است و نمی‌بیند و از تیجانی تقلید می‌کند.

یک خیانت در غلط تراشی از حدیث صحیحین در نماز شب رسول خدا. او در ص ۲۸۶ به نقل از عایشه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله که مشغول نماز می‌گردید من در برابرش می‌خوابیدم و پاهایم را به طرف قبله او دراز می‌کردم و مانع سجده او می‌شدم». جناب

۱- سیری در صحیحین، ص ۲۸۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷.

حجه الاسلام شما باب ثلاثی مجرد را به ثلاثی مزید ترجمه می کنید!! اکنون عبارات صحیح بخاری را بخوانید و ترجمه کنید:

۱- «كان النبي ﷺ يصلي وانا راقدة معترضة على فراشه»

۲- «و انى لبينه و بين القبلة و انا مضطجعة على السرير فتكون لى الحاجة و اكره ان استقبله فانسل انسلالاً»

۳- «كنت انام بين يدي رسول الله ﷺ و رجلاى فى قبلته فاذا سجد غمزنى فقبضت رجلى فاذا قام بسطتها و البيوت يومئذ ليس فيها مصابيح»

۴- «لقد رأيت النبي ﷺ يصلى و انى على السرير بينه و بين القبلة مضطجعة فتبدوا لى الحاجة فاكراه ان اجلس فاوذى النبي ﷺ فانسل من عند رجليه»

۵- «لقد كان رسول الله ﷺ يقوم فيصلى من الليل و انى لمعترضة بينه و بين القبلة على فراش اهله» = بخاری کتاب الصلاة ص ۷۳-۷۴ طبع پاکستان رسول الله ﷺ نماز می خواند در حالی که من جلوی ایشان و روی رختخوابش خوابیده بودم.

۲- من ما بين ایشان و قبله بر تخت دراز کشیده بودم احياناً اگر کاری برای من پیش می آمد ناپسند می دانستم که از جلوی شان بگذرم پس در همان حالت خواب خود را می کشیدم.

۳- من جلوی شان می خوابیدم و پاهایم به طرف قبله او بودند پس بهنگام سجده پاهایم را فشار می داد و من پاهایم را جمع می کردم و وقتی که بلند می شد من پاهایم را دراز می کردم و در خانه ها آن روز چراغ نبود.

۴- همانا من پیامبر ﷺ را دیدم که نماز می خواند و من بر تخت در بین ایشان و قبله دراز کشیده بودم احياناً حاجتی برای من پیش می آمد اما ناپسند می دانستم که بنشینم و پیامبر ﷺ را اذیت بکنم پس خود را از قسمت پاهای او به آرامی می کشیدم.

۵- رسول خدا ﷺ بلند می شدند و در شب نماز می خواندند در حالی که من بین شان و قبله بر فرش شان خوابیده بودم. در همه این روایات آمده که عائشه صدیقه (رض) در خانه خود خوابیده و رسول خدا در همانجا نماز می خواند نه اینکه عائشه ﷺ عمداً خود

را در جلوی‌شان بیندازد و بخوابد و پاهای خود را در جلوی او دراز بکند. ولی حجه الاسلام صیغه لازم را به صورت متعدی ترجمه نموده تا مردم عوام را متحیر و از صحیح بخاری و عائشه صدیقه رضی الله عنهما بدبین نماید و ترجمه‌شان برخلاف عبارت عربی روایت صحیح بخاری است و این را کسانی که در ادبیات لغت عربی ماهرند می‌دانند. بلی نجمی باید به کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست دارد و موقعیت او را می‌شناسد حسادت بکند و به روش رسول خدا اعتراض نماید اما نه در ظاهر بلکه با حيله و بهانه دیگر، نیت خود را مطرح می‌کند تا مردم متوجه نشوند.

نجمی و معاویه رضی الله عنهما: او در ص ۲۸۸ می‌گوید: معاویه رضی الله عنه در دوران خلافت افرادی را برای جعل حدیث به نفع خلفا مامور ساخت:

جواب:

دلیل صریح برای این دروغ نجمی اینست که اگر معاویه رضی الله عنه چنین می‌کرد چرا برای نفع و مناقب خودش دستور نداد که حدیث جعل بکنند. ثانیاً آیا علی رضی الله عنه که در زمان خلافت و در خطبه‌های خود از خلفاء گذشته تعریف و ذکر خیرشان را می‌کرد مامور و جیره‌خوار معاویه بود؟ آیا جملات زیر را که از علی صادر شده ندیده‌اید؟ «عن الحارث عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر سید اکهول اهل الجنة من الاولین و الاخرین الا النبیین لا تخبرهما یا علی ماداما حیین» رواه ابن ماجه حدیث شما ۹۵ و الترمذی - شماره ۳۶۶۵ = ۳۶۶۶ «و قال علی ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منک (ای عمر) و ایم الله ان کنت لا ظنّ بجعلنک الله عزوجل مع صاحبیک و ذلک انّی کنت اکثر ان اسمع رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ذهبت انا و ابوبکر و عمرو، و دخلت انا و ابوبکر و عمرو و خرجت انا و ابوبکر و عمرو، فکنت اظنّ لیجعلنک الله مع صاحبیک» - ابن ماجه - شماره ۹۸ = ابوبکر و عمر سید و آقایان اهل بهشت از اولین و آخرین انسانها هستند به غیر از انبیاء ای علی تا وقتی که زنده‌اند ایشان را خبر نکنید.

من کسی را پس از خود دوست ندارم که با عملی چون عمل او خدا را ملاقات کنم (ای عمر) و قسم بخدا همانا من می‌دانستم که خداوند شما را با رفیقان شما یکجا قرار



می‌دهد زیرا که من زیاد می‌شنیدم که رسول خدا می‌گفت من و ابوبکر و عمر رفتیم و من و ابوبکر و عمر داخل شدیم و من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم. من گمان می‌کردم که الله تعالی شا را با رفیقان شما یکجا قرار می‌دهد.

و همچنان در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه که منسوب به اوست آمده: «لله بلاء فلان فلقد قوم الاود، و داوی العمدة و اقام السنه و خلف الفتنه ذهب نعی التوب قليل العيب اصاب خیرها و سبق شرها. ادی الی الله طاعته و اتقاه بحقه».

خداوند به او (عمر) خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود. سنت را به پاداشت و فتنه را پشت سر گذاشت، با جامه‌ای پاک و کم عیب از این جهان رخت بر بست و به خیر و نیکی آن رسید، و از شرو بدی آن رهایی یافت، وظیفه خویش را نسبت به خداوند انجام داد و آن چنان که باید از مجازات او می‌ترسید. و همچنان می‌فرماید «و ولیهم وال فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه» = سرپرستی (الهی) بر آنها حکومت کرد حق را بر پا داشت و خود بر جاده حق گام بر می‌داشت تا آنجا که دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد.<sup>۱</sup> از سخنان حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین این است که مترجم و الغارات ص ۳۰۷ در نامه علی به اصحاب او ابن ابی الحدید تصریح نموده که مراد از این والی، عمر بن الخطاب است و همچنین ابراهیم الثقفی در کتاب خود الغارات آن را آورده و این دلیل بزرگ است بر کذب نجمی در ادعای دوستی علی علیه السلام زیرا ایشان اسم خلفاء ثلاثه را زنده کردند و بر فرزندان خود اسم خلفاء را انتخاب نمودند زیرا فرزند ایشان ابوبکر و اسم مادرش لیلی بنت مسعود بود و در کربلا شهید گشت و فرزند دیگر علی، عمر نام داشت و اسم مادرش ام حبیبیه بنت زمعه از قبیله بنی تغلب و از جمله اسیران بود که خالد بن ولید گرفته بود و اسیر کرد و به علی دادند. و فرزند دیگرش عثمان و اسم مادرش ام البنین بنت حرام بود که در کربلا شهید شد. و در رأس کل اینها علی علیه السلام دختر خود را بنام ام کلثوم در نکاح عمر بن الخطاب در

آورد. آیا همه اینها به زور معاویه بود<sup>۱</sup>. یا اینکه علی علیه السلام جیره‌خوار او بوده است. و همچنان سعید اسدی، اسم پسر خود را عثمان نام گذاشت و ایشان نائب اول امام زمان شما از کلینی تا خمینی بوده، اکنون بفرمایید که کارخانه دروغ‌سازی در منزل چه کسی بوده است، شما یا معاویه علیه السلام. در مطالب شما که بر ائمه و صحابه حمله کرده‌اید یک راست هم ندیده‌ام غیر از دروغ و تحریف و تبلیس و قطع و برید. اما حدیثی که در ص ۲۸۹ از ترمذی در مناقب عمر رضی الله عنه و از مسند احمد نقل کرده‌اید صحیح است و اسلام از زدن زن‌ها منع و نهی نکرده اما شما در بدتر از آن مبتلاید. در موافقات عمر رضی الله عنه هم هر چه اقوال و روایات نقل شده همه صحیح‌اند و درین باب هیچ اشکالی و عیبی نیست و جز اینکه حسادت و امراض قبلی دشمنان فاتح ایران زیادتر شود چیزی دیگر نیست. در موافقت عمر رضی الله عنه برای تقاضای حجاب تناقض نیامده بلکه تعدد دلایل و اسباب برای نزول حجاب بوده و حجاب هم برای دو دلیل لازم شده است. در قصه صوده (رض) مراد از حجاب منع خروج از خانه است که پذیرفته نشد و خروج برای ضرورت حاجت انسانی جائز و اجازه داده شده «قد اذن لکن ان تخرجن لجاجتک بخاری باب قوله تعالی لا تدخلوا بیوت النبی الایه» ص ۷۰۶ و باب خروج النساء الی البراز ص ۲۶، ج ۱ و مسلم ص ۲۱۵، ج ۲ و تقاضای دوم پوشش کلی است که بعد از مدت قلیلی در زمان ولیمه و نکاح زینب آیه حجاب نازل گردید همان گونه که در روایت انس آمده و بخاری در ص ۷۰۶، ج ۲ و ص ۷۰۷، ج ۲ طبع پاکستان روایت نموده است.

و در تعدد اسباب نزول حجاب هیچ مانع نیست و تعدد اسباب نزول حجاب در روایات متعدد ثابت شده و با هم هیچ تعارض و تناقضی ندارند و همچنان پیشنهاد عمر رضی الله عنه برای نخواندن نماز جنازه بر عبدالله بن ابی بن سلول و نازل شدن آیه

﴿و لا تصل علی احد منهم مات ابدأ﴾ (توبه: ۲۵)

هیچ اشکالی ندارد و غیر از اینکه مریضی حسود زیاد شود چیزی دیگر به چشم نمی‌خورد. در آخر ص ۲۹۸ حجه الاسلام نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید پذیرفتن

مضمون این حدیث مستلزم اینست که یک فرد عادی نسبت به احکام و قوانین آسمانی بیش از پیامبر اکرم ﷺ اطلاع و آمادگی داشته باشد ... در این صورت آیا مصلحت اقتضاء نمی‌کرد که اساساً وحی بجای رسول خدا بر این شخص نازل گردد.

جواب:

اولاً: این نتیجه‌گیری، ساختگی و خارج از موضوع نظر نجمی است و اهل سنت از موافقت خلیفه دوم با قرآن چنین برداشت نداشته‌اند و ندارند و اطلاق کلمه (فرد عادی) بر اصحاب رسول خدا ﷺ اطلاق جاهلانۀ و بر خلاف قرآن است و کتاب خدا به اصحاب رسول الله ﷺ اهمیت و شأن بزرگی داده چنانکه در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾

(آل عمران: ۱۵۹)

«در کارها با آنان مشورت کن.»

و در آیه ۱۳۷ سوره البقره می‌فرماید

﴿ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آتَاكُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا ﴾

(بقره: ۱۳۷)

اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند و در آیه ۵۲ سوره الانعام می‌فرماید:

﴿ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾

(الانعام: ۵۲)

اگر آنها را طرد کنی از ستمگران گردی = و در سوره عبس می‌گوید:

﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّى ۚ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۙ (۱) أَوْ يَذَّكَّرُ

فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۚ أَمَّا مَنْ اسْتَعْزَى ۚ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ۚ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا

يَزَّكَّى ۚ (۲) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ۚ وَهُوَ يَخْشَى ۚ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۚ ﴾ (عبس: ۱-۱۰)

«چهره در هم کشید و روی بر تافت (۱) از اینکه نابینایی به سراغ او آمده

بود (۲) اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند (۸) و از خدا

می‌ترسد (۹) تو از او غفلت می‌کنی (۱۰)».

قرآن به اصحاب رسول خدا اهمیت می‌دهد اما نجمی بر ضد قرآن قلم بر داشته و از مذهب خود غفلت نموده و فراموش کرده که اصول کافی را مطالعه کند. او علی علیه السلام را برابر خدا و بالاتر از انبیاء می‌داند، حتی محمد فرخ الصفار، اولاد علی را از انبیاء برتر می‌داند. وی در کتاب فضائل اهل بیت بابی دارد بعنوان «انَّ الاثمهَ علیهم السلام افضلُ منْ موسی و الخضر» «بصائر الدرجات لمحمد الصفار و فضلنا علیهم». این افتراء بر اهل بیت است و محمد کلینی در اصول خود می‌گوید، باب انَّ الاثمهَ هم اركان الارض (ارکان زمین، ائمه می‌باشند) ابو عبدالله فرمود: ...

برای او (علی) همان فضیلت آمده که برای محمد صلی الله علیه و آله آمده و محمد را بر تمام مخلوقات خدای عزوجل فضیلت است ... و الراد علیه فی صغیره او کبیره علی حدّ الشریک بالله - کسی که در موضوع کوچک یا بزرگ علی را ردّ کند در مرز شرک بخداست و کان «امیر المؤمنین علیه السلام کثیراً ما یقول: انا قسیمُ الله بین الجنة و النار و انا الفاروقُ الاکبر و انا صاحبُ العصاء و المیسم لقد اقرت لی جمیع الملائکه و الروح و الرسل بمثل ما اقرتوا به لمحمد صلی الله علیه و آله و لقد حکمت علی مثل حمولته و هی حمولة الرب»: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم - (میان آن دو مکان ایستاده و دوستانم را به بهشت و دشمنانم را به دوزخ راهنمایی می‌کنم) و من بزرگترین فرق گذارم - (میان حق و باطل یا میان بهشتی و دوزخی) و من صاحب عصا و میسم هستم، تمام ملائکه و روح القدس و پیغمبران به فضیلت من اقرار نمودند، چنانکه به فضیلت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کردند و مرا بر مسندی مانند مسند او نشانیده‌اند و آن مسند خدائی است و مرکوب من در قیامت همان مرکوب پیغمبر و مرکوب پروردگار است الآن اصول کافی را با محمد کلینی و علی علیه السلام در یک کفه ترازو و صحیح بخاری را با امام بخاری و عمر رضی الله عنهما در کفه دوم ترازو بگذارید و قضاوت کنید بعد از این مبالغات در حق علی علیه السلام، بنا به گفته نجمی باید چنین گفته شود، در این صورت آیا مصلحت اقتضاء نمی‌کرد که اساساً وحی بجای رسول خدا بر علی نازل گردد.

حدیث نماز جنازه پیامبر ﷺ بر عبدالله منافق و مشوره عمر ﷺ برای عدم نماز بر آن را جمهور علماء و محدثین بدون انکار قبول کرده‌اند اما چند نفری از علماء بنا به عدم شناخت، ضمیر (او) را بر تسویه و لفظ سبعین را بر مبالغه حمل کرده‌اند، در نتیجه صحت این حدیث را انکار نموده‌اند، به همین خاطر ابن منیر در مورد آیه:

﴿ اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴾

(التوبه: ۸۰)

گفته که در مفهوم آیه مذکور برخی به خطا رفته‌اند و دچار لغزش شده‌اند، مثل قاضی ابوبکر با قلانی و ابن حجر که می‌گویند: منکرین صحت حدیث مذکور این حدیث را نفهمیده‌اند و از کثرت طرق آن مطلع نبوده‌اند.<sup>۱</sup>

قسمت هشتم: خلافت از نظر صحیحین و سه پرسش در موضوع خلافت.

پرسش اول: چگونه خدا و رسول در مهمترین موضوعات یعنی مسئله امامت و خلافت مطلبی نگفته‌اند.

پرسش دوم: وقتی که بنا بدستور قرآن در آیه ۱۸۰ سوره البقره وصیت فرض شده چگونه پیامبر ﷺ برای خلافت و جانشینی خود وصیت نمی‌کند.

جواب سوال اول: پیامبر ﷺ جانشین خود را برای خلافت با جدیت تمام و تاکید فراوان در حیات خود مشخص نمودند و بچشم مبارک خود دیدند که خلیفه ایشان مطابق دستور او امام شده و مردم مدینه با وی به صورت جماعت، نماز می‌خوانند و از خوشحالی تبسم بر لبانش نقش بست و پرده خانه را پائین کشیدند = بخاری: و علی ﷺ در طول آن هفته پشت سر خلیفه رسول الله ﷺ نماز می‌خواند و سوگند یاد کرد که من خلافت را برای خود یا برای بنی هاشم طلب نمی‌کنم = و پیامبر ﷺ مطابق دستور کتاب وصیت نمودند: و بعد از دنیا رحلت کردند.

### روایات صریح و آشکار برای تعیین خلافت و امامت

۱- «باب اهل العلم و الفضل احق بالامامة» - بخاری ص ۹۳ «و قال حدثنا اسحق بن نصر ناحسین عن زائدة عن عبدالمملک بن عمیر حدثنی ابو بردة عن ابی موسی قال مرض النبی ﷺ فاشتد مرضه فقال مروا ابابکر فليصل بالناس ... مروى ابابکر فليصل بالناس فقال مروى ابابکر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف فاتاه الرسول (ای رسول النبی) فصلی بالناس فی حياة النبی ﷺ» ص ۹۳.

۲- «حدثنا عبدالله بن يوسف انا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین اتمها قالت ان رسول الله ﷺ قال فی مرضه مروا ابابکر یصلی بالناس ... فقال رسول الله مه ائکن لا نئن صواحب يوسف مروا ابابکر فليصل للناس الحديث».

۳- «حدثنا ابوالبیان انا شعيب عن الزهري اخبرنی انس بن مالک و كان تبع النبی ﷺ (ای فی العقیده و الافعال) و خدمه و صحبه ان ابابکر كان یصلی بهم فی وجع النبی ﷺ الذي توفی فیہ ... فكشف النبی ﷺ ستر الحجره فنظر الينا .... ثم تبسم یضحک .... فاشار الينا النبی ﷺ ان اتوا صلاتکم و ارخى الستر فتوفی من یومه ﷺ».

۴- «حدثنا یحیی بن سلیمان حدثنی ابن وهب حدثنی یونس عن ابن شهاب عن حمزة بن عبدالله انه اخبره عن ابیه قال لما اشتد برسول الله ﷺ وجعه قبل له فی الصلاة فقال مروا ابابکر فليصل بالناس .... قال مروه فليصلی فعاودته فقال مروه فليصلی ائکن صواحب يوسف تابعه (ای یونس) الزییدی و ابن اخی الزهري و اسحق بن یحیی الکلبی عن الزهري و قال عقيل و معمر عن الزهري عن حمزه عن النبی ﷺ».

۵- «حدثنا زکریا بن یحیی حدثنا ابن نمیر انا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ﷺ قالت امر رسول الله ﷺ ابابکر ان یصلی بالناس فی مرضه فكان یصلی لهم».

۶- «حدثنا احمد یونس انا زائدة عن موسی بن ابی عائشة عن عبیدالله بن عبدالله بن عتبة قال دخلت علی عائشة ﷺ فقلت الا تحدثینی عن مرض رسول الله ﷺ قالت بلی ثقل النبی ﷺ .... فارسل النبی ﷺ الی ابی بکر بان یصلی بالناس .... فصلی ابوبکر تلك الايام الحديث = بخاری ص ۹۵، ج ۱ منبع پاکستان».

۷- «حدَّثنا سعيد بن عفیر حدثني الليث حدثني قيل عن ابن شهاب حدثني انس بن مالك ان المسلمين بينما هم في صلاة الفجر من يوم الاثنين و ابوبكر يصلى لهم ... فنظر اليهم ثم تبسم يضحك ... فإشار اليهم بيده رسول الله ﷺ ان اتموا صلاتكم ثم دخل الحجره و ارخى الستر = بخارى باب مرض النبي ﷺ و وفاته» ص ۶۳۷ ج ۲ - ص ۶۴۰، ج ۲ كتاب المغازى.

در این هفت روایت صحیح و صریح، پیامبر ﷺ با جدیت و تاکید تمام دستور دادند که ابوبکر باید بجای من امامت بکند. کسی که در حیات رسول خدا و بدستور او امامت را بدوش می‌گیرد بعد از وفات ایشان، بطریق اولی امامت و خلافت را عهده‌دار می‌گردد.

۸- «باب حدّ المريض ان يشهد الجماعة»: «حدَّثنا عمرو بن حفص بن غياث نا ابى نا الاعمش عن ابراهيم عن الاسود قال كنا عند عائشة (رض) قالت لما مرضَ النبي ﷺ مرضه الذى مات فيه فحضر الصلاة فأذن فقال مروا ابابكر فليصل بالناس ... و اعاد ﷺ فاعادوا له فاعاد الثالثه فقال انكن صواحب يوسف مروا ابابكر فليصل بالناس فخرج» الحديث ص ۹۱، ج ۱ «ابوبكر فصل» در تمام این روایات آمده که به ابوبکر بگویند امامت نماز مردم را بعهده بگیرد و اهل بیت هر چه اعتراض می‌کردند رسول خدا اصرار فرمودند که نه، به ابوبکر بگویند که امامت نماز را بعهده بگیرد. نص دوم وصیت صریح برای خلافت ابوبکر الصديق ﷺ «حدثنی عبید الله بن سعید قال نایزید بن هارون انا ابراهيم بن سعد ناصالح ابن كيسان عن الزهرى عن عروة عن عائشة قالت قال لى رسول الله ﷺ فى مرضه ادعى لى ابابكر اباك و اخاك حتى اكتب كتابا فأتى اخاف ان يتمنى متمنّ انا اولى و يا بى الله و المؤمنون الا ابابكر - رواه مسلم باب من فضائل ابى بكر الصديق ﷺ» ص ۲۷۳، ج ۲ پیامبر ﷺ در بیماری فوتشان به عائشه (رض) فرموده. که پدرت، ابوبکر و برادر خود را صدا کن تا که کتابی (خطی) بنویسم همانا من می‌ترسم که یکی تمنا کند و گوینده بگوید من اولی‌تر هستم به خلافت در حالی که خداوند و مؤمنین جز ابوبکر کسی دیگر را نمی‌خواهند (برای امامت و خلافت).<sup>۱</sup>

۱- به روایت بخاری، کتاب المرضى، باب قول مريض، ص ۸۴۶ و کتاب الاحکام، باب استخلاف، ص ۱۰۷۲.

«حدّثنی عبّاد بن موسی نا ابراهیم بن سعد اخبرنی ابی عن محمد بن جبیر بن مطعم ان اباه جبیر اخبره ان امرأة سألت رسول الله ﷺ شيئاً فامرها ان ترجع اليه فقالت يا رسول الله ارأيت ان جئت فلم اجدك (قال محمد) قال ابى كأنها تعنى الموت قال ﷺ فان لم تجديني فأتي ابا بكر» = «رواه مسلم باب من فضائل ابى بكر ﷺ الصديق و حدثنيه حجاج بن الشاعر نايعقوب بن ابراهيم نا ابى عن ابيه اخبرنى محمد بن جبیر بن مطعم ان اباه جبیره ان امرأه أتت رسول الله ﷺ فكلمته فى شئ أمرها بامر بمثل حديث عبّاد بن موسی» ترجمه حدیث هشتم صحیح بخاری عائشه (رض) (تع) فرموده: رسول الله ﷺ در بیماری وفات پس از شنیدن صدای اذان فرمود: به ابوبکر بگویند که برای مردم امامت نماید. گفته شد: ابوبکر مرد رقیق القلبی است - و اگر در جایگاه شما قرار گیرد، نمی تواند امامت را انجام دهد. رسول الله ﷺ بار دوم سخنش را تکرار نمود اهل بیت نیز همان جواب قبلی را دادند رسول الله ﷺ برای بار سوم سخنش را تکرار کرد و فرمود: شما مانند همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند، به ابوبکر بگویند که امامت را انجام دهد آنگاه ابوبکر بیرون رفت و امامت نماز را انجام داد. زنی از رسول الله ﷺ سوالی پرسید. به زن گفت بعداً مراجعه کند زن پرسید: یا رسول الله ﷺ بفرمایید اگر من مراجعه بکنم و شما را نبینم (جبیر می گوید) یعنی شما فوت کردی. رسول خدا می فرماید اگر من را ندیدید به ابوبکر مراجعه کنید = مسلم ص ۲۷۳، ج ۲ و سند بخاری «حدّثنا الحمیدی و محمد بن عبید الله او عبدالله نا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال اتت امرأة الى النبی ﷺ فامرها ان ترجع اليه» (مثل حدیث مسلم) بخاری باب فضل ابی بکر ص ۵۱۶، ج ۱ طبع پاکستان.

نص چهارم برای خلافت ابوبکر و عمر (رض) (تع) خواب رسول خدا است امام بخاری می گوید «حدّثنا عبدان انا عبدالله عن یونس عن الزهری اخبرنی ابن المسيّب سمع ابا هريره قال سمعت رسول الله ﷺ يقول بينا انا نائم رأيتني على قليب عليها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابى قحافه فنزع منها ذنوبا او ذنوبين و فى نزعه ضعف و الله يغفر له ضعفه ثم



استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ينزع نزع عمر حتى ضرب الناس بعطن: بخاری باب فضل ابی بکر» کتاب المناقب ص ۵۱۷.

«حدثنا احمد بن سعيد ابو عبدالله ثنا وهب بن جرير ثنا صخر عن نافع ان عبدالله بن عمر قال قال رسول الله ﷺ بينما انا على بئر انزع منها جاء نى ابوبكر و عمر فاخذ ابوبكر الدلو فنزع ذنوباً او ذنوبين و فى نزعه ضعف و الله يغفر له ثم اخذها ابن الخطاب من يد ابى بكر فاستحالت فى يده غربا فلم ار عبقرياً من الناس يفرى فرية فنزع حتى ضرب الناس بعطن» بخاری ص ۵۱۹ باب سابق.

ترجمه روایت اول: رسول خدا فرمودند در حالی که من خواب بودم دیدم که بر سرى چاهى هستم و بر آن سطلی بود. به اندازه‌ای که خدا خواست از آن چاه آب کشیدم. بعد ابوبکر آن سطل را گرفت و به مقدار یک یا دو سطل آب کشید و او در کشیدن ضعیف بود. خدا ضعف او را ببخشد پس آن سطل کوچک، بزرگ شد. (عمر) ابن الخطاب آن را گرفت هیچ کسی را مانند او، در این کار ماهر ندیدم؛ به طوری که همه مردم آرامش و استراحت را کسب کردند. و در نهج البلاغه در یکی از خطبات علی رضی الله عنه چنین آمده «و ولیهم و ال فاقام و استقام حتى ضرب الدين بجرانه و ابن ابى الحديد» گفته مراد از این والی عمر بن الخطاب است شرح نهج البلاغه ص ۵۰۹ و همچنان ابراهیم التقفی در کتاب الغارات ص ۳۰۷، ج ۱ رساله علی الصحابه می نویسد که علی رضی الله عنه فرموده: «و تولى عمر الامر و كان مرضى السيرة ميمون النقية» = نقل از بل ظلت ص ۳۲۴ و همچنان حدیث «اقتدوا باللذین من بعدى ابى بکر و عمر رواه الترمذی و قال حدیث حسن و فى رواية ائى لا ادرى ما بقائى فيكم، فاقتدوا باللذین من بعدى» - «و اشار الى ابى بکر و عمر - رواه الترمذی» شماره ۳۶۶۲ = ۳۶۶۳ باب فى مناقب ابى بکر و عمر (رض) نص صریح پنجم برای خلافت «ابوبکر الصديق رضی الله عنه» قال رضی الله عنه لعائشة رضی الله عنها ادعى لى اباک و اخاک حتى اکتب لابی بکر کتاباً لا یختلف علیه الناس بعدى ثم قال یا بى الله و المؤمنون الا ابابکر» = «مسلم باب مناقب ابى بکر الصديق» = «و بخاری کتاب المرضی باب قول الرجل انى و جمع رقم» حدیث ۵۶۶۶ = ۷۲۱۷ «و فى رواية البخاری لقد هممت او اردت ان ارسل الى ابى بکر و انبه فاعهد

(بالخلافة) ان يقول القائلون او يتمنى المتمنون ثم قلت يا ابي الله و يدفع المؤمنون أو يدفع الله و يأبى المؤمنون» بخاری کتاب الاحکام باب الاستخلاف ص ۱۰۷۲، ج ۲ طبع پاکستان و کتاب المرضی باب قول المریض انی وجع ص ۸۴۶ قصد داشتم که ابوبکر و پسرش را بخوهم و وصیت نامه‌ای برای خلافتش بعنوان سندی بنویسم بخاطر اینکه کسی مدعی یا خواستار امر خلافت نباشد. سپس گفتم خدا و مؤمنین خواسته و قول ایشان را انکار و دفع می‌نمایند؛ اما وصیت رسول خدا ﷺ «حدثنا ابو نعیم نا مالک بن مغول عن طلحة (ابن مصرف) قال سألتُ عبدَالله بن ابی اوفی»: «أوصیَ النبی ﷺ؟ فقال لا. فقلت کیف كتب علی الناس الوصیة أو امروا بها قال اوصی بکتاب الله» بخاری باب مرض النبی ﷺ و وفاته ص ۶۴۱، ج ۲ طبع پاکستان

طلحه می‌گوید که از عبدالله پرسیدم: آیا پیامبر ﷺ وصیت کرده؟ گفت نه. گفتم چگونه بر مردم واجب کرده یا به مردم امر نموده (و خودش وصیت نکرده) عبدالله بن ابی اوفی گفت: رسول خدا بکتاب الله وصیت کرده (نه در اموال دنیا) و همچنان در روایت قرطاس از ابن عباس آمده «و اوصی عند موته بثلاث اخرجوا المشرکین من جزيرة العرب و اجيزوا الوفد بنحو ما كنت اجيزهم و نسيث الثالثة» الحدیث رواه البخاری باب جوائز الوفد ص ۴۲۹، ج ۱ کتاب الجهاد ابن عباس گفت رسول خدا ﷺ در بستر بیماری به سه چیز وصیت نمود: یکی اینکه مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید. دوم به نمایندگانی که نزد شما می‌آیند اجازه دهید، همان گونه که من بدیشان اجازه دادم. - و سوم «راوی می‌گوید» آن را فراموش کرده‌ام - بخاری ص ۴۲۹، ج ۱ ص ۶۳۸، ج ۲ و رسول خدا در مرض موت فرمودند «لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد» بخاری ص ۱۷۷ کتاب الجنائز خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده که قبر پیامبران خود را مسجد می‌کردند «و بر آن گنبد می‌ساختند».

اما طلب منصب خلافت: عباس ﷺ به علی ﷺ گفت: بیا با هم نزد پیامبر رفته و درباره خلافت سؤال نماییم که آیا حق ماست یا دیگران؟ که اگر حق ما نیست در این رابطه به نفع ما به مردم توصیه کند. «انا و الله لئن سالناها رسول الله ﷺ فمئناها لا يعطيناها الناس بعده

و اَنِّي و الله لا اسألها رسول الله ﷺ ما و الله» اگر از رسول الله ﷺ خلافت را درخواست بکنیم و بما ندهد، بعداً مردم هم بما نمی دهند (و به تهی پیامبر الله عمل می کنند) به خدا سوگند هیچگاه امر خلافت را از پیامبر درخواست نمی کنم. بخاری باب مرض النبی ﷺ و وفاته ص ۶۳۹، ج ۲ از اسحق و بشر بن شعیب از پدر خود و او از زهری و او از عبدالله بن کعب و ایشان از ابن عباس و از علی ﷺ روایت کرده اند و در باب المعانقه ص ۹۲۷، ج ۲ مثل همین مضمون روایت کرده است. پس علی ﷺ فهمیده بود که خلافت به چه کسی می رسد. کسی که به فرمان رسول خدا امامت نماز را پذیرفته هم او خلیفه می شود. پس درخواستش بی فائده است و عباس ﷺ از قصه غدیر خم هم خبر داشته: اگر لفظ مولا بمعنی خلافت است پس چرا عباس به علی می گوید بیا تا خلافت را درخواست نمایم و علی ﷺ در جواب ایشان فرموده که اگر من جانشین و خلیفه پیامبر مردم از همه چیز می گذشتم و اجازه نمی دادم که ابوبکر و عمر بر منبر رفته و در جای پیامبر قرار گیرند. همانا با دستان خود علیه ایشان جنگی را به راه می انداختم و رسول خدا ناگهان فوت نکرده بلکه چند شب و روز در قید حیات بودند و مؤذن می آمد و برای نماز خیر می کرد و ایشان به ابوبکر امر نمودند که امامت نماز را به عهده بگیرد: و جایگاه مرا هم می دید (ولی بمن امر نکرد) و وقتی که رسول خدا فوت نمود ما برای امور دنیای خود، کسی را برگزیدیم که رسول خدا برای نظم دین ما از او راضی بوده و ما با او بیعت کردیم = سیر حلبی بر حاشیه بخاری کتاب الوصایا ص ۳۸۲، ج ۱ طبع پاکستان.

«عجب من عجائب الحلّی ایشان در منهاج الکرامه فصل الثالث فی الادله الداله علی امامة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بعد» رسول الله ﷺ می گوید «یجب ان یکون (الامام)» معصوماً = امام باید معصوم باشد = «۲ فلا بدّ من نصب امام معصوم یصدهم عن الضم و التعدی و یمنعهم عن التغالب و القهر» = «لا یجوز علیه الخطأ و لا السهو و لا المعصية» لازم و ضروریست که امام منصوب، معصوم باشد تا مردم را از ظلم و تعدی و قهر و غلبه بر یکدیگر باز دارد و امام باید از خطأ و سهو و معصیت معصوم باشد.

این اوصاف در بنی بشر نیامده و انبیاء نیز از خطاً و سهو معصوم نبوده‌اند. اول الناس اول ناس = بنده در دفتر پنجم از ص ۱۱ تا ۱۵ خطاً و سهو انبیاء را از قرآن نقل کرده‌ام، مراجعه شود.

و در زمان خلافت علی علیه السلام هشتاد یا صد هزار از صحابه و تابعین از دو طرف لشکر علی و معاویه در جنگ جمل و صفین کشته شدند و این خونریزی و جنگ داخلی بزرگترین فساد است که در خلافت یک امام معصوم = بگفته شما = دیده شده و در زمان خلافت خلفاء ثلاثه که معصوم نبودند و بگفته شما ظالم و غاصب بودند: امن و عدل و پیشرفت اسلام بمناطق دور دست از جزیره العرب رسید بر عکس آنچه شما مدعی بودید ثابت گردید اینها دلائل صریح و واضح مثل روز روشن برای خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه (تع) بودند و اهل سنت برای خلافت بلافضل علی رضی الله عنه چنین نصوص صریح حتی اشاره نص یا مقتضی نص یا مفهوم نص ندارند و گرنه علی کرم الله وجهه ساکت نمی‌نشستند و خود ایشان در جواب عباس (رض) تصریح نمودند که به خدا سوگند هیچگاه امر خلافت را از پیامبر درخواست نمی‌کنم! . باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و وفاته: حتی بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه تقاضای خلافت را نکردند و انکار نمود بلکه مردم او را مجبور نمودند ثقه الاسلام الکلبینی مدعی نود و دو آیه قرآنی و علامه حلی در منهاج الکرامه مدعی چهل آیه قرآنی و عبدالحسین شرف الدین غیر از قرآن مدعی احادیث متواتره: برای خلافت بلافضل علی رضی الله عنه هستند اگر ادعای ایشان صحیح باشد (که نیستند) پس علی کرم الله وجهه به یکصد و سی و دو آیه قرآن و احادیث متواتره و به تمام انبیاء که برای اعلام امامت و خلافت او مبعوث شده‌اند (مطابق ادعای کلبینی در اصول کافی) ایمان نیاورده و همه آنها را انکار و بر خلاف آنها عمل کرده در حالی که طرفین شیعه و سنی متفق القول هستند که اگر کسی به یک آیه قرآن ایمان نیاورد و به آن عمل نکند از اسلام خارج و مرتد می‌شود. «و اعاذنا الله و علیاً منها» = پس ادعا و عمل اهل سنت درست و صحیح است و هیچ کسی مرتکب هیچ جرمی و گناهی درباره خلافت

نشده و هر کس به وظیفه شرعی و اسلامی خود عمل کرده و با هم متفق القول و عمل بوده‌اند = و جناب الحجة الاسلام در ص ۳۰۶ برای شأن نزول آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» از معنی یک حدیث جعلی و ساختگی برای ثبوت خلافت بلافصل علی علیه السلام دلیل گرفته ما جناب نجمی را معذور می‌دانیم زیرا ایشان در علم مصطلح الحدیث یتیم و محروم هستند ایشان حاطب اللیل و فاعل رطب یا بس‌اند ثانیاً در نقل خود مقلد کسانی است که آنان از ایشان در علوم حدیث ناتوان‌ترند.

این حدیث موضوع را ابن جریر و البغوی بروایت عبدالغفار بن القاسم ابن فهد ابو مریم الکوفی نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

«لما نزلت بدا بینی جده عبدالمطلب و ولده فحذرهم و انذرهم».

۱- «حدثنی احمد بن المقدم نا محمد بن عبدالرحمن حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت لما نزلت هذه الآية و انذر عشیرتک الاقربین قال رسول الله یا صفیة بنت عبدالمطلب انی لا املك لکم من الله شیئاً سلونی من مالی».

ای صفیه دختر عبدالمطلب ای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله ای اولاد عبدالمطلب من برای شما هیچ چیزی را از عذاب خدا نمی‌توانم دفع بکنم و مالک هیچ چیزی نیستیم = مالی را می‌خواهید طلب بکنید.

۲- «حدثنا ابن وکیع حدثنی ابی و یونس بن بکیر عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة عن رسول الله صلی الله علیه و آله نحوه»

۳- «حدثنا ابن حمید ثنا حکام ثنا غبسة عن هشام بن عروة عن ابیه نحوه».

۴- «حدثنی یونس بن عبد الاعلی ثنا سلامة قال قال عقیل حدثنی الزهری قال قال سعید بن المسیب و ابو سلمه بن عبدالرحمن ان ابا هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله حین انزل علیه و انذر عشیرتک الاقربین: یا معشر قریش اشتر و انفسکم من الله لا اغنی عنکم من الله شیئاً یا بنی عبد مناف لا اغنی

۱- این شخص - متروک - کذاب - وضاع و شراب خور بوده منهاج السنه ص ۸۱، ج ۴ راوی دوم عبدالله بن عبدالقدوس است این شخص رافضی خبیث و در نزد علماء رجال هیچ است منهاج السنه ص ۸۱، ج ۴ و در اسناد: الثعلبی مجهول - ضعفاء - و متهمین هستند منهاج السنه ص ۸۱، ج ۴.

عنکم عن الله شيئاً يا فاطمة بنت رسول الله لا اغنى عنك من الله شيئاً» هنگام نزول آیه و «انذر عشیرتک الاقربین» به قبیله قریش خطاب فرمود که خود را از عذاب الله (تع) نجات بدهید که من نمی‌توانم از شما چیزی دفع نمایم. ای اولاد عبد مناف، ای عباس، ای فاطمه دختر رسول خدا خود را از عذاب خدا (بوسیله ایمان برسالت من) نجات بدهید.

۵- «حدثني عبدالملك ثنا ابو اليان اخبرنا شعيب عن الزهري اخبرني سعيد بن المسيب و ابوسلمة بن عبدالرحمن ان ابا هريره قال قال رسول الله ﷺ نحو حديث يونس عن سلامة غير انه زاد فيه يا صفيه عمّة رسول الله لا اغنى عنك من الله شيئاً و لم يذكر في حديثه فاطمة».

۶- «حدثني يونس ثنا سلامة ابن روح قال قال عقيل حدثني ابن شهاب ان رسول الله لما انزل عليه و انذر عشیرتک الاقربین جمع قریشا .... فوعظهم رسول الله ﷺ ثم قال فی آخر کلامه لام اعرفن ما ورد علی الناس يوم القيامة يسوقون الاخرة و جئتم الی تسوقون الدنيا» ابن جریر طبری در تفسیر جامع البیان ص ۷۲، ج ۱۹ تا ص ۷۴ با هفده طرق مختلف همین مضمون فوق را در شأن نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین روایت نموده و در آخر بروایت عبدالغفار بن القاسم (کذاب وضاع) روایت کرده که رسول خدا در آخر فرمود «ان هذا اخی و کذا و کذا فاسمعوا له و اطيعوا» سپس این روایت را با هفت شیوه مختلف و همان مضمون قبلی روایت نموده که پیامبر قبیله قریش را مورد خطاب قرار دادند و فرمودند که خود را از آتش جهنم نجات دهند هر چند بوسیله بخشیدن نصف خرمایی باشد. خلاصه سخن اینست که ابن جریر طبری بیست چهار روایت در یک مضمون برای شأن نزول آیه ۲۱۴ سوره الشعرا روایت نموده و یک روایت با راوی متروک و مضمون شاذ و مخالف نقل نموده و جناب حجه الاسلام فقط یک روایت را بدون تحقیق سندی (آن هم موضوع) نقل کرده و از بیست و چهار روایت صحیح دیگر خبری نداشته برای توضیح بیشتر به تفسیر القرطبی جلد هفت جزء ۱۳ و جامع البیان طبری مراجعه کنید.

### دلیل دوم برای خلافت بلافاصله علی بن ابی طالب

حدیث محبت است «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» = این کلمه مولا مشترک المعنی بوده و صریح نیست و در این روایت بدلیل قصه سفر یمن و آن بر خورد همراهان ایشان با علی علیه السلام بمعنی دوست و احترام شأن است. ماده مولا با ماده والی در لغت ادبیات عرب فرق می کند و تمامی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مادرزاد، عرب بودند و معنی مولا را به خوبی درک کرده بودند خصوصاً علی و عباس که هیچیک از آن دو از کلمه مولا، مفهوم والی و خلیفه را برداشت نکردند.

دلیل سوم جناب نجمی حدیث الثقلین است که هیچ ربطی با خلافت ندارد این حدیث در روایت مالک در موطا و حاکم در مستدرک و بیهقی و ابن عبدالبر در التمهید و صحیح ابن حبان با عبارت «کتاب الله و سنه رسوله» آمده و در خطبه حجه الوداع «بکتاب الله و سنّه نبیه» آمده<sup>۱</sup> و در بعضی روایات با سند پائین تر از درجه صحت کتاب الله و عترتی اهل بیتی آمده و کلمه اهل بیت شامل تمامی ازواج پیامبر شده در حالی که شما خطاب خاص قرآن را با خبر واحد خاص کردید. باز هم این مسئله اهل بیت با مسئله خلافت زمین تا آسمان فرق دارد و دلیلی برای خلافت و امامت بلافصل نمی شود = بنده روایت نعلین را با کلمه یطهرکم تطهیراً مفصلاً در دفتر اول ص ۹ تا ص ۲۶ بحث کرده ام می توانید مراجعه کنید.

و حدیث «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی<sup>۲</sup>»، این چنین برداشتی از روایت نمی شود. چنانچه به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند - «مثلک یا ابابکر کمثل ابراهیم ... و مثل عیسی ... و مثلک یا عمر مثل نوح اذ قال رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً او مثل موسی اذ قال ربنا اطمس علی امواهم و اشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم<sup>۳</sup>» پس در این تشبیه لازم نیست که ابوبکر و عمر مثل ابراهیم رضی الله عنه و عیسی رضی الله عنه و

۱- مستدرک حاکم، ص ۵۳۳، ج ۳ و بیهقی، ص ۱۱۴، ج ۱۰ و سنن الکبری.

۲- بخاری، ص ۶۳۳، ج ۲.

۳- بخاری و مسلم.

موسی عليه السلام در تمام اوصاف مساوی باشند بلکه در صفت شدت و نرمی در دین الله مانند ابراهیم و عیسی و موسی هستند همچنان که علی مثل هارون عليه السلام در تمام اوصاف برابر نیست؛ بلکه در یک صفت مثل هارون است - همان طوری که موسی بکوه طور رفت و هارون را در زمان غیبت جانشین خود نمود پیامبر ص علی را تا زمان برگشت خود از غزوه تبوک جانشین خود کرد و در هر سفر و غزوه‌ای، پیامبر ص یکی از صحابه را تا زمان بازگشت خود برای جانشین مقرر می‌کرد. چنانچه در غزوه بنی قینقاع - بشر ص بن منذر را در مدینه جانشین خود کرد و در یک غزوه قریش، عبدالله ص بن ام مکتوم را جانشین خود نمود و در سفری دیگر عثمان ص را خلیفه کرد و در غزوه تبوک علی ص را جانشین خود قرار داد و ایشان گریه کردند و گفتند: که مرا به همراه زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟ پس پیامبر ص برای تسلی خاطر او فرمود که شما برای من مثل هارون و موسی هستید، ناراحت نباشید. این بود سه دلیل جناب محمد صادق نجمی که برای خلافت بلافصل علی ص بنا به تقلید از دیگران نقل کرده بود و چون خودش اهل لغت عربی نیست معنی و مقصد لغات و عبارات عربی را نمی‌داند و اگر نه دچار چنین اشتباهات بزرگی نمی‌شد بناحق خود را خسته نموده و کتابی جمع و چاپ کرده و بسیاری از مردم عوام بی‌علم و کم‌علم را در چاه غفلت انداخته و از اصحاب رسول خدا و از اهل سنت به بدگمانی و سؤظن یاد کرده است. ما هم بناچار مجبور شده و قلم بدست گرفتیم تا خطاهای‌شان را اصلاح و واقعیت را به مردم آگاه و فهمیده برسانیم. ان شاء الله تعالی: اهل سنت محبت و احترام و ابراز ادب نسبت به اهل بیت رسول خدا و صحابه کرام را جزء ایمان خود می‌دانند. با دوستان‌شان دوست و با دشمنان آنان دشمن هستند: «قلبا - عملاً - قلماً و تصنیفاً و اشهدنا الله علی ذلک و نرک خلاف ذلک و محبتک مع اهل البیت فی السان و القلم دون القلب و العمل و لو حلفنا علی ذلک لا نکون حائثا ان شاء الله (تع) و لا نقلد احداً باذن الله و حوله و قوته»<sup>۱</sup>.



جناب حجت الاسلام نجمی در این صفحه حدیثی از صحیح مسلم نقل و ترجمه نموده و در ترجمه حدیث (بنا به محبت ظاهری) مبالغه و منزلت اهل بیت را از مقام چهار نفر از انبیاء برتر دانسته که بخشی از ترجمه‌اش این چنین است:

آیه شریفه، پاکی و طهارت خاندان عصمت را از هر نوع گناه تضمین نموده و آنان را از آلوده شدن به هر نوع گناه و معصیت کوچک و بزرگ مبرا و منزّه معرفی می‌نماید - این خاندان از راه سهو و اشتباه نیز مرتکب گناه نمی‌گردند زیرا سهو و اشتباه گرچه حکم تکلیفی و عقاب را مرتفع می‌سازد؛ ولی به هر صورت نمی‌تواند قبیح و اثر وضعی حرام و رجس و پلیدی ذاتی آن را هم مرتفع و بر طرف نماید. (ص ۳۰۸)

جواب:

و به نستعین اول اطلاق کلمه اهل از نظر لغت عرب بر زن می‌شود در آیه ۷۳ از سوره هود ملائکه به زن ابراهیم علیه السلام خطاب می‌کند آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت است و در سوره قصص آیه ۲۹ می‌فرماید: هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و با اهل (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد .... به اهل خود گفت درنگ کنید که من آتشی دیدم. و در سوره احزاب به ازواج مطهرات از آیه ۲۸ تا آیه ۳۳ خطاب می‌کند و با این خطابات مکرر: امّهات المؤمنین را خاص نمود و در آخر به ایشان می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾

(الاحزاب: ۳۳)

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

چرا جناب نجمی برخلاف ترجمه خود در حق امّهات المؤمنین عمل می‌کند و به عصمت در حق ازواج مطهرات عقیده ندارد = و در آیه ۷۳ سوره هود همین ضمیر جمع مخاطب را در مورد یک زن بکار برده است.

﴿ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ﴾

(هود: ۷۳)

و همین کلمه یطهرکم در سوره المائده آیه (۶) و انفال آیه (۱۱) بر تمام اصحاب پیامبر نازل و خطاب گردیده - چرا در اینجا معتقد به عصمت نیستید.

﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

(مائده: ۶)

«بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را به جا آورید».

﴿مَاءٌ لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُدْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ

(انفال: ۱۱)

بِهِ الْأَقْدَامَ﴾

«تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌هایتان را محکم و گام‌ها را با آن استوار دارد».

اگر هدف و معنی از «یطهرکم» عصمت است، پس باید اول از همه این عصمت را برای امهات المؤمنین قائل باشید و همچنین بنا به آیه ۱۱ از سوره انفال این حق را نیز در مورد اصحاب مدنظر دارید. اهل سنت بدون افراط و تفریط به آیات طهارت برای ازواج مطهرات و حدیث کساء برای علی علیه السلام و اهل بیت او و حدیث مباحله و حدیث «اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی» و حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» و حدیث «و انا تارک فیکم ثقلین» بروایت صحیح مسلم و غیره را قبول و عقیده دارند و این محدثین اهل سنت هستند که این حدیث را روایت نموده‌اند و شما این حدیث را از کتب محدثین ما نقل می‌کنید؛ اما استنباط شما دور از حق و فاصله زمین تا آسمان را دارد و این احادیث هیچ ربطی به مسأله خلافت و عصمت ندارد. پیامبران اولوالعزم از سهو، نسیان و خطا معصوم نبودند. قرآن آشکارا احوال تاریخی‌شان را بیان می‌کند که بنده در دفتر پنجم ص ۱۱ تا ص ۱۶ مفصلاً احوال‌شان را از قرآن نقل کرده‌ام، مراجعه فرمایید. بویژه سوره عبس از اول تا آیه (۱۰) پیامبر صلی الله علیه و آله را با چه کلمات تند و تیز خطاب نموده است، پس این علی علیه السلام که دوست و مقتدای ما اهل سنت است، از خاتم الانبیاء و امام الرسل بالاتر نبوده که او را با خدا شریک و از حد بشریت خارج نموده‌اید همان

طوری که نصاری، عیسی و مریم، و یهود عزیز علیهم الصلاه و السلام را از مرز بشریت خارج و مقام ربوبیت و الوهیت داده‌اند و شما همین مقام و مکان را برای علی و چند نفری در نظر گرفته‌اید و معتقد به زندگی ذلت بار علی علیه السلام در زمان خلافت خلفاء ثلاثه هستید و اهل سنت بحمدالله معتقد به زندگی با عزت و وقار و سربلندی بدون خوف و خطر و تقیه برای اسدالله غالب بوده و هستند و آقای نجمی در ص ۳۰۹ و ص ۳۱۰ حدیث صحیح با سند صحیح مسلم که از واقعه غدیر خم از زید بن ارقم روایت نموده نقل کرده و در ترجمه آن مرتکب اشتباه بزرگی شده که می‌گوید: ولی نه از آن اهل بیتی که در این حدیث توصیه و سفارش نموده است این عبارت را از خود اضافه کرده است». و بر زید بن ارقم که در خطبه غدیر خم حاضر بوده بدین و بر حدیث و بیان او عیب می‌گیرد و در ص ۳۱۱ از ابو حامد غزالی نقل کرده که ایشان حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» و قول عمر رضی الله عنه که بعلی گفته «بیخ یخ لک اصیحت مولای و مولای کل مؤمن و مومنة» آورده‌اند و بعد، این: دروغ بزرگ را (مجموعه سرالعالمین طبع نجف ص ۱۲۱) به امام غزالی نسبت داده که ایشان چنین مفهومی را از این حدیث بر داشت کرده‌اند. کتابهای امام غزالی در همه جا موجودند و این مفهوم جعلی و ساختگی در آنها نیامده که در حق خلیفه بر حق، عمر فاروق رضی الله عنه چنین عقیده باطل داشته باشد این شماست که می‌خرائید و می‌تراشید و علماء حقانی را بدنام می‌کنید حدیث مولای در لغت عربی ربط با خلافت ندارد و در ص ۳۱۲ حدیثی در بیان و تعلیم درود ابراهیمی از بخاری و مسلم نقل کرده است. اهل سنت همان گونه که این حدیث را روایت کرده‌اند، آن را به دیده منت انگاشته و بر انجام دستورات آن کوشا بوده‌اند؛ اما این حدیث هیچ ربطی به مسأله خلافت ندارد. اهل سنت جایگاه ویژه‌ای برای اهل بیت قائل بوده‌اند و این شماست که چنین ادعای پوچ و بی‌ارزشی را می‌نمایید.

امامان چهارگانه اهل سنت، روایات عدیدی درباره پیشوایان دوازده‌گانه اهل تشیع و همچنین اوصاف آن بزرگواران نقل کرده‌اند. حتی در کتابهای خود فصل ویژه‌ای را درباره «ولی عصر» بازنموده‌اند.

و بالله، نستعینُ = گفته حقی است که بوسیله آن هدف باطلی را تعقیب می‌کنند. همان گونه که خوارج با گفتن «إِنَّ الْحَكَمَ أَلَّا اللَّهُ» علی و معاویه و عمرو عاص را تکفیر نمودند. و جناب نجمی هم همان شیوه را در نظر گرفته است. جناب حجه الاسلام روایت اهل سنت را بر علیه خودش به کار گرفته است ولی معنی حدیث «اثنی عشر امیرا و کلهم من قریش» را درک نکرده‌اند از جناب نجمی سوال کنید که غیر از علی علیه السلام کدام یک از ائمه شما (در ظاهر) بوسیله انتخاب از جانب مردم، خلیفه یا امیر شده است؟ شما با ادعای بی‌اساس، خود قول صحیح رسول خدا را به بازیچه می‌گیرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده دوازده امیر از قریش‌اند در حالی که غیر از علی علیه السلام کسی دیگری از ائمه امیر نشده‌اند و دوازدهمی نیز مفقود الاثر شده و مهدی که نام وی در کتب اهل سنت ذکر شده است، دارای مباحثی جداگانه بوده است. همچنین وی از نسل امام حسن است و مهدی شما بنا به دعوی بی‌دلیل شما، فرزند حسن عسکری است. و در تاریخ، حسن عسکری بدون فرزند بوده است. پس با چه جرأت، چنین دعوی فریب دهنده را بنام اهل سنت ذکر می‌کنید. مگر مردم جهان آگاهی نداشته که معنی «اثنی عشر امیراً و کلهم من قریش» را با زندگی تاریخ ائمه اهل بیت مطابقت نمی‌دهند. چنین پنداشته‌اید که همه مانند شما بدون علم و فاقد آگاهی‌اند؟ شما با این کار تیشه به ریشه خود زده و مردم جهان را نسبت به مذهب بی‌اساس خود آگاه ساخته‌اید و همه مردم جهان از مسلمان و کافر می‌دانند که چهار خلیفه بعد از رسول خدا و همه خلفاء بنی امیه و خلفاء بنی عباس قریش و به اتفاق و اجتماع امت (مویه‌مو و مطابق و موافق پیش‌گوئی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله) خلیفه و امیر شده و دین اسلام با عزت و پیشرفت جهانی، عالم‌گیر شده و علماء اهل بیت و اولادهای‌شان با عزت و خوشی با اُمراء و خلفاء بنی امیه و بنی عباس قریشی از دوران امارت معاویه رضی الله عنه تا انتهای خلافت خلفاء بنی عباس ساختند و از نعمت‌های فراوان بیت المال مسلمین برخوردار شدند و با یکدیگر وصلت (ازدواج) کردند. این گفته‌ها در تاریخ معتبر جهان اسلام ثبت شده و مردم عام و خاص خبر دارند غیر از شما که خود را عمداً به خواب غفلت و تجاهل و عناد و بغض و کینه زده‌اید و رنج می‌برید و استراحت و آرامش از شما سلب شده هنوز دروازه توبه به سوی خدا و پیامبر

و خط مشی علی و اولادش باز است. «اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین = غفرانک = و نتوب الیک آمناً بک و بکتبک و رسلک (نحبّ اهل بیت نبیک و اصحاب) و بالیوم الاخر و نستلک العفو و العافیة فی الدنیا و الاخرة و احشرنا فی زمرة عبادک الصالحین آمین».

### احادیث خلافت

- ۱- «قال ﷺ یكون اثنا عشر امیراً .... کلهم من قریش».<sup>۱</sup>
  - ۲- «قال ﷺ لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان مسلم».<sup>۲</sup>
  - ۳- «قال ﷺ ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة .... کلهم من قریش مسلم» و غی رویه تالیی داود تکتیل ■ لفظ ظکین لالی.
  - ۴- «قال ﷺ لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلاً .... کلهم من قریش».
  - ۵- «قال ﷺ لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفة ... کلهم من قریش و فی روایة قال ﷺ لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً الی اثنی عشر خلیفة ... کلهم من قریش».<sup>۳</sup>
- دین اسلام تا وجود دوازده خلیفه عزیز و نیرومند گشته و تمامی این دوازده خلیفه از نسل قریش بوده که امت نیز درباره ایشان اجماع دارند. جناب نجمی می گویند این حدیث که در کتب اهل سنت بطور فراوان و با مضمونهای مختلف نقل گردیده است یکی دیگر از دلائل حقانیت و صحت عقیده و مذهب شیعه اثنی عشری و دلیل بطلان تمام مذاهب دیگر اسلامی است.<sup>۴</sup>

و به نستعین و نستهدیه بنده در فصول گذشته مکرراً گفته ام که حجه الاسلام نجمی از درک و فهم ادبیات لغت عربی معذور است همین حدیثی را که از صحیحین نقل کرده معنی لفظی آن را نمی داند در این کلمه امیر در روایت بخاری: و خلیفه در روایت

۱- بخاری، کتاب الاحکام، باب استخلاف، ص ۱۰۷۲، ج ۲.

۲- همان، ص ۱۱۹.

۳- صحیح مسلم، کتاب الامارة، ص ۱۱۹، ج ۲.

۴- سیری در صحیحین، ص ۳۱۴.

مسلم و تجتمع علیه الامه در روایت سنن ابی داود آمده این کلمات بر هیچ یکی از ائمه شما (در ظاهر) صادق نیامده و نخواهند آمد. زیرا هیچ یک از آنان خلیفه و امیر مسلمانان نشدند. و امام حسن علیه السلام تقریباً شش ماه امیر شدند، آن هم نه با اجتماع امت و سپس با معاویه رضی الله عنه بیعت نموده و صلح کردند و از امارت خود استعفا دادند و زمانی که حضرت علی خلیفه شدند، درباره خلافت ایشان اجماع امت صورت نگرفت بلکه بیشتر کسانی که در مدینه بودند، با وی بیعت نمودند. در این زمان تمامی جنگ و خونریزی‌ها به پایان رسید. و بعداً خودش توسط گروه خود بشهادت رسید علیه السلام (تع) و دوازدهمی هم تا حالا نیامده، و با این مشخصات که جناب نجمی معتقدند هرگز نخواهند آمد، و آن کسی که بلقب مهدی و بنام محمد بن عبدالله می‌آید (و فرزند حسن عسکری نیست) و از نسل امام حسن علیه السلام است، شما او را قبول نمی‌کنید چون تا به حال متولد نشده و از نظر مذهب هم، دارای مذهب تسنن بوده که حقانیت این دو، در آن زمان آشکار می‌گردد. پس همان طوری که این حدیث برای سایر فرق شیعه مانند اسماعیلیه و فطحیه و غیره موافق و سازگار نیست برای شما هم سازگار و دلیل نخواهد شد. مصداق این حدیث فقط اهل سنت می‌باشند و بس. اهل سنت، خلافت را در دوازده خلیفه منحصر نکرده‌اند بلکه عزت و قدرت و شأن شوکت دین اسلام را حداقل در دوازده خلیفه که با اجتماع امت امیر شده‌اند می‌دانند معنی حدیث مذکور اینست نه آنکه شما به اشتباه فهمیده و اختراع کرده‌اید. تمام آن روایاتی که جناب نجمی از ص ۳۱۳ تا ص ۳۱۹ از کتب اهل سنت نقل نموده دلیل صریح و روشن هستند که اهل سنت چه اندازه علاقه و محبت به علی و اولادانش دارند. لازم به تذکر است که جناب نجمی از احادیث صحیح و حق برداشت باطل نموده و قصد فریب افراد ناآگاه را دارد. چنانچه در آخر صفحه ۳۱۹ می‌گوید - رسول خدا خلافت و جانشینی علی را با تشبیه کردن آن حضرت به هارون تثبیت کرده تنها موضوع نبوت را استثنا نموده است این گفته نجمی تراوش فکری خودش است در احادیث مذکوره چنین چیزی نیامده و: دلیل صریح بر بطلان این ادعای ساختگی: همان دستور تاکیدی رسول خدا است که در آخرین لحظه زندگی او ابوبکر صدیق، امامت مردم مدینه را بعهدہ بگیرد و نماز را اقامه کند و علی رضی الله عنه

به امامت او اقتدا کرد و در دوران خلافت خلفاء ثلاثه با ایشان بیعت نمود و بر بیعت خود با رضایت و خوشحالی کامل بدون هیچ گونه ابراز نارضایتی وفا نمود. حدیث تشبیه را پیامبر ﷺ یکبار در جنگ تبوک فرموده و بیشتر از یکبار نگفته است. و این جمله را در ابتدای ورود به مدینه درباره حضرت علی ﷺ نفرموده، بلکه زمانی که علی ﷺ دید در مدینه فقط زنها و بچه‌ها باقی مانده‌اند و همراه پیامبر نیست، ناراحت شده و گریه کرد و فرمود «أَخْلَفَنِي فِي النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟» مرا بر زنها و بچه‌ها جانشین و خلیفه کرده‌اید؟ پیامبر ﷺ در جواب به ایشان این جمله را اظهار داشت «الْأَرْضِي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» - امام نسائی و حاکم در مستدرک که پرچم‌دار فضائل علی ﷺ (تع) بوده‌اند و روایات ضعیف و موضوع را در مناقب علی ﷺ روایت نموده‌اند حدیث منزلت را بطرق متعدد اما در محل واحد که همان غزوه تبوک است روایت نموده‌اند. جناب حجه الاسلام نجمی و عبدالحسین شرف الدین نتوانسته‌اند که با سند صحیح از منابع معتبر (غیر از غزوه تبوک) محل دیگری را ثابت کنند که پیامبر ﷺ به علی ﷺ گفته باشد «انت مني بمنزلة هارون من موسى» جناب عبدالحسین پرچم‌دار مناقب علی ﷺ بوده: غیر از چند حواله خالی از دلیل و مدرک تشبیه نتوانسته ثابت بکند که پیامبر ﷺ بغیر از زمان غزوه تبوک این جمله را گفته باشد. در ص ۲۰۹ المراجعات چند عبارت مخلوط بصورت تلبیس حواله داده اما بعد از بحث و بررسی عبارت مذکور خلاف مقصد شرف الدین و نجمی هویدا گردید و هر دو پرچم‌دار محبت ظاهری با علی ﷺ (تع) از فن مصطلح الحدیث و از علم جرح و تعدیل به کلی کنار گرفته‌اند فقط بحواله کتب غیر معتبر بدون بیان سند و بررسی از آن اکتفا نموده‌اند. حتی احادیث موضوع مستدرک حاکم (در مناقب پدر زن عمر ﷺ (تع)) برایشان قطعی الثبوت، و حتی مانند قرآن هستند. و ثانیاً همین عبارت را که در حق علی ﷺ گفته شده اگر در حق دیگری گفته بشود، جناب تیجانی - و شرف الدین - و اخیراً مقلدشان

نجمی از آن عبارت و فضیلت فرار می‌کنند یا چشم پوشی و زودگذر جائز بلکه واجب می‌دانند.

مثلاً در قصه دختر حمزه رضی الله عنه (تع) بعلی رضی الله عنه فرمود «انت منی و انا منک» و به زید گفت «انت اخونا و مولانا» = تو برادر ما و مولای هستی خصائص علی رضی الله عنه و بقبيله اشعری فرمودند ایشان از منند و من از ایشان «هم منی و انا منهم»<sup>۱</sup> - و در حق جلیبیب فرمود «هذا منی و انا منه»<sup>۲</sup> این از منست و من از او و به عموی خود عباس رضی الله عنه فرمود «العباس منی و انا منه عباس»<sup>۳</sup> از منست و من از او.

بنا به عقیده نجمی و شرف الدین باید همه ایشان خلیفه باشند زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که «هم منی و انا منهم» و زید بن الحارث را برادر خود خوانده او هم باید مستحق خلافت باشد.

فضائل علی رضی الله عنه (تع) را اهل سنت مثل فضائل دیگران با جان و دل قبول دارند اما از روی فضیلت، خلافت آن شخص ثابت نمی‌شود. جناب شرف الدین و محمد صادق نجمی و تیجانی و سید محمود عظیمی و حسن بن صادق حسینی آل مجدد شیرازی - «و نجم الدین طوسی و دوست لاجوابم جناب کاردان و ... الی آخره الانصاف (للانسان) خیر الاوصاف» بیائید و واقعیت را قبول کنید و به اصل تاریخ زندگی علی و اولادانش رضی الله عنه (تع) ایمان بیاورید و عمل نمایید و اگر ظاهراً نمی‌توانید و می‌ترسید از باب تقیه وارد شوید و اصل تاریخ را بپذیرید و خطبه نود و هفت نهج البلاغه را بخوانید که شیعه‌های خیر القرون شما حضرت امیر را خون دل کردند و از دست شما داد می‌کشید و از دل آرزو می‌کرد و می‌گفت «لوددت و الله ان معاویه صار فنی بکم صرف الدینار بالدرهم»، «فاخذ منی عشرة منکم و اعطانی رجلاً منهم» «به خدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مبادله کند همچون مبادله کردن دینار (طلا) به درهم (نقره) ده نفر از شما را بگیرد

۱- روایت از امام مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۵.

۲- روایت از امام مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۸.

۳- روایت از ترمذی، ج ۱، ص ۳۱۸.



و یک نفر از آنها را به من دهد ... ای اهل کوفه من به سه چیز که (در شما هست) و دو چیز که در شما نیست) مبتلا شده‌ام: گوش دارید اما کر هستید - سخن می‌گویید اما گنگید - چشم دارید اما کورید = نه هنگام نبرد: آزاد مردان صادقید و نه به هنگام آزمایش برادران قابل اعتماد = «تربت ابدیکم» دستانتان با خاک آلوده باد ای مردم شما به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هر گاه از یک سو جمعشان کنند از طرف دیگر پراکنده می‌گردند به خدا سوگند شما را چنین می‌بینم که اگر جنگ سخت درگیر شود و آتش آن زبانه کشد از گرد فرزند ابو طالب جدا می‌شوید همانند جدا شدن زن (هنگام زاییدن) از بچه خویش» و همچنان در همین خطبه فرمود «و اصحبت اخاف ظلم رعیتی» «ملت‌های جهان همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشتند در حالی که من از ظلم پیروانم می‌ترسم، شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم اما نرفتید، به گوش شما خواندم اما نشنیدید، در آشکار و نهان از شما دعوت کردم، اجابت نمودید، اندرزتان دادم قبول نکردید.

مگر شما حاضران، غایبید (که سخنانم را نمی‌شنوید) و یا بردگانید در قیافه مالکان، فرمان خدا را بر شما می‌خوانم از آن فرار می‌کنید»<sup>۱</sup>.

در خطبه ۲۵- امام برای توییح اصحابش، به خاطر کم‌کاری در جهاد و مخالفت با دستوراتش به منبر رفت و سخنان ذیل را ایراد فرمود = (در حقیقت با این روشی که شما در پیش گرفته‌اید) غیر از کوفه در دست من نیست، که آن را بگشایم یا ببندم.

سوگند به خدا می‌دانستم اینها بزودی بر شما مسلط خواهند شد. زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند، و شما در راه حق متفرقید، شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته‌اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می‌کنند، آنها نسبت به رهبر خود ادای امانت می‌کنند و شما خیانت، آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغولند و شما به فساد، اگر من قدحی را به عنوان امانت به یکی از شما بسپارم از آن بیم‌دارم که بند آن بدزدد. بار الها (از بس نصیحت کردم و اندرز دادم) آنها را خسته و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۷، ص ۲۶۱، ج ۱، ترجمه محمدجعفر امامی.

ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند، من آنها را ملول، و آنها نیز مرا ملول ساختند، پس به جای آنان افرادی بهتر، به من مرحمت کن و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط نما.<sup>۱</sup>

«خداوندا دل‌های آنها را آب کن همان‌طور که نمک در آب حل می‌شود»<sup>۲</sup> «مردم را بسوی نبرد با لشکر معاویه ترغیب داد و به خاطر عدم اطاعتشان از امام سرزنش نمود - ولی شما سستی به خرج دادید و دست از یاری برداشتید و هر یک به دیگری واگذار کردید تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین شما را تصرف کرد»<sup>۳</sup>. ای کاش شما را نمی‌دیدم روی شما زشت باد، و همواره غم و غصه قریتان باد که شما هدف حملات دشمن قرار گرفته‌اید، پی در پی به شما حمله می‌کنند و شما به حمله متقابل دست نمی‌زنید، با شما می‌جنگند، و شما نمی‌جنگید این گونه معصیت خدا می‌شود و شما (با عمل خود) به کار آنان رضایت می‌دهید.

هر گاه در ایام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن دادم، گفتید: اندکی ما را مهلت بده تا سوز گرما فرو نشیند، و اگر در سرمای زمستان این دستور را به شما دادم گفتید: اکنون هوا فوق العاده سرد است بگذار سوز سرما آرام گیرد: همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بوده شما که از سرما و گرما (وحشت دارید) و فرار می‌کنید به خدا سوگند از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد.

ای کسانی که به مردان می‌مانید ولی مرد نیستید ای کودک صفتان بی‌خرد: و ای عروسان حجله‌نشین (که جز عیش و نوش به چیزی نمی‌اندیشید) چقدر دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم همان شناسایی که سرانجام مرا این چنین ملول و ناراحت ساخت «قاتلکم الله» خدا شما را بکشد که مرا خون دل کردید و سینه مرا مملو از خشم ساختید و کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید، با

۱- همان منبع، ص ۱۱۳، ج ۱.

۲- همان منبع، ص ۱۱۳، ج ۱، خطبه ۲۷.

۳- همان منبع، ص ۱۶۷، ج ۱.

سرپیچی و یاری نکردن، نقشه‌ها و طرح‌های مرا تباہ کردید، تا آنچه که قریش گفتند، پسر ابو طالب مردی است شجاع ولی از فنون جنگ آگاه نیست: و در آخر این خطبه می‌فرماید «ولکن لا رأی لمن لا یطاع» ولی آن که فرمانش را اجرا نکنند، طرح و نقشه‌ای ندارد<sup>۱</sup>. و در خطبه پنجاه چهار حضرت امیر از شیعیان خود می‌نالد و همچنان خطبه پنجاه شش ص ۱۶۱-۱۶۲، ج ۱ و در آخر هم حضرت به دست ملت خود بشهادت رسید و هیچ شهری و مکان جدیدی را (خارج از محدوده فتح شده در زمان خلافت خلفاء ثلاثه قبلی) فتح نکردند.

حال یک فردی عادی از این خطبه‌های پر درد غم و شکایت فراوان از ملت خود چه برداشتی می‌کند حتماً و طبعاً در مرحله اول می‌گوید که آن همه ادله ادعائی امامت که در اصول کافی و منهاج الکرامه علامه حلی و غیرها استنباط و استدلال گرفته شده با این حکومت و خلافت چهار ساله حضرت امیر مطابقت ندارد زیرا ایشان بجائی که قلمرو اسلامی را از محدوده قبلی که در زمان خلفا ثلاثه بدست آورده بودند جلوتر ببرند. هیچ که ملت خود را نتوانسته مطیع و فرمان‌برخوردار بکند و بجای ریختن خون کفار، خون هشتاد یا صد هزار نفر از صحابه و تابعین را در جنگ جمل و صفین ریختند و شهرهای که در دست‌شان بودند غیر از کوفه همه را از دست دادند. چنانچه در خطبه ۲۵ و جمله ۲۹۹ فرمودند «ما هی الا الکوفه» غیر از کوفه در دست من نیست: و بر عکس حکومت خلفاء ثلاثه و امیر معاویه و بنی امیه و بنی عباس جهانگیر شدند و عزت اسلام به ذروه السنم رسید - آفریقا و اروپا و آسیای شرقی در تحت پرچم اسلام در آمد = و همه این واقعیت در تاریخ اسلام و کفر ثبت شده - و شما هر چه دست پا بزنید بی‌فائده بوده زیرا تاریخ بر نمی‌گردد = بی‌دلیل خود را خسته نکنید و اعمال نامه خود را بر علیه خودتان گواه نگیرید.

﴿ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ (ق: ۱۸)

«انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد (مگر اینکه همان دم فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت (و ضبط و ضبط آن) است».

و در آخر همان خیانتی را که شیعیان علی با علی کردند دست بردار نشدند و بر سر امام حسین و اهل بیت او آوردند و مانند پیروان و دوستان دجال آخر الزمان در پی درهم و طمع ریاست، گوش به فرمان ابن زیاد شدند و جگر گوشه پیامبر و علی و فاطمه (ع) را در میدان کربلا با آن وضع فجیع به قتل رسانیدند و بعداً در خانه‌های خود بر سینه می‌زدند و می‌گفتند حسین حسین حسین. جناب نجمی و شرف الدین مردم دنیا تاریخ گذشته و حال شما را خوب می‌شناسند و تاریخ اهل سنت را هم خوب می‌دانند و در زمان نزول عیسی علیه السلام و دجال لعین و ظاهر شدن مهدی آخر الزمان محمد بن عبدالله از نسل حسن بن علی بن ابی طالب تمام ادعائهای ما و شما از اول تا آخر برملا می‌سازد. «و الله الهادی و نستهدیه». جناب محمد صادق نجمی در ص ۳۲۲ تا ۳۲۹ فضائل فاطمه و حسنین (ع) را از صحیحین به روایت امّ المؤمنین و علی علیهما السلام و ابن مسعود و ابن ابی حازم و انس و ابی هریره و ابی بکر الصدیق و ابن عمر و ابن عباس و دوباره از ابی هریره (تع) نقل نموده و از این نقل بر عقیده و عمل خودش خط بطلان کشیده و عقیده و محبت و حقیقت محدثین اهل سنت را نسبت به اهل و اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت و اعتراف کرده است = «و شهد شاهد من اهلها» = «ولکن لا يشعرون» در ص ۳۳ شرط اساسی برای امام را از قول حضرت امیر نقل نموده که سند آن به اثبات نرسیده است. فقط به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیث حواله داده و این همان عادت گذشته حجه الاسلام بوده و هست - ایشان محتاج قیل و بدور از قال‌اند: اما این شرائط عقلاً بدون ثبت نقل برای صفت هر فرد مسلمان لازم هست و بحمدالله اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مکماً دارای این صفات بوده‌اند به همین خاطر، الله (تع) رضایت خود را نسبت به ایشان با صیغه ماضی اعلام فرموده است. سوره توبه آیه ۱۰۰ و سوره الفتح آیه ۱۸ و سوره الحجرات آیه ۷ (این قطره از دریا اما برداشت حجه الاسلام غلط بوده = انرژی آفتاب برای کره زمین ثابت و مفید بوده لکن برای خفاش مضر است: آفتاب را چه گناه).

### فصل در اوصاف هر فرد مؤمن و بویژه امام وقت و خلیفه مسلمین

در عقیده اهل سنت خلیفه مسلمین باید مسلمان، عادل و مقتدر و مجری قرآن و حدیث صحیح باشد و عصمت را برای او شرط نمی‌دانند حتی انبیاء (ع) از خطاء و نسیان معصوم نبوده‌اند چنانچه در قرآن حالات پیامبران مفصلاً بیان شده و بنده هم در فصل‌های گذشته خطاء و نسیان چند پیامبر را از قرآن نقل کرده‌ام و برای خلیفه لازم نیست که از همه و در همه علوم اعلم و افضل باشد چنانچه = قرآن می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا ﴾ (بقره: ۲۴۷)

«پیامبرشان به آنها گفت همانا الله (تع) طالوت را برای شما امیر و خلیفه انتخاب کرده است.»

در حالی که نبی قوم بنی اسرائیل، از طالوت برتر بود. و همچنین کسی تخت ملکه سبا را برای سلیمان علیه السلام آورد علم و قدرت او از سلیمان بیشتر و سلیمان علیه السلام از او برتر بود.

﴿ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ﴾

(نمل: ۴۰)

«کسی که دانش از کتاب داشت گفت پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد.»

و همچنین در یک حادثه قضائی سلیمان علیه السلام از پدر خود داود علیه السلام قضاوت را صحیح‌تر اجرا نمود.

﴿ فَفَهَّمْنَهَا سُليْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ﴾ (ص: ۲۶)

بناءً به قاعده جعلی شما نباید طالوت امیر باشد و داود علیه السلام نبی و خلیفه و همچنین به جای سلیمان علیه السلام باید همان شخصی که تخت ملکه را آورد همان نبی و خلیفه باشد. و همچنین الله (تع) به داود علیه السلام می‌فرماید:

﴿ يٰۤاٰدُۤاۤرُۤدُۤ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاٰحْكُمۡ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ

(ص: ۲۶)

الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنۡ سَبِيْلِ اللّٰهِ ﴾

و آیه ۲۴ می‌فرماید:

﴿أَنَّمَا فِتْنَتُهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ (ص: ۲۴)

و در حق سلیمان علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ﴾ (ص: ۳۴)

و در حق ایوب علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾ (ص: ۴۱)

بنا به نظریه حجه الاسلام نجمی نباید به چنین کسانی نبوت و خلافت داده شود، یا اینکه جناب محمد صادق قلم در دست گرفته و مسائلی را به قرآن عثمانی بیفزاید. جناب نجمی در ص ۳۳۲ در عنوان امامت و حسن اخلاق می‌نویسد: «بعضی از خلفا دارای این شرط (یعنی حسن اخلاق) نبوده و بعد روایتی از ابن ابی ملیکه از صحیح بخاری نقل می‌کند - هنگامی که گروهی از طائفه بنی تمیم به حضور رسول اکرم شرفیاب گردیدند، یکی از آن دو (ابوبکر و عمر) اقرع بن جالس حنظلی را به عنوان سرپرستی بنی تمیم به رسول خدا معرفی نمود و آن یکی شخص دیگری را پیشنهاد نمود - ابوبکر خطاب به عمر گفت: تو در این کار با من مخالفت می‌کنی؟ عمر گفت: من قصد مخالفت نداشتم. بالاخره در این موضوع سر و صدای آنان در محضر رسول خدا بلند گردید که در توبیخشان این آیه فرود آمد.<sup>۱</sup>

﴿يَتَأْيَأُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (حجرات: ۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید».

۱- بخاری کتاب «الاعتصام باب ما یکره من التعمق و التنازع و الغلو فی الدین» ص ۱۰۸۴، ج ۲ طبع پاکستان و کتاب التفسیر - «الحجرات باب قوله (تع) لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» ص ۷۱۷.

اما جواب این شبهه:

با یاری خداوند می‌گوییم: این آیه برای تعلیم است نه برای توبیخ و قبل از تعلیم و نهی، فرد مورد سرزنش و توبیخ قرار نمی‌گیرد. چنانچه قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ» و ترا گم‌شده یافت پس هدایت کرد.

﴿ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴾

(اسراء: ۱۵)

«و ما هرگز مجازات نخواهیم کرد تا پیامبری مبعوث کرده باشیم».

جناب نجمی دنباله حدیث بخاری را حذف کرده و آن عبارت اینست «و قال ابن ابی ملیکه قال ابن الزبیر فکان عمر بعد (ای بعد نزول الایه) اذا حدّث النبی ﷺ بحديث حدّثه کاخی السرار لم یسمعه حتی یستفهمه» بعد از نزول این آیه هنگامی که عمر ﷺ با پیامبر سخن می‌گفت طوری صحبت می‌کرد که پیامبر ﷺ سخن او را نمی‌شنید. حتی از عمر می‌پرسید که شما چه گفتید. این جمله را امام بخاری در دو جا روایت نموده اول کتاب «التفسیر الحجرات باب قوله لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» ص ۷۱۷ دوم در کتاب الاعتصام ص ۱۰۸۴ ج ۲.

متأسفانه حجه الاسلام بنا به تقلید از دیگران نقل می‌کند ثانیاً این آیه و این حادثه بر پیامبر ﷺ نازل و در محضر او واقع شده پس چرا ابوبکر صدیق را با ارتکاب چنین جرمی به منصب امامت کبری که دلیلی بر صحّت خلافت ایشان است معرفی می‌نمایند؟ بالاخره منصب خلافت خلفاء ثلاثه از منصب نبوت و خلافت خدائی خاتم پیامبران بالاتر نیست و آیه تعلیم «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» از آیه تهدید

﴿ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾

(انعام: ۵۲)

﴿ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ

مِنَ الخٰسِرِينَ ﴾

(زمر: ۶۵)

بالاتر در توبیخ نیست.

جناب محمد صادق نجمی در ص ۳۳۳ کتاب خود حدیث دیگری درباره خشن بودن عمر فاروق رضی الله عنه از بخاری نقل نموده و قول زنان را بر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ترجیح می‌دهد و خود را مصداق حدیث «رَبِّ حَامِلٍ فَفَقِيهٌ وَ رَّبِّ حَامِلٍ فَفَقِيهٌ مِنَ الْهَوَافِقِ مِنْهُ»<sup>۱</sup> گردانیده که بسیاری از مردم حدیث را نقل می‌کند لکن معنی آن را نمی‌فهمد و آن حدیث را به کسی که مفهوم آن را می‌فهمد منتقل می‌نماید.

یا این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده «مَنْ يَرِدُ اللَّهَ بِهِ خَيْرًا يَفْقَهُهُ فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup> اگر خداوند نظر نیکی به کسی داشته باشد او را در دین آگاه می‌نماید. الان بنده عبارت حجه الاسلام را نقل می‌کنم و قضاوت آن را بخوانندگان می‌سپارم: «وقتی عمر خواست وارد گردد زنان قریش برخاستند و خود را در گوشه‌ای پنهان نمودند».

رسول خدا از این جریان بخنده افتاد و با حالت تبسم به عمر اجازه ورود داد. عمر که وارد گردید عرضه داشت یا رسول الله همیشه خوشحال و خندان باشی علت تبسم شما چیست؟ رسول خدا فرمود: آنچه مرا به تعجب و خنده واداشت این بود وقتی که صدای تو بگوش زنان رسید متفرق شده و هر یک در گوشه‌ای پنهان شدند. بلی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آمدن و دیدن عمر فاروق رضی الله عنه خوشحال و خندان می‌گردد و جناب نجمی نمی‌تواند تبسم رسول خدا را ببیند. باز دوباره در ص ۳۳۳ می‌گوید: «عبدالله بن عباس در دوران خلافت وی از اظهار عقیده خویش در مورد مخالفت با «عول» خودداری نمود و پس از مرگ خلیفه این عقیده را ابراز کرد. بدو گفتند: چرا در دوران عمر این عقیده را اظهار نکردی؟ گفت: از وی ترسیدم زیرا فرمان روای مهیب و رعب‌آوری بود»<sup>۳</sup>.

جناب نجمی فقیه زمان در شهر خویش - استنباط ابن عباس رضی الله عنه را در مسئله «عول» در میراث جزء مسائل عقیده حساب می‌کند غافل از اینکه عمر فاروق رضی الله عنه ابن عباس را همیشه به عنوان فقیه در مجلس اصحاب بدر به همراه خود نگاه می‌داشت و به

۱- شافعی در المسند و سنن و بیهقی در المدخل مشکاة، کتاب ص ۷۸ آن را از ابن مسعود روایت کرده است.

۲- روایت از بخاری و مسلم، مشکات، ص ۷۰ کتاب علم.

۳- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۶۳.



مهاجرین و انصار بدری می فرمود: «انه من علمتم» ابن عباس کسی است که شما (فقه و علم) او را می دانید.<sup>۱</sup>

آری، عمر خشن بود ولی به همان گونه‌ای که قرآن توصیف نموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (فتح: ۲۹)

«محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار منافقین سر سخت و شدید و در میان خود مهربان».

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي

قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ (مجادله: ۲۲)

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان شان باشند آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده».

﴿يَتَأَيُّبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَّا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا

الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (توبه: ۲۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دهند آنها را دوست خود نگیرید، و کسانی از شما که آنان را دوست خود قرار دهند ستمگرند».

بلی خشونت در راه خدا، جزء ایمان است و نیز محبت در راه خدا عین ایمان است و بحمدالله اصحاب رسول الله همان طور که قرآن توصیف و تمجید فرموده سزاوار بوده‌اند. خلفاء ثلاثه بسبب اخلاق قرآنی مسلمانان را گرداگرد خود جمع و مطیع نمودند و دنیا را فتح کردند. خلیفه بد اخلاق و خشن نمی‌تواند که ملت را جمع و مطیع

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله «فسیح بحمد ربک و...»، ص ۷۴۳، ج ۲، چاپ پاکستان.

بگرداند و دنیا را فتح بکند متأسفانه در دوران خلافت علی علیه السلام بن ابی طالب اجتماع امت و فتح شهرهای جدید از کفار دیده نشده حتی ملت خود او نافرمان گشتند و حضرت را خون دل کردند - بعنوان مثال و تصدیق قول گذشته خطبه ۹۷ و ۲۵ و ۲۷ و ۵۴ نهج البلاغه را بخوانید که ملت امیر المؤمنین با او چه رفتار و کرداری داشتند و حضرت امیر از دست‌شان چه ناله‌ها و شکایات و اظهار نارضایتی می‌کردند.

### امامت و آشنایی با احکام

آقای نجمی در ص ۳۳۴ فرقه سبائیه می‌نویسد: «ولی بررسی تاریخ و کتب احادیث نشان می‌دهد که متأسفانه خلفای به اصطلاح اسلامی درباره احکام اسلام اطلاع و آشنائی همه جانبه نداشتند و در مسائل و احکام دست بدامن افراد دیگر مسلمانان و صحابه پیامبر می‌گردیدند.

تا جائی که در این باره داد امیرالمؤمنین بلند شده و صریحاً می‌گوید آنگاه که برای یکی از آنان پیشامدی رخ می‌داد از جانب خود حکمی صادر می‌کرد سپس عین همین پیش‌آمد برای دیگری رخ می‌داد بر خلاف اولی فتوا می‌داد<sup>۱</sup>. باید بخدمت این فرقه اشکال تراش عرض بکنم که خلفای ثلاثه بحمدالله به احکام اسلام آشنایی و اطلاع کامل داشته‌اند (علی‌رغم انف مغرض) و اگر نه حکومت اسلامی از افریقا تا آسیا شرقی و از خاورمیانه تا اروپا گسترش نمی‌یافت. علم مطلق: صفت خاصه الله تعالی است حتی برای انبیاء (ع) شرط لازمی نیست که علم تمام جزئیات را داشته باشند و یا از خطاء و نسیان معصوم باشند «و هو بکل شیء علیم» صفت خداوند تعالی است «و فوق کل ذی علم» برای بشر است قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که بگو «رب زدنی علماً» و در حق آدم ابوالبشر صلی الله علیه و آله می‌فرماید «فنی و لم نجد له عزماً» و بعد خیر البشر می‌گوید «فستل به خیراً» از خبرها سوال بکن و «شاورهم فی الامر» در کارها با آنان مشورت کن: «و لا تقف ما لیس لک به علم»: در آنچه علم ندارید توقف نکنید و با تکلف فتوی ندهید: «و کیف تصبر علی

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۸۸ به نقل از سیری در صحیحین، ص ۳۳۵.

مالم تحط به خبراً» چگونه می‌توان (ای موسی) در مسائلی که از آن آگاهی ندارید شکیبائی کنید «یا ایها النبیُّ لم تحرم ما احلَّ اللهُ لک» ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده (بنا به اجتهاد) بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی.

﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (انفال: ۶۸)

اگر فرمان سابق خدا نبود بخاطر چیزی (فدیه اسیرانی) که گرفتید مجازات بزرگی به شما می‌رسید.

﴿وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ ۖ وَهُوَ يَخْشَىٰ ۖ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ﴾ (عبس: ۸-۱۰)

«اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند (۸) و از خدا ترسان است (۹) تو از او غفلت می‌کنی (۱۰)».

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ

الْكٰذِبِينَ﴾ (توبه / ۴۳)

«خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی به (منافقین) اجازه دادی بهتر بود صبر می‌کردی تا هر دو گروه (مسلمین و منافقین) خود را نشان دهند».

و به ابو البشر ثانی (دوم) نوح علیه الصلاه و السلام می‌فرماید:

﴿فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۗ إِنِّي أَعْطُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (توبه: ۴۶)

«پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی».

مقام خلافت از مقام نبوت بالاتر نیست. برای خلیفه و رئیس جمهور شرط لازمی نیست که در تمام مسائل کلی و جزئی دینی و دنیائی و حربی جنگی از ملت و امت عالم‌تر باشند و الا چه نیاز به گرفتن قاضی و مجلس شورا بود. آنچه را که جناب نجمی و علامه حلی در منهاج کرامه برای خلیفه شرط کرده‌اند که از خطاء و نسیان معصوم باشند چنین شرطی را نه خدا گفته و نه انبیاء و نه خلفاء داشته‌اند و نه بشر می‌تواند که بحث بشریت از چنین شرطی برخوردار باشند. واقعیت در مورد انسان حتی پیامبران

عدم علم تشریحی بوده و علم مطلق (بدون خطا و نسیان) برای انبیاء و خلفا و علماء از احکام کلیه شرعیّه نیست.

بعد از این مقدمه - بنگریم که اقوال و عقیده علی علیه السلام در حق خلفای سه گانه چه بوده است در نامه شماره ششم به معاویه رضی الله عنه می فرماید: «همان کسانی که با ابوبکر - و عمر - و عثمان بیعت کردند، با همان شرائط و کیفیت با من بیعت نمودند.

بنابراین نه آن که حاضر بود (هم اکنون) اختیار فسخ دارد و نه آن که غائب بود. اجازه ردّ کردن شورا فقط از آن مهاجران و انصار است اگر آنها همگی کسی را امام نامیدند خداوند راضی و خشنود است اگر کسی از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد و او را به جای خود می نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می کنند، چرا که از غیر طریق مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می سازد» امام علیه السلام (در نامه شماره ۴۶۷ نهج البلاغه) فرمود - سرپرستی بر آنها (بر امت) حکومت کرد، حق را بر پا داشت و خود بر جاده حق گام بر می داشت تا آنجا که دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد».

«و ولیهم و ال فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه» نهج البلاغه ص ۳۹۶، ج ۳ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که مراد از این سرپرست خلیفه دوم عمر بن الخطاب بوده.

و در روایت احمد و بیهقی در دلائل نبوت صراحتاً اسم ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه آمده است.<sup>۲</sup>

در خطبه ۱۴۶ رایزنی مهرآمیز حضرت امیر به خلیفه دوم عمر بن الخطاب برای جنگ ایرانیان: «موقعیت زمامدار همچون ریسمانی است که مهره ها را در نظام می کشد و آنها را جمع کرده ارتباط می بخشد اگر ریسمان از هم بگسلد مهره ها پراکنده می شوند و هر کدام به جایی خواهد افتاد و سپس هرگز نتوان همه را جمع آوری نمود و از نو نظام بخشید. عرب امروز گرچه از نظر تعداد کم، اما با پیوستگی به اسلام فراوان و با اتحاد و اجتماع و هماهنگی عزیز و قدرتمند است.

۱- نهج البلاغه، ص ۲۲، ج ۳.

۲- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۲.

بنابراین تو همچون محور آسیاب باش و جامعه را به وسیله مسلمانان عرب به گردش در آور و با همکاری آنها در نبرد، آتش جنگ را برای دشمنان شعله‌ور ساز زیرا اگر شخصاً از این سرزمین خارج شوی عرب از اطراف و اکناف سر از زیر بار فرمانت بیرون خواهند برد (و آنگاه خواهی یافت) که آنچه از نقاط ضعف پشت سر گذشته‌ای مهمتر از آن است که در پیش‌داری.

اگر چشم عجم‌ها فردا بر تو افتد خواهند گفت: این اساس و ریشه عرب است اگر قطعش کنی راحت می‌شود و این آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودیت حریصتر و سرسخت‌تر خواهد ساخت<sup>۱</sup>. مشورت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه در این کار که شخصاً برای جنگ با ایران حرکت کند علی رضی الله عنه به او فرموده است و در خطبه ۱۳۴ نهج البلاغه آمده وقتی که عمر رضی الله عنه برای خروج غزوه روم از علی رضی الله عنه مشورت خواست، علی رضی الله عنه فرمود: ولی تو اگر شخصاً به سوی دشمن حرکت کنی و در برابر آنان مغلوب گردی برای شهرهای دور دست مسلمانان پناهی نمی‌ماند (و اگر تو در میدان جنگ کشته شوی) کسی نیست که به او مراجعه کنند. پس مرد جنگ آزموده‌ای را به سوی آنها بفرست و گروهی که مشکلات و سختی‌های جنگ‌ها را دیده‌اند و خیرخواه و نصیحت پذیرند با او همراه ساز، پس اگر خداوند پیروزی داد همان است که تو می‌خواهی و اگر نشد تو مدافع مردم و پناه آنها خواهی بود<sup>۲</sup>. و در خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه حضرت امیر رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه فرمودند: «مطلبی را که تو آن از آن بی‌اطلاع باشی سراغ ندارم تو آنچه را که ما می‌دانیم می‌دانی. ما به چیزی پیشی نگرفته‌ایم که تو را از آن آگاه سازیم و چیزی را در پنهانی نیافته‌ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم و همان‌طور که ما مشاهده کردیم تو هم مشاهده کردی و همان‌گونه که ما شنیدیم تو هم شنیدی و همچنان که ما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همنشین بودیم تو نیز همنشین بودی هیچ‌گاه فرزند ابو قحافه (ابوبکر) و پسر خطاب (عمر) در انجام اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند، تو بر رسول

۱- از سخنان امام علی رضی الله عنه شماره ۱۴۶، ص ۱۴۱، ج ۲.

۲- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۱.

خداﷺ از نظر پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیکتری تو از نظر دامادی پیامبرﷺ به مرحله‌ای رسیدی که آن دو نرسیدند خدا را به جان خود رحم کن، سوگند به خدا که تو نیاز به رهنمایی و تعلیم نداری، راه‌ها آشکارند و نشانه‌های دین برپا.<sup>۱</sup>

حضرت امیر در این خطبه‌ها بطلان عقیده - و دشمنی عبدالله بن سبا را مثل روز روشن تصریح و مذهب او را نقش بر آب نمود و محبت و خیرخواهی خود را در مشورت‌ها از دل جان با سه خلیفه بر حق در تاریخ اسلام ثبت کرد.

همان‌طوری که در بعض مسائل: خلفاءﷺ بعد از جست جوی حدیث پیامبرﷺ از روی اجتهاد و استنباط خود فتوی یا قضاوت می‌نمودند - علیﷺ هم در بسیاری از فتوای خود منفرد و برخلاف حکم صحیح بوده‌اند بعنوان مثال به مسائل ذیل توجه فرمائید.

۱- عده‌ی زن حامله که شوهرش فوت نموده در تمام مذاهب وضع حمل است همان طوری که رسول اللهﷺ به شیعه الاسلامیه فرمود: «فانکحی من من شئت» بعد از وضع حمل با هر کسی که ازدواج می‌کنی شرعاً جائز است اما حضرت امیرﷺ می‌فرمودند عده چنین زنی ابعداجلین است.<sup>۲</sup>

۲- اگر زن عقد شده قبل از جماع، بدون تعیین مهریه شوهرش فوت کرد، مهریه این زن، مهریه مثل است بنا به دلیل قضاوت پیامبرﷺ درباره بروع دخت و اشق. اما به فتوی حضرت امیرﷺ این زن مهریه ندارد.

۳- مرد اگر زن‌های خود را اختیار طلاق داد و زن بجای طلاق، شوهر خود را انتخاب نمود، این اختیار طلاقی حساب نمی‌شود چنانچه پیامبرﷺ چنین کرد. اما حضرت امیرﷺ این اختیار را یک طلاق رجعی می‌داند.<sup>۳</sup>

۱- همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲- کتاب الامم، تألیف امام شافعیﷺ، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- کتاب الامم از امام شافعی، ج ۷، ص ...

۴- جماع بدون انزال منی، غسل را واجب می‌کند بنا بر حدیث مرفوع و صحیح التقاء الختائین که در این زمینه وارد شده است.

لکن حضرت امیر علیه السلام غسل را واجب نمی‌داند.<sup>۱</sup>

۵- تعذیب بوسیله آتش مخصوص پروردگار است و برای بشر جائز نیست که چنین عذاب بدهد.

متاسفانه حضرت امیر: گروه عبدالله بن سبا و هفتاد نفر قبیله زط را در آتش سوزاند و جرم‌شان، ادعای ربوبیت علی علیه السلام بود.<sup>۲</sup> نوبختی می‌گوید: «فرقه سبائیه عقیده رجعت حضرت امیر را در زمان عیسی و عقیده طعن بر خلفای سه‌گانه و ارتداد صحابه را داشتند. بعد علی علیه السلام، عبدالله بن سبا را بشهر مدائن تبعید کرد<sup>۳</sup> و همچنین حضرت امیر فرمود کسی که مرا بر شیخین (ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه) فضیلت بدهد، او را حدّ مفتری میزنم».<sup>۴</sup>

بعداً عبدالله بن عباس حدیث مرفوع را برای علی علیه السلام بیان فرمودند: «که تعذیب بوسیله آتش جائز نیست».<sup>۵</sup>

۶- حضرت امیر علیه السلام از دختر دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله ابوجهل خواستگاری کرد و رسول کریم صلی الله علیه و آله و فاطمه الزهراء بشدت ناراحت شدند و فرمودند: «فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی»<sup>۶</sup> فاطمه پاره تن من است، هر کس او را ناراحت کند، همانا مرا ناراحت کرده است. بعداً حضرت امیر علیه السلام از این خواستگاری پشیمان شدند. این عمل بطلان عصمت را مثل روز روشن تصریح نمود.

۱- صحیح بخاری، باب «غسل ما یصیب من رطوبة فرج المرأة»، کتاب الغسل، ص ۴۳.

۲- رجال کشی، ص ۱۹۰، حدیث ۱۷۰.

۳- فرق الشیعه للنوبختی، ص ۲۲ - نقل از حاشیه رجال الکشی، ص ۱۹۰.

۴- همان، ص ۲۵ - نقل از همان، ص ۱۹۰ و ۱۹۱ رقم حدیث ۱۷۱.

۵- کتاب الام از امام شافعی، ج ۷، ص ۱۹۲.

۶- بخاری، ج ۱، ص ۵۳۲، مناقب فاطمه.

۷- یکی از مسائل مهم و مشهور جهان اسلام قصاص گرفتن است. متأسفانه امیر المؤمنین علیه السلام از قاتلان خلیفه سوّم قصاص نگرفت؛ بلکه بر عکس بین مدعیان و طرفداران گرفتن قصاص و حضرت امیر - جنگ جمل و صفین براه افتاد و خون حداقل هشتاد هزار از صحابه و تابعین را بر زمین ریخت و بعد پشیمان گشت و فرمود یا بنیّ (ای حسن) «لیت اباک مات قبل هذا الیوم بعشرین عاماً، یا بنیّ انّی لم اری ان الامر یبلغ هذا - انا لله یا حسن ایّ خیر یرجی بعد هذا»<sup>۱</sup>.

ترجمه: «کاش پدرت بیست سال پیش از این مرده بود - ای پسر من چنین گمان نداشتم که کار به اینجا می‌رسد - انا لله ای پسر من بعد از این همه خونریزی امید به چه خیری هست؟».

۸- یکی از دستورات مهم قرآن اینست که امام وقت چه نبی باشد یا غیر نبی، باید در امور سیاسی و جهادی و امور دنیوی با مردم مشورت کند.

(آل عمران: ۱۵۹)

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾

«و در کارها با آنان مشورت کن».

متأسفانه امیر المؤمنین در تمام این خونریزی‌ها مشورت مشاوران خیرخواه و خیراندیشان را ردّ نمود و نپذیرفت.

اولین مشاور و خیرخواه و دلسوز و مصلح بزرگ و ترجیح‌دهنده آخرت بر ریاست و امارت دنیوی، امام حسن سبط و مبشّر خاتم الانبیاء (ع) بود که با کلمات گوهر بار خود فرمود «یا ابّتی دُعْ هَذَا فَإِنَّ فِيهِ سَفِيكَ دَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَقُوعَ الْاِخْتِلَافِ بَيْنَهُمْ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ بَلْ صَمَّمَ عَلَى الْقِتَالِ»<sup>۲</sup>.

ترجمه: «ای پدر جان این اراده و خروج از مدینه را بقصد قتل و قتال واگذار و منتفی فرما که این سفر و اراده سبب وقوع اختلاف بین مسلمانان و ریختن خون آنان می‌گردد لکن حضرت امیر قبول نکرد و به تصمیم جدی خود برای قتال ادامه داد».

۱- البداية و النهایة، ج ۷، ص ۲۴۱.

۲- البداية و النهایة، ج ۷، ص ۲۳۰.



مشاور دوم عبدالله رضی الله عنه بن سلام بود که در روزه لگام اسب حضرت امیر را گرفت و از دل جان فرمود «یا امیر المؤمنین لا تخرج منها فوالله لئن خرجت منها لا یعود الیها سلطان المسلمین»<sup>۱</sup> ترجمه: «ای امیر المؤمنین از مدینه (الرسول) بیرون مشو سوگند بخدا اگر از این شهر (مقدس) بیرون رفتی دوباره قدرت و سلطنت مسلمین به این شهر (پر خیر برکت) بر نخواهد گشت». متأسفانه حضرت امیر رضی الله عنه این شخصیت پر علم و حکمت را ناامید کرد.

دوست و مبلغ و مشاور سوم ابو موسی الاشعری رضی الله عنه (تع) است که به امام حسن رضی الله عنه می‌فرماید: «صدقت بابی و امی، ولكن المستشفی مؤتمن سمعت من النبی صلی الله علیه و آله یقول انہا ستکون فتنۃ القاعد فیها خیر من القائم و القائم فیها خیر من الماشی و الماشی فیها خیر من الراكب و قد جعلنا الله اخواناً و حرّم علینا دماءنا و اموالنا»<sup>۲</sup>.

ترجمه: «پدر و مادرم فدایت شوند، راست فرمودید (ای حسن) لکن فرد مشوره دهنده باید امانت را رعایت بکند. من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود همانا فتنه‌ای خواهد آمد که در آن کسی که نشسته است بهتر است از کسی که ایستاده است و کسی ایستاده بهتر است از کسی است که می‌رود و کسی که پیاده می‌رود بهتر است از کسی که سوار است الله تعالی ما را با یکدیگر برادر گردانیده است و خون و مال ما را بر یکدیگر حرام کرده است» و این حدیث «القاعد خیر من القائم» بدو طرق مرفوعاً از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است.<sup>۳</sup>

و همچنین حدیث «سباب المسلم فسوق و قتاله کفر»<sup>۴</sup>.

و حدیث «لا ترجعوا بعدی کفار یضرب بعضکم رقاب بعض»<sup>۵</sup>.

۱- همان، ص ۲۳۴.

۲- احمد و البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۳۷.

۳- بخاری، ج ۲، ص ۱۰۴۸، کتاب الفتن باب قول النبی صلی الله علیه و آله تكون فتنۃ القاعد فیها خیر من القائم.

۴- بخاری، ج ۲، ص ۱۰۴۸.

۵- همان منبع.

و حدیث «اذا توجه المسلمان بسيفيها فكلاهما في النار»<sup>۱</sup> مصداق اول این احادیث در زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام بوده لکن اهل سنت از راه تاویل از کنار این احادیث گذر کرده و مهر سکوت بر دهن می‌گذارند و بسیاری از صحابه بخاطر این احادیث در زمان جنگ جمل و صفین کناره‌گیری و گوشه‌نشینی را ترجیح دادند و کنار رفتند. تنها مذهب اباضیه خوارج که بانی‌شان از لشکریان حضرت امیر بودند این احادیث را برای ترویج مذهب خود دستاویز قرار داده‌اند و حضرت امیر را با معاویه و عمرو بن العاص کافر و مرتد می‌داند نعوذ بالله. حجه الاسلام نجمی در صفحه ۳۳۵ می‌گوید: «مردی نزد عمر رضی الله عنه آمد و سؤال نمود که من جنب شدم و دست‌رسی به آب ندارم عمر رضی الله عنه در پاسخ وی گفت نماز نخوان عمار - گفت یا امیر المؤمنین آیا بیاد نداری که من و تو در میان لشکری بودیم و جنب شدیم و آب پیدا نکردیم تو نماز نخواندی و اما من در خاک غلطیدم و سپس نماز را بجای آوردم یعنی عمر رضی الله عنه حکم تیمم را فراموش کرده بود». بنا به عقیده نجمی - سهو و نسیان خلاف خلافت حساب می‌شود، باید به خدمت جناب محمد صادق عرض بکنم که مسئله نفی سهو (فراموشی) از ائمه و خلیفه مذهب غلاه و مفوضه از اهل تشیع بوده و امام رضا علیه السلام می‌فرماید «كذبوا لعنهم الله ان الذي لا يسهو هو الله الذي لا اله الا هو»<sup>۲</sup>.

یعنی: «خدای تعالی این قوم اهل کوفه را لعنت کند که معتقد به نفی سهو از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند عدم سهو فقط مخصوص خدا و از صفات اوست». و همچنین عقیده شیخ صدوق قمی و محمد بن الحسن بن الولید و عقیده جمهور شیعه این بوده که نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله اولین درجه در مذهب غلاه شیعه بوده است<sup>۳</sup>. ابن بابویه ملقب بالصدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» گفته «ان الغلاة و المفوضه لعنهم الله ینکرون سهو النبی صلی الله علیه و آله مذهب غلاه و مفوضه لعنهم الله» سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنند و در البحار ص

۱- همان منبع، ص ۱۰۴۹.

۲- مسند الرضا، ج ۲، ص ۵۱۴.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۴ و شرح عقاید الصدوق، ص ۱۶۰.

۳۵۱، ج ۲۵. می‌گوید «المسئلة في غاية الاشكال لدلالة كثير من الاخبار والآيات على صدور السهو عنهم واطباق الاصحاب الا من شد منهم على عدم الجواز».

ترجمه: «مسئله نفي سهو از ائمه بسیار مشکل است؛ زیرا اخبار و آیات بسیاری دلالت بر صدور سهو از ائمه می‌کند و اتفاق مذهب شیعه بر همین عقیده است مگر یک جماعت شاذ و نادر (مثل غلاه و مفوضه) معتقد بر عدم جواز هستند». و علامه مجلسی در البحار ص ۱۰، ج ۱۷ از علی علیه السلام و در المحاسن ص ۲۳۴ و البحار ص ۱۰۵، ج ۱۷. تاریخ نبینا و ص ۲۴۲، ج ۸۴. کتاب الصلاة باب وصف الصلاة از امام باقر علیه السلام سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را در نماز مثل روایت ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند و در الوسائل ص ۳۰۵، ج ۵ امام ابو عبدالله سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را در نماز مثل روایت سابق برای الحارث بن المغیره روایت و بیان می‌کند. در نتیجه اهل سنت و جمهور شیعه معتقد به سهو انبیاء بوده‌اند و خلفاء اهل سنت بشراند و از انبیاء صلی الله علیه و آله بالاتر نبوده‌اند ما با عقیده غلاه و المفوضه و فرقه سبائیه کاری نداریم و قول و مذهب آنها در نزد مسلمین جهان مردود و باطل حساب شده است. حجه الاسلام در ص ۳۳۷ می‌گوید: «حدّ شارب الخمر در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله همان هشتاد تازیانه بوده است نه چهل تازیانه - برای خلیفه دوم در این حکم نسیان و فراموشی عارض شده بود، و دو سطر بعد می‌گوید - راهنمای خلیفه به هشتاد تازیانه بودن حد، امیر مؤمنان علیه السلام بوده است نه عبدالرحمن بن عوف». جناب نجمی از روایات صحیحین یا آگاهی نداشته یا عمداً تلبیس و عبارت را قطع نموده است.

امام بخاری و مسلم با دو سند صحیح و کلمه حدّثنا از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «لأن رسول الله صلی الله علیه و آله لم یسنّه<sup>۱</sup>» بخاری حدیث شماره ۶۷۷۸ کتاب الحدود و مسلم ص ۷۲ ج ۲ کتاب الحدود.

یعنی: «رسول خدا برای شراب خوار حدّی معین، مقرر نفرموده است» زمانی که عمر رضی الله عنه درباره حدّ شراب با صحابه مشورت نمود، عبدالرحمن بن عوف به روایت صحیحین و علی بن ابی طالب به روایت مالک در موطا و النسائی و الطحاوی و

۱- بخاری، حدیث شماره ۶۷۷۸ کتاب الحدود و مسلم، ص ۷۲، ج ۲، کتاب الحدود.

الطبرانی و البیهقی و عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ قیاساً بر حد قذف، رأی بر هشتاد تازیانه را دادند و امام طحاوی می‌گوید: «به اخبار متواتره از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله برای شراب‌خوار حدی مقرر نفرموده است». از فتح الباری ص ۳۲۱، ج ۱۵ کتاب الحدود باب الضرب بالجريد تحت شماره ۶۷۷ تا ۶۷۷۹ و امام مسلم در صحیح خود روایت می‌کند که: «علی علیه السلام فرمود - پیامبر صلی الله علیه و آله (تقریباً) چهل تازیانه و همچنان ابوبکر الصدیق چهل تازیانه و عمر رضی الله عنه (بعد از نظرخواهی) هشتاد تازیانه زده‌اند و عمل هر دو شیخین (ابوبکر و عمر) سنت هستند و هشتاد تازیانه نزد من بهتر است».

علی علیه السلام و عمل عمر رضی الله عنه را سنت می‌داند و جناب نجمی برعکس روش علی علیه السلام، بر عمر رضی الله عنه اعتراض می‌کند و عبارات کتب اهل سنت را قطع نموده و به صورت ناقص نقل می‌نماید.

و از قول علی علیه السلام آشکارا معلوم می‌شود که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شراب‌خوار سزا یا حدی معین نبوده است و از جمله مسائلی که منبع آن اجماع امت است یکی همین حد هشتاد تازیانه برای شراب‌خوار بوده است. (و الله اعلم)

حجه الاسلام ص ۳۳۸ می‌گوید: «دیة جنین یکی دیگر از احکامی است که خلیفه دوم از راه مشورت و نظرخواهی به دست آورده است».

و در حکم استیذان می‌گوید: «این مطلب ساده و روشن نزد (عمر) مخفی مانده است».

و به نستعین: قرآن به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند:

۱- ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ

كَانَ عَنَّهُ مَسْئُولًا﴾ (بنی اسرائیل: ۳۶)

«بر آنچه به آن علم (وحی) نداری توقف مکن (یعنی به وهم و گمان جواب ندهید) یقیناً درباره گوش و چشم و دل (حق) همه از انسان سوال کرده می‌شوند - یا مسئولند».

۲- ﴿الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا﴾ (فرقان: ۵۹)

«او رحمان است و درباره صفت (الله که رحمان است) از کسی پرس که از آن آگاه است».

۳- ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (آل عمران: ۱۵۹)

«در امور دین با آنها (ای صحابه) مشورت کنید».

۴- ﴿عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ (کهف: ۶۶)

۵- ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ (کهف: ۶۸)

«تا آنچه به تو تعلیم داده شده به من تعلیم بدهید - خضر به موسی گفت و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از آن خبر و آگاهی نداری صبر کنی».

پس درجه خلافت در امت کمتر از درجه نبوت و خلافت انبیاء است. بنابراین برای خلیفه مسلمین لازم است که تحقیق و پرسش و مشورت بکند و همچنین اعلم بودن خلیفه از امت شرط لازمی و ضروری نبوده چنانچه قرآن می‌فرماید

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ (بقره: ۲۴۷)

«پیامبرشان (سموئیل) به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مقرر (و انتخاب) کرده است».

حالا که پیامبر سموئیل از طالوت اعلم و افضل بوده است: و پیامبر خاتم الانبیاء ﷺ فرموده است: «من کذب علیّ متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار» (متفق علیه) کسی که بر من دروغ بگوید باید اول جای خود را در دوزخ آماده کند. پس این رفتار و کردار و گفتار عمر ﷺ یکی از بزرگترین مناقب او حساب می‌شود که مطابق دستور قرآن و حدیث، به طور کامل و گام به گام عمل نموده و تکبر و استبداد را در تمام امور شرعی در دوران زمامداری خودش به دور انداخته و خود را از آن پاک نموده و مسائل دینی را روشن و برای همه آشکارا ثابت نموده است تا هیچ کسی نتواند بر آن اعتراض وارد کرده و بهانه بیاورد و نظرات دروغگویان و حدیث سازان بعدی را کاملاً مسدود نموده و بحمدالله محدثین اهل سنت بنابر همین اصول و قوانین احادیث صحیح را جمع و ضعیف و موضوع و منکر و منقلب و غریب و شاد را مشخصاً نمودند. این تقوی و طریقه صحیح

عمر رضی الله عنه سبب پیروزی حکومت اسلامی بر ابرقدرت‌های آن زمان از جمله حکومت استبدادی دو هزار ساله شاهنشاهی ایران گشت.

اما سؤال نمودن از صحابه در رابطه با دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد دیه جنین و حکم استیذان و تعیین حد شراب و فراموش کردن تیمم و مشورت کردن با علماء صحابه و شاهد خواستن در اخبار بعضی صحابه احیاناً برای تأکید بر دلیل و احتیاط در امور دین بوده و از مناقب ایشان حساب می‌شوند و ... ندانستن بعضی مسائل هیچ ربطی و عیبی در عظمت و عزت خلافت او ندارد و اگر ما سؤالات علی رضی الله عنه از صحابه را حساب کرده و نگاه بکنیم می‌بینیم که عمر رضی الله عنه به یک دهم آنها نمی‌رسد چنانچه امام شافعی (رح) در کتاب الام جلد هفت گوشه‌هایی از انفرادات علی و ابن مسعود رضی الله عنهما را روایت نموده است «اما قول ابی بن کعب یا ابن الخطاب فلا تكونن عذابا علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله قال سبحان انما سمعت شیئاً فاحببت ان اثبت<sup>۱</sup>» این هم یکی دیگر از مناقب و اخلاق حسنه خلیفه دوم و مصداق رحماء بینهم (در میان خود مهربانند) است یعنی امیر المؤمنین رضی الله عنه از ابوموسی رضی الله عنه شاهد خواست نه به این خاطر که حدیث او را قبول نکرده یا تنها یک نفر را جازز نمی‌داند؛ بلکه هدفش تثبیت و محکمی در روایت حدیث بوده است چنانچه خودش می‌فرماید فاحببت ان اثبت من دوست داشتم که در این روایت ثبوت صحیح و محکم بدست بیاید نه این که در روایت و بیان شما شک داشته باشم. اما مسئله کلاله و تفسیر واضح آن از بیان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر این بوده که کلمه کلاله در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه آشکار نبوده زیرا که بسیاری گفته‌اند که «کلاله مشتق من التکل و هو التطرف» در یک طرف «و قیل من الاحاطه و منه الاکلیل و شبه عصابه تزیین بالجواهر فسّهوا کلاله لاحاطتهم بالمیت من جوانبه و قیل مشتقه من کلّ الشیء اذا بعدوا انقطع و منه قولهم کلّت الرحم اذا بعدت و طال انتسابها و منه کلّ فی مشیة اذا انقطع بعد مسافته» بنابر همین علماء در مفهوم کلاله اختلاف کرده‌اند اول: الوراثة وقتی که برای میت، فرزند و پدر نباشد. در این صورت کلاله منصوب است به «تقدیری بورث وراثه کلاله» دوم اسمی است برای

مرده‌ای که پسر و پدر نداشته باشد میّت مرد باشد یا زن چنانچه گفته می‌شود «رجل عقیم و امراه» عقیم در این صورت تقدیرش چنین می‌شود «یورث فی حال کونه کلاله» این دیدگاه از ابوبکر و عمر و علی و ابن مسعود و زید بن ثابت و ابن عباس رضی الله عنهم اجماعین روایت شده است. سوم: اسمی است برای ورثه که در آنها پسر و پدر نباشد چنانچه جابر رضی الله عنه می‌گوید «انما يرثني كلاله و جابر» پسر و پدر نداشت چهارم این کلمه اسم مال موروث است و صحیح همانست که اکثر علماء بر آنند و اجماع بر همین است که کلاله به کسی گفته می‌شود که نه پسر دارد و نه پدر.<sup>۱</sup>

بدین خاطر امیر المؤمنین در پی جست جوئی معنی صحیح و صریح آن از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و این مناقب طالب علم محسوب می‌شود؛ اما مسئله رجم زن دیوانه: ما پیش‌تر گفته بودیم لازم نیست که خلیفه وقت آگاه‌ترین مردم یا امت باشد و هیچ کس منکر آگاه بودن علی رضی الله عنه نبوده و بنا به گفته و نقل ابن عبدالبر در استیعاب ص ۳۸، ج ۳ تا ص ۴۰ عمر بن الخطاب رضی الله عنه می‌فرماید: «علی افضانا یا افضانا علی رضی الله عنه و عائشه رضی الله عنها» می‌فرماید.

«اما انه (ای علی) لا علم الناس بالسنة» و برای خلیفه وقت لازم است که یک نفر آگاه به سنت، قاضی باشد چنانچه در زمان خلافت علی رضی الله عنه، شریح قاضی بوده است.

ثانیا کسانی که از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه بالاتر و اولی‌تر بوده‌اند مبتلا به چنین مسائلی شده‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه دستور می‌دهد: «اقم علیها الحدّ» بر این کنیز حدّ را جاری بکن در حالی که از کنیز خون نفاس با حیض می‌آمد. علی رضی الله عنه آن کنیز را برد که حدّ بزند، سپس برگشته و می‌گوید از این کنیز خون می‌آید من او را نزدم. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وعها حتی ينقطع دمها» «بگذار تا خونش قطع شود» و در روایت ترمذی:

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۵.

«می‌گوید احسنت خوب کردی که او را حدّ نزدی<sup>۱</sup>». در این جا پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه می‌گوید: «احسنت» و عمر رضی الله عنه در مسئله مجنونه از خوشحالی می‌گوید الله اکبر الله اکبر<sup>۲</sup>. و قرآن به پیامبر می‌گوید:

﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ لِمَ تَحْرَمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup>

«ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ همانا خداوند آمرزنده و رحیم است». جناب حجه الاسلام نجمی باید در اینجا هم اظهار نظری بکند و همچنین در سوره توبه آیه ۴۳ می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾<sup>(توبه: ۴۳)</sup>

«الله تو را بخشید چرا پیش از آن که راستگویان و دروغگویان را بشناسی به آنها اجازه دادی.»

اعتراض شماره ۷- در نماز عید چه سوره‌ای می‌خوانند:

جناب نجمی در ص ۳۴۱ می‌گوید: گروه سبائی این اعتراض را وارد نموده‌اند که چرا خلیفه وقت، سوره‌ایرا که پیامبر در نماز عید تلاوت می‌کرده، فراموش نموده است؟ اهل سنت می‌گویند: بشر، هر چند که پیامبر باشد از نسیان و خطا معصوم نبوده و نخواهد شد چنانچه قرآن در حق موسی و همراه او می‌گوید:

۱- ﴿نَسِيًا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾<sup>(کهف: ۶۱)</sup>

«ماهی خود را فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت.»

۱- ابوداود، حدیث ۴۴۷۲ باب اقامة الحدّ علی المریض، ص ۶۶۹ و الترمذی، حدیث ۱۴۴۱ باب اقامة الحدّ علی الإمام و گفته است: این حدیث صحیح است.

۲- فتح الباری، ص ۳۹۶، ج ۱۵ و ص ۷۴، ج ۱۲.



۲- ﴿ قَالَ لَا تَأْخِذْ بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴾ (کهف: ۷۳)

«موسی علیه السلام گفت مرا بخطر فراموشکاریم مواخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر.»

۳- ﴿ وَأَذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ ﴾ (الکهف: ۲۴)

«و هر گاه فراموش کردی (جبران کن) پروردگارت را به خاطر بیاور.»

درجه نبوت همراه با خلافت از درجه خلافت بدون نبوت برتر است.

اعتراض شماره (۸) گروه سبائی:

شبیبه می گوید: «عمر رضی الله عنه چنین گفت که من تصمیم گرفته‌ام در کعبه هیچ طلا و نقره‌ای نگذارم جز اینکه آنها را در میان مسلمانان تقسیم کنم. شبیه گفت: تو نمی‌توانی چنین کاری را انجام بدهی. عمر رضی الله عنه گفت: چرا؟ گفتم: زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما چنین کاری را انجام ندادند. عمر رضی الله عنه گفت: آری آنان مردانی کامل بودند و باید از آنان پیروی نمود.<sup>۱</sup>

این هم یکی از مناقب و فضائل بزرگ امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه است که همیشه از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی می‌کرد، برخلاف تصور بدخواهان.

مناقب دیگر از امیر المؤمنین. قرآن می‌فرماید

﴿ لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلَكُمْ ﴾ (مائده: ۱۰۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می‌کند. و همچنین یهودیها گفتند «یا ابا القاسم اخبرنا عن الروح» چون جواب سؤال را نمی‌دانستند، از جواب‌دادن خودداری نمودند تا قرآن نازل شد و فرمود «و

۱- بخاری، باب کسوة الکعبه، ج ۱، ص ۲۱۷ و کتاب «الأعتصام بالکتاب و السنة» باب «الافترا بسنن رسول

الله صلی الله علیه و آله»، ج ۲، ص ۱۰۸۰.

يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي» و «عن ابى موسى الاشعري قال سئل رسول الله ﷺ عن اشياء كرهها فلما اكثروا عليه المسئلة غضب»<sup>۱</sup>

و همچنين پیامبر ﷺ از زیاده‌روی در پرسش و خرج مال نهی نمودند.<sup>۲</sup> با توجه به این اصول امیر المؤمنین فرمود «نهینا عن التکلف» «ما از سختگیری نهی شده‌ایم» ثانیاً: آیا در قرآن کلمات بغیر از لغت اهل حجاز یا بغیر از لغت عرب وجود دارد یا نه در این مضمون کتاب‌های زیادی تالیف شده مثل «الارشاد فی القراءات العشر فی القرآن من اللغات خمسون لغة، لغة قریش و هذیل و کنانة خثعم و الخزرج و الشعر و نمیر و قیس غیلان و جرهم و الیمن و ازد شنوءه». تالیف ابوبکر الواسطی است.

(«و قال ابن الجوزی فی فنون الافنان فی القرآن بلغة همدان») «الریحان الرزق. و قال ابن عبدالبر فی التمهید قول من قال نزل بلغة قریش معناه عندی الاغلب لان غیر لغة قریش موجودة فی جمیع القراءات من تحقیق الهمزة و نحوها و قریش لا تهمز و قال الشیخ جمال الدین بن مالک انزل الله القرآن بلغة الحجازین الاً قليلا فانه نزل بلغة التمیمین كالادغام فی من یشاق الله و فی من یرتد منكم عن دینه. و قال الشافعی (رح) فی الرسالة لا یحیط باللغة الانبی و قال ابوالمعالی انما وجدت هذه الالفاظ فی لغة العرب لانتها اوسع اللغات و اكثرها الفاظاً. لذا جلال الدین السیوطی در الاتقان فی علوم القرآن» می‌گوید «النوع السابع و الثلاثون فیما وقع فیہ بغیر لغة الحجاز» = ص ۱۳۳، ج ۱ «مثل سامدون قال الغناء و هی بمانیة - هی بالحمیریة - الاراتک - قال رجل من اهل الیمن - هی الحجلة فیها السریر بعلاً قال ابن عباس رباً بلغة اهل الیمن و قال مسطوراً - مکتوباً لغة حمیریة».

«النوع الثامن و الثلاثون فیما وقع فیہ بغیر لغة العرب» = ص ۱۳۵، ج ۱ «مثل - اباریق - اباً - ابلعی - الاراتک - آزر اسباط - الستبرق - السفار - اصری اکواب - ال - الیم - اناه - اواه - بعیر - تنور - تتبیراً - الجبت جهنم حسب - حطه - دارست - درّی -

۱- بخاری، ج ۲، ص ۱۰۸۳، باب «مایکره من کثرة السؤال».

۲- همان منبع.

الرقیم - سجیل - سراق - سلسبیل - قنطار - کافور - کورت - مرجان - هود - هون - وزر» - الی آخره برای توضیح بیشتر و بحث بررسی این موضوع به تفسیر الاتقان فی علوم القرآن از ص ۱۳۳، ج ۱ تا ص ۱۴۱، ج ۱ مراجعه گردد.

پس برای خلیفه یا رئیس جمهور لازم نیست که به همه لغات دنیا آشنا باشد در نتیجه اعتراض بر ابوبکر الصدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما اعتراض احمقانه‌ای است که چرا ترجمه ابا را ندانسته‌اند.

اعتراض شماره ۱۰ ص ۳۴۴:

فتوای عثمان در مسئله جنابت: وقتی از عثمان رضی الله عنه سؤال می‌شود که اگر مردی با همسرش جماع کند و منی نیاید وظیفه‌اش چیست؟ عثمان رضی الله عنه در جوابش می‌گوید: وضو بگیرد و آلت خود را بشوید. و می‌گوید: این دستور را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم. سائل یعنی زید بن خالد الجهنی می‌گوید: سپس از علی بن ابی طالب و الزبیر بن العوام و طلحه بن عبیدالله و ابی بن کعب نیز سوال کردم همه آنان چنین دستور دادند و همچنین ابویوب مثل عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه جواب دادند و فرمود که: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم این بود نظریه و فتوی خلیفه سوم و چهارم به اضافه چهار صحابی بزرگ دیگر. اما سند یکی است «ابو معمر حدثنا عبدالوارث عن الحسن المصنف قال یحیی و اخبرنی ابو سلمه عن عطاء بن یسار اخبره ان زید بن خالد الجهنی اخبره انه سأل عثمان بن عفان .... فسألت عن ذلك علی بن ابی طالب و الزبیر و طلحه و ابی بن کعب فامروه بذلك قال یحیی و اخبرنی ابو سلمه ان عروه بن الزبیر اخبره ان ابا یوب اخبره انه سمع ذلك من رسول الله صلی الله علیه و آله بخاری کتاب الطهاره باب غسل ما یصیب من فرج المرأه» ص ۴۳ ج ۱.

سند دوم «سعد بن حفص حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمه ان عطاء اخبره ان زید بن خالد اخبره مثله بخاری کتاب الوضوء باب من لم یر الا من المخرجین القبل و الدبر» ص ۳۰، ج ۱. جناب حجه الاسلام نجمی این سند معتبر را در حق عثمان رضی الله عنه صحیح و در حق علی رضی الله عنه بی اساس و جعلی می‌داند. الحیاء شعبه من الایمان، اما در نزد اهل سنت این روایت

علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنهما حدیث منسوخ است. و حدیث ناسخ «اذا جاوز الختان وجب الغسل یا اذا التقی الختانان» به علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنهما نرسیده بود.  
اعتراض شماره 11 - حکمی درباره مصاحف ص ۳۴۶ تا ۳۴۸:

این عمل عثمان رضی الله عنه در حضور و اتفاق تمام صحابه کرام انجام گرفته بویژه که علی رضی الله عنه می‌فرماید: «لا تقولوا العثمان فی احراق المصاحف الا خيراً» در حق عثمان برای احراق مصاحف جز خیر و خوبی چیزی دیگر نگوئید.<sup>۱</sup>

#### ۴ خلفاء و احکام اسلام ص ۳۴۹

۱- قتل و غارت ص ۳۵۱: جناب نجمی جهاد مسلمان به ویژه خلفای راشدین را با منکرین زکات غارت می‌نامد، غافل از اینکه علی رضی الله عنه با سایر مسلمان از جمله خلفای سه‌گانه در این جهاد شریک و متفق بوده است. همچنین قرآن می‌گوید:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

(توبه: ۵)

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ فِي الدِّينِ وَنُفُصِلُ﴾

(توبه: ۱۱)

﴿الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

«هر گاه توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید، زیرا الله (تعالی) آمرزنده و مهربان است».

«اگر توبه کنند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند شرح می‌دهیم».

و غافل از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است.

«نبی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و اقام الصلاة و

ایتاء الزکاة و الحج و صوم رمضان».<sup>۱</sup>

«اسلام بر پنج پایه استوار شده است اول شهادت بر این که هیچ معبودی به حق نیست مگر ذات پروردگار و محمد نیز فرستاده و بنده اوست دوم برپا داشتن نماز سوم دادن زکاه چهارم حج پنجم روزه رمضان «قال رسول الله ﷺ امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاه فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحق الاسلام و حسابهم على الله»<sup>۱</sup> به من از جانب خدا امر شده که با مردم (غیر مسلم) بجنگم تا به کلمه لا اله الا الله و ان محمد رسول الله گواهی بدهند و نماز را بر پا دارند و زکاه را بپردازند زمانی که آن اعمال را انجام دادند مال و جانشان محفوظ و مصون است مگر به حق اسلام، یعنی قصاص و زکاه از ایشان گرفته می‌شود و حساب باطنی‌شان با خدا است - در تمام قرآن و احادیث صحیح، زکات با نماز مقرون است و حکم هر دو تا یکی است بنابراین تمام صحابه و بویژه علی بن ابی طالب<sup>۲</sup> برای جهاد منکرین زکات، متفق شدند همان گونه که با مدعیان نبوت جهاد نمودند و پیروز شدند و علی<sup>۳</sup> گام به گام با خلفاء راشدین همراه و هم عقیده و موافق بوده است. برخلاف دیدگاه دروغ‌گویان حدیث دوم روایت ابن عمر<sup>۴</sup> بود و عبارت روایت انس<sup>۵</sup> چنین است «امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان عبده و رسوله و ان يستقبلوا قبلتنا و ان ياكلوا ذبيحتنا و ان يصلوا صلاتنا فاذا فعلوا ذلك حرمت علينا دماءهم و اموالهم الا بحقها لهم ما للمسلمين و عليهم ما على المسلمين - ترمذی و قال حسن<sup>۶</sup>» و در روایت ابوهریره چنین آمده «ان رسول الله ﷺ قال امرت ان اقاتل الناس حتى ليشهدوا ان لا اله الا الله و يؤمنوا بي و باجئت به فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها<sup>۷</sup>» و حدیث انس را امام بخاری در کتاب «الصلاه فضل الاستقبال القبله» شماره حدیث ۳۹۱-۳۹۲ ص ۲۲۷، ج ۲ - ص ۲۲۸، ج ۲ از فتح الباری: روایت نموده است.

۱- متفق علیه، مشکات، ص ۱۰.

۲- متفق علیه، حدیث ۲۵، مشکات، ص ۱۱.

۳- صحیح، حدیث شماره ۲۶۰۸ و ابوداود ۲۶۴۱ ابن ماجه، ۷۰-۷۲.

۴- در الایمان مسلم آن را در ص ۳۷ کتاب الایمان، باب الامر بقتال الناس ذکر کرده است.

اما قول عمر بن الخطاب رضی الله عنه که می فرماید: «فو الله ما هو الا ان قد شرح الله صدر ابي بكر رضی الله عنه فعرفت انه الحق»<sup>۱</sup>.

این حدیث دلیلی واضح و آشکار بر موضوع و نادرست بودن قول ابن رشد در بدایه المجتهد، ج ۱، ص ۲۵۷ می باشد که می گوید: «و خالفه فی ذلك عمر رضی الله عنه و اطلق من كان استرق منهم و بقول عمر قال الجمهور» این عبارت ابن رشد بی سند، مردود، مخالف و معارض قول امام نووی است که در آغاز همین کتاب خود می گوید - «و اما الاجماع فهو مستند الى احد هذه الطرق الاربعة ... و ليس الاجماع اصلاً مستقلاً بذاته من غير استناد الى واحد من هذه الطرق»، «لأنه لو كان كذلك لكان يقتضى اثبات شرع زائد بعد النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان لا يرجع الى اصل من الاصول المشروعة<sup>۲</sup> و امام نووی می گوید: «ان اهل الردة كانوا اصفافاً منهم من ارتدّ عن الملة و دعا الى نبوة مسیلمة و غيره و منهم من ترك الصلاة و الزكاة و انكر الشرائع كلها و هؤلاء هم الذين سبّاهم الصحابة كفاراً و لذلك رأى ابوبكر رضی الله عنه سبى ذراريهم و ساعده على ذلك اكثر الصحابه و استولد على بن ابي طالب رضی الله عنه جاريه من سبى بنى حنيفة فولدت محمد الذى يدعى ابن الحنفية ثم لم ينقضى عصر الصحابه حتى اجمعوا على ان المرتد لا يسبى فاما مانع الزكاة منهم المقيمون على اصل الدين فانهم اهل بغى و لم يسموا على الانفراد منهم كفاراً و انعكاست الردة قد اضيفت اليهم لمشاركتهم المرتدين فى منع بعض ما منعه من حقوق الدين»<sup>۳</sup>.

و در حدیث جبرئیل که از اسلام سوال می کند و پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم جواب می دهد: «الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و محمداً رسول الله، و تقيم الصلاة و تؤتى الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلاً<sup>۴</sup>» دین اسلام بر پنج چیز اطلاق شده است پس استدلال

۱- بخاری آن را در کتاب الايمان و کتاب الزكاة شماره ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ ذکر کرده است.

۲- بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۵، تألیف: محمد بن احمد بن احمد بن رشد القرطبي (رح).

۳- شرح مسلم، ص ۳۸، ج ۱.

۴- روایت از مسلم.

ابوبکر الصدیق با نصّ قرآن و حدیث برابر است برای همین خاطر عمر بن الخطاب و باقی صحابه در مسئله جهاد بر آنها اتفاق نمودند.

و این عبارت نجمی که می‌نویسد: «این گفتار (عده‌ای از قبائل عرب به کفر گرائیدند) به طوری که اشاره گردید دروغی بیش نیست».

و برای توجیه و تأویل کشت و کشتاریست که طبق فرمان خلیفه در میان مسلمانان واقع گردید. ص ۳۵۲ در نظر بنده این گفتار نجمی یک تهمت بیش نیست چون در این جهاد از یک طرف اجماع واقع شده و لشکر مسلمانان حضور داشتند و در طرف مقابل مدعیان نبوت و انکار شرائع و منکرین زکات هستند؛ لکن در جنگ جمل و صفین و نهروان هر دو طرف معتقد به جمیع اصول اسلام و شرائع آن بودند. زیرا که در این جنگ‌ها هیچ اسارتی صورت نگرفت و حداقل هشتاد هزار نفر از صحابه و تابعین کشته شدند و علی رضی الله عنه از این کردار خویش بشدت اظهار تاسف و پشیمانی نمود. اما حجه الاسلام نجمی از همه این رویدادها اظهار بی‌علمی و چشم پوشی می‌کند.

و مدعیان نبوت و منکرین شرائع اسلام را مسلمان خالص می‌داند و مسلمانان خالص را که همان از طبقه صحابه‌اند، غیر مسلم می‌گوید - «نعوذ بالله من شرور انفسنا و من علم لا ینفع و یکون و بالا و حجتاً علی صاحبه».

## تلبیس و خیانت بزرگ نجمی بر علیه ابن کثیر و دیگران

بنده عبارت کامل ابن کثیر را در اینجا نقل می‌کنم تا خوانندگان قضاوت نمایند. «ابن کثیر در ص ۳۱۱، ج ۶ می‌نویسد «فی تصدی الصدیق لقتال اهل الردة و مانع الزکاة» وقتی که رسول الله ﷺ وفات نمود قبائل زیادی از عرب مرتد شدند و در مدینه نفاق ظاهر گردید و قبیله بنوحنیفه به مسلیمه کذاب پیوستند و بسیاری در یمامه مرتد شدند و بنو اسد و قبیله طی و بسیاری دیگر با طلحه الاسدی متنبی کذاب یکجا جمع شدند و بسیاری از اعراب مدینه قصد هجوم را بر مدینه کردند. ابوبکر صدیق چند نفر از صحابه را به عنوان فرماندهان دیگر صحابه جمع نموده و دستور داد تا شبها در راههای منتهی به مدینه نگهبانی بدهند. از جمله این فرماندهان: «علی بن ابی طالب، و الزبیر بن العوام و طلحة بن عبدالله و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود» بودند. و بعضی از گروه‌های عرب به مدینه می‌آمدند که معتقد به نماز بودند و زکات نمی‌دادند و بعضی‌ها می‌گفتند که ما به ابوبکر زکات نمی‌دهیم. پس صحابه به ابوبکر صدیق گفتند که با آنان جنگ نکند تا ایمان در دل‌شان تقویت شود. بعد خودشان زکات می‌دهند ابوبکر الصدیق ﷺ قبول نکرد و برای جهاد بر علیه‌شان مصمم شدند و عمر ﷺ بعد از بحث و مناقشه، تصمیم ابوبکر صدیق ﷺ را برای جهاد بر علیه مانعین زکات تایید نمود و فرمود: «فما هو الا ان رأیت الله قد شرح صدر ابی بکر للقتال فعرفت انه الحق» جناب نجمی این عبارات را قطع و برید نموده و مکمل نیاورده است: جمله «حتی یتمکن الایمان فی قلوبهم ثم هم بعد ذلک یزکون» و تایید عمر فاروق ﷺ را حذف کرده است.<sup>۱</sup>

و قال الحسن و قتادة و غیرهما فی قوله تعالی:

﴿يَتَأْتِيَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ

وَيُحِبُّونَهُ﴾

(مائده: ۵۴)



«قالوا: المراد بذلك ابوبكر و اصحابه، في قتالهم المرتدين و مانعي الزكاة: و قال محمد بن اسحاق: ارتدت العرب عند وفاة رسول الله ﷺ ما خلا اهل المسجدين، مكة و المدينة و ارتدت اسد و غطفان و عليهم طليحه بن خويلد الاسدي الكاهن، و ارتدت كندة و من يليها و عليهم الاشعث بن قيس الكندي و ارتدت مذحج و من يليها و عليهم الاسود بن كعب العنسي الكاهن، و ارتدت ربيعة مع المعرور ابن النعمان بن المنذر و كانت حنيفة مقيمة على امرها مع مسيلمة بن حبيب الكذاب، و ارتدت سليم مع الفجأة و اسمه انس بن عبدالميل، و ارتدت بنو تميم مع سجاح الكاهنه».

«و قال القاسم بن محمد اجتمعت اسد و غطفان و طيء على طليحه الاسدي، و بعثوا و فوداً الى المدينة، فنزلوا على وجوه الناس فانزلوهم الا العباس فحملوا بهم الى ابي بكر، على ان قيموا الصلاة و لا يؤتوا الزكاة، فعزم الله لابي بكر على الحق و قال: لو منعوني عقلاً لجاهدتهم، فردهم فرجعوا الى عشائرتهم، فاخبروهم بقله اهل المدينة و طمعوهم فيها، فجعل ابوبكر الحرس على انقاب المدينة و الزم اهل المدينة بحضور المسجد و قال ان الارض كافر، و قد رأى و فدهم منكم قلة، و انكم لا تدرن ليلاً يأتون ام نهراً، و ادناهم منكم على بريد» بعد اين كثير اين بحث را ادامه می دهد و می گوید که ابوبكر الصديق همراه با صحابه حاضر در مدينه بر تمام اين حملات بيروز می شود «فكانت هذه الواقعة من اكبر العون على نصر الاسلام و اهله و ذلك انه عز المسلمون في كل قبيلة و ذل الكفار في كل قبيلة و رجع ابوبكر ﷺ الى المدينة مؤيداً منصوراً سالماً غانماً» بعد از اين بيروزي اسامه بن زيد همراه مجاهدين از جهاد برمی گردد و ابوبكر الصديق ﷺ ايشان را در مدينه خليفه (جانشين) خود نموده و با صحابه که همراه او در مدينه بودند بطرف ذي القصة که از مدينه يك منزل فاصله داشت حرکت کردند. در حالی که علی بن ابي طالب ﷺ شتر ابوبكر الصديق ﷺ را مهار می کرد اصرار داشتند که شما به مدينه برگردید و مجاهدين صحابه را با فرماندهان شجاع برای جنگ ارسال دارید. پس ابوبكر الصديق با اين مشورت علی ﷺ موافقت و يازده امير تعيين می کند و برای جنگ با مرتدين دور

دست می‌فرستد<sup>۱</sup>. جناب نجمی تمام این رویدادها را حذف کرده است فقط از وسط این تفصیلات یک جمله مقطوع و بریده را نقل می‌کند و آن اینکه «وجعلت و فود العرب تقدم المدينة يقرون بالصلاة و متنعون من اداء الزكاة و منهم من امتنع من دفعها الى الصديق ﷺ»

### تلبیس دیگر در قصه مالک بن نویره الیربوعی التمیمی

ابن کثیر در ص ۳۱۲، ج ۶ البدایه می‌نویسد که بنو تمیم مرتد شده و دعوت سجاح کاهنه متنبیه را اجابت نمودند و از آن جمله مالک بن نویره التمیمی بوده است<sup>۲</sup> که قصد حمله و غارت را بر اهل مدینه داشتند و زکاه را انکار نمودند زمانی که خالد بن ولید با لشکر خود به منطقه بطاح می‌رسد امراء و سران بنو تمیم از ایشان استقبال می‌کنند و زکات اموال را به او پرداخت نمودند مگر مالک بن نویره پس در این صورت ایشان مرتد می‌گردند<sup>۳</sup>. و خالد به مالک می‌گوید: «از همراهی سجاح دست بردار و زکات اموال را که جمع نموده‌اید پرداخت نمود - زیرا زکات هم قرین نماز است مالک در جواب می‌گوید صاحب (همراه) (یعنی پیامبر شما) چنین گمانی دارد خالد می‌گوید آیا پیامبر ﷺ صاحب (پیامبر) ماست و شما نیست؟ «یا ضرار اضرب عنقه» ای ضرار گردنش را بزن<sup>۴</sup>».

گروهی از مجاهدین اسلام می‌گویند «افهم لم يؤذنوا ولا صلوا» ایشان نه اذان گفتند و نه نماز خواندند. البته ابو قتاده الحرث بن ربیع الانصاری گواهی نمازشان را - در شبی سردی که دستهایشان بسته و از سردی هوا فریاد می‌کشیدند، داد. خالد دستور می‌دهد

۱- البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۷.

۲- همان منبع، ج ۶، ص ۳۲۰.

۳- همان منبع، ج ۶، ص ۳۲۲.

۴- همان، ج ۶، ص ۳۲۲.

که با اسراء نباید چنین رفتاری بشود. به آنها لباس گرم بدهید. منادی صدا می‌زند که «ان ادفتوا اسراکم» اسراء را گرم نگاه دارید لشکریان گمان می‌کنند که این ندای اعلام برای کشتن اسراء است. پس همه آنها را می‌کشند و ضرار بن الازور مالک بن نویره را می‌کشد زمانی که منادی متوجه می‌شود که مجاهدین اشتبهاً کلمه «ادفتوا» را «اقتلوا» فهمیده‌اند؛ به طرف آنان رفته تا آنان را متوجه گرداند. هنوز نرسیده که: مردم همه اسرا را کشته بودند بعد می‌گوید: «اذا اراد الله امرأ اصابه» آنچه را خدا بخواهد، می‌شود. - بدین خاطر ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید: «تاوّل (خالد) فاخطأ خالد» در تاویل و گمان خود خطأ کرده است - «فوداه الصديق من عنده» ابوبکر الصديق خون بهای مالک را از نزد خودش می‌دهد.<sup>۱</sup> و چنین اشتباهی را خالد رضی الله عنه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ابو جذیمه که می‌گفتند صبأنا صبأنا بجاء اسملنا - مرتکب قتل آنها شده باز هم رسول الله صلی الله علیه و آله دیه خون بهای آنها را دادند.<sup>۲</sup>

و اسامه بن زید هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اشتبهاً فردی را بقتل رسانیده بود و پیامبر به او فرمود: «یا اسامه اقتلته بعد ما قال لا اله الا الله قلت كان متعوداً فما زال یکررها حتی تمنیت انی لم اکن اسلمت قبل ذلک الیوم».<sup>۳</sup>

این عمل اسامه بن زید غیر عمد و خطأ بوده پیامبر صلی الله علیه و آله دو مرتبه او را امیر جیش نمود و فرمود: «و انه احب الناس الی: بخاری باب بعث النبی صلی الله علیه و آله اسامه بن زید فی مرضه الذی توفی فیہ استعمل النبی صلی الله علیه و آله اسامه و فی روایت ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث بعثا و امر علیهم اسامه بن زید فطعن الناس فی امارته فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان تطعنوا فی امارته فقد کنتم تطعنون فی اماره ابیه من قبل و ایم الله ان کان خلیفاً للامارة و ان کان لمن احب الناس الی و ان هذا لمن احب الناس الی بعده».<sup>۴</sup>

۱- الاصابه، ج ۳، ص ۳۵۷ و البدايه و النهايه، ج ۶، ص ۳۲۲.

۲- البدايه، ج ۶، ص ۳۲۳.

۳- بخاری، ج ۲، ص ۶۱۲، باب «بعث النبی صلی الله علیه و آله اسامه بن زید الی الحرات».

۴- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۴۱ - ۶۴۲، کتاب المغازی.

همان گونه که رسول الله ﷺ اسامه را بعد از ارتکاب خطأ دوست داشت و به عنوان امیر تعیین نمود ابوبکر الصدیق ؓ نیز در برخورد با خالد همان خط و مسیر را ادامه داد و به روش پیامبر ﷺ اقتداء نمود. اما جناب حجه الاسلام همه این واقعات صریح ابن کثیر را در البدایه و بخاری حذف و نادیده حساب کرده است و بدون دلیل بر علیه خالد بن ولید فاتح و معین سرزمین اسلام و مسلمین می‌تازد.

و فکر می‌کند کسی نیست که تاریخ واقعی اسلام و مسلمین را بر ملا کند. جناب نجمی کسی را که علی بن ابی طالب مشاور، حامی، نگهبان و محافظ اوست ظالم و غاصب می‌داند. معلوم می‌شود که حجه الاسلام در تمام حملات خود بر علیه خلفاء ثلاثه علی بن ابی طالب را هم به همان دید می‌پندارد؛ اما در ظاهر اسم او را برای خود سپری قرار داده و جرأت نمی‌کند که علناً معائب او را بر سر زبان و قلم بیاورد زیرا کسی که حامی و تابع ظالم و غاصب باشد خودش نیز ظالم و غاصب حساب می‌شود. در نتیجه مؤلف «سیری در صحیحین» در ظاهر دم از محبت علی و اهل بیت او می‌زند و در باطن از سر سفره خوارج و نواصب نان می‌خورد با این فرق که خوارج نام او را علنی می‌گویند و جناب نجمی بجای نام او، اسم داماد و دوستان او را بر سر زبان و قلم آورده تا مردم بی‌علم و بی‌سواد چیزی نفهمند.

خلاصه بحث گذشته اینکه عصمت خون مالک بن نویره از عصمت خون خلیفه سوم عثمان بن عفان ؓ و خون کشته‌شدگان جنگ جمل و صفین و خوارج در نهروان بالاتر نبوده و سبب اباحت خون مالک بن نویره بالاتر از اباحت خون عثمان ؓ بوده است و عصمت خون خلیفه شهید از کتاب و سنت بصورت قطع و یقین ثابت شده است بر خلاف مالک بن نویره و شبه‌ی قاتلین عثمان ؓ که صدها درجه ضعیف‌تر از شبه‌ی قاتلین حسین و علی ؓ بوده است. زیرا عثمان ؓ کسی را نکشته و نه برای خلافت خود با احدی جنگیده و نه قتل احدی را برای ولایت خود طلب نموده است. گرفتن قصاص حکم صریح قرآن است و کشتن قاتلین عثمان ؓ به مراتب آسان‌تر از آنچه در جمل و صفین رخ داد، بود. چرا علی ؓ خون هشتاد هزار مسلمان را از صحابه و تابعین می‌ریزد اما قصاص خون خلیفه وقت را از چند نفر نمی‌گیرد.

و مصداق حدیث «لاترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض<sup>۱</sup>» در چه تاریخ و برای چه کسانی صادق می‌افتد اما اهل سنت برای احترام کل صحابه مهر سکوت بر دهن نهاده و راه تاویل را در پیش گرفته است.

### تلیس دیگر در اعتراض شماره ۲ سرگذشت فدک و میراث پیامبر ﷺ ص ۳۵۷

گفتارهای واهی و بی‌بنیاد نجمی:

- ۱- مصادره میراث پیامبر ﷺ
- ۲- و جعل ماده قانون
- ۳- این حدیث با قرآن مجید مخالفت دارد
- ۴- هیچ کس به جز ابوبکر آن را نقل ننموده
- ۵- امیر مومنان و حسنین در ادعای فاطمه ﷺ با وی موافقت و همکاری نمودند.
- ۶- آنچه صدقه است و اختصاص به فقرای مسلمانان دارد بنام خودشان ضبط کنند.
- ۷- فاطمه و حسنین، ابوبکر را در نقل این حدیث صادق نمی‌دانستند و این ماده قانون را جعلی و ساختگی معرفی نمودند.
- ۸- اصحاب پیامبر ﷺ کسی جز ابوبکر از چنین حدیثی اطلاع نداشت و این مطلبی است که محققین و مورخین اهل سنت آن را تایید نموده‌اند.

---

۱- رواه مسلم کتاب الایمان حدیث ۱۱۸-۱۲۰ کتاب القسامه حدیث ۲۹ و رواه البخاری کتاب العلم حدیث ۴۳ و کتاب الاضاحی حدیث ۵ و ابو داود باب الدلیل علی زیاده الایمان و نقصانه حدیث ۴۶۸۶ و الترمذی کتاب الفتن حدیث ۲۱۹۳ باب ۲۸ و مسند احمد ص ۸۵، ج ۲ - ۸۷، ج ۲ - ۱۰۴، ج ۲ - ۳۷، ج ۵ - ۳۹ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۹ - ۶۸، ج ۵. و الدارمی - مناسک حدیث ۷۶.

۹- و این جریان (مطالبه همسران پیامبر) نشان می‌دهد که آنها نیز عملاً ابوبکر را در نقل این حدیث تکذیب و این ماده قانون را یک قانون جعلی و ساختگی معرفی نموده و تصریح نمودند که رسول خدا چنین حدیثی نفرموده است و در اسلام (نجمی) چنین قانونی وجود ندارد.

این بود خلاصه گفتارهای فرقه سبائیه

جواب:

و به نستعین.

### فصل اول: روش‌های نقل حدیث «ما ترکنا صدقه»

۱- «ان عائشة ام المؤمنین اخبرته ان فاطمة بنت رسول الله ﷺ سألت ابا بکر الصديق بعد وفاته رسول الله ﷺ انقسم لها ميراثها ما او مما ترك رسول الله ﷺ مما افاء الله عليه فقال ابوبکر ان رسول الله ﷺ قال لا نورث ما ترکنا صدقة فغضبت فاطمة بنت رسول الله ﷺ فهجرت ابابکر الحدیث»<sup>۱</sup> و در آخر این روایت آمده است: «فدفعها عمر الی علی و عباس صدقة» پیامبر ﷺ مدینه را در اختیار علی و عباس گذاشت و اما خیب و فدک را نگاه داشت تا بهمان مصارف خرج شوند که در حیات رسول الله ﷺ صرف می‌شدند»<sup>۲</sup>.

۲- روایت مالک بن اوس بن حدثان

در این روایت عمر ﷺ رو به عثمان و عبدالرحمان بن عوف و الزبیر و سعد بن وقاص می‌کند و می‌گوید شما را به خدایی که آسمان و زمین به فرمان پابرجایند، قسم می‌دهم آیا می‌دانید که رسول الله ﷺ فرمود «لا نورث ما ترکنا صدقة» همه گفتند: «قد قال ذلک» بعد عمر ﷺ رو به علی و عباس ﷺ می‌کند و می‌گوید - شما را به خدا سوگند

۱- البخاری، ج ۱، ص ۴۳۵، کتاب الجهاد باب فرضی الخمس و مسلم باب حکم الفی، ج ۲، ص ۹۲.

۲- البخاری، ج ۱، ص ۴۳۵.

می‌دهم آیا می‌دانید «رسول الله ﷺ قد قال ذلك: قالوا: قد قال ذلك یعنی (انورث ما تركنا صدقة) بعد» می‌گوید این مال (فئی) حق رسول الله ﷺ بوده که بر شما نزدیکان خویش خرج نموده است و آن را در شما تقسیم کرده است تا این مقدار باقی مانده است پس رسول خدا از این مال مخارج یکسال اهل (ازواج مطهرات) خود را می‌داد و باقی مانده را برای خرید تجهیزات جنگی و مصالح مسلمین می‌گذاشت. شما را به خدا قسم می‌دهم آیا این را می‌دانید؟ همه حاضرین مجلس گفتند: (بلی) بعد رو به علی و عباس رضی الله عنهما کرد و گفت: شما را هم به خدا قسم می‌دهم آیا این عمل رسول خدا را می‌دانید؟ و بعد از او شیوه ابوبکر الصدیق نیز چنین بوده و ایشان در این عمل پسندیده و فهمیده و بر حق بوده است و بعد از او من نیز چنین می‌کنم. الان شما آمده‌اید میراث خود را می‌خواهید. من هم می‌گویم که رسول الله ﷺ فرموده «لا نورث ما تركنا صدقة» و به شما گفتم اگر بخواهید این اموال را در اختیار شما می‌گذارم اما رعایت بیعت و عهد خدا بر شما واجب است. پس مطابق دستور پیامبر و ابوبکر عمل نمایید. آیا این اموال را صحیح و مطابق دستور پیامبر تقسیم نمودم، سپس رو به علی و عباس نمود و گفت: آیا چنین نیست آن دو گفتند: بلی چنین است. فرمود به خدا سوگند غیر این قضاوت نخواهم کرد.<sup>۱</sup>

در این جلسه عثمان - عبدالرحمن - و الزبیر و سعد بن ابی وقاص و علی و عباس همه این حدیث و این قانون را قبول و تصدیق نمودند.

۳- «باب قرابه رسول الله ﷺ ... عن عائشه رضی الله عنها ان فاطمه ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها من النبی ﷺ ممّا آفاه الله علی رسوله .... فقال ابوبکر رضی الله عنه ان رسول الله ﷺ قال لا نورث ما تركنا فهو صدقه انما یاكل آل محمد من هذا المال یعنی مال الله لیس لهم ان یزید و اعلى المأكل .... و لا عملن فیها بیا عمل فیها رسول الله ﷺ فتشهد علیّ ثم قال انا قد عرفنا یا ابابکر فضیلتک و ذکر قرابتهم من رسول الله ﷺ و حقهم و تکلم ابوبکر فقال و الذی نفسی بیده لقرابه رسول الله ﷺ احبّ الیّ ان اصل من قرابتی».

۱- بخاری، ج ۱، ص ۴۳۶، باب فرض الخمس.

- «و عن غبن عمر رضی الله عنه عن ابی بکر قال ارقبوا محمداً فی اهل بیته»<sup>۱</sup>  
 در این روایت جمله: «انها یأکل آل محمد من هذا المال» -  
 دوم «لا عملن فیها بما عمل فیها رسول الله صلی الله علیه و آله».  
 سوم «فتشهد علیّ ثم ثال انا قد عرفنا یا ابابکر فضیلتک».  
 چهارم «قول ابوبکر و الذی نفسی بیده لقرابه رسول الله صلی الله علیه و آله احبّ الیّ ان اصل من قرابتی»<sup>۲</sup>.  
 پنجم در روایت ابن عمر: «و قول ابوبکر ارقبوا محمداً فی اهل بیته» این پنج جمله  
 تمام تهمت‌های نجمی را برملا کرده و به باد هوا می‌دهد.  
 ۱- آل پیامبر صلی الله علیه و آله از آن اموال باید بخورند همان گونه که ازواج مطهّرات می‌خوردند.  
 ۲- عمل ابوبکر مثل عمل پیامبر صلی الله علیه و آله است.  
 ۳- اعتراف علی رضی الله عنه به فضیلت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه.  
 ۴- خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر مقدم و محبوبتر از قرابت ابوبکر به عمر  
 است.  
 ۵- وصیت مؤکد ابوبکر الصدیق در حق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله. جناب نجمی همه  
 اینها را حذف و نادیده گرفته و می‌گوید: مصادره میراث پیامبر صلی الله علیه و آله.  
 و بنام خودشان ضبط کنند.  
 دروغ سوم اینجاست که می‌گوید کسی جز ابوبکر از چنین حدیثی اطلاع نداشت.  
 و امام بخاری همین حدیث را در کتاب المغازی باب غزوه خیبر با تفصیل بیشتر  
 روایت می‌کند.<sup>۳</sup>  
 و همچنین در کتاب «الفرائض باب قول النبی صلی الله علیه و آله لا نورث ما ترکنا صدقه» از عائشه رضی الله عنها و  
 از مالک بن اوس مانند همان تفصیل که در باب فرض الخمس بازگو نموده، روایت  
 کرده است و همچنین در کتاب الاعتصام باب ما «یکره من التعمق و التنازع و الغلو فی الدین
- 
- ۱- رواهما البخاری، کتاب المناقب، ج ۱، ص ۵۲۶ و مسلم باب حکم النبیء ص ۹۱ و مسند احمد، ص ۹-۱۰.  
 ۲- بخاری، کتاب المغازی، ص ۵۷۶، باب حدیث بنی نضیر.  
 ۳- ج ۲، ص ۶۰۹.



و البدع ص ۱۰۸۴» با تفصیل بیشتر از مالک بن اوس روایت نموده است در این روایت آمده است که عباس می گوید: «یا امیر المؤمنین اقض بین و بین الظالم استبأ او ففسابا فقال الرهوا عثمان و اصحابه یا امیر المؤمنین اقض بینهما و ارح احدهما من الاخر فقال اتیدوا انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء و الارض هل تعلمون ان رسول الله ﷺ قال لا نورث ما ترکنا صدقة یرید رسول الله ﷺ نفسه قال الرهط قد قال ذلك فاقبل عمر علی علی و عباس فقال انشد كما بالله هل تعلمان ان رسول الله ﷺ قال ذلك قال نعم قال ذلك قال عمر فانی فحدّثکم عن هذا الامر ان الله کان خصّ رسول ﷺ فی المال بشئی لم یعطه احدا غیره قال اله ما افاء الله علی رسوله منهم فما او جفتم علیه الآیه فكانت هذه خالصة لرسول الله ﷺ ما احتازها او ما اختارها دونکم و لا استاثرها و او جها علیکم و قد اعطاکموها و بثّها فیکم حتی بضى منها هذا المال و کان او فكان النبی ﷺ ینفق علی اهله نفقة سنتهم من هذا المال ثم یاخذ ما بقى فیجعله مجعل مال الله (ای لمصالح المسلمین) فعمل النبی ﷺ بذلك حیوته انشدکم بالله هل تعلمون ذلك قالوا او فقالوا نعم ثم قال لعلی و عباس انشد كما بالله هل تعلمان ذلك قال نعم ثم توفی الله نبيه ﷺ فقال ابوبکر انا ولی رسول الله ﷺ فقبضها ابوبکر فعمل فیها بما عمل فیها رسول الله ﷺ و انما حینئذ فاقبل (او) و اقبل علی علی و عباس تزعمان ان ابابکر فیها کذا و الله یعلم انه فیها صادق بارّ راشد تابع للحقّ ثم توفی الله ابابکر فقلت انا ولی رسول الله و ابی بکر فقبضتها سنتین اعلم فیها بما عمل (به) رسول الله ﷺ و ابوبکر ثم جئتمانی و کلمتکما علی کلمة واحدة و امرکما جمیع جئنی تسألنی نصیبک من ابن ایحک و اتانی هذا یسألنی نصیب امرأته من ابیها فقلت ان شئتما دفعتهما الیکما حتی او علی ان علیکما عهد الله و میثاقه تعملان او لتعملان فیها او فیہ بما عمل به او فیها رسول الله ﷺ و بما عمل فیہ ابوبکر و بما عملت فیها منذ و لیتها و الا فلا تکلمانی فیها فقلتما ادفعها الینا بذلك فدفعتهما الیکما بذلك انشد کم بالله هل دفعتهما الیهما بذلك قال الرهط نعم ثم اقبل علی علی و عباس فقال انشد كما بالله هل دفعتهما الیکما بذلك قال نعم قال افلتمسکانی منی قضاء غیر ذلك فو الذی باذنه تقوم السماء و الارض لا اقضی فیها قضاء غیر ذلك

حتى تقوم الساعة فان حجزتما عنها فادفعاها اليّ فانا اكفيكماها<sup>۱</sup>». در این روایت، جملات ذیل قابل توجه و تفکر هستند.

۱- اقض و بين الظالم

۲- استبّا او فتابّا

۳- ان الله كان خصّ رسوله في هذا المال بشئى لم يعطه احداً غيره

۵- فكانت هذه خالصه لرسول الله ﷺ

۶- و قد اعطا كموها و بثّها فيكم

۷- و كان النبي ﷺ ينفق على اهله نفقه سنتهم من هذا المال

۸- ثم ياخذ ما بقى فيجعله مجعل مال الله

۹- ثم قال لعلّى و عباس انشد كما هل تعلمان ذلك قال نعم

۱۰- فدفعتها اليكما بذلك

۱۱- فقال انشد كما بالله

۱۲- هل دفعتها اليكما بذلك قال نعم

۱- عباس و علی به یکدیگر ظالم می گفتند.

۲- این مال خالص مال رسول الله ﷺ بوده.

۳- کسی دیگر درین مال حقی ندارد.

۴- رسول الله ﷺ مخارج ازواج و اولاد و اقرباء خود را از این مال داده است.

۵- تجهیزات جنگی را از این مال مهیا می کرد.

۶- علی و عباس ﷺ به حقیقت و صداقت قول عمر ﷺ اعتراف نمودند.

۷- عمر ﷺ این مال را در اختیار علی و عباس گذاشته بود.

۸- علی و عباس اعتراف کردند که عمر ﷺ این مال را در اختیار ما گذاشته است.

لكن تعصّب متعصّب را نابینا می کند و این همه تفصیلات را حذف نموده و امام مسلم

۱- بخاری، ج ۲، ص ۱۰۸۶-۱۰۸۵، و مسلم مختصراً، ج ۲، ص ۸۹ و ابوداود باب صفایا رسول الله، فی الاصول.

- در باب حکم الفی این حدیث را به روایت مالک بن اوس مفصل روایت نموده است.<sup>۱</sup>  
در روایت مسلم چنین آمده است.
- ۱- «کانت اموال بنی النضیر ممّا افاء الله علی رسولہ ﷺ ممّا لم یوجف علیہ المسلمون بخیل و لا رکاب = فکانت للنبی ﷺ خاصّة فکانت ینفق علی اهله نفقة سنه و ما بقى جعله فی الکراع<sup>۲</sup> و السلاح عدّة فی سبیل الله».
- ۲- «فقال عباس یا امیر المؤمنین اقض بینی و بین هذا الکاذب الاثم الغادر - الخائن».
- ۳- «ثم اقبل علی عباس و علیّ فقال انشد کما بالذی باذنه تقوم السماء و الارض اتعلمان ان رسول الله ﷺ قال لا نورث ما ترکنا صدقة قالوا نعم».
- ۴- «قال عمر انّ الله تعالی کان خصّ رسول ﷺ بخاصّة لم یخصّص بها احداً غیره قال ما آفاه الله علی رسولہ من اهل القرى فلله و للرسول» - الآیه ۶ تا ۹ سوره الحشر.
- ۵- «ثم نشد عباساً و علیاً بمثل ما نشد به القوم اتعلمان ذلك قالوا نعم فلما توفی رسول الله ﷺ قال ابوبکر انا ولیّ رسول الله ﷺ».
- ۶- «فقال ابوبکر قال رسول الله ﷺ ما نورث ما ترکنا صدقه».
- ۷- «فرايتاه کاذباً اثماً غادراً خائناً و الله یعلم انه لصادق بارّ راشد تابع للحق».
- «ثم توفی ابوبکر فکنت ولی رسول الله ﷺ و ولی ابی بکر فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً و الله یعلم انی صادق بارّ راشد تابع للحق».
- ۸- «فقلت ان شتّم دفعتها الیکما علی انّ علیکما عهد الله ان تعملا فیها بالذی کان یعمل رسول الله ﷺ فاخذتماها بذلک بخاری»<sup>۳</sup>.
- ۹- «قال (عمر) اکذک قالوا نعم».
- ۱۰- «فان عجزتما عنها فرداها الی»<sup>۱</sup>.

۱- ج ۲، ص ۸۹ و از ابوهیره مختصراً روایت شده است.

۲- اسب.

۳- بخاری، کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر، ج ۲، ص ۵۷۵.

۱۱- و در روایت صالح عن ابن شهاب آمده است.

«فأما صدقة بالمدينة فدفعها عمر الى عليّ و عباس».

۱۲- «فغلبه عليها عليّ».

۱۳- «و اما خبير و فدك فا مسكهما عمر و قال هما صدقة رسول الله ﷺ كانتا لحقوقه التي تعرفه

و نوابه و امرهما الى من ولي الامر قال فيها علي ذلك الى اليوم».<sup>۲</sup>

و در روایت بخاری کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر ص ۵۷۶، ج ۲. این جمله

آمده «فقلتما ادفعه الينا بذلك (ای بعهد الله) فدفعته اليكما».

«تقول عائشة ﷺ ارسل ازواج النبی ﷺ عثمان علی ابی بکر یسألنه ثمنهنّ مما آفاه الله علی

رسول ﷺ فكننت انا اردّ هنّ فقلت لهنّ الا تتقین الله الم تعلمن ان رسول الله ﷺ كان يقول لا

نورث ما تركنا صدقة يريد بذلك نفسه انما يأكل آل محمد في هذا المال فانتهي ازواج

النبي ﷺ الى ما اخبرتهن».<sup>۳</sup>

۳- قال او قالت فكانت هذه الصدقة (ای صدقة مدينة اموال بنی نضیر) بيد عليّ منعها عليّ

عباساً فغلبه عليها ثم كان بيد الحسن بن علی ثم بيد الحسين بن علی ثم بيد علی بن الحسين و حسن

ابن حسن كلها كانا يتداوانها (ای يتناوبانها) ثم بيد زيد بن حسن و هي صدقه رسول الله ﷺ حقاً.<sup>۴</sup>

۴- «قال ابوبکر و الله لقرابة رسول الله ﷺ احبّ اليّ من ان اصل من قرابتي».<sup>۵</sup>

این حدیث با سه طرق از ابو هریره ﷺ به شیوه ذیل روایت شده «عن ابی هریره ﷺ ان

رسول الله ﷺ قال لا یقتسم وراثتی دیناراً ما ترکت بعد نفقه نسائی و مؤنه عاملی فهو صدقة».<sup>۶</sup>

۱- مسلم، ج ۲، ص ۹۰-۹۱.

۲- مسلم، باب حکم الفی، ج ۲، ص ۹۲ و مسند احمد، ج ۱، ص ۶.

۳- موطا مالک، ج ۲، ص ۹۹۳، کتاب الکلام، مسند امام احمد، ج ۲، ص ۲۶۲.

۴- بخاری، کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر، ج ۲، ص ۵۷۶.

۵- همان منبع، ج ۲، ص ۵۷۶.

۶- مسلم، ج ۲، ص ۹۲ - موطا امام مالک، ج ۲، ص ۱۹۳، عن ابی هریره عن النبی : قال : لانورث ما

ترکناه صدقة، مسلم، ج ۲، ص ۹۲.

ترجمه عبارت‌ها مختصراً ذکر شده.

۱- اموال بنی نضیر که بنام صدقه مدینه ذکر شده از اموال ویژه پیامبر ﷺ بنا به نص صریح قرآن آیه ۶-۷ سوره حشر بوده و گفتار صریح ابوبکر الصدیق و عمر فاروق و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و الزبیر و سعید بن ابی وقاص و علی و عباس آن را تأیید می‌نمایند.

۲- عباس ﷺ، عمر ﷺ را با «امیرالمؤمنین» خطاب می‌کند که در بین من و این کاذب - و مجرم - و غدار و خائن، که علی ﷺ باشد، در رابطه به اموال ویژه پیامبر ﷺ قضاوت فرما.

۳- عمر ﷺ، عباس و علی ﷺ را سوگند می‌دهند مبنی بر این که آنها درباره حدیث آگاهی کامل دارند. «لا نورث ما ترکنا صدقة» پس هر دو در حضور پنج نفر حاضر و در مجلس اعتراف می‌کنند که رسول الله ﷺ چنین فرموده است.

۴- همچنین عثمان و عبدالرحمن بن عوف و الزبیر و سعد بن ابی وقاص را هم سوگند می‌دهد که آیا شما حدیث: «لا نورث ما ترکنا صدقة» را می‌دانید؟ آنان هم اعتراف می‌کنند که آری، رسول الله ﷺ چنین فرموده است.

۵- عمر ﷺ به علی ﷺ و عباس ﷺ می‌گوید که شما در حق ابوبکر و من، گمان کذب و خیانت را داشتید در حالی که ما نسبت به حق شما و این اموال صادق و تابع حق هستیم و عمل ما مطابق عمل رسول خدا ﷺ بوده است.

۶- عمر ﷺ از علی و عباس تعهد می‌گیرد و اموال صدقه مدینه را به آنها می‌دهد که مطابق عمل رسول خدا و ابوبکر عمل کنید. آنان در حضور مجلس اعتراف و تعهد می‌کنند که ما به روش رسول خدا عمل می‌کنیم.

۷- علی ﷺ این پیمان را نقض کرده و اموال را در ملکیت خود قرار می‌دهد و عموی بزرگوار خود را که پیامبر ﷺ در حق او: «صنو (مثل) ابیه» گفته محروم می‌کند و تا زمان زید بن حسن در نسل علی ﷺ می‌ماند و بصورت ملکیت در آن تصرف می‌کنند.

۸- تمام ازواج مطهرات به حدیث: «لا نورث ما ترکنا صدقه» اعتراف و عمل و از میراث خود صرف نظر می‌کنند.

۹- اما فاطمه (رض) این حدیث پدر گرامی خود را قبول نمی‌کند و به جای رضایت، عناد می‌ورزد. این عمل پاره تن پیامبر ﷺ و برخورد علی ﷺ دلیل صریح و روشنی است بر عدم عصمت ایشان است و امام ترمذی حدیث: «لا نورث ما ترکناه صدقه» در باب ما جاء فی ترکہ رسول الله ﷺ کتاب السیر حدیث شماره ۱۶۰۸ - ۱۶۰۹ - ۱۶۱۰ از ابو هریره به دو شیوه و از مالک بن اوس روایت نموده است و می‌گوید: در این باب از عمر و طلحه و الزبیر و عبدالرحمن بن وعوف و سعد و عائشه ﷺ روایت شده و در مسند احمد ص ۴، ج ۱ و ص ۶، ج ۱ و ص ۹، ج ۱ از عائشه ﷺ روایت نموده و در ص ۲۵، ج ۱ ص ۴۷ و ص ۴۸ و ص ۴۹ و ص ۶۰ از مالک بن اوس از عمر ﷺ روایت کرده است و همچنین در ص ۴۷، ج ۱ - ص ۴۸، ج ۱ و ص ۴۹، ج ۱ و ص ۶۰، ج ۱ و ص ۱۶۲، ج ۱ و ص ۱۷۹، ج ۱ و ص ۱۹۱، ج ۱ از مالک بن اوس از عمر بن خطاب روایت نموده است.

و در ابوداود کتاب الخراج و الاماره و الفیء باب فی صفایا رسول الله من الاموال حدیث مالک بن اوس از عمر ﷺ مفصلاً روایت کرده است حدیث شماره ۲۹۶۳ و حدیث شماره ۲۹۶۶ و ۲۹۴۴ و ۲۹۶۵ و حدیث شماره ۲۹۶۷ و حدیث شماره ۲۹۶۸ - ۲۹۶۹ - ۲۹۷۰ - ۲۹۷۱ - ۲۹۷۲ با سند ضعیف ۲۹۷۳ با سند حسن و از ابوهریره «عن النبی ﷺ قال لا تقسم ورثتی دیناراً ما ترکت بعد نفقه نسائی و مؤونه عاملی فهو صدقه» روایت شده است و شماره حدیث ۲۹۷۴ و در حدیث شماره ۲۹۷۵ به عبارت «کل مال النبی ﷺ صدقه الا ما اطعمه اهله و کساهم و انا لانورث» به روایت ابوالبختری و روایت مراجعه ازواج مطهرات را از عائشه ﷺ در شماره ۲۹۷۶ و ۲۹۷۷ روایت نموده است و به همین معنی در شماره ۲۹۶۷ روایت کرده است.

و همچنین مالک در موطا، کتاب الکلام، باب ما جاء فی ترکہ النبی ﷺ، از عائشه روایت کرده است ص ۹۹۳، ج ۲ و همچنین حدیث «لا یقسم ورثتی دنانیز ما ترکت بعد

نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة» به روایت ابو هریره روایت کرده است ص ۹۹۳، ج ۲ «و عن عمرو بن الحارث قال ما ترک رسول الله ﷺ دیناراً و لا درهماً و لا عبداً و لا امه الا بغلته البيضاء التي كان يركبها و سلاحه و ارضاً جعلها لابن السبيل صدقه<sup>۱</sup>» عن عائشه (رض) و ابن ماجه كتاب الوصايا باب هل اوصى حديث شماره ۲۶۹۵، حديث «لانورث ما تركنا صدقة» به اجماع امت و به اعتراف علی و عباس رضی اللہ عنہما صحیح و ثابت است و غیر از ابوبکر الصديق رضی اللہ عنہ دیگران هم آن را روایت کرده‌اند. چنانچه در صفحات گذشته نقل گردید و هیچ اختلافی با قرآن ندارد؛ زیرا این یک مسئله استثنائی و مختص اشرف و افضل و امام پیامبران است. مثل معراج با جسد عنصری در یک شب، شفاعت کبری در صحرای محشر، خلق عظیم، و حلال بودن خمس زکات برای امتش، نماز در غیر مسجد و با تیمم، قبول توبه بدون قتل و قتال، میانه‌روی در دین اسلام، سهل گرفتن و پرهیز از سخت‌گیری و جایز بودن همسررداری بیش از چهار زن که از اختصاصات پیامبر است.

پس همچنین که خطاب «فانكحوا» برای امت است خطاب «يوصيكم الله في اولادكم» از پیامبر رضی اللہ عنہ مستثنی است و همچنین آیه (۱۲) نساء توسط این آیه برای پیامبر استثناء می‌شود.

﴿ وَأَمْرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ

مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (الاحزاب: ۵۰)

چون آیه پیامبر را از امت استثناء می‌کند و بر ایشان ازدواج با چنین زنی که خود را به پیامبر بخشیده بدون مهریه درست نیست.  
و همچنین آیه

۱- بخاری حدیث شماره ۴۴۶۱، کتاب المغازی باب مرضی النبی رضی اللہ عنہ و وفاته، ج ۹، ص ۷۷۵، ج ۹ فتح الباری و کتاب الجهاد باب من لم یری کسر السلاح و عقرا الدواب عند الموت حدیث شماره ۲۹۱۲ ص ۴۹۵، ج ۷ فتح الباری و نسائی کتاب الاحباس حدیث شماره ۳۵۹۴-۳۵۹۵-۳۵۹۶-۳۶۲۱-۳۶۲۲-۳۶۲۳.

﴿لَا تَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ﴾  
(الاحزاب: ۵۲)

خاصه پیامبر ﷺ است و برای امت نیست و آیه

﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾  
(الاحزاب: ۵۳)

این حکم برای پیامبر ﷺ است و امتش را شامل نمی‌شود. اگر ورثه‌ی انبیاء از اموالش میراث برند برای منکرین نبوت ایجاد شبهه و بدگمانی پیدا می‌شود که انبیاء برای جمع‌آوری و بدست آوردن اموال و ثروت مردم را به طرف خود دعوت می‌نمودند. چنانچه پیامبر ﷺ برای رفع و دفع چنین بدگمانی‌هایی از نسل خود و جانشینانش کسی را ولی عهد و جانشین خود نکردند.

و همچنین آیه دوازده سوره نساء چنین می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾  
(نساء: ۱۲)

این آیه اهل بیت پیامبر ﷺ را شامل نمی‌گردد و همچنین آیه شش، سی و سی و یک سوره احزاب اختصاص به ازواج مطهرات پیامبر ﷺ دارد نه دیگران. جناب حجه الاسلام در صفحه ۳۶۱ می‌گوید: از اصحاب پیامبر کسی جز ابوبکر از چنین حدیثی اطلاع نداشت و این مطلبی است که محققین و مورخین اهل سنت آن را تایید نموده‌اند که بعنوان نمونه به سه گفتار در این زمینه اکتفا می‌کنیم:

۱- ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه.

۲- سیوطی در تاریخ الخلفاء.

۳- ابن حجر در صواعق فحرقه.

جواب:

ابن ابی الحدید به گفته خود نجمی معتزلی مسلک است سیر تفکرات ایشان برخلاف اهل سنت است. سیوطی در تاریخ خلفاء برخلاف آنچه نجمی گمان کرده



است می‌گوید: صد و چهار حدیث با سند از ابوبکر الصدیق نقل شده است و از جمله آن احادیث، حدیث شماره ۲۹ «لأنورث ما تركنا فهو صدقة» است.<sup>۱</sup> و همچنین می‌گوید: «روی عنه عمر و عثمان و علی و ابن عوف، و ابن مسعود، و حذیفه، و ابن عمر و ابن الزبیر و ابن عمرو و ابن عباس و انس و زید بن ثابت و البراء بن عازب و ابهریره و عقبه بن الحارث و عبدالرحمن ابنه و زید بن ارقم و عبدالله بن مغفل و عقبه بن عامر الجهنی و عمران بن حصین و ابوبرزة الاسلمی و ابوسعید الخدری و ابوموسی الاشعری و ابوالطفیل اللیثی و جابر بن عبدالله و بلال و عائشة و اساءة ابتاه و من التابعین اسلم مولی عمر و واسط بعلی و خلائق<sup>۲</sup>» و نووی در تهذیب می‌گوید: «ابوبکر الصدیق ۱۴۲ حدیث روایت نموده است»<sup>۳</sup> ابن حجر در صواعق المحرقة همان حدیث صحیح بخاری را با تفصیل از عائشه از ابوبکر الصدیق<sup>۴</sup> نقل کرده است «لأنورث ما تركنا صدقة انها یاكل آل محمد من هذا المال الحدیث<sup>۳</sup>». محققین و مورخین اهل سنت تنها این دو نفر نیستند: الان خوانندگان عزیز قضاوت بکنند که جناب نجمی کارش فقط تلبیس و کتمان حق و واقعیت بوده و هست شاید کسانی که در مجلس بحث میراث بودند از این حدیث خبری نداشتند اما عباس<sup>۵</sup> و علی<sup>۶</sup> بعداً به ثبوت و صحت حدیث مذکور اعتراف نمودند چنانچه در صفحات گذشته نقل گردید.

### تلبیس سوم: در صلح حدیبیه ص ۳۶۴

در این عنوان، مسأله بزرگی را انکار و کتمان نموده است:

اولاً این صلح و بیعت برای چه کسی بوده است:

دوم علی<sup>۷</sup> بر خلاف دستور رسول خدا صلح نامه را می‌نویسد سوم چه جریان و حادثه پیش آمده که عمر بن الخطاب<sup>۸</sup> چنان پریشان و بی حوصله گردید که غیرت

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۸۹، سیوطی.

۲- همان، ۸۶.

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۲۵.

ایمانیش به جوش می‌آید اما باز هم دست به شمشیر نمی‌برد (بر علیه مشرکین) و غضب خود را فرو می‌برد و مطیع فرمان رسول خدا ﷺ می‌گردد - هوالمستعان. اولاً تمام این حادثه بزرگ تاریخ اسلام، برای عثمان ذی النورین ﷺ بوده است دوم نافرمانی علی ﷺ بزرگتر از پریشانی و ناراحتی عمر ﷺ است. قرآن می‌فرماید:

۱- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾

(فتح: ۱۰)

«کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست».

۲- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾

(فتح: ۴)

«او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند».

۳- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا

فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾

(فتح: ۱۸)

«خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست، از این‌رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

۴- ﴿وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُوهَا ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾

(فتح: ۱۹)

«و همچنین غنائم بسیاری که آن را بدست می‌آورید و الله عزیز و حکیم است».

- ۱- نزول آرامش بعد از ناراحتی‌های تمام مؤمنین بوده است. از جمله: عمر بن الخطاب است که از همه ناراحت‌تر بود.
- ۲- بشارت ایمان کامل برای صحابه.

۳- و الله تعالی پروردگار رضامندی خود را بصیغه ماضی برای تمام صحابه همراه پیامبر که برای حمایت و انتقام خون عثمان رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر درخت بیعت نمودند، اعلام و نازل فرمود. اما فرقه سبائی از رضایت پروردگار تعالی ناراضی اند و تا قیامت می سوزند و رنج می برند جمله «انها یبایعون الله - ید الله فوق ایدیهم» - «لقد رضی الله عن المؤمنین و مغز» سوره فتح یک تاج خدائی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و همه صحابه همراه: و بیعت کنندگان برای انتقام جوئی خون عثمان و بویژه خود عثمان است. بسیار کم دیده شود که کسی به چنین فضیلت و شرفی نائل گردد الا عائشه صدیقه (رض) که شانزده آیه برای عصمت او نازل شده است. اما روایت صحیحین امام بخاری در کتاب الشروط باب «الشروط فی الجهاد و المصلحه مع اهل الحرب و کتابه الشروط مع الناس بالقول» ص ۳۷۸، ج ۱ در یک روایت مفصل از مسور بن مخرمه و مروان بن الحکم: جملات ذیل را نقل می کند.

۱- «قال صلی الله علیه و آله لایسألونی خطه یعظمون فیها حرمت الیه الا اعطیتهم ایاها» هر چه از من بخواهند (یعنی مشرکین مکه) که در آن (شرط) احترام و عظمت حرمت اله باشد من موافقت می کنم.

۲- بعد از بدیل عروه بن مسعود از طرف اهل مکه بخدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد و بعد از ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله دو مرتبه به مکه می رود و با اهل مکه صحبت می کند و می گوید «فقال ای قوم و الله لقد و فدت علی الملوک و وفدت علی قیصر و کسری و النجاشی و الله ان رأیت ملکاً قط یعظمه اصحابه ما یعظم اصحاب محمد محمدا و الله ان یتنخّم نخامه الا وقعت فی کفّ رجل منهم فدک بها وجهه و جلده و ادا امرهم ابتدروا امره و اذا توضّأ کادوا یقتتلون علی وضوئه و اذا تکلم خفضوا اصواتهم عنده».

بعد از عروه شخص دیگری از قبیله بنی کنانه از اهل مکه به حدیبیه و به خدمت رسول خدا می آید هنگامی که صحابه را در حال لبیک گرفتن: و تقدیم هدایا را می بیند می گوید «سبحان الله ما ینبغی هؤلاء ان یصدّوا عن البیت» بعد از مکرز، سهیل بن عمر و یکی از سران مشرکین مکه می رسد می گوید بیاوید و صلح نامه را بنویسید. پیامبر صلی الله علیه و آله بنا به

بیان اسحاق: به علی رضی الله عنه می گوید بنویس. بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل می گوید نه: بنویس باسمک اللهم مسلمانان می گویند «و الله لا نکتبها الا بسم الله الرحمن الرحيم» بعد پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید بنویس «باسمک اللهم هذا قضی علیه محمد رسول الله» سهیل می گوید «و الله لو کنا نعلم انک رسول الله ما صددناک عن البيت و لا قاتکناک» ما اگر می دانستیم که شما رسول الله هستید شما را از ورود به کعبه منع نمی کردیم و با شما جنگ نمی کردیم. بنویس محمد بن عبدالله بعد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «و الله انی لرسول الله و ان کذبتمونی» بنویس محمد بن عبدالله علی رضی الله عنه می گوید: «لا و الله لا امحوک ابداً» نه قسم به خدا من کلمه رسول الله را پاک نمی کنم بعد رسول خدا دستور می دهد که بنویسید: «هذا ما قضی علیه محمد بن عبدالله» با شرایط ذیل:

۱- «لا یدخل مکه بسلاح الا فی القراب».

۲- «ذلک من العام المقبل».

۳- «علی ان یقیم بها ثلاثه ایام».

۴- «و ان لا یرج من اهلها با حد ان اراد ان یتبعه».

۵- «و ان لا یمنع احداً من اصحابه اراد ان یقیم بها و فی روایه: و علی انه لا یاتیک منارجل و ان کان علی دینک الا رددته الینا قال المسلمون سبحان الله یکفی یرد الی المشرکین و قد جاء مسلماً».

«فبیناهم کذلک اذ دخل ابو جندل بن سهیل بن عمرو یرسف فی قیوده و قد خرج من اسفل مکه حتی رمی بنفسه بین اظهر المسلمین فقال سهیل هذا یا محمد اول ما اقاضیک علیه ان تردّه الی فقال النبی انالم نقض اولم نقض الکتاب بعد قال فو الله اذن لا اصالحک علی شئی ابداً فقال النبی صلی الله علیه و آله فاجزه لی فقال ما انا. بمجیز ذلک قال بلی فافعل قال ما انا بفاعل قال مکرزبل قد اجزناه لک قال ابو جندل ای مشعر المسلمین ارد الی المشرکین و قد جئت مسلماً الا ترون ما قد لقیتم و کان قد عذب عذاباً شدیداً فی الله فقال عمر بن الخطاب فاتیت نبی الله صلی الله علیه و آله فقلت اَلَسْتُ نبی الله حقاً قال بلی قلت السنه علی الحق و عدونا علی الباطل قال بلی قلت

فلم نعطي الدنّية في ديننا اذن قال انّي رسول الله و لست اعصيه و هو ناصري الحديث بخاری کتاب الصلح باب كيف يكتب هذا ما صالح فلان بن فلان»<sup>۱</sup>.

۱- امسال اجازه عمره را نمی‌دهیم.

۲- سال آینده برای عمره بیایید - در حالی که شمشیرها در غلاف باشند.

۳- و مدت اقامت شما سه روز هست.

۴- و هیچ کس از اهل مکه و لو اینکه مسلمان بشود نباید با شما بیاید و اگر نزد شما آمد، او را برگردانید.

با این شرایط مسلمانان ناراحت شدند و گفتند سبحان الله چگونه یک مسلمان را به دست مشرکین دهیم؟ در همین حال ابو جندل پسر سهیل با قد بلند از پائین مکه بیرون آمد و خود را در داخل مسلمانان انداخت و فریاد زد: ای گروه مسلمین من را دوباره بدست مشرکین می‌دهید با آن همه شکنجه و عذابی که از دست‌شان دیده‌ام از آن طرف سهیل بن عمرو می‌گفت اگر ابو جندل را در اختیار ما نگذارید، با شما صلح و عهدنامه‌ای ندارم. هر چه پیامبر ﷺ اصرار نمود که ابو جندل را بگذارید تا با ما بیاید سهیل قبول نکرد.

بدین سبب همه صحابه ناراحت، غمگین و پریشان شدند و عمر ﷺ خشمگین شد و علی نیز بر خلاف دستور پیامبر کلمه رسول الله را حذف نکرد. زیرا در ظاهر، این صلح بر خلاف عقل و به ذلت مسلمانان تمام گردید؛ اما در نهایت پیروزی بزرگی برای پیش برد اسلام و مسلمین داشت و یک سوره کامل بنام سوره فتح نازل گردید.

اندوه مسلمانان آنچنان بود که غیر از خدا کسی دیگر نمی‌توانست آن را از دل مسلمانان بیرون کند. فقط الله تعالی بود که به مسلمانان آرامش و تسکین بخشید. و به ایشان وعده پاداش بزرگ و بشارت دنیا و آخرت را عطا فرمود. همچنین به پیامبر بشارت فتح و مغفرت از گناه اول و آخر را عنایت نمود.

۱- بخاری، ج ۱، ص ۳۷۲ و کتاب الشروط، ج ۱، ص ۳۸۰ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۴ باب صلح الحديبية.

﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ  
 وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾ وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا ۗ إِنَّا  
 أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ ۗ  
 لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا  
 تَخَافُونَ ۗ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا هُوَ الَّذِي  
 أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا  
 ﴿٣﴾ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۗ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۗ ﴾

(فتح: ۱ تا ۳ و ۲۸-۲۹)

این همه بشارت، پاداش، تایید و تسلی برای پیامبر خدا ﷺ بجای آن همه ناراحتی و فشار مشرکین مکه است.

و همچنین به اصحاب رسول الله ﷺ نعمتها و بشارت‌هایی عنایت فرمود و در عوض ناراحتی‌های آنان، آرامش، سکون قبلی، و وعده رضامندی خود از آنان را اعلام فرمود.

۱- ﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۗ ﴾

(فتح: ۴)

۲- ﴿ لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۗ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ۗ ﴾ (فتح: ۵)

۳- ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۗ ﴾

(فتح: ۱۰)

۴- ﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا

فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً

يَأْخُذُونَهَا ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيمًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾ وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً

تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ ۗ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً

لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ  
 اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿﴾ (فتح: ۱۸-۲۰)

۵- ﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح: ۲۷)

۶- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ  
 التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (فتح: ۲۶)

و در مقابل صحابه، منافقین و مشرکین را سرزنش نموده و تهدید و توبیخ می‌کند.

﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ  
 ظِلِّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ  
 وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (فتح: ۶)

و همچنین آیه یازده تا سیزده و آیه پانزده تا شانزده و آیه ۲۶ الفتح. در نتیجه جناب  
 نجمی با حمایت و جانبداری از کفار و مشرکین مکه، تمام مقاصد سوره الفتح و این  
 واقعه تاریخی را دگرگون و تحریف و تغییر می‌دهد خداوند رضامندی خود را نسبت به  
 صحابه اعلام می‌دارد و نجمی بر عکس بیان قرآن، انزجار خود را از صحابه اعلام  
 می‌کند در اینجا تنها عمر بن الخطاب رضی الله عنه نبوده که علیه ابو جندل خشمگین شد، بلکه  
 پیامبر صلی الله علیه و آله و تمامی صحابه با دیدن ابو جندل ناراحت شدند؛ لکن عمر رضی الله عنه غم خود را  
 اظهار نمود و گفت ما وقتی که بر حق هستیم چرا تحت ذلت قرار بگیریم و آن را قبول  
 کنیم؟ اما از آن حکمت و فوائد باطنی که در این صلح نهفته بود، خبری نداشت چنانچه  
 در آیه ۲۷ سوره فتح می‌فرماید:

﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾ (فتح: ۲۷)

«خدا می‌داند آنچه را که شما نمی‌دانستید.»

سهل بن حنیف می‌گوید: در مقابل قول خدا و رسول نباید از نظر خود پیروی کرد و  
 ما نمی‌توانستیم با عقل قول رسول الله صلی الله علیه و آله را رد بکنیم و اگر رد می‌کردیم، در روز آمدن

ابو جندل این کار را انجام می‌دادیم.<sup>۱</sup> پس عمر رضی الله عنه و سایرین هیچ یک، دستور رسول خدا را رد و انکار نکرده‌اند گرچه از تحویل ابو جندل و شرایط سهیل بن عمرو بسیار ناراحت و غمگین شدند و بیش از تمامی آنان علی رضی الله عنه خشمگین شد و برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه رسول الله را پاک نکردند و پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شرایط سهیل را پذیرفتند تا در سرزمین حرم خونی ریخته نشود.

(تا جایی که امکان تحمل و صبر هست) به همین خاطر فرمود «لا یسألونی خطه یعظمون فیها حرمت الله الا اعطیتهم ایاها» هر چه از من درخواست کنند و شرط قرار دهند و در آن شرط احترام و عظمت حرمت الله باشد، من قبول کرده و موافقت می‌کنم. و سبب بیعت، گمان قتل عثمان رضی الله عنه بوده است.<sup>۲</sup>

اعتراض چهارم وصیت نامه‌ای که نوشته نشد ص ۳۶۶:

۱- مخالفت با رسول خدا در موضوع نوشتن وصیت‌نامه از جانب خلیفه.

جواب:

مخالفت و عدم اطاعت از فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب مسئول این امر بوده است و آن مامور شیر خدا فاتح خیبر است و این دومین نافرمانی اسدالله رضی الله عنه است. ایشان در صلح حدیبیه به امر رسول خدا که فرموده بود: «اكتب محمد بن عبدالله» بنویس محمد پسر عبدالله: علی رضی الله عنه می‌گوید «لا والله لا احوک ابداً» نه قسم به خدا من کلمه رسول الله را پاک نمی‌کنم.<sup>۳</sup> و بعد خود پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه رسول الله را حذف می‌کند. سوال در اینجاست که آیا علی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داناتر بوده و مصلحت را بهتر می‌دانست که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمی‌کند یا اینکه خاتم الانبیاء داناتر است و مصلحت را می‌داند؟

۱- بخاری، باب غزوه الحدیبیه، ج ۲، ص ۶۰۲ و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- تفسیر جامع البیان ابن جریر طبری، جز ۲۶، ص ۵۳، تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۸۲.

۳- بخاری، ج ۱، ص ۳۷۲، کتاب الصلح، ج ۱، ص ۳۷۹، کتاب الشروط.



و این عمل علی علیه السلام سبب جدال بزرگی در حال احرام و در سرزمین حرم شد لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرف علی گوش نکرد و صلح نامه را با آن همه شرایط می نویسد که در نتیجه همین صلح، آن همه فوائد و پاداش و رضامندی پروردگار به پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه کرام حاصل می گردد.

نافرمانی دوم: نیاوردن قلم و قرطاس و نوشتن وصیتنامه پر بار و پر حکمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «قال علی امرنی النبی صلی الله علیه و آله ان آتیه بطبق یکتب فیه ما لا تضل امته من بعده قال فخشیت ان تفوتنی نفسه قال قلت انی احفظ و آبی قال اوصی بالصلاة و الزکاة و ما ملکت ایمانکم»<sup>۱</sup>.

علی علیه السلام می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله من را امر نمود که برایش طبق (آنچه بر آن نوشته شود) بیارم که در آن مطالبی بنویسد که امتش بعد از او سرگردان نشوند. من از خوف اینکه او فوت نشود و در حال قبض روح حاضر نباشم، نرفتم و گفتم: آنچه بگوید آن را حفظ می کنم نیاز به کتابت ندارد سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بدون نوشتن، برای اهمیت نماز و زکات و رعایت حقوق بردگان وصیت نموده و در روایات بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان حال به اخراج یهود و نصاری از سرزمین جزیره العرب وصیت نمود و همچنین دستور داد که حقوق وفود را همانگونه که من داده ام به ایشان جائزه بدهند و راوی حدیث مذکور، سلیمان یا سعید بن جبر مسئله سوم را فراموش کرده اند. بعضی ها حدس می زنند که وصیت سوم مجهز نمودن و فرستادن لشکر اسامه رضی الله عنه بوده است و الله اعلم. تا اینجا علی علیه السلام با صحابه و پیامبر صلی الله علیه و آله برای انجام وصیت بدون نیاز برای نوشتن متفق بوده اند و این واقعه روز پنجشنبه بود و چهار روز بعد پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بوده است دوباره به هیچ کس دستور نداده است که قلم و کاغذ بیاورند. پس معلوم می شود که نوشتن وصیت نامه لازم و ضروری نبوده است و بیان آن شفاهاً کافی و شافی است و استنباط علی علیه السلام و عمر رضی الله عنهما صحیح بود. چون در غیر این صورت هر دو مقصر محسوب می شدند.

## نکته دوم ص ۳۶۸

قابل توجه در این حدیث: استعمال کلمه (هجر رسول الله) (و غلب علیه الوجع) می‌باشد گرچه مفهوم و مضمون هر دو جمله یکی است و نسبت دادن هجر و هذیان گوئی به ساحت مقدس خاتم الانبیاء ﷺ می‌باشد، (و حاشا از مقام نبوت) لیکن روایات احادیث و مؤلفان کتب اهل سنت چون دیده‌اند که نسبت (هجر) و هذیان صریح از طرف خلیفه نسبت به پیامبر اکرم مورد انتقاد و ایراد می‌باشد و چنین نسبتی مخالف نص صریح قرآن است (و ما ضلّ صاحبکم و ما غوی) با روش همیشگی خود، به مقام دستور و مصلح برآمده و در این حدیث اینگونه تصرف کرده‌اند: آورده‌اند: «فقالوا هجر رسول الله ﷺ» و یا تعبیر به بعض شده است .... و بجای کلمه هجر - غلب علیه الوجع را که تا حدس جنبه کنائی دارد به کار برده‌اند.

جواب:

و هو المستعان در نکته دوم: جناب نجمی: کلمه أهجر بالاستفهام را تحریف به هجر نموده است. دوم هجر را برخلاف زبان عرب ترجمه می‌کند. امام بخاری و مسلم در باب کتابه العلم ص ۲۲، ج ۱ و مسلم در باب «ترك الوصیة لمن لیس له شیء» ص ۴۳، ج ۲ با جمله غلبه الوجع روایت نموده‌اند.

و بخاری در کتاب الجهاد باب جوائز الوفد و کتاب المغازی باب «مرض النبی و وفاته» به عبارت «فقالوا هجر رسول الله ﷺ ... و قالوا ما شانه هجر استفهموه» و همچنان بخاری در کتاب الجهاد باب «اخراج اليهود من جزيرة العرب» ص ۴۴۹، ج ۱ و مسلم باب «ترك الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ» ص ۴۲، ج ۲ به عبارت «ما له هجر استفهموه = (و) قالوا ما شانه هجر استفهموه» روایت نموده‌اند. و بخاری در مغازی باب مرض النبی ﷺ و کتاب المرض و کتاب ص ۸۴۶، ج ۲ الاعتصام باب کراهیه الاختلاف ص ۱۰۹۵، ج ۲ به عبارت: «قال بعضهم ان رسول الله ﷺ قد غلبه الوجع (و) قد غلب علیه الوجع» روایت کرده است:

کلمه هجر در بخاری و مسلم نیامده:

بحث دوم در ترجمه هجر: در قرآن آمده است: « و هجروهن فی المضاجع » (از خوابگاه زنان، جدائی اختیار کنید) یعنی با آنها نخوابید و جماع را ترک کنید.<sup>۱</sup> و در سوره مریم آیه ۴۶ می‌گوید: « و اهجرنی ملیاً » برای مدتی طولانی مرا تنها بگذار و رها کن و در سوره مزمل آیه (۱۰) می‌گوید « و اهجرهم هجرا جمیلاً » از آنها بطرز نیکو دوری گزین و در سوره مدثر آیه ۵ می‌گوید « و الرجز فاهجر » از پلیدی دوری کن « هجر الشئی » آن را ترک کرد و دست کشید.

این همه از یک مصدر ثلاثی مجرد و بمعنی ترک کردن است آنچه نجمی می‌گوید: در بخاری و مسلم نیامده بلکه ساخت خود اوست و در بخاری کتاب الایمان در حدیث صحیح و مرفوع آمده است « و المهاجر من هجر ما نهی الله عنه » مهاجر واقعی کسی است که آنچه را خدا منع کرده است آنها را ترک کند. پس معنی صحیح حدیث اینست آیا رسول خدا ﷺ از دستور نوشتن صرف نظر و آن را ترک نمود (استفهموه) دو مرتبه از او ﷺ پرسید: یک اشکال و یک پاسخ.

تکلیف کسانی که به « امراتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده »: بالخصوص کسی که مامور به آوردن قلم و کاغذ بوده که علی ﷺ باشد و کسی که می‌گوید « قد غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسینا » که عمر ﷺ باشد و قول رسول خدا ﷺ قوموا عنی بلند شوید از دور من یا: « دعونی » ولم کنید که آنچه من در آنم بهتر از آنچه هست که شما مرا به آن دعوت می‌دهید، چیست؟ نویسنده در پاسخ این سوال مهّم می‌گوید:

بشر از خطاء و نسیان تشکیل یافته است و خطای علی و عمر (رض) نیز در استدلال و استنباط خود مرتکب اشتباه شده‌اند و شخصیت ایشان صدها درجه کمتر و پایین‌تر از شخصیت رسول خدا است و ما می‌بینیم که انبیاء کرام در بعضی از استنباط‌های خود به خطا رفته‌اند.

چنانچه در سوره انفال آیه ۶۷-۶۸ خطای پیامبر ﷺ را (در گرفتن فدیة از اسراء) بیان داشته و او را متوجه می‌کند: هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی را در جنگ (از دشمن) بگیرد مگر آن که کاملاً بر آنها پیروز گردد (و آنها را بکشد و آنان را سست ضعیف و جای پای خود را در زمین محکم کند). شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید (که مراد همان فدیة است) و خدا سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است (۶۷) اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ هیچ امتی را کیفر ندهد) بخاطر چیزی (فدیة اسیران) که گرفتید مجازات بزرگی به شما می‌رسید (۶۸). در این جا خطای پیامبر ﷺ که گرفتن فدیة از اسیران بدر است، با مشورت ابوبکر الصدیق بوده و برخلاف مشورت عمر ﷺ بود. و الله تعالی قول عمر ﷺ را تایید نمود و در آیه ۶۹ انفال این فدیة را حلال و از این خطا چشم‌پوشی نمود و برای آینده تذکر داد و فرمود:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (انفال: ۶۹)

۲- و در آیه ۴۳ سوره توبه الله (تع) می‌فرماید: خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی به آنها (منافقین) اجازه (عدم شرکت در جهاد) دادی (بهتر بود که صبر می‌کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند) در اینجا عده‌ای از منافقین عذرهای دروغینی برای پیامبر ﷺ ارائه دادند. پیامبر ﷺ نیز به ایشان رخصت دادند. این عمل رسول خدا ﷺ نزد خداوند خطای اجتهادی بود.

۳- همچنین پیامبر خدا ﷺ بدون فرمان خداوند، بر جنازه عبدالله بن ابی‌نماز خواند. بعداً این آیه نازل شد: «و لا تصل علی احد منهم مات ابداً» «هرگز بر مرده هیچ یک از آنان نماز نخوان و بر سر قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) توقف نکن چرا که آنها (در دل) به خدا و رسولش ایمان ندارند و کافر شدند و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند»<sup>۱</sup>

۴- همچنین عدم توجه رسول خدا ﷺ به عبدالله بن ام‌مکتوم خطای اجتهادی محسوب می‌شود. در این زمینه حساب سوره عبس نازل گردید و فرمود:

﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿٤﴾ أَمَا مِنْ أَسْتَغْنَى ﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾ كَلَّا إِنَّهَا تَذِكْرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿١٢﴾ ﴾

(عبس: ۱-۱۲)

«چهره در هم کشید و روی بر تافت از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد اما آن کس که توانگر است تو: به او روی می آوری در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست اما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند و از خدا ترسان است تو از او غافل می شوی هرگز چنین نیست (که آنها می پندارند) (این قرآن) تذکر و یادآوری است و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد».

و در سوره الانعام آیه ۵۲ می فرماید:

﴿ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾

(الانعام: ۵۲)

«و کسانی را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند از خود دور مکن، نه چیزی از حساب آنها بر توست و نه چیزی از حساب تو بر آنها که اگر آنها را طرد کنی از ستمگران گردی».

۵- و همچنین پیامبر ﷺ با اجتهاد خود کنیز یا غسل را بر خود حرام نمود که در این زمینه نیز آیه نازل می شود و می فرماید: «ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی و خداوند آمرزنده و رحیم است» - سوره تحریم آیه (۱) و در سوره احزاب آیه ۳۷ می فرماید:

﴿ وَخَفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَخَشِيَ النَّاسُ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ﴾

(الاحزاب: ۳۷)

«آنچه را پنهان می‌داشتی، خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.»  
پس خطای اجتهادی علی و عمر (رض) یا کسانی دیگری بالاتر از خطای اجتهادی انبیاء بالاتر نبوده است.

ثانیاً اسلام اشتباه و نسیان را از بشر عفو نموده است. مانند خطای آدم عليه السلام و قصه نوح عليه السلام با پسرش و موسی عليه السلام با کشتن قبطی و ... در این باره قرآن عفو عمومی را اعلام می‌دارد و می‌فرماید که چنین بگویید:

﴿ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ كُنَّا مُّسِيئِينَ أَوْ نَحْنُ سَاهُونَ ﴾ (بقره: ۲۸۶)

در کتب اهل سنت از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل شده است که فرمودند: «مجتهدی که اجتهاد نموده و به حق اصابه نماید، دو اجر مجتهدی که اجتهاد نموده ولی به حق نرسد، یک اجر دارد». اما نکته سوم جناب نجمی: وصیت سوم پیامبر صلى الله عليه وآله که عنکبوت فراموشی تارهای خود را به روی آن تنیده همان موضوع حساس و مورد اهتمام آن حضرت می‌باشد. همان موضوع مهمی که شامل امامت علی و حدیث ثقلین بوده است.  
و در صفحه ۳۶۸ جناب نجمی مسأله را از هم مثل خود نقل می‌کند: ملاقات و گفتگوئی که در میان ابن عباس و عمر رضی الله عنهما واقع گردیده است ... در ضمن آن گفتگو و مصاحبه خود عمر بدین حقیقت اعتراف کرده و می‌گوید آری رسول خدا خواست که در حال مرض به نام علی تصریح کند (و بنویسد) ولی من از این کار منعش کردم «و لقد اراد ان يصرح باسمه فمنعت من ذلك»<sup>۱</sup>.

جواب:

و لا حول و لا قوه الا بالله در اینجا جناب محمد صادق نجمی ریشه خود را که از زمان آدم عليه السلام تا خاتم صلى الله عليه وآله بنا به گفته اصول کافی در باب روایات برگزیده و راجع بولایت ص ۳۱۸، ج ۲ تا ص ۳۲۱ ج ۲ کتاب الحجج حدیث ۱۱۷۴ تا ۱۱۸۰ از ابی عبدالله عليه السلام و ابی الحسن و ابو جعفر عليه السلام روایت می‌کند.

۱- نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱ و ۷۸.

۱- «ما من نبیّ جاء قطّ الا بمعرفة حقنا و تفضیلنا علی من سوانا».

۲- «لم یبعث نبیاً قط الا بها».

۳- «ولن یبعث الله رسولاً الا بنبوة».

نجمی معتقد است که پیامبر ﷺ تا زمان وفات خود، حق و امامت علی ﷺ را از ترس عمر ﷺ بیان ننمود و آن را کتمان کرد و علی ﷺ هم در زمان خلافت خودش چنین نصی را بیان ننمود و محتاج به بیعت گروهی از مهاجرین و انصار گردید تا خود را بر مسند خلافت چهار ساله رسانید و در دوران امارت چهار ساله خود، خون هشتاد هزار نفر را از صحابه و تابعین در جنگ جمل و صفین ریخت.

جناب نجمی و شرف‌الدین آیا می‌خواهید از کاه، کوه بسازید آنچه محتمل و مشکوک است آن را نص جلی می‌نامید. کار شما مانند کار کسی است که می‌خواهد از تار عنکبوت خانه بسازد.

در واقع: نکته سوم نجمی مثل نکته‌های قبلی بدون ارائه دلیل و ساخته و پرداخته خود اوست. در اینجا اهل سنت اگر ادعا بکنند که وصیت سوم ممکن است مسئله کتابت برای خلافت ابوبکر الصدیق باشد امکان دارد که صحیح باشد؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ جلوتر یا بعد از روز پنج‌شنبه تقاضای کتابت را بنام ابوبکر الصدیق تصریح نموده است. «عن عروة عن عائشة ؓ قالت: قال لی رسول الله ﷺ فی مرضه ادعی لی ابابکر اباک و اخاک حتی اکتب کتاباً فانی اخاف ان یتمنی متمن و یقول قائل انا اولی و یابی الله و المؤمنون الا ابابکر<sup>۱</sup>». «قال رسول الله ﷺ لقد همت او اردت ان ارسل الی ابی بکر و ابنه و اعهد ان یقول القائلون او یتمنی المؤمنون ثم قلت یابی الله و یدفع المؤمنون او یدفع الله و یابی المؤمنون»<sup>۲</sup>.

پیامبر ﷺ به عائشه ؓ می‌گوید: «پدرت، ابوبکر و برادر خود را صدا کن تا برایشان وصیت‌نامه (خلافت) را بنویسم. زیرا می‌ترسم که کسی دیگر آرزوی خلافت را بکند و بگوید که من برای خلافت بهتر و شایسته‌ترم. پروردگار و مؤمنین فرد دیگری را برای

۱- مسلم باب «فضایل ابوبکر» و بخاری در باب «قول المریض» آن را روایت نموده است.

۲- بخاری، کتاب المرضی، ج ۲، ص ۸۴۶، حدیث شماره ۵۶۶۶.

خلافت نمی‌خواهند» - این گفتگو در حال مریضی پیامبر ﷺ بوده و روایت بخاری قبل از بیماری رسول خدا ﷺ است. همانا تصمیم گرفتم شخصی را نزد ابوبکر و پسرش بفرستم و وصیت کنم (برای خلافت) تا مبادا کسی چیزی بگوید و یا آروزی در سر بپروراند (برای خلافت) سپس با خود گفتم خداوند بجز این، چیز دیگری را نمی‌پذیرد و مؤمنین هم بجز این چیز دیگری را قبول نمی‌کنند».

این دو حدیث متفق علیه بصراحت ثابت نموده که پیامبر خدا ﷺ اراده نوشتن وصیت نامه را برای خلافت ابوبکر الصدیق داشته و بعد می‌فرماید نیازی برای نوشتن نیست زیرا خداوند و مؤمنین بجز ابوبکر کسی دیگری را برای خلافت نمی‌خواهند.

و دلیل دیگری که نبی کریم ﷺ برای خلافت علی ﷺ تصمیم نگرفته است روایت عبدالله بن عباس است «انّ علی بن ابی طالب خرج من عند رسول الله ﷺ فی وجه الذی توفی فیہ فقال الناس یا ابا حسن کیف اصبح رسول الله ﷺ فقال اصبح بحمد الله بارئاً فاخذ بیده عباس بن عبد المطلب فقال له انت و الله بعد ثلاث عبد العصاو انی و الله لأری رسول الله ﷺ سوفی یتوفی من وجعه هذا ... اذهب بنا الی رسول الله ﷺ فلنساله فیمن هذا الامر ان کان فینا علمنا ذلک و ان کان فی غیرنا علمناه فاوصی بنا فقال علی و انا و الله لئن سألناها رسول الله ﷺ فمئتناها لا یعطیناها الناس بعده و انی و الله لا اسألها رسول الله ﷺ»<sup>۱</sup>.

علی بن ابی طالب ﷺ در بیماری وفات رسول خدا ﷺ از خانه او بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای پدر حسن، حال رسول الله ﷺ چطور است؟ گفت: بحمد الله الحمد لله خوب شده است. سپس عباس دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند پس از سه روز، تو بنده عصا خواهی شد، بخدا سوگند من می‌دانم که رسول الله ﷺ در این بیماری، فوت خواهد کرد .... بیا با هم برویم تا از و بپرسیم که خلافت به چه کسی می‌رسد، اگر به ما می‌رسد، بدانیم و اگر بغیر ما هم می‌رسد، بدانیم که درین صورت، برای ما وصیت نماید علی ﷺ گفت: بخدا سوگند اگر چنین در خواستی از رسول الله ﷺ بکنیم و ما را از آن باز

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب «مرض النبی و وفاته»، ص ۶۳۹، ج ۲ و کتاب الاستیذان باب المعانقة و قول

الرجل کیف اصبحت، ص ۹۳۷.



دارد، بعد از او هرگز مردم خلافت را به ما واگذار نخواهد کرد، بخدا سوگند که من چنین سؤالی از رسول خدا ﷺ نخواهم کرد».

۲- دلیل صریح دیگری برای خلافت ابوبکر الصدیق ﷺ اینست که جبیر بن مطعم می‌گوید: زنی نزد نبی اکرم ﷺ آمد به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: اگر مرا نیافتی نزد ابوبکر بیا.<sup>۱</sup>

۳- دلیل صریح برای خلافت ابوبکر الصدیق دستور مؤکد رسول خدا ﷺ است که در ایام بیماری پیامبر خدا ﷺ، ابوبکر بجای او امامت نماید و این در جهان اسلام مشهور بوده و مثل آفتاب روشن است. پس رسول خدا ﷺ خلافت را پس از خود به ابوبکر واگذار نمود و برای احترام و عزت و محبت اهل بیت خود و بنی هاشم، وصیت مؤکد فرمود که همان حدیث ثقلین بویژه روایت زید بن ارقم در صحیح مسلم است: «اذکرکم الله فی اهل بیتی و اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی» اینست عقیده صحیح و معتبر اهل سنت و واقعیت درست تاریخ جهان اسلام نه آنکه نجمی از خود می‌تراشد.

اعتراض شماره پنج حج تمتع و متعه زنان:

یکی از اصول مسلمه اهل سنت اینست که قول و عمل هیچ یکی از امت در مقابل قرآن و حدیث پیامبر ﷺ حجت و دلیل و قابل عمل نمی‌شود «ایا من کان<sup>۲</sup>» و این اصل علامت حقیقی پیروان سنت است که شخص پرستی را شرک و بدعت می‌دانند همانگونه که قرآن می‌گوید آنها دانشمندان و راهبان خویش را پروردگاری پایین‌تر از خدا دانسته و مسیحیان نیز مسیح فرزند مریم را چنین پنداشتند.

و در این مضمون و خصوصاً در منع حج تمتع، ابن عباس می‌گوید: «اراهم سیه‌لکون اقول قال النبی ﷺ و یقولون نهی ابوبکر و عمر».<sup>۳</sup>

۱- بخاری، فضائل صحابه، ج ۱، ص ۵۱۶.

۲- هر کسی که باشد.

۳- جامع بیان العلم و فضله، تألیف ابن عبدالبر قرطبی، ج ۲، ص ۴۳۴.

«گمان می‌کنم که ایشان هلاک می‌شوند زیرا من قول رسول الله ﷺ روایت می‌کنم و آنها در مقابل فرموده پیامبر ﷺ، نهی ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ را می‌آورند». پس مجتهد هر کسی باشد اگر بدون کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ استدلال و استنباط کند، در صورت خطا یک اجر و در حالت صواب دو اجر را دارد.

اما امت نمی‌تواند که بر خطای مجتهد عمل بکند. در این باب خطای اجتهادی و انفرادی در صحابه و تابعین و دیگران دیده شده و امت اسلام پیرو سنت‌اند و بر خطای اجتهادی عمل نمی‌کنند. چنانچه عالم بر حق قریش، امام الشافعی رحمت الله علیه، یک جلد از کتاب الام را به این موضوع اختصاص داده است و یکصد مسئله از علی ﷺ روایت نموده که از اجتهادات او هستند و یا به حدیث منسوخ عمل کرده و ناسخ به او نرسیده است و همچنین شصت مسئله را از عبدالله بن مسعود جمع کرده که امت بر آن عمل نمی‌کنند. به عنوان: اختلاف علی ﷺ و عبدالله بن مسعود ﷺ ص ۱۷۲، ج ۷ ص ۲۰۰ و «باب الیمین مع الشاهد» که با امام محمد شیبانی ﷺ بحث و مناقشه نموده است و همچنان کتاب «ما اختلف فیه ابو حنیفه ﷺ» و «ابن ابی لیلی عن ابی یوسف ﷺ و هو کتاب اختلاف العراقیین» ص ۱۰۱، ج ۷ تا ص ۱۷۱. و کتاب «اختلاف مالک ﷺ و الشافعی ﷺ» ص ۲۰۱، ج ۷ تا ص ۲۵۵.

پس خطاهای اجتهادی عمر فاروق ﷺ خیلی کم‌تر از خطاهای اجتهادی علی ﷺ هستند؛ اما مسئله متعه زنان (یا ازدواج موقت) در این جا جناب نجمی کم لطفی نموده و تحریم متعه را تنها به خلیفه دوم نسبت داده است.

در حالی که امام بخاری حرمت متعه را از علی ﷺ روایت کرده و اسمی از خلیفه دوم در میان نیاورده است به صحیح بخاری کتاب النکاح باب نهی رسول الله ﷺ عن نکاح المتعه اخیراً ... مراجعه شود.

«و بینه علی عن النبی ﷺ انه (ای جواز متعه) منسوخ<sup>۱</sup>» «إِنَّ عَلِيًّا ﷺ قَالَ لَا بِنِ عِبَاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمَتْعَةِ وَعَنِ لَحُومِ الْحَمْرِ الْإِهْلِيَّةِ»<sup>۲</sup>.

به علی ﷺ گفتند که ابن عباس قائل بجواز متعه است پس برای ابن عباس فرمود که رسول الله ﷺ زمان خیر از متعه زنان نهی فرموده است.

برای تفصیل بیشتر به فتح الباری ص ۴۳۶، ج ۱۱ تا ص ۴۴۷، ج ۱۱ و ص ۱۱۲، ج ۱۶ تا ص ۱۱۴، ج ۱۶ چاپ دار ابی حیان مراجعه گردد، پس نسبت دادن تحریم متعه، تنها به خلیفه دوم کمال بی انصاف و بی حیائی است. اما متعه زنان در روایات مسلم و اقوال صحابه:

۱- عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ به ما رخصت داد که در حالت غزا (جهاد) زنها را در عوض پارچه لباس تا مدتی نکاح بکنیم و بعد آیه: «يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين» نازل شد.<sup>۳</sup>

۲- جابر پسر عبدالله و سلمه بن الاکوع می گویند: منادی رسول الله ﷺ بر ما وارد شد و گفت همانا رسول الله ﷺ به شما اجازه داده است. که از زنها استفاده بکنید یعنی زنها را متعه نمایید.

۳- عطاء می گوید: ما به منزل جابر در مکه آمدیم. مردم مسائل زیادی را از وی پرسیدند، سوال بعد از متعه زنان پرسیدند. فرمود: بلی ما در زمان رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر متعه (صیغه) می کردیم.<sup>۴</sup>

۱- بخاری، ج ۲، ص ۷۶۷، کتاب الحیل، ج ۲، ص ۱۰۳ و کتاب الذبائح و الصيد و التسمیة باب لحوم الحمر الا نسیه، ج ۲، ص ۸۳۰.

۲- بخاری، حدیث شماره ۵۱۱۵-۶۹۶۱.

۳- مسلم، باب نکاح المتعه، ص ۴۰، بخاری کتاب النکاح، باب ما یکره من التبتل و الخضا، حدیث شماره ۵۰۷۵ و تفسیر سوره مائده، ج ۲، ص ۶۶۴.

۴- مسلم، ج ۱، ص ۴۵۱.

۴- ابونضره می‌گوید: «در مجلس جابر بن عبدالله بودیم که یکی آمد و گفت: ابن عباس و ابن الزبیر در متعه زنان و تمتع حج با هم اختلاف دارند. پس جابر فرمود: ما متعه زنان و تمتع حج در زمان رسول الله ﷺ را انجام می‌دادیم. پس عمر ﷺ ما را از این دو عمل نهی نمود. ما هم دوباره این دو عمل را نکردیم».<sup>۱</sup>

### فصل دوم در احادیث مرفوع و نهی از متعه زنان

۱- سلمه بن الاکوع ﷺ می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در سال غزوه اوطاس (که همان سال فتح مکه است) سه روز برای متعه اجازه داد سپس نهی نمود».<sup>۲</sup>

۲- سبره الجهنی می‌گوید: رسول خدا در فتح مکه به ما اجازه داد که صیغه بکنیم و من صیغه کردم و سه روز من با همان زن صیغتی بودم بعداً رسول الله ﷺ فرمود: این زنان موقت را رها کنید» و در یک روایت لفظ تحریم آمده «حرمها رسول الله ﷺ» رسول الله آن را حرام نموده است و در روایت سوم: عبارت سبره چنین آمده «وان الله قد حرم ذلك الی یوم القیمه» الله تعالی متعه را تا روز قیامت حرام کرده است.<sup>۳</sup> روایت سبره در فتح مکه بوده است.

۳- عبدالله بن الزبیر به ابن عباس می‌گوید «فَجَرَبْتُ بِنَفْسِكَ فَوَ اللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتَهَا لَأَرْجَمَنَّكَ بِأَحْجَارِكَ».

«تو تجربه بکن. قسم بخدا اگر عمل متعه را بکنی ترا سنگ باران می‌کنم».<sup>۴</sup>

۴- علی ﷺ به ابن عباس می‌گوید «انک رجل تائه» (حیران و برگشته از صراط مستقیم).

۱- مصدر سابق.

۲- مصدر سابق.

۳- مصدر سابق.

۴- مصدر سابق، ص ۴۵۲.

یا می‌گوید «مهلاً یا ابن عباس» صبر کن ای ابن عباس، همانا رسول خدا در روز خیبر از این عمل (متععه) نهی فرمود.<sup>۱</sup>

ابن جریر (عبدالملک بن عبدالعزیز) اول قائل به جواز متعه بوده و بعد رجوع کرده است.<sup>۲</sup> ابن عبدالبر می‌گوید: «شاگردان ابن عباس از اهل مکه و یمن قائل به جواز متعه بوده‌اند بعداً فقها امصار (شهرها) متفق بر تحریم متعه شدند.»<sup>۳</sup>

علامه ابن حزم می‌گوید: «بعد از رسول الله ﷺ ابن مسعود و معاویه و ابو سعید و ابن عباس و سلمه و معبد پسران امیه بن خلف و جابر و عمرو بن حرث از صحابه، و سعید بن جبیر و عطاء و سائر فقهاء مکه از تابعین معتقد بجواز متعه بوده‌اند. با این همه: خود ابن حزم معتقد بتحریم آن است.»<sup>۴</sup>

اعتراض شماره هفت: نماز تراویح:

آقای نجمی در این مسئله واقعیت را بیان ننموده است و به خلیفه دوم تهمت می‌زند که او گفته است: «اگر این عمل بدعت هم باشد بهترین بدعتی است» ص ۳۹۴.

و عبارت صحیح بخاری را قطع و بریده نقل نموده است و جمله «و التي تنامون عنها افضل من التي تقومون یوم آخر اللیل و كان الناس یقومون اوله»: حذف کرده است.<sup>۵</sup> عمر رضی الله عنه می‌گوید: نماز در آخر شب بهتر است از این نماز جماعت در اول شب است و ادای آن به جماعت جائز است. بدعت دانستن آن بدعت است. بویژه برای کسانی که نمی‌توانند قرآن را تلاوت نمایند. و ادای جماعت در نماز نوافل در رمضان و غیر رمضان از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است چنانچه امام بخاری (رح) در «باب صلاة النوافل جماعة، ذکر انس و عائشه عن النبی صلی الله علیه و آله» می‌گوید: «قام رسول الله صلی الله علیه و آله فکبر و صففنا و رآه فصلی رکعتین ثم سلم فسلمنا حين

۱- مصدر سابق، ج ۱، ص ۴۵۲.

۲- صحیح ابوعوانه و فتح الباری، ص ۴۴۶، ج ۱۱. باب «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن نکاح المتعة».

۳- فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴۴۶.

۴- مصدر سابق.

۵- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۶۹، کتاب الصوم باب فضل من قام رمضان.

«سلم» رسول خدا ﷺ (در خانه من) بلند شد، سپس تکبیر گفت و ما هم پشت سر او صف بستیم پس دو رکعت (با جماعت) خواند و بعد سلام داد و ما هم سلام دادیم<sup>۱</sup>. و همچنین پیامبر ﷺ با ابن عباس نماز تهجد را با جماعت خوانده است.<sup>۲</sup>

«و عن انس بن مالك قال صليتُ انا و يتيم في بيتنا خلف النبي ﷺ و امي خلفنا ام سليم<sup>۳</sup>.»

و باب «اذا كان بين الامام و بين القوم حائط اوتره: فقام اناس يصلون بصلاته ﷺ ... صنعوا ذلك ليلتين او ثلاثاً<sup>۴</sup>.»

و همچنین ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ سه شب از شب‌های ليله القدر در ماه رمضان نماز نوافل را با ما با جماعت خوانده است<sup>۵</sup> پس جماعت در نماز نوافل یا تراویح جائز است و از رسول خدا ﷺ ثابت است. بنابراین دلائل عمر رضی الله عنه بدعتی را انجام نداده است؛ بلکه به انجام عملی جائز و ثابت امر نمود و بعد برای افضلیت آن که در خانه و آخر شب بخوانند تشویق نموده است.

اعتراض هشتم طلاق ثلاثه ص 396:

طلاق ثلاثه در یک مجلس با سه کلمه یا سه طلاق با یک کلمه در نزد جمهور علماء اهل سنت غیر از شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمت الله علیه) و بدون تقلید از خلیفه دوم رضی الله عنه سه طلاق حساب می‌شود.

و قرآن هم شیوه طلاق رجعی را بیان نموده است. و اگر کسی در یک مجلس سه طلاق با سه کلمه داد مطابق صریح نظم قرآن سه طلاق حساب می‌شود، اما با یک کلمه

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۵، کتاب الاذان، باب إذا زار الامام قوماً فأمهم و کتاب التهجید، ص ۱۵۸.

۲- بخاری، ج ۱، ص ۹۵، کتاب الاذان، باب يقوم عن يمين الامام بحذائه.

۳- بخاری، باب المرأة وحدها تكون صفاً، ص ۱۰۱.

۴- بخاری، ج ۱، ص ۱۰۱ و باب صلاة الليل، ص ۱۰۱ و باب فضل من قام رمضان، ج ۱، ص ۲۶۹.

۵- ابوداود حدیث ۱۳۷۵ باب قیام شهر رمضان، ص ۲۱۴ و الترمذی، حدیث ۸۰۶، باب ماجاء فی قیام شهر

رمضان و قال هذا حدیث حسن، ص ۱۹۷ و نسائی حدیث ۱۶۰۵ باب قیام شهر رمضان، ص ۲۶۵ و ابن

ماجه حدیث ۱۳۲۷ باب ما جاء فی قیام شهر رمضان، ص ۲۳۵.

سه طلاق حساب می‌شود یا یک؟ قرآن در این مورد سکوت نموده است؛ اما حدیثی را که ابن تیمیه به آن استناد نموده، از جانب راوی آن که ابن عباس است مورد استفاده قرار نگرفته و بدان عمل ننموده است، چون در سند آن داود بن حصین راوی مجروح موجود است.

و روایت صحیح مسلم از ابن عباس محتمل المعنی است در این مفهوم، صریح نیست و ابن عباس بر خلاف آن فتوی داده است. این روایت ابو الصهباء و ابن طاؤس شاذ است.

چنانچه مجاهد می‌گوید: مردی به ابن عباس گفت: «ان طَلَّق امرأته ثلاثاً» او زن خود را سه طلاق داده است ابن عباس خشمگین شده و می‌گوید: «از خدا نترسیدی؟ من برای شما راهی (رجوع) نمی‌بینم. شما نافرمانی پروردگارت را انجام داده‌اید، زن شما جدا شده است<sup>۱</sup>». این روایت عبدالله بن کثیر از مجاهد بود ابو داود می‌گوید:

۱- روی هذا الحدیث حمید الاعرج و غیره عن مجاهد عن ابن عباس:

۲- و رواه شعبه عن عمرو بن مره عن سعید بن جبیر عن ابن عباس:

۳- و ایوب و ابن جریج جميعاً عن عكرمة بن خالد عن سعید بن جبیر عن ابن

عباس:

۴- و ابن جریج عن عبدالحمید بن رافع عن عطاء عن ابن عباس:

۵- و رواه الاعمش عن مالک بن الحارث عن ابن عباس:

۶- و ابن جریج عن عمرو بن دینار عن ابن عباس:

همه ایشان می‌گویند که ابن عباس طلاق ثلاث را سه طلاق می‌داند و به سائل گفت: «همسرت از شما جدا شده و راه رجوع ندارید». مثل روایت اسماعیل از ایوب از عبدالله بن کثیر از مجاهد اما روایت حماد بن زید از ایوب عن عكرمة عن ابن عباس که ایشان طلاق ثلاث را با یک کلمه مثل انت طالق ثلاثاً یک طلاق می‌داند: این خطای حماد است زیرا اسماعیل بن ابراهیم از ایوب روایت کرده است که این قول عكرمة است نه

۱- به روایت ابو داود حدیث شماره ۲۱۸۳ باب نسخ المراجعة بعد التلقيات الثلاث.

ابن عباس بلکه قول ابن عباس و ابو هریره و عبدالله بن عمرو بن العاص اینست که اگر کسی زنی باکره خود را سه طلاق داد این زن برای این مرد حرام می‌شود تا نکاح ثانی با مرد دیگری صورت نگیرد برای شوهر اول حلال نمی‌شود.<sup>۱</sup>

ثانیا روایت مسلم: در دوران حیات رسول خدا ﷺ حدیثی با سند معتبر و بدون تعارض وجود ندارد؛ اما قصه طلاق رکانه با کلمه البتة درست و صحیح است چنانچه امام الشافعی رحمته الله روایت کرده است «ان رکانه طلق امرأته سهیمة البتة ... و قال و الله ما اردت الاواحدة فردھا الیه رسول الله ﷺ فطلقھا الثانیة فی زمان عمرو الثالثه فی زمان عثمان<sup>۲</sup>» «قال ابو داود هذا اصلح من حدیث ابن جریج ان رکانه طلق امرأته ثلاثا لا نهم اهل بینه و هم اعلم به» ابوداود گفته است: این حدیث، صحیح‌تر از حدیث ابن جریج است. همانا رکانه همسرش را سه طلاقه نمود و آنان خانواده و خویشاوندان وی بودند و نسبت به وی، آگاه‌تر بودند. و حدیث ابن جریج را گروهی از بنی رافع (و بعضی مجهول است) از عکرمه از ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ رکانه را قسم داد که شما از کلمه البتة چه هدفی داشته‌اید؟ رکانه گفت: «بجز یک طلاق منظور دیگری نداشتم».

«قال ﷺ الله قال (رکانه) الله قال ﷺ هو ما اردت و روی عن علی أنه جعلها (ای البتة) ثلاثا

رواه الترمذی باب ما جاء فی الرجل يطلق امرأته البتة».

و همچنان ابن عمر رضی الله عنهما سه طلاق را در یک مجلس یا با یک لفظ، طلاق سه‌گانه می‌داند.<sup>۳</sup> در نتیجه روایت صحیح مسلم از ابو الصهباء و ابن طاؤس شاذ است و بر صحت آن اتفاق محدثین نیست و امام بخاری خلاف آن را عنوان نموده است. می‌گوید: «باب من اجاز (او جوّز) اطلاق الثلاث» پس فتوای خلیفه دوم رضی الله عنهما موافق با دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همگام با جمهور صحابه است.

۱- ابو داود، حدیث شماره ۲۱۸۳.

۲- ابوداود، حدیث شماره ۲۱۹۱.

۳- به روایت از نسائی، حدیث شماره ۳۵۵۷.



اعتراض شماره ۹ گریه کردن بر مردگان ص ۴۰۰:

باب «قول النبی ﷺ یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه»: بخاری ص ۱۷۱ به روایت عبدالله بن عمر: «و قال عمر ﷺ یا صهیب اتبکی علیّ و قد قال رسول الله ﷺ ان المیت یعذب ببعض بکاء اهله علیه و فی روایه انّ المیت یعذب ببکاء الحیّ و فی روایه المغیره قال ﷺ من ینح علیه یعذب بما ینح علیه و فی روایه جابر بن عبدالله: قال ﷺ فلم (او) لا تبکی».

«و فی روایه عبدالله (بن مسعود) قال: قال النبی ﷺ لیس منّا من ضرب الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الاهلیّة»:

«و فی روایه ابی موسی انّ رسول الله ﷺ برئ من الصالحه و الحالحه و الشاقّه و فی روایه عائشه (رض)»

«قال ﷺ فاحث فی افواههنّ التراب»

«و فی روایه عبدالله بن عمر: قال ﷺ الا تسمعون انّ الله لا یعذب بدمع العین و لا بحزن القل و لكن یعذب بهذا أو أشار الی لسانه أو یرحم و ان المیت یعذب ببکاء اهله علیه — و کان عمر ﷺ یضرب فیه بالعصاء و یرمی بالحجاره و یحثی بالتراب».

«قالت امّ عطیّه اخذ علینا النبی ﷺ عند البیعه ان لا نوح».

گریه کردن خویشاوندان میت موجب عذاب می شود. هر میتی که نوحه بر وی خوانده شود، به سبب آن نوحه عذاب داده می شود. کسی که (هنگام مصیبت) به سر و صورت خود بزند و گریبانش را پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد از ما نیست. پیامبر خدا ﷺ از زنانی که (هنگام مصیبت) با صدای بلند گریه می کنند و گریبان چاک می دهند و موهای سرشان را می کنند، اعلام براءت نمود رسول الله ﷺ فرمود: «در دهانشان خاک بریز». ای زنانی که برای جعفر گریه می کنند رسول الله ﷺ فرمود: مگر نمی دانید که خداوند بخاطر اشک ریختن و اندوهگین شدن عذاب نمی دهد بلکه به خاطر این (اشاره بطرف زبان) عذاب می دهد یا رحم می کند و میت بخاطر آه و ناله

اطرافیان‌ش عذاب داده می‌شود. (در صورت رضایت میت یا وصیت کرده باشد) برای همین گفتار پر بار رسول خدا ﷺ، عمرؓ را که مرتکب چنین منهیاتی می‌شدند، با عصا و سنگ می‌زد و خاک بر آنها می‌ریخت. مادر عطیه (رض) می‌فرماید: «رسول الله ﷺ هنگام بیعت، از ما تعهد گرفت که نوحه خوانی نکنیم».

متأسفانه جناب معترض، تا حالا اشک بدون اختیار که از چشم خارج می‌شود و غم و اندوه دل همراه با گریه و آواز بلند و نوحه یکی می‌داند که نشانگر این است که ادبیات لغت عربی را نمی‌داند.

در حقیقت این اعتراضات را بر رسول خدا ﷺ وارد می‌کند. لکن به حيله‌گری اسم عمرؓ را مخاطب می‌گیرد. ثالثاً نصف عبارت بخاری را می‌بیند و نصف دیگر را نمی‌بیند الان امیدواریم که خواننده منصف قضاوت بکند ... عمرؓ در این مسئله مطابق گفتار رسول خدا ﷺ عمل نموده است.

اعتراض شماره ۱۰ نماز مسافر ص ۴۰۳:

قصر در سفر نزد بعضی از علماء واجب و در نزد بعضی رخصت است. و امام احمد می‌گوید: «مسافر مختار است که قصر بکند یا نمازش را کامل ادا نماید. «و القصر عنده افضل و هو قول جمهور الصحابة و التابعين» و امام الشافعیؒ قصر را واجب نمی‌داند. بدلیل اینکه مسافر با امام مقیم چهار رکعت می‌خواند: این مسأله بین مذاهب اربعه و صحابه و محدثین اهل سنت متفق علیه است.<sup>۱</sup>

و خود عثمانؓ در منی می‌گوید «ان القصر سنة رسول الله ﷺ و صاحبیه و لکنه حدث طغام (جاهل و غافل) فخفت ان یستتوا»: کسانی نادان جاهل از اعراب هستند که فکر می‌کنند نماز فرض چهار رکعتی، دو رکعت است.<sup>۲</sup>

۱- فتح الباری، ج ۳، ص ۶۹۳.

۲- فتح الباری، ج ۳، ص ۷۰۳.

## پیش‌بینی‌های رسول خدا ﷺ ص ۴۰۶

فرقه یا گروه سبائی در هر فرصتی تبلیغات می‌کردند. کسانی که بعد از رسول خدا ﷺ دعوی نبوت کرده‌اند و مانع زکاه و تارک نماز شدند، نباید مرتد نامید و حدیث «انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول كما قال العبد الصالح و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم ...» بر آنها اطلاق نمی‌شود و آنها مصداق این نمی‌گردند بلکه مصداق این حدیث کسانی هستند که از نبوت محمد حمایت و دفاع کرده‌اند و بر ارکان اسلام پایبند و مانعین زکات و تارکین نماز و مدعیان نبوت را ریشه کن و حکومت اسلامی را گسترش و قرآن موجود را جمع و در دنیا منتشر کردند .... و در بشارت‌های خدا و رسولش برای خلفای چهارگانه و برای کسانی که در صلح حدیبیه برای انتقام جوئی خون عثمان بیعت کردند و برای همه مهاجرین و انصار «و الذین اتبعوهم باحسان بدأ» آمده است. (منظور سوءاستفاده نموده است) مثل کسی که طرح یا نقشه‌ای می‌ریزد و سپس پشیمان شود و چنین صفتی در حق الله (تع) آن هم در آیاتی که صدها نشانه تأکید در آن وجود دارد:

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ ﴾

(فتح: ۱۸)

﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾

(التوبه: ۱۰۰)

محال و خلاف عقل و نقل است. البته در احکام، ناسخ و منسوخ وجود دارد. نه در اخبار قطعی لازم است انگیزه و علت عقیده فرقه سبائی را مطابق آنچه در تاریخ آمده است تا مشخص گردد جست‌وجو کرده این گروه از نسل یهود بوده است.<sup>۱</sup>

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۹۸-۹۹

۲- البدایه و النهایه ۱۶۷، ج ۷ - تاریخ

- ۳- ابن خلدون ص ۱۳۹، ج ۲
- ۴- لسان المیزان ص ۲۸۹، ج ۳
- ۵- التبصیر فی الدین لابی المظفر الاسفرائینی ص ۱۰۹ و الطبری ص ۹۰، ج ۵ و  
ص ۱۰۳-۱۰۴
- ۶- فجر الاسلام ص ۱۱۰-۱۱۱ و ص ۲۶۹
- ۷- فرق الشیعه للنوبختی ص ۴۱-۴۲ بتعلیق ال بحر العلوم
- ۸- رجال الکشی ص ۱۰۰-۱۰۱
- ۹- کتاب الرجال للحلی ص ۴۶۹
- ۱۰- تنقیح المقال المامقانی ص ۱۸۴، ج ۲.
- ۱۱- تاریخ شیعی: روضه الصفا ترجمه فارسی ص ۲۹۲، ج ۲ چاپ تهران
- ۱۲- منهج المقال ص ۲۰۳
- ۱۳- شرح نهج البلاغه ابن الحدید المعتزلی ص ۳۰۹، ج ۲
- ۱۴- الفرق بین الفرق ص ۲۳۳-۲۳۵
- ۱۵- و الفرق لسعد بن عبدالله الاشعری القمی ص ۲۱
- ۱۶- رجال الطوسی ص ۵۱ -
- ۱۷- التستری فی قاموس الرجال ص ۴۶۳، ج ۵.
- ۱۸- و عباس القمی فی تحفه الاحباب ص ۱۸۴ و الخوانساری فی
- ۱۹- روضات الجنان
- ۲۰- و الاصبهانی فی ناسخ التواریخ
- ۲۱- و صاحب روضه الصفا فی تاریخه ص ۳۹۳
- ۲۲- و الرازی فی اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۷
- ۲۳- و ابن حزم فی الفصل ص ۱۱۲، ج ۳ - ص ۱۱۳ و ص ۱۲۰، ج ۳
- ۲۴- الملل و النحل شهرستانی تحت عنوان السبئیة ص ۱۱، ج ۲
- ۲۵- تهذیب تاریخ ابن عساکر ص ۴۳۰، ج ۷
- ۲۶- فجر الاسلام ص ۳۵۴ - ص ۲۶۹ - ص ۲۷۰

۲۷- الشیعه فی التاریخ لمحمد حسین الزین ص ۲۱۲ - ۲۱۳

۲۸- تاریخ الیشعه محمد حسین المظفری ص ۱۰

۲۹- اعیان الشیعه و خاصه الجزء الاول من القسم الاول لسید محسن الامین فی

موسوعته

تمام خیانت‌های یهود را قرآن از دوران موسی علیه السلام تا زمان خاتم الانبیاء علیه السلام بر ملا و افشاء نموده و هیچ قومی را مثل ایشان ذلیل و خوار و رسوا و بد نام در عالم تا آخرالزمان معرفی ننموده است. در سوره البقره آیه (۴۰) تا آخر و در جای‌جای قرآن، مهمترین بحث، بیان مذمت‌های یهود است و در سوره الفاتحه قوم مغضوب علیهم ایشان‌اند. به سبب گناهان بی‌شمار خدای تعالی صورت انسانی ایشان را تبدیل به صورت بوزینه گردانید:

﴿ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾ (بقره: ۶۵)

این رسوائی تا قیامت برای آنها در قرآن ثابت است. همچنین به موسی علیه السلام گفتند: ای موسی تا آنها در آنجا (زمین مقدس) هستند ما هرگز وارد نخواهیم شد. تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید ما همین جا نشسته‌ایم.

﴿ قَالُوا يَمْوَسِيٰٓ اِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا اَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا

﴿ اِنَّا هُنَا قَنِعِدُونَ ﴾ (مائده: ۲۴)

و بزرگترین دشمن صحابه ایشان بوده‌اند.

﴿ لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِلَيْهِوَدَ وَالَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا وَلَتَجِدَنَّ

﴿ اَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّا نَصْرِيْٓ ﴾ (مائده: ۸۲)

«بطور مسلم دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهودیان خواهی یافت و نزدیکترین دوستان به یهودیان کسانی را می‌یابی که می‌گویند: ما نصاری هستیم.» و درخت این عداوت را عبدالله بن سبأ یهودی آبیاری نمود: که در نتیجه ما امروز کسی را در کره زمین دشمن‌تر از این قوم نسبت به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ندیده‌ایم و نخواهیم دید.

و در عوض: رسول خدا ﷺ با سران یهود از بنی قریظه و بنی نضیر در مدینه و خیبر به شدت برخورد. نمود چهار صد نفر از بنی قریظه را از دم شمشیر گذرانید و اموال بنی نضیر را در مدینه تصرف و مصادره نمود و زمین‌های خیبر را از آنها گرفت و بعداً وصیت کرد که یهود را از سرزمین عرب بیرون کنید. چنانچه این وصیت در دوران خلیفه دوم عمر فاروق رضی الله عنه انجام گرفت و همچنین بیت المقدس را از دست آنها گرفت و در دوران حکومت خلفای سه‌گانه ذلیل و خوار شدند. بدین خاطر به فکر انتقام‌جوئی افتادند تا عبدالله بن سبا یهودی بنام اسلام و محبت ظاهری اهل بیت در اواخر خلافت خلیفه سوم از حلم و بردباری او استفاده نموده و پایه عداوت و کینه دیرینه قوم خود را بر علیه اسلام و مسلمین بنیان گذاری نمود و با حيله و نیرنگ‌های مختلف، از مصر و کوفه و بصره برای خود حزبی تشکیل داد تا عثمان رضی الله عنه را به شهادت و علی رضی الله عنه را به زور شمشیر به خلافت رسانید و جنگ جمل را به راه انداخت و ده هزار صحابه و تابعین را به کشتن داد و همچنین در صفین هشتاد هزار نفر به قتل رسیدند و بعداً نیز به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته خود را به دوست دار علی رضی الله عنه و معتقد به الوهیت وی و وصی بودن وی از جانب رسول الله شدند و دسته دوم بنا بر تفسیر بالرای، یک آیه از قرآن را به دست گرفته و (ان الحكم الا لله) او را کافر می‌گفتند نعوذ بالله.

نیرنگ‌های عبدالله بن سبا عبارتند از:

۱- محمد ﷺ برای بازگشت دوباره از عیسی السلام شایسته‌تر است. این قضیه، مشهور به مسئله رجعت است.

۲- علی رضی الله عنه، وصی محمد ﷺ است.

۳- محمد ﷺ خاتم الانبیاء و علی رضی الله عنه خاتم الاوصیاء است.

۴- خلافت، حق علی رضی الله عنه بوده است و آنهایی که این حق را گرفته‌اند، ظالم‌اند.

۵- عثمان خلافت را به ناحق گرفته است. و این حق وصی رسول الله ﷺ است.

۶- و اظهروا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر

تاریخ طبری واقعه سال ۳۵ هجری ص ۳۷۸، ج ۳.

و البدایه و النهایه واقعه سال ۳۴ ص ۱۶۷، ج ۷.

۷- عبدالله بن سبأ بر ابوبکر و عمر و عثمان و تمام صحابه طعنه می‌زد و از آنها تبرّی (بیزاری) می‌جست و می‌گفت که علی علیه السلام چنین دستوری داده است. بعداً علی علیه السلام او را گرفت و او را مورد مؤاخذه قرار داد و وی نیز اعتراف نمود. حضرت امیر دستور داد که او را بکشند ولی مردم نگذاشتند و او را به مدائن تبعید کرد.<sup>۱</sup>

۸- جماعت زیادی از اهل علم، از اصحاب علی علیه السلام نقل نموده‌اند که عبدالله بن سبأ یهودی بوده و سپس مسلمان شده و اظهار محبت علی علیه السلام را می‌کرد و می‌گفت که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام بوده و علی علیه السلام هم وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است.<sup>۲</sup>

۹- امامت علی فرض است.<sup>۳</sup>

۱۰- و من از دشمنان او بیزارم.<sup>۴</sup> (یعنی کسانی که خلیفه شده‌اند)

۱۱- هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام به او می‌رسد. می‌گوید شما دروغ می‌گوئید شما اگر سر او را در هفتاد صره (کیسه) بیارید و هفتاد شاهد عادل گواهی موت او را (یعنی شهادت) بدهند، من قبول نمی‌کنم. او نه مرده و نه کشته شده، او نمی‌میرد تا مالک زمین (دنیا) نگردد.<sup>۵</sup>

۱۲- او به مصر رفت و در آنجا علم و تقوای خود برای مردم ظاهر نمود (تظاهراً) و هنگامی که در مردم نفوذ پیدا کرد، مسلک و مذهب خود را ترویج داد.<sup>۶</sup>

۱- حاشیه رجال کشی، ص ۱۹۰.

۲- حاشیه رجال کشی، ص ۱۹۲، ۱۰۸.

۳- حاشیه رجال کشی، ص ۱۹۲ و ۱۰۱ و ۱۰۸.

۴- مصدر سابق، ص ۱۰۸ و در بعضی از نسخه‌ها، ص ۱۹۲.

۵- فرق الشیعه نوبختی، ص ۴۳ و ۴۴ و ص ۲۲ چاپ حیدریه نجف، عراق سال ۱۳۷۹ هجری مطابق ۱۹۵۹ میلادی - رجال کشی، ص ۱۹۰ چاپ اول بها ۱۳۸۲ هجری در حاشیه از محمدتقی فاضل میبدی الموسویان.

۶- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۸.

به عقیده وی هر نبی، وصی و خلیفه دارد، وصی و خلیفه رسول الله ﷺ غیر از علی ﷺ کسی دیگر نیست.

۱۳- امت در حق علی ظلم کرده است و حق او را (یعنی خلافت) و ولایت را غصب نموده‌اند. باید همه مردم دست از طاعت و بیعت عثمان بکشند و علی ﷺ را نصرت کنند.<sup>۱</sup>

۱۴- او اول کسی بود که معتقد به ولایت علی ﷺ بود و از باقی صحابه بیزار و آنها را کافر می‌انگاشت.<sup>۲</sup>

و کسانی که جنگ جمل را به راه انداختند و از پیمان‌نامه صلح بین علی ﷺ و عائشه ﷺ و از خطبه و اظهار رضایت و محبت کامل علی ﷺ از خلفاء سه‌گانه ابوبکر و عمر و عثمان آگاهی داشتند در ذی قار: بشدت ناراحت و غمگین شدند و ایشان عبارتند از اشتر نخعی - شریع بن اوفی، عبدالله بن سبأ المعروف با بن السوءاء و سالم بن ثعلبه و غلاب بن الهیثم همراه با دو هزار و پانصد نفر و در این جماعت یک نفر از صحابه کرام نبوده است.<sup>۳</sup>

در عنوان «مسیر علی ﷺ من المدینه الی البصره» جلد هفت چنین آمده است: «و کسانی که با تبلیغات منافقانه عبدالله بن سبأ متاثر گردیدند و بانیان فساد بر علیه عثمان ﷺ در منطقه کوفه ظاهر شدند عبارتند: از صعصعه بن صوحان - کمیل بن زیاد - مالک بن یزید الاشر نخعی - علقمه بن قیس نخعی، ثابت بن قیس نخعی، جندب بن زهیر العامری، جندب بن کعب الازدی، عروه بن الجعد، عروه بن الحمق الخزاعی<sup>۴</sup>» شخص دوم که عقیده باطل عبدالله بن سبأ را بر علیه اصحاب رسول خدا ﷺ دنبال کرد و به دیگران منتقل نمود، سلیم بن قیس هلالی است که کتاب کوچکی از او بنام اسرار آل

۱- روضه الصفا، ج ۲، ص ۲۹۲، چاپ ایران.

۲- رجال کشی، ص ۱۰۱ و ۱۰۸، حدیث ۱۸۴، چاپ مؤسسه الاعلامی بکر بلاء عراق.

۳- البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۳۹.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۸۶، تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۶۵ واقعه سال ۳۳.



محمد موجود است، بعینه همان بدبینی و بغض و کینه عداوت عبدالله بن سبأ را در حق اصحاب رسول خدا ﷺ زنده و ادامه و منتقل نموده است. تحت حدیث شماره چهارده، عنوان‌های ذیل را بدون سند و دلیل اختراع نموده است.

- ۱- بدعت‌های ابوبکر و عمر
- ۲- غصب فدک
- ۳- نقشه قتل امیر المؤمنین
- ۴- حبس خمس
- ۵- الحاق خانه جعفر بن مسجد
- ۶- بدعت در غسل جنابت
- ۷- بدعت در ارث جد
- ۸- آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند
- ۹- قضاوت باطل در مورد نصر بن حجاج و جعده و ابن و بره
- ۱۰- بدعت درباره طلاق
- ۱۱- حذف علی خیر العمل از اذان
- ۱۲- بدعت در حکم همسر مفقود
- ۱۳- بدعت‌های عمر درباره عجم
- ۱۴- بدعت در حکم سرقت
- ۱۵- پشتوانه دروغین بدعت‌های عمر
- ۱۶- بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن
- ۱۷- اعتراضات و اهانت‌های ابوبکر و عمر به پیامبر ﷺ
- ۱۸- سوابق سوء ابوبکر و عمر و عثمان در مسئله خلافت
- ۱۹- ابوبکر و عمر بدتر از عثمان: حدیث موضوع شماره پانزده
- ۲۰- احتجاجات امیر المؤمنین در مورد ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ
- ۲۱- چرا باید ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟

۲۲- سند بت پرستی ابوبکر و عمر

۲۳- ظلم ابوبکر و عمر در استدلال به حق امیر المؤمنین

۲۴- کوتاهی امت در لعنت گمراه‌کنندگان.

حدیث شانزده پیشگویی‌های حضرت عیسی درباره پیامبر و امامان. حدیث هیجده کلام امیر المؤمنین درباره بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهما حدیث بیست چهار اهانت عایشه به امیر المؤمنین است. حدیث بیست و هفت، گزارش ابن عباس از نوشتن کتف و حدیث سی هفت سخنان معاذ بن جبل هنگام مرگ، سخنان ابو عبیده بن جراح و سالم هنگام مرگ، سخنان ابوبکر هنگام مرگ و عمر. همه این گفته‌ها طعنه، تهمت، افترا و اختراع بر علیه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و انتقام جوئی و حمایت از بنی قریظه و بنی نضیر و مشرکین مکه و مدینه و دور و بر آن بوده و اسمی از ابو جهل، و امیه بن خلف: و ابو لهب و کسانی که در جنگ بدر به دست صحابه به هلاکت رسیدند - و کعب بن اشرف و ابو رافع عبدالله بن ابی الحقیق و عبدالله بن ابی و ... است. در کتاب‌های ایشان یادی از اصحاب پیامبر نشده؛ بلکه انتقام آنان را از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گرفته و می‌گیرند. رساله سلیم بن قیس جزوه‌ای کوچک است، لکن مترجم آن، اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی آن را تبدیل به کتابی هفتصد و هفتاد و پنج صفحه‌ای کرده است.

و جناب محمد باقر الانصاری الزنجانی الخوئینی آن را در سه جلد بزرگ در آورده و هر چه دلش خواسته بر علیه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفته و نوشته‌اند. و هر کتابی را باز بکنید مصداق آیه هشتاد و دو سوره مائده را می‌بینید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا لِّلْهُودِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾

(مائده: ۸۲)

و همچنین اگر کتاب اصول کافی را بنگرید، خواهید دید که ده‌ها برابر از متقدمین خود اضافه گوئی و افراط در توهین بر علیه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام داده است و قرآن را برای اثبات امامت علی علیه السلام و اولادانش تحریف نموده است. مثلاً جمله:

۱- ﴿وَأُخْرُ مُتَشَبِهَةٌ﴾ (آل عمران: ۷)  
 گفته که مراد فلان (ابوبکر) و فلان (عمر) است. و مراد از آیات محکّمات علی و ائمه هستند.<sup>۱</sup>

۲- و درباره آیه ۱۹ سوره الانشقاق ﴿لَتَرَکُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ می‌گوید: منظور ابوبکر و عمر و عثمان است که بعد از پیامبر ﷺ خلیفه واقعی را ترک نمودند و مانند سامری، دنبال گوساله‌پرستی رفتند.<sup>۲</sup>

۳- ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلٰیٰ أَدْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى﴾ (محمد: ۲۵)  
 ولایه امیر المؤمنین<sup>۳</sup> منظور آیه ابوبکر، عمر و عثمان است که با ترک ولایه امیر المؤمنین مرتد شدند.

۴- ﴿وَكُرْهَٰ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾ (الحجرات: ۷)  
 می‌گوید: الاول ابوبکر و الثانی عمر و الثالث عثمان. مترجم کتاب، جواد مصطفوی، می‌گوید: «و همچنین غاصبین خلافت عین کفر و فسق و عصیانند<sup>۴</sup>». در این باب تقریباً یکصد آیه را تحریف نموده است آنچه را که عبدالله بن سبأ و سلیم بن قیس عقید و تبلیغات می‌کردند جناب کلینی با افراط بیشتر احیاء نمود و همچنین محقق اول علامه الحلی در قرن هفتم در کتاب منهاج الکرامه خط و مسیر کلینی را دنبال نمود و چهل آیه قرآن را تحریف معنوی کرده است.

و در عصر حاضر جناب مرتضی عسکری قلم بدست گرفته و آستین را بالا زده و می‌گوید عبدالله بن سبأ کان لم یکن است و تبلیغات او چیزی نبوده است.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نکت و تنف من التنزیل فی الولاية، ج ۲، ص ۲۸، حدیث ۱۰۹۴.

۲- مصدر سابق، ج ۲، ص ۲۸۱، حدیث ۱۰۹۶.

۳- مصدر سابق، ج ۲، ص ۲۸۹، حدیث ۱۱۲۲.

۴- مصدر سابق، ص ۲۹۹، حدیث ۱۱۵۰.

- ۱- پس از رحلت آن حضرت، اصحاب رسول خدا ﷺ (جز چهار نفر) با قرآن و اهل بیت چه کردند.
- ۲- و در برابر احادیث پیامبر چه نقشی را ایفاء نمودند.
- ۳- ایشان خاندان پیامبر را از جامعه طرد نموده، خانه نشین ساختند و با آنان آن گونه رفتار نمودند که زبان را یارای برشمردن آنها نیست.
- ۴- تمام آن احادیث را در آتش سوزانیدند.
- ۵- عمر نیز در دوران حکومتش، سیاست منع حدیث را به شدت دنبال نمود.
- ۶- در زمان عثمان مبارزه دستگاه خلافت علیه نقل احادیث شدیدتر شد.

نکته:

مقصد جناب مرتضی عسکری از قرآن همانست که محمد کلینی به آن معتقد است قرآن کلینی هفده هزار آیه است و آن در دست صاحب الزمان است تا حالا او را کسی غیر از علی علیه السلام ندیده است.

«فاذا قام القائم علیه السلام قرأ کتاب الله عزوجل علی حدّه و اخرج المصحف الذی کتبه علی علیه السلام»<sup>۱</sup>  
 «ان القرآن الذی جاء به جبرئیل علیه السلام الی محمد صلی الله علیه و آله سبعة عشر الف آیه»<sup>۲</sup>.

قرآنی که جبرئیل آن را برای محمد صلی الله علیه و آله آورده هفده هزار آیه است و مقصدش از احادیث همان احادیث موضوعی و ساختگی سلیم بن قیس هلالی و محمد کلینی هستند.

مثل حدیث: «انّ امیر المؤمنین قال: ان ذلك الحمار (ای عفیر) کلم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: بابی انت و امی - انّ ابی حدّثنی، عن ابیه، عن جدّه، عن ابیه انه کان مع نوح فی السفینة فقام الیه نوح فمسح

۱- اصول کافی، حدیث شماره ۳۵۷۶-۳۵۸۳، کتاب فضل القرآن، ج ۴، ص ۴۴۴.

۲- مصدر سابق، ص ۴۴۶.

علی کفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار یرکبه سید النبیین و خاتمهم فالحمد لله الذی جعلنی ذلک الحمار»<sup>۱</sup>.

همانا امیرالمؤمنین گفت: «آن الاغ (بنام عفیر) گفت: پدر و مادرم قربانت، پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش نقل کرد که او با جناب نوح در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست بر پشت او کشیده و گفته: از پشت این الاغ (خر) الاغی آید که سید پیغمبران و آخرین ایشان بر آن سوار شود خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد!!) اهل سنت غنی‌ترین ملل در دنیا نسبت به نقل حدیث صحیح، خلفاء اربعه و باقی صحابه پیامبر ﷺ هستند.

و نمره محدثین کرام اهل سنت در روایات احادیث صحیح بیست است و هیچ مذهبی در دنیا دارای چنین امتیازی نبوده و نخواهد شد.

معلوم نیست آقای عسکری، منظورش از اهل بیت چه کسانی است؟ اگر مرادش علی ﷺ و اولادانش است، مسلماً تاریخ: خلاف نوشته و مقصود او را ثابت کرده است البته برای کسی که با دیده ایمان و انصاف بنگرد.

چنانچه علی ﷺ رضایت قلبی خودش را از خلیفه اول و دوم اظهار می‌فرمایند: «و ولیهم فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه<sup>۲</sup>» «قال: لما ظهر علیّ یوم الجمل قال ایها الناس ان رسول الله ﷺ لم یعهد الینا فی هذه الامارة شیئا حتی رأینا من الرأی ان نستخلف ابابکر فاقام و استقام حتی مضی لسبيله ثم ان ابابکر رأی من الرأی ان یرتخلف عمر فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه ثم ان اقواماً طلبوا الدنیا فکانت امور یقضی الله فیها<sup>۳</sup>»، و مرادش از «اقواماً» ممکن

۱- مصدر سابق، ج ۱، ص ۳۴۳، باب ما عند الائمة من سلاح رسول الله ﷺ و متاعه، حدیث شماره ۶۲۹.

۲- نهج البلاغه، کلام و سخن شماره ۴۶۷، امام احمد و بیهقی در «دلائل النبوة» با سند حسن آن را از عمرو بن سفیان روایت کرده است.

۳- تاریخ الخلفاء للسيوطی، ص ۱۲ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۲۸.

است معاویه باشد یا گروه خوارج و سبائیه هستند و همچنین سخن شماره ۴۶۹: علی رضی الله عنه می‌فرماید: «یهلک فیّ رجلاً محبّ مفرط و باهت مفتر»<sup>۱</sup>. (بهتان ساختگی)

«و قال رضی الله عنه هلک فیّ رجلاً، محبّ غال و مبغض قال»<sup>۲</sup> ترجمه حدیث شماره ۴۶۹ دو کس در مورد من هلاک خواهند شد دوست غلوکننده و دشمن بهتان زننده یا دروغگو. یا به عبارتی دیگر دوست غلوکننده و دشمن و مبغض گویند. این سه حدیث علی رضی الله عنه بینی فرقه سبائی و خوارج را به خاک مالید و اهل سنت را پاک و صاف نمود و حقیقت و باطن مرتضی عسکر و محمد صادق نجمی و امثال آنان را برملا کرد.

رهبری مردم را حاکمی بدست گرفت که حق را بر پا داشت و خود بر جاده حق گام برمی‌داشت تا آنجا که در راه دین، پیکر خود را بر زمین نهاد. این عبارت نهج البلاغه همان روایت امام احمد و بیهقی است که با توضیح و تفسیر کامل روایت شده است که مراد از این والی، با صراحت کامل، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه بوده‌اند.

بحمدلله متقدمین اهل سنت و متاخرین آنها دوستدار علی رضی الله عنه هستند، نه درباره وی غلو می‌کنند و نه دشمن بهتان‌زننده، اما فرقه سبائی، محبّ غالی و اباضیه (خوارج) مبغض قال هستند.

حال به بررسی احادیثی که جناب محمد صادق نجمی که در ص ۴۰۶ تا ص ۴۱۰ نقل نموده و عقیده باطل خود را از آن استنباط کرده، پردازیم.

۱- روایت سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله

«و ان ناساً (او) اناساً من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی (او)

اصحابی اصحابی فیقول انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم»<sup>۳</sup>.

۲- روایت دوم: «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله.... ثم یؤخذ برجال

من اصحابی ذات الیمین و ذات الشمال فاقول اصحابی فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ

۱- نهج البلاغه، ص ۵۵۸.

۲- مصدر سابق.

۳- بخاری، کتاب الانبیاء، باب قول الله، تعالی: «واتخذ الله، ابراهیم خلیل»، ص ۴۷۳.

فارقتهم و ذکر عن ابی عبدالله (ای البخاری) عن قبیصه (شیخ البخاری) قال هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابوبکر.<sup>۱</sup>

و در تفسیر سوره المائده باب «قوله ان تعدّ بهم فاتهم عبادک» کلمه و «انّ ناساً - یا رجالاً» آمده است. این روایت سعید بن جبیر عن ابن عباس است ص ۶۶۵، ج ۲.  
و باز هم در تفسیر سوره المائده باب «قوله و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم لفظ و انه يجاء برجال من امتي و کلمه اصحابی یا اصحابی» آمده است ص ۶۶۵، ج ۲.  
و در سوره الانبياء جمله: «الا انه يجاء برجال من امتي و بعد فاقول يا رب اصحابي فيقال لا تدري ما احدثوا بعدك (و) فيقال انّ هؤلاء لم يزلوا مرتدين الى اعقابهم منذ فارقتهم» آمده است.<sup>۲</sup>

و در کتاب الرقاق باب «كيف الحشر جملة و انه سيحجاء برجال من امتي (و) فاقول اصحابي یا اصحابي» آمده است. ص ۹۶۶، ج ۲.

و در کتاب الحوض به روایت عبدالله بن مسعود به جمله «وليرفعنّ (معى) رجال منكم (و) فاقول يا رب اصحابي» آمده است. ص ۹۷۴ و به روایت انس، کلمه ناس آمده و به روایت سهل بن سعد «اقوام اعرفهم» آمده و به روایت ابو هريره «رهنط من اصحابي» آمده و به روایت سعید بن المسيّب: «رجال من اصحابي» آمده و دوباره به روایت ابو هريره کلمه «زمره حتى اذا عرفتهم» آمده و در روایت اسماء بنت ابی بکر کلمه ناس آمده، کتاب الحوض ص ۹۷۵ و در کتاب الفتن باز هم روایت اسماء «فيؤخذ بناس من دوني» آمده و به روایت عبدالله بن مسعود «رجال منكم» آمده است. ص ۱۰۴۵، ج ۲.

و به روایت سهل بن سعد: «اقوام اعرفهم ويعرفوني» آمده ص ۱۰۴۵، ج ۲ و در کتاب الفتن به روایت ابو هريره حديث مرفوع: «هلكة امتي على ايدي غلطة من قريش» و ص ۱۰۴۶.

۱- کتاب الانبياء، باب قول الله، عزوجل «واذكر في الكتاب مريم إذ تنبذت من اهلها»، ص ۴۹۰.

۲- بخاری، ج ۲، ص ۶۹۳.

به روایت زینب بنت جحش حدیث «ویل للعرب بن شر قد اقترب» آمده و به روایت ابو هریره حدیث «و تظهر الفتن و یكثر المخرج» (القتل) آمده و به روایت ابن عمر حدیث «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض» آمده است.

و به روایت جریر بن عبدالله البجلی مثل روایت ابن عمر آمده و به روایت ابو هریره به دو طرق حدیث «ستكون فتن القاعدة فیها خیر من القائم» نقل شده است. ص ۱۰۴۸.  
و در روایت ابوبکره حدیث فقال ﷺ «ابنی هذا (ای حسن) سید و لعل الله ان یصلح به بین فئتين من المسلمین» آمده است.<sup>۱</sup> حال نیز ترجمه احادیث ذکر شده:

۱- گروهی از مردم که از جمله اصحاب بوده‌اند، به سمت چپ برده می‌شوند. سپس می‌گویم این گروه از اصحاب من بوده‌اند. در جواب می‌گویند اینها بعد از تو همیشه به عقب برگشته‌اند. و در حدیث دوم، کلمه برجال یعنی چند نفر مرد از اصحاب من به سمت چپ برده می‌شوند. و در حدیث سوم و چهارم کلمه «برجال من امتی» یعنی چند نفر مرد از امت من بسوی چپ برده می‌شوند و همچنین در حدیث پنج و شش، کلمه «برجال من امتی» یا «رجال منکم» یعنی چند نفر از امت من یا چند نفر مرد از شما بسوی چپ برده می‌شوند و در حدیث انس کلمه «ناس» بصیغه نکره یعنی تعداد کمی از مردم و در حدیث سهل بن سعد کلمه اقوام یعنی تعداد کمی از مردم و در حدیث ابو هریره کلمه «رهط» با صیغه نکره یعنی چند نفری و کلمه رهط حداقل به سه نفر اطلاق می‌شود و در حدیث دوم ابو هریره، کلمه «زمره» با همان معنی نکره و همچنین در حدیث اسماء، کلمه ناس و در حدیث ابن مسعود رجال باز هم بصیغه تقلیل آمده. در نتیجه کلمه «ناساً، اناس، رجال، اقوام، رهط، زمره» همه کلمه نکره و به صیغه تقلیل آمده‌اند. کسانی که معلومات کمی از ادبیات عربی داشته باشند می‌دانند که معنی نکره یا کلمه تصغیر یا تقلیل بمعنی جمع قلت است نه بمعنی جمع کثرت.

و جناب آخوند نجمی یا علم به ادبیات عربی نداشته یا اینکه عمداً خود را به صف جاهلان زده و صیغه نکره و جمع قلت را به جمع کثرت ترجمه کرده و فهمیده و در

۱- بخاری، ج ۱، ص ۵۱۲، کتاب المناقب، باب علامات النبوة.



تمام تواریخ اسلامی و غیر اسلامی به صورت تواتر علم ضروری و بدیهی ثابت شده که جمعیت اصحاب رسول الله ﷺ به حدی زیاده بوده‌اند که حکومت اسلامی را بدست گرفته و با ابر قدرت‌های زمان خود مثل ایران و روم جنگیدند و غالب شدند و حکومت اسلام را عالم‌گیر نمودند و همچنین کسانی که با انکار زکات و ترک نماز و دعوی نبوت مرتد شدند، همه آنها را سرکوب نمودند.

پس همه پیش‌بینی‌های رسول خدا ﷺ کاملاً صحیح بوده، اما متعصب مقلد و بدخواه، اراده و فهم باطل داشته و مردم کم‌سواد و ناآگاه را دچار حیرت نموده و از راه راست منحرف نموده و عاقبت زشتی را برای خود رقم زده و ضلالت را برای دیگران به جای گذاشته است.

### بحث دوم کلمه اصحابی است

در بعضی از روایات کلمه «اناسا من اصحابی» و در بعضی دیگر «رجال من اصحابی» و در بعضی دیگر از روایات «برجال من امتی» آمده و همچنین در نداء پیامبر ﷺ کلمه «اصحابی اصحابی» به صیغه تصغیر روایت شده است که همه این کلمات، نکره و اسم مصغر هستند که دلالت صریح بر جمع قلت دارند و آن معنی و مفهومی را که فرقه سبائی بدان عقیده داشته‌اند، از این کلمات برداشت نشده و نخواهد شد.

### بحث سوم حدیث عمار رضی الله عنه (ثقتله الفئه الباغیه) است<sup>۱</sup>

و استنباط ضعیف و نادرست اهل التشیع به حدیث: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض<sup>۲</sup>» رواه البخاری به روایت ابن عمر و ابوبکره و در روایت ابن عباس: «لا ترتدوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض<sup>۳</sup>» دلیل ظاهر برای خوارج و اباضیه است

۱- بخاری، ج ۱، ص ۶۴، باب التعاون فی بناء المسجد.

۲- رواه البخاری به روایت ابن عمر و ابوبکره.

۳- بخاری، کتاب الفتن، باب قول النبی ﷺ: «لا ترجعوا بعدی کفاراً»، ج ۲، ص ۱۰۴۸.

نه اهل تشیع. آنان کلمه باغیه را بمعنی کفر و کافر ترجمه یا تاویل می‌کنند و بر معاویه و لشکریان او تاخته‌اند.

و خوارج از حدیث صریح «لا ترتدوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض» به کفر علی و معاویه و عمرو بن عاص و لشکریان ایشان استنباط نمودند.

و اهل تشیع در جواب حدیث خوارج، عاجز و ناتوان هستند. زیرا که جمله «لا ترتدوا کفاراً» ظاهر و صریح است و محل تاویل را ندارد و حادثه «ضرب رقاب» در بین ایشان رخ داده است. (یعنی علی و معاویه (رض)).

۳- دیدگاه سوم مذهب اهل سنت و جماعت است که در مقابل شیعه و خوارج قیام نموده و دلیل آنها را حمل بر مفهوم غلط از قول صحیح و صریح رسول خدا ﷺ کرده و امتیاز مذهب ناجیه را نصیب خود نموده است. اهل سنت می‌گویند: «سرکشی گناه است و اگر باغی بدون دلیل، سرکشی کند، کیفر آن قتل است و در روز قیامت سزای دیگری برای این گناه ندارد و اگر باغی دارای دلیل باشد و در دلیل خود خطای اجتهادی داشته باشد، از کیفر دو دنیا معاف است. پس معاویه رضی الله عنه خواهان انتقام گرفتن از قاتلین عثمان رضی الله عنه بوده همان گونه که امیر المؤمنین برای گرفتن خون عبدالله بن خبیب از اهل مهران انتقام گرفت و چهار هزار نفر را به قتل رسانید.

پس کسانی که سرکش و سرکشی (باغی و بغاوت) را به کافر و کفر تعبیر می‌کنند، این تعبیر آنان بدون دلیل بوده و از اختراعات خودشان است. اما در مقابل خوارج و استدلال ایشان به حدیث «لا ترتدوا کفاراً» اهل سنت عقیده دارند که کلمه کفر در همه جا بمعنی خروج از اسلام تعبیر نمی‌شود بدلیل اینکه قتل و قتال در فطرت بشر است و مسلمان با این عمل گناه کار می‌شود مگر هنگامی که بدون دلیل و از روی عناد باشد.

چنانچه خود قرآن قتال دو طائفه را با صفت مؤمنین تعبیر می‌کند: «وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما»؛ و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ و قتال پردازند آنها را آشتی دهید: مؤمنان برادر یکدیگر پس برادران خود را صلح و آشتی دهید و از الله بترسید تا مشمول رحمت او شوید. سوره حجرات آیه ۹-۱۰.

خداوند، پس از قتالی که بین دو گروه رخ می‌دهد، هنوز آنان را به اهل ایمان تعبیر می‌کند. و همچنین رسول خدا ﷺ درباره حسن ﷺ می‌فرماید: «ابنِ هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» این پسر من سید است و شاید الله عزوجل به واسطه او در بین دو طائفه از مسلمین صلح و آشتی دهد، که مسلماً یکی از آن دو طائفه معاویه ﷺ و لشکریان او هستند. در نتیجه صفت سرکشی و قتال با صفت ایمان و اسلام جمع شده و آن شخص را از اسلام و ایمان خارج نکرده و نمی‌کند و در عبارت دیگر، جنگ بین دو گروه مسلمین به کلمه فتنه یا شر تعبیر شده است.

چنانچه رسول خدا ﷺ می‌فرماید «سَتَكُونُ فِتْنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ» یا می‌فرماید «وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ»: یا: «تَظْهَرُ الْفِتْنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ» (ای القتل) چنانچه امام بخاری رحمت الله علیه در صحیح خود می‌گوید.

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ (انفال: ۲۵)

«و ما كان النبي ﷺ يحذر من الفتن» ص ۱۰۴۵ ج ۲ در این کتاب بیست و هشت عنوان، و هشتاد و هفت حدیث صحیح و موصول روایت نموده است.

### معنی فتنه از دیدگاه قرآن<sup>۱</sup>

واژه «فتنه» در قرآن دارای تعابیر مختلفی است. از جمله:

﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ﴾ (الذاریات: ۱۴)

«بچشید عذاب خود را».

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ (الذاریات: ۱۳)

«همان روزی است که آنها را برآتش می‌سوزانند». (۱- که به معنی تفرقه و نفاق می‌آید).

﴿يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ﴾ (التوبه: ۴۷)

«و بسرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه) می‌پرداختند».

۱- فتن، جمع فتنه است و به معنی انداختن طلا در آتش است تا خالص گشته و ناخالصی از آن جدا گردد.

﴿ لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ ﴾ (التوبه: ۴۸)

آنها (یعنی منافقین) پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی (تفرقه) بودند». (۲- به معنی افتادن در گناه آمده است).

﴿ وَلَا تَفْتِنِي ۗ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ﴾ (التوبه: ۴۹)

«و ما را به گناه نیفکن آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گناه افتاده‌اند». (۳- به معنی آزمایش و امتحان هم آمده است).

﴿ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا ﴾ (طه: ۴۰)

«و بارها تو را آزمودیم». (۴- به معنی آزمایش است).

﴿ وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً ۗ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴾ (أنبياء: ۳۵)

«و شما را باید لها و خوبیها آزمایش می‌کنیم و سرانجام به سوی ما باز گردانده می‌شوید». (۵- به معنی فریب دادن هم آمده است).

﴿ وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ﴾ (اسراء: ۷۳)

«نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند تا غیر آن را به ما نسبت دهی».

همچنین بر افعالی که پروردگار و از انسان صادر شود اطلاق می‌شود. مثل بلا و مصیبت، قتل، عذاب، معصیه و ... و اگر از جانب الله تعالی باشد بر وجه حکمت است و اگر از انسان و بدون دستور پروردگار صادر شود، مذموم است.

﴿ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ﴾ (بقره: ۱۹۱)

«شک و اخراج مشرکین، شما را از شهر مکه از کشتار (در حرم) بدتر است».

﴿ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ﴾ (بقره: ۲۱۷)

«کفر در حرم و مسجد الحرام و بیرون کردن ساکنان آن و ایجاد فتنه حتی از قتل بالاتر است».

﴿ إِنَّ الَّذِينَ فَتِنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَهُمْ

عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴾ (بروج: ۱۰)

«کسانی که مردان و زنان با ایمان را عذاب دادند سپس توبه نکردند برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است».

این فتنه از انسان صادر شده و مذموم است.

﴿لِتَفْتَنَهُمْ فِيهِ﴾

(طه: ۱۳۱)

«تا آنها را در آن (نعمت‌ها) بیازماییم».

این فتنه همان حکمت الهی است.

در نتیجه، فتنه به معنی فساد و قتل و عذاب و ... در زمان خلفای سه گانه بحمدالله دیده نشده و آنانی که با دعوی نبوت و انکار زکات و ترک نماز مرتد شدند، سرکوب و از بین برداشته شدند و فتنه بمعنی فساد و تفرقه‌انگیزی بین مسلمین از گروه فرقه عبدالله بن سبأ و همراهانش در اواخر خلافت ذی النورین دیده شده است. این فتنه سرانجام به شهادت خلیفه سوم منجر گردید. اما فتنه به معنی قتل، کشتار و ایجاد تفرقه بین مسلمین طاهر گردید. بعد از شهادت خلیفه سوم تا زمان صلح امام حسن با معاویه رضی الله عنه دیده شده و امام حسن رضی الله عنه با صلح خود دروازه فتنه را بست و امتیاز این پادشاه را نصیب خود گردانید. فتنه دوم در زمان خلافت یزید رخ داد که به شهادت امام حسین و اهل بیت او تمام شد و فتنه سوم در زمان عبدالملک و عبدالله بن الزبیر رخ داد که سرانجام به شهادت وی انجامید و فتنه چهارم در اواخر خلافت بنی‌امیه و ابتدای خلافت بنی‌عباس رخ داد و به افول خلافت بنی‌امیه منجر گردید و بعداً در دوران خلافت بنی‌عباس هم فتنه به معنی قتل و کشتار گاه‌گاهی رخ داده اما در کل نظام و غلبه حکومت اسلامی در دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس به اوج خود رسید که نشانگر بشارت‌های قرآن و پیش‌گوئی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در حقیقت، جواب شبهات دشمنان اسلام و مسلمین است و به نستعین.

﴿وَالسَّيْقُوتِ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

(التوبه: ۱۰۰)

فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی می‌کردند الله تعالی از آنها خشنود گشت و آنها (نیز) از او خشنود شدند، و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساختند، که نه‌رها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ».

به طور حتم در این آیه مبارکه، عشره مبشره نیز داخل هستند و کلمه - و رضوا - و اعد: بصیغه ماضی آمده‌اند و بشارت جنت قطعی است و فرقه سبائی منکر مفهوم این آیه هستند و در نزد اهل سنت بطور اجماع عقیده دارند بر اینکه عشره مبشره و اصحاب بدر و احد و اهل بیعت رضوان در حدیبیه مصداق اولیه این آیه هستند.<sup>۱</sup>

بشارت دوم: گواهی قرآن به ایمان صحابه که در صلح و بیعت حدیبیه شرکت نمودند. باز هم عشره مبشره و اصحاب بدر و احد از بیعت کنندگانند.

۱- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَزِدَّهُمْ إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾

(فتح: ۴)

«ترجمه او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان (بیعت کنندگان در صلح حدیبیه) نازل کرد تا ایمانی و یقینی بر ایمانش بیفزایند».

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾

(فتح: ۱۰)

«کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در صلح حدیبیه) (در حقیقت) با الله بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست».

۳- ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرُ عَوْنٍ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُوهُمْ﴾

(فتح: ۱۶)

﴿أَوْ يُسْلِمُونَ﴾

۱- تفسیر الجامع لاحکام القرآن از ابی‌عبدا... انصاری، ج ۷، ص ۱۵۰ و جامع البیان فی تفسیر القرآن،

محمد بن جریر طبری، ج ۱۱، ص ۶.

«به بازماندگان اعراب از منافقین که در این سفر و بیعت با شما، نیامدند بگو: بزودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قوی نیرومند و جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید یا اسلام بیاورند».

(منظور از مخلفین فارس و الروم و هوازن و ثقیف، و غطفان، و بنو حنیفه اهل الیمامه اصحاب مسیلمه است).

۴- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا

فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح: ۱۸)

«الله تعالی از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست، از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

۵- ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرًا﴾ (فتح: ۲۱)

«و نیز غنائم و فتوحات دیگری (نصیبتان می‌کند) که شما توانایی آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد و خداوند بر همه چیز تواناست».

(منظور فارس و روم و تمامی آنچه مسلمین فتح کرده‌اند).

۶- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ

التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (فتح: ۲۶)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر رسول خویش و مؤمنان (بیعت کنندگان در صلح حدیبیه) نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست.

۷- ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾

(فتح: ۲۹)

مراد از این قوم: هوازن و ثقیف، و غطفان است که در حیات رسول خدا، اصحاب بیعت رضوان با آنان جنگیدند و همچنین حکومت ابر قدرت فارس (ایران) و روم - و مدعیان نبوت و مانعین زکات و تارکین نماز که بعد از حیات رسول خدا ﷺ تمام صحابه در زمان خلافت ابوبکر الصدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین با تمام نیرو جهاد کردند و همه این کفار را از بین بردند و پرچم اسلام را در تمام خاورمیانه بر افراشتند و حکومت اسلام را سر بلند و بینی فرقه سبائی را به خاک مالیدند.

و مراد از این غنائم و پیروزی بعد از حنین فتوحات ایران و روم است که در زمان خلفاء ثلاثه فتح گردیدند!

اینست گواهی صریح قرآن بر تقوای اصحاب صلح حدیبیه که عددشان به هزار و چهار صد یا هزار و پانصد نفر می‌رسید و عشره مبشره از جمله این افراد بوده‌اند.

محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار (از مشرکین عرب و یهود و نصاری) سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند .... و در آخر می‌فرماید این (اوصاف ذکر شده) برای آن است که کافران را به خشم آورد اعضاء این گروه که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند خدا آمرزش و پاداش بزرگ را به آنها وعده داده است. بعضی از معاندین حرف «مِنْ» را از «مِنْهُمْ» در آیه ۲۹ به معنی تبعیض گرفته تا اراده بد و باطل خود را که همان بدبینی بر علیه صحابه بوده پیاده و دلیل بگیرند. در حالی که حرف «مِنْ» در اینجا بیانیه است نه برای تبعیض مثل حرف «مِنْ» که در آیه

﴿فاجتنبوا الرجس من الاوثان﴾

«از پلیدی مجسمه‌ها اجتناب کنید».



بیانیه است و اگر نه معنی غلط می‌شود.

و همچنین اگر حرف «مِن» از «مِنْهُمْ» به معنی تبعیض ترجمه شود برخلاف آیات ۴-۵-۱۸-۲۶ همین سوره می‌باشد و با جملات ابتدائی خود این آیه مطابقت پیدا نمی‌کند زیرا در این آیات صیغه جمع بدون تبعیض آمده است مثل

﴿ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (فتح: ۴)

﴿ لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (فتح: ۵)

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ ﴾ (فتح: ۱۰)

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾ (فتح: ۱۸)

﴿ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةً ﴾ (فتح: ۲۶)

﴿ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ﴾

(فتح: ۲۶)

واژه‌های «والذین معه - بینهم - تراهم - سیماهم - فی وجوهم - مثلهم - لیغیظ بهم الکفار» - تمام این صیغه‌ها، صیغه و ضمیر جمع هستند بدون این که بین یاران پیامبر تبعیض قائل شود. پس تاویل فرقه سبائی غلط و بر خلاف مفهوم و معنی قرآن است.

پس تمامی صحابه که در بیعت رضوان یا صلح حدیبیه شرکت داشته و بیعت نمودند به تصریح قرآن اهل بهشت بوده و دارای ایمان کامل بوده و خدا نیز از آنان راضی می‌باشد.

## فصل دوم در نقل آن احادیثی که معنی و مفهوم آن با این آیات مطابقت دارد

- ۱- عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ: «لا تسبوا اصحابی فلو انّ احدکم انفق مثل احد ذهباً ما بلغ مدّ احدهم ولا نصیفه».<sup>۱</sup>
- رسول خدا ﷺ فرموده است: اصحاب مرا دشنام نگوئید اگر کسی از شما (منظور کسانی که بعد از آنان می آیند) به اندازه کوه احد طلا در راه خدا بدهد به اندازه یک مشت و یا نصف آن که یاران من در راه خدا داده اند، نمی رسد.
- ۲- و اصحابی امنه لامتی فاذا ذهب اصحابی اتی امتی ما یوعدون (من البدع و الحوادث و ذهاب الخیر و محبئی الشر).<sup>۲</sup>
- اصحاب من سبب امنیّت برای امت هستند وقتی که اصحاب من بروند (یعنی نباشند) امت من مبتلا می گردند و دچار آنچه وعده داده می شوند.
- ۳- «عن عمران بن حصین قال قال رسول الله ﷺ خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم».<sup>۳</sup>
- برترین امت من کسانی هستند که در زمان حیات من هستند بعد از ایشان کسانی که اصحاب من را همراهی و با آنان هم زمان باشند و بعد کسانی که با تابعین هم قرن (زمان) باشند».<sup>۴</sup>
- ۴- «عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ لا یدخل النار احد بایع تحت الشجره».<sup>۵</sup>

۱- متفق علیه، مشکات، ص ۵۵ و الترمذی و ابوداود، حدیث ۴۶۵۸ و مسلم، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲- رواه مسلم، ج ۲، ص ۳۰۸ و مشکات، ص ۵۵۳.

۳- متفق علیه.

۴- روایت از ترمذی.

۵- روایت از ترمذی و گفته است: حدیثی حسن و صحیح است. باب من فضل من بایع تحت الشجره،

مسلم، ج ۲، ص ۳۰۳.

رسول خدا ﷺ فرموده کسی که در زیر درخت (در صلح حدیبیه) بیعت کرده وارد دوزخ نمی شود.

۵- «عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی ﷺ قال انّ من آمن الناس علیّ فی صحبته و ماله ابوبکر و عند البخاری ابابکر»<sup>۱</sup>.

اولین کسی که به من ایمان آورد، ابوبکر بود و با مالش بیشتر از هر کسی مرا یاری داد.  
۶- «عن عائشة رضی الله عنها قالت قال لی رسول الله ﷺ فی مرضه ادعی لی ابابکر اباک و اخاک حتّی اکتب کتاباً فأتی اخاف ان یتمنی متمنّ و یقول قائل انا (او) انا اولی - و لا - و یأبی الله و المؤمنون الا ابابکر»<sup>۲</sup>.

عائشه ام المؤمنین می فرمایند: رسول الله ﷺ در مرض خود بمن گفت: پدر و برادر خود را صدا کن تا برایشان نامه (خط) خلافت بنویسم، زیرا من می ترسم کسی دیگر خواهان (آرزو) خلافت باشد و بگوید که من شایسته ترم - نه الله تعالی و نه مومنان کسی را جز ابوبکر برای مقام خلافت نمی خواهند.

۷- «عن الحارث عن علی رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر سیدا کهل اهل الجنة من الاولین و الاخرین الانبیین و المرسلین لا تخبرهما یا علی ماداما حیین»<sup>۳</sup>.

رسول الله ﷺ فرمود: ابوبکر و عمر کهن سالتترین اهل بهشتند. از اولین تا آخرین انسان بجز پیامبران.

۸- «عن ابن عمر رضی الله عنهما انّ رسول الله ﷺ قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض و صاحبی فی الغار»<sup>۴</sup>. رسول خدا ﷺ به ابوبکر رضی الله عنه فرمود: تو همراه من بر حوض و همراه من در غار هستی.

۱- متفق علیه، مشکات، ص ۵۵۴.

۲- به روایت از مسلم، ج ۲، ص ۲۷۳، بخاری کتاب المرضی، باب قول المرضی إني وجمع، ص ۸۴۶.

۳- ابن ماجه، حدیث ۹۵، ترمذی، حدیث ۳۶۶۴-۳۶۶۶.

۴- ترمذی گفته است حدیث صحیح و حسن و غریب است.

۹- «فقام سعید بن زید فقال: اشهد على رسول الله ﷺ اني سمعته و هو يقول عشرة في الجنة النبي في الجنة و ابوبكر في الجنة و عمر في الجنة و عثمان في الجنة و علي في الجنة و طلحة في الجنة و الزبير بن العوام في الجنة و سعد بن مالك في الجنة و عبدالرحمن بن عوف في الجنة .... و العاشر: هو سعید بن زید»<sup>۱</sup>.

سعید بن زید بن عمرو بن نفیل: فرمود من خدا را شاهد می‌گیرم که رسول خدا ﷺ می‌گفت ده نفر در بهشت هستند: پیامبر ﷺ در جنت هست: ابوبکر در جنت هست عمر در جنت هست عثمان در جنت هست علی در جنت هست طلحة در جنت هست زبیر بن عوام در جنت هست. سعد بن مالک در جنت است، عبدالرحمن بن عوف در جنت است دهم سعید بن زید: (راوی حدیث) در جنت است.

۱۰- «عن سعید بن زید قال اشهد على رسول الله ﷺ اني سمعته يقول اثبت حراء فما عليك الا نبي او صديق او شهيد وعدّهم: رسول الله ﷺ، ابوبكر، و عمر، و عثمان و علي و طلحة و الزبير، و سعد (بن ابی وقاص) و ابن عوف، و سعید بن زید»<sup>۲</sup>.

سعید بن زید می‌گوید من بر رسول خدا ﷺ گواهی می‌دهم و به تحقیق از او شنیدم که می‌فرمود: آرام بگیر، ای غار حراء، بر پشت تو جز نبی و صديق شهيد کسی دیگر نیست، و بعد این افراد را شمرد: رسول الله، ابوبکر، و عمر، و عثمان، و علی و طلحة، و الزبیر، و سعد، و ابو عوف و سعید بن زید و در بخاری به روایت انس چنین آمده ان النبي ﷺ صعد احداً ص ۵۱۹ و ابوبكر و عمر و عثمان «فرجف بهم فقال اثبت احد فأنما عليك نبي» و صديق و شهيدان پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان بالا کوه احد رفتند. پس کوه تکان خورد. بعد رسول خدا ﷺ فرمود: آرام گیر ای احد، بر روی تو نبی و صديق، و دو شهيد هستند»<sup>۳</sup>.

۱- ابوداود، حدیث ۴۶۴۹، ابن ماجه، حدیث ۱۳۳.

۲- ابن ماجه، حدیث ۱۳۴، ابوداود، حدیث ۴۶۴۸، باب فی التفضیل و حدیث ۴۶۵۰ و ۴۶۵۱ و ترمذی ۳۶۹۶.

۳- بخاری، ج ۱، ص ۵۲۳.

۱۱- ابو موسی الاشعری می‌گوید: رسول خدا بمن گفت: «اِنَّ ذن له و بشره بالجنه» به ابوبکر اجازه ورود بده و به او بشارت بهشت بده و همچنین به عمر و در حق عثمان فرمود: «اِنَّ ذن له و بشره بالجنه علی بلوی تصیبه» به عثمان اجازه ورود بده و به او بشارت بهشت بده البته به همراه مصیبت (دنیوی) که به او می‌رسد.<sup>۱</sup>

۱۲- و همچنین رسول خدا ﷺ به ابوبکر الصدیق می‌گوید «و ارجون ان تکون منهم یا ابابکر».

من امیدوارم که تو از آن کسانی باشی که از همه دروازه‌های بهشت به آنان اجازه ورود داده بشود ای ابوبکر.<sup>۲</sup>

۱۳- و در حق عمر رضی الله عنه می‌فرماید «فان یک فی امتی احد فانه عمر» در امت‌های گذشته کسانی بوده‌اند که به آنان سخن حق الهام می‌شد. اگر در امت من کسی باشد همانا او عمر است.<sup>۳</sup>

۱۴- علی رضی الله عنه می‌گوید: «برترین مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر هستند».<sup>۴</sup>

و در حق اصحاب بدر قرآن می‌فرماید:

﴿وَيُذِيبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ﴾ (انفال: ۱۱)

«و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهایتان را محکم و گام‌ها را با آن استوار دارد».

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانِكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (انفال: ۴۰)

«خداوند سرپرست و مددکار شما است. چه سرپرست خوبی و چه یاور خوبی».

۱- بخاری، ص ۵۱۹، باب المناقب المهاجرین و فضلهم و ص ۵۲۲، مسلم، ج ۲، ص ۲۷۷.

-۲

-۳

-۴

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا  
 أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (VI) وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدِ  
 وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ﴾ (انفال: ۷۵)

«و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنانی که  
 (مهاجرین را) پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند برای آنها آمرزش  
 (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است (۷۴) و کسانی که بعداً ایمان آوردند  
 و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند، از شما هستند».

قرآن مهاجرین و انصار را که در جنگ بدر شرکت کرده‌اند مؤمن بر حق معرفی  
 می‌کند و همچنین کسانی که بعداً در خط ایشانند به آنان همین بشارت را می‌دهد اما  
 فرقه‌ی سبائی گواهی قرآن را نادیده گرفته و همچنین رسول خدا ﷺ فرموده که الله تعالی  
 درباره سبید و سیزده صحابه مجاهد بدری می‌گوید «اعملوا ما شئتم فقد وجبت لكم الجنة  
 او قد غفرت لكم» هر چه می‌خواهید بکنید همانا بهشت برای شما واجب شده یا شما  
 مورد بخشش قرار گرفتید<sup>۱</sup>. خداوند برای سعید و سیزده صحابه مجاهد که در بدر  
 شرکت نمودند و همچنین هزار و پانصد نفری که در حدیبیه حضور داشتند، مژده  
 بهشت را در حق آنان روا داشته و در قرآن به آن اشاره فرموده است. و همچنین از  
 ایشان راضی و خوشنود است. و آنچه فرقه‌ای سبائی استنباط نموده لازمه‌اش اینست که  
 در وعده خدا و رسولش تغییر و خلاف وعده روی داده است که از آینده آنان خبر  
 نداشته و بدون خبر از آینده، به ایشان وعده جنت داده است.

در حالی که به عقیده اسلام و مسلمین خلاف در وعده خدا هرگز صورت  
 نمی‌پذیرد. چنانچه قرآن می‌گوید:

﴿إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾

(آل عمران: ۱۹۴)

«زیرا تو هیچ گاه از وعده خود تخلف نمی‌کنی».

۱- بخاری، باب فضل من شهد بدرًا، ج ۲، ص ۵۶۷، مسلم، ج ۲، ص ۳۰۲، باب فضائل حاطب بن ابی  
 بلتعته و اهل بدر.

پس وعده خدا و رسولش، صحیح و بجاست و غلط و جهالت در استنباط دشمن مقلد است، در خاتمه باید عرض کنم:

که جناب آیه الله مرتضی عسکری و محمد صادق نجمی؛ الحمدلله با تمام سعی و قدرت قلمی و عداوت قلبی و تقلیدی خود نتوانسته‌اند، مقصد نهائی خود را، با دلیل صحیح و سالم بر علیه فاتحین دنیا و یاران بر حق رسول خدا ﷺ ثابت کنند، و در آخر مجبور شدند با چند مسائل جزئی و فقهی) آن هم، با قطع و برید عبارات حدیث، بر علیه آنان حمله و اعتراض نابجا کنند، و این را هم ندانسته‌اند که اختلاف در مسائل فقهی و خطاء در فتاوی اجتهادی و قضاوت در همه مذاهب‌ها، از اول تا آخر بوده و هست، و بالاخص، خطاهای اجتهادی خلیفه چهارم ﷺ چند برابر، بیشتر از خطاهای دیگران بوده است، چنانچه تمام آن مسائل و فتوهای علی ﷺ را امام شافعی «حبر الامت و پسر عموی خاتم الانبیاء» در جلد هفت کتاب الام روایت نموده است. لکن، اهل سنت احترام و محبت چهار خلیفه بر حق، و تمام اصحاب رسول خدا ﷺ را (با آن اختلاف جزئی فقهی) بر خود واجب می‌دانند و به دشمنان ایشان: (همان گونه که قرآن موجود می‌فرماید و جواب داده) جواب ذلت بار داده‌اند و تا قیامت می‌دهند، انشاء الله جناب محمد صادق در (ص ۴۱۰ کتاب خود) آخرین حمله بی‌دلیل خود را با عنوان: اعتراف به حقیقت، با دو نکته ضعیف تمام نموده است؛

اول: سخن براء بن عازب ﷺ که گفته: ولی چه کنم این همه را به رایگان از دست دادیم زیرا تو نمی‌دانی که ما پس از رسول خدا چه حوادثی به وجود آوردیم.  
دوم: عمر ﷺ گفته «بخدا سوگند آرزو می‌کنم که همه این کره خاکی طلا می‌گردید و من همه آن را در راه خدا می‌دادم، پیش از آن که عذاب خدا را ببینم». جناب محمد صادق نجمی: این را نمی‌داند که بندگان خاص خدا - (از انبیاء و اولیاء) - همیشه در دربار الله عزوجل، خود را مقصر می‌دانند و به تقصیر خود معترف هستند و خوف‌شان از باقی مؤمنان بیشتر است.

قرآن به خاتم الانبیاء دستور می‌دهد:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرَىٰ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾  
(الاحقاف: ۹)

«بگو من پیامبر نوظهوری نیستم و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد، من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم».

و در سوره نصر می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَغْفِرُهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾  
(نصر: ۳)

«و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است».

و خود رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اما و الله انی لا خشاکم لله و اتقاکم له متفق علیه» مشکاه: ص ۲۷.

آگاه باشید سوگند به خدا من از همه شما نسبت به خدا زیاده می‌ترسم  
«و قال ﷺ و الله انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مره - بخاری و فی روایه مائه مره فانی اتوب الیه فی الیوم مائه مره» - مسلم مشکاه ص ۲۰۳.  
رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «سوگند به خدا همانا من در هر روز بیشتر از هفتاد بار از خدا آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم». و در روایت مسلم صد دفعه آمده است.

- ۱- زین العابدین می‌گوید: «امر امرت به فابطات عنه و نهی نهیتنی عنه فاسرعت الیه». از امری که به آن فرمان داده‌ای و من در انجامش کندی کردم و کاری که مرا از آن نهی نمودی و من به سویش شتافتم. از تو آمرزش می‌خواهم.<sup>۱</sup>
- ۲- «یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت». خدایا! اکنون که در برابرت، به زشتی اعمالم اعتراف می‌کنم، برایم سودی خواهد داشت؟ مصدر سابق ص ۷۶.
- ۳- و آیا اقرار به زشتی آنچه انجام داده‌ام، مرا از عذاب تو نجات خواهد داد؟



۴- بلکه سخن بنده ذلیل را به زبان می‌آورم بنده‌ای که به خود ستم کرده و حریم حرمت پروردگارش را سبک شمرده، بنده‌ای که گنااهش عظیم است و روی هم انباشته و روزگار از او روی گردانده و عمرش سپری شده.

۵- منم که خطاها پشتم را گرانبار کرده، و منم که گناهان عمرم را به تباهی برده، و منم که از سر جهالت، تو را نافرمانی کرده‌ام - همان دعای ۱۶ در آموزش خواهی از گناهان ص ۹۳.

۶- پس ای خدای من نادان‌تر از من به صلاح کار خود، کیست و غافل‌تر از من به نصیب و خط خویش کدام انسان است و چه کسی از من از اصلاح نفس خویش دورتر است. همان ص ۹۵.

۷- و خود را از گناهانی که آبرویم را می‌برد باز دارم.

۸- ای خدای من گناهانم فراوان‌تر و آثارم زشت‌تر و کردارم شنیع‌تر و گستاخیم در باطل شدیدتر.

۹- و هشیاری و مراقبتم در مقابل تهدیدت ناچیزتر از آن است که بتوانم عیوبم را در پیشگاهت شماره کنم یا قدرت یاد کردن گناهانم را داشته باشم. همان ص ۹۶ انتشارات پیام آزادی.

این نمونه‌ها از خروار تمام این اعترافات و اقرار به گناه دلیل صریح و روشنی است بر اینکه اهل بیت و اولادانش معصوم نبوده‌اند و ادعای عصمت، اختراع مدعیان عصمت بوده بدون اینکه به اقوال ائمه اهل بیت اعتناء بکنند بلکه از خود می‌بُرند و می‌دوزند اما قول براء بن عازب به اعتراف حوادث: ایشان متوفی هفتاد و دو هجری است و مرادش از حوادث جنگ‌های جمل و صفین بوده یعنی به جنگ‌هایی که بین علی و عائشه و طلحه و الزبیر و معاویه رضی الله عندهم واقع گردیده است تعبیر و پیش‌بینی شده‌اند. چنانچه بعضی از صحابه کناریگری را اختیار نمودند و شرکت نکردند. درباره همین جنگ‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «ستكون فتن القاعد فيها خير من القائم» یا می‌فرماید «ویل للعرب من شر قد اقترب یا تظهر الفتن و یکثر الهرج» (ای القتل).

اصحاب رسول الله ﷺ از بدعات و شرک بحفظ خدای عزوجل محفوظ و مصون بوده‌اند.

زیرا الله تعالی دیانت و ایمان آنان را معیار برای صحت ایمان دیگران قرار داده:

﴿ فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنُمْ بِهِءَ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ ﴾

(بقره: ۱۳۷)

«اگر آنها (یهود و نصاری) نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده‌اند.»

۲- ﴿ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

(فتح: ۲۶)

عَلِيمًا ﴾

«و آنها را (ای صحابه بیعت کنندگان) به حقیقت تقوی ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست.»

کسانی که شایسته و اهل تقوی باشند هرگز مبتلا به شرک و بدعات نمی‌گردند و مستحق چنین جائزه نمی‌شوند.

و رسول خدا ﷺ فرموده است: در زمانی که اختلاف و بدعات در امت ظاهر شود: در آن هنگام باید به سنت من و سنت خلفای راشدین متوسل شوید.»

«فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ» - کسانی که از شما زنده باشند. اختلافی زیادی را می‌بینند پس بر شما لازم است که در مسیر من و خلفاء راشدین حرکت کنند - زیرا خط و مسیر خلفاء راشدین همان خط و مسیر رسول خدا ﷺ است. این حدیث از عرباض بن ساریه صحابی مشهور به دوازده شیوه در سنن اربعه روایت شده و یا می‌فرمایند «و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلهم فی النار إلا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله؟ قال ما انا علیه و اصحابی» امت من هفتاد سه فرقه می‌شوند: همه به دوزخ می‌روند مگر یک گروه از آنان. صحابه عرض کردند یا رسول الله آن یک فرقه چه کسانی می‌باشند؟ فرمود کسانی هستند که از روش من و اصحاب من پیروی می‌کنند.

این حدیث را امام ترمذی از عبدالله بن عمرو روایت کرده و سند آن را حسن دانسته و همچنین از ابو هریره روایت نموده و آن را صحیح دانسته او ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الحاکم روایت کرده‌اند و از انس هم روایت شده و احمد و ابن ماجه روایت کرده‌اند و بویصیری در الزوائد گفته: «اسناد صحیح، رجاله ثقه» و از عوف بن مالک ابن ماجه روایت کرده است.<sup>۱</sup>

از آیات ۱۳۷ سوره بقره و صد سوره توبه و آیه ۴-۵-۱۸-۲۶ سوره الفتح و آیه ۱۱-۴۰-۷۴-۷۵ سوره انفال و از احادیث فوق الذکر به صراحت کامل روشن گردید اصحاب رسول الله ﷺ که اهل سنت به آنها عقیده دارند و پیرو خط آنان هستند، از جانب خداوند از شرک و بدعات مصون و محفوظ بوده‌اند. با این همه برهان درباره برتری آنان از قرآن و احادیث آنان: بشوند و از خطا و نسیان و احیاناً از گناه نیز معصوم نبوده‌اند؛ بلکه پیامبران اولوالعزم هم از خطا و نسیان معصوم نیستند. چنانچه قرآن موجود بصراحت کامل این مسأله را بیان نموده است و بنده در صفحات گذشته آیه‌های متعلق به این مضمون را نقل نموده‌ام.

## فائده

بعضی معاندین جاهل یا متجاهل، متخصصین را در فن حدیث متهم به تدلیس غیر جائز نموده‌اند.

باید بعرض برسانم که این معترض در اعتراض خود تدلیس و تلبیس (بمعنی کتمان حق) کرده و از اصطلاح جمهور محدثین متخصصین فن حدیث آگاهی نداشته بنابراین مطلق تدلیس را از خاص و عام جرح دانسته و عیب می‌داند حال آنکه اصل ماجرا و اصول چیز دیگر است.

چنانچه علامه محقق و مؤلف منصف، محمد بن ابراهیم الوزیر الیمانی در صفحه ۸۴ کتاب خود «العواصم و القواصم فی الذبّ عن سنّه ابی القاسم» جلد هشت ص ۲۳۸ می‌فرماید: «فانّ مذهب اهل البيت ان التدلیس جائز و انه لا یجرح الراوی به و کذلک جماهیر علماء المعتزله ممن یقبل المرسل و کذلک جمهور اهل الحدیث انّ المدلس لا یجرح عنهم ذلک مع الاجماع علی عدالتهم مثل الحسن البصری و سفیان بن عیینه و سفیان الثوری و خلق کثیر».

مذهب اهل بیت علیهم السلام و جمهور علماء معتزله و مذهب جمهور اهل حدیث: تدلیس را جائز می‌دانند و مثل مرسل همه راویان مدلس را مجروح نمی‌دانند: زیرا بسیاری از علماء ثقات و معتمد که بر عدالت شان اجماع امت است (احیاناً و ظاهراً و بضرورت خوف از اطرافیان خود) تدلیس کرده‌اند مثل حسن بصری و سفیان بن عیینه و سفیان الثوری و غیرهم.

«و قد یجرح اهل الحدیث بالتدلیس اذا صدد ممن لیس له بصر بالاسناد و علم الرجال و کان یدلس احادیث الضعفاء و یخلط الغثّ بالسمین و اما اهل البصر بهذا الشان المجرب صدقهم و تحریرهم فالكلام فیهم كما قدّمته علماء متخصصین اهل حدیث تدلیس» کسانی را جرح می‌دانند که علم و بینائی اسناد و علم رجال را ندارند و احادیث ضعفاء را تدلیس می‌کنند - و برای اهداف خود ضعیف را با صحیح خلط و بصورت تلبیس تحویل مخاطب می‌دهند اما علماء متخصصین فن حدیث که صدق‌شان مجرب و جدیت در تلاش‌شان در عالم مشهور و

ثابت شده احياناً اگر به صورت تدلیس روایت کنند، جرح حساب نمی‌شود چنانچه قبلاً بیان گردید. مصدر سابق.

۲- و همچنین بعضی معاندین - علامه ابن شهاب زهري را به خاطر پوشیدن لباس نیروی انتظامی جرح نموده‌اند - «كان الزهري بزي (لباس) الاجناد و كان في رتبة امير فان زي الاجناد غير محرّم لا في الكتاب و لا في السنه - كان له قبه معصفرة و ملحفة معصفرة»<sup>۱</sup>. ایشان عبا و روپوش زرد رنگی داشتند و درجه او امارت بوده است. پوشیدن چنین لباسی نه در قرآن ممنوع شده و نه در احادیث.

۳- عكرمه غلام ابن عباس و همچنین روایت جرح از یحیی البکاء عن ابن عمر در حق عكرمه صحیح و ثابت نیست؛ زیرا خود یحیی البکاء متروک الحدیث است ابن حبان می‌گوید ممکن نیست عدل بکلام مجروح و متروک مجروح گردد و اهل حجاز کلمه کذب را به جای خطا اطلاق می‌کنند<sup>۲</sup>. و خود عكرمه می‌گوید. کسانی که مرا تکذیب می‌کنند. چرا مشافهتا با من صحبت نمی‌کنند. یعنی جرح‌شان بدون دلیل و حجت است و چنین جرح اعتبار ندارد<sup>۳</sup>. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید «ما حدّثکم به غسی عکرمة فصدّ قوه فانه لن یکذب علیّ» - عكرمه را در آنچه که برای شما می‌گوید تصدیق کنید او هرگز بر علیه من دروغ نمی‌گوید<sup>۴</sup>.

و ابن عباس به او می‌گوید: «انطلق فافت الناس» برو و برای مردم فتوی بده». جابر بن زید و شعبی و ابو حاتم و امام بخاری و نسائی و احمد بن حنبل و ابن معین و اسحاق

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۴۶ و العواصم و القواصم، ج ۸، ص ۲۳۹.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۵۱۲.

۳- مصدر سابق، ج ۵، ص ۵۰۹.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۵۰۷.

بن راهویه و ابو ثور و علی ابن المدینی و همه اهل علم؛ عکرمه را ثقه عادل - اعلم - حجت - تابعی - امام الدنيا می دانند.<sup>۱</sup>

امام بخاری از قتاده از عکرمه چهار حدیث روایت کرده است.

۱- تکبیرات نماز - کتاب الاذان - باب التکبیر و اذا قام من السجود - ۱۱۷-.

۲- کتاب الادیات، باب دیه الاصابع - ۲۰ و الخنصر و الابهام سواء.

۳- و المتشبهین بالنساء - کتاب اللباس باب المتشبهین بالنساء و المتشبهات بالرجال - ۶۱.

۴- و فی زوج بریره کتاب النکاح باب خیار الامه تحت العبد - ۱۵.

و امام مسلم در «کتاب الحج» از عکرمه و طاوس در «حج ضباعه» (بنت الزبیر بن عبدالمطلب) یک روایت دارند.

و کسانی که او را جرح نموده‌اند، بخاطر رأی خوارج یا رأی نجده الحروری جرح کرده‌اند. از جمله رأی خوارج - (مرتکب کبیره را کافر می‌گویند) - و در احادیث صحیحین یا سنن که از عکرمه روایت شده است، در هیچ یک از احادیث داعی به رأی خود نبوده - و کاذب در مسلک خوارج، «کافر» و در مسلک اهل سنت، «فاسق» است چون شرائط آنان در تشخیص راوی از شرائط محدثین اهل سنت شدیدتر است.

«قال ابو داود، لیس فی اهل الاهواء اصح حدیثا من الخوارج ثم ذکر عمران بن حطان و ابا حسان الاعرج».<sup>۲</sup>

ابوداود گفته است: «اهل اهواء (بدعات)، غیر از خوارج اصح الحدیث نیست. بعد بعنوان مثال نام عمران بن حطان و ابو حسان را ذکر نموده است».

۱- العواصم من القواصم، ج ۹، ص ۲۵۰-۲۴۴، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۵۲۰-۵۱۸ و تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۹۶.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱۲، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۳۶.